



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

فصائل الثقلین

ویزگی های قرآن و عترت

جلد ۱-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خصائص الثقلین (ویژگی های قرآن و عترت علیهم السلام)

نویسنده:

سید مجید نبوی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
خصایص الثقلین (ویزگیهای قرآن و عترت علیهم السلام)	۱۵
مشخصات کتاب	۱۵
جلد ۱	۱۵
مقدمه	۱۵
هدایت	۲۳
ضرورت هدایت	۲۳
هادی کیست؟	۲۳
اسباب هدایت	۲۴
مهمترین اسباب هدایت	۲۵
هدایت توسط قرآن	۲۵
هدایت توسط قرآن	۲۵
مجازات گمراهان	۲۷
قرآن کریم چه کسانی را هدایت می‌کند؟	۲۷
هدایت برای عموم مردم	۲۸
هدایت برای مسلمین	۲۸
هدایت برای مؤمنان	۲۸
هدایت برای اهل تقوا	۲۸
هدایت برای نیکوکاران	۲۸
هدایت برای اهل یقین	۲۸
قرآن به چه هدایت می‌کند؟	۲۸
مقصود از «صراط» و «سبیل»	۳۰
ملاک صراط و سبیل	۳۲
ملاک در صراط مستقیم بودن	۳۲
ملاک در راه خدا بودن	۳۳
هدایت قرآن به ولایت	۳۶
لزوم راهیابی به اهل بیت علیهم السلام از طریق قرآن	۳۷
مصادیق هدایت قرآن به عترت	۳۷
هدایت توسط عترت	۴۰
هدایت توسط عترت	۴۰
آیه ی اول و دوم	۴۱
اشاره	۴۱
۱. هدایت به امر تشریحی خدا	۴۲
اشاره	۴۲
دوری از هدایت؛ ابتلا به قیاس (قیاس عبارت است از محکوم نمودن موضوعی به حکم موضوع دیگری که به نظر قیاس کننده، هر دو دارای علت مشترکی هستند. قیاس کننده وقتی به موردی که حکم شرع را در آن نمی‌داند بر می‌خورد، موضوعات دیگری را که برای خودش	
برخی از مصادیق هدایت تشریحی اهل بیت علیهم السلام	۴۷
برخی از مصادیق هدایت تشریحی اهل بیت علیهم السلام	۴۷
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام	۴۷
امام حسن مجتبی علیه السلام	۵۰
امام حسین علیه السلام	۵۳

۵۵	حضرت زین العابدین علیه السلام
۵۶	حضرت باقر العلوم علیه السلام
۵۸	امام جعفر صادق علیه السلام
۶۱	امام موسی کاظم علیه السلام
۶۴	عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام
۶۶	امام جواد علیه السلام
۶۹	امام هادی علیه السلام
۷۰	امام حسن عسکری علیه السلام
۷۱	حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام
۷۴	۲. هدایت به امر تکوینی خدا
۷۶	چگونگی وقوع هدایت تکوینی
۷۸	پیشینه ی هدایت تکوینی
۷۹	مصادیق هدایت تکوینی
۸۶	۳. هدایت به واسطه ی روح الأمر
۸۸	آیه ی سوم
۸۸	اشاره
۹۳	هدایت به سوی قرآن
۹۳	اشاره
۹۵	تفسیر به رأی ، نتیجه ی محرومیت از هدایت
۱۰۰	آیه ی چهارم
۱۰۰	آیه ی چهارم
۱۰۱	تبعیت ، شرط هدایت
۱۰۲	آیه ی پنجم
۱۰۳	آیه ی ششم
۱۰۳	آیه ی هفتم
۱۰۶	آیه ی هشتم
۱۰۹	آیه ی نهم
۱۰۹	آیه ی دهم
۱۱۰	آیه ی یازدهم
۱۱۲	آیه ی دوازدهم
۱۱۲	آیه ی سیزدهم
۱۱۲	اشاره
۱۱۳	نکته
۱۱۳	آیه ی چهاردهم
۱۱۴	آیه ی پانزدهم
۱۱۴	اشاره
۱۱۴	نکته
۱۱۶	آیه ی شانزدهم
۱۱۷	آیه ی هفدهم
۱۱۸	آیه ی هجدهم
۱۱۸	آیه ی نوزدهم

۱۱۹	آیه ی بیستم
۱۲۰	آیه ی بیست و یکم
۱۲۰	انتخاب هدایتگر
۱۲۳	اوصاف هدایت در روایات
۱۲۳	انمه الهدی
۱۲۳	ابواب الهدی
۱۲۵	ارکان الهدی
۱۲۵	اعلام الهدی
۱۲۸	أنف الهدی و عیناه
۱۲۸	آیه الهدی
۱۲۸	رابطه سبیل الهدی
۱۲۹	رایه الهدی
۱۲۹	سبب الهدی
۱۳۰	سبیل الهدی
۱۳۰	غایه الهدی
۱۳۰	قاده الهدی
۱۳۱	مدینه الهدی
۱۳۱	منار الهدی
۱۳۱	منازل الهدی
۱۳۱	موطن الهدی
۱۳۲	نور الهدی و ضیاءه
۱۳۲	هداه الأثرار
۱۳۲	هدایت ۲
۱۳۲	مقدمه
۱۳۲	آخرین توصیه
۱۳۴	جدایی ناپذیری قرآن و عترت
۱۳۶	بهترین روش آشنایی با عترت
۱۳۷	مرجعیت قرآن
۱۳۸	روش تحقیق
۱۳۹	خصوصیت هدایت
۱۳۹	نیاز به هدایت
۱۴۱	هدایت توسط قرآن
۱۴۱	اشاره
۱۴۳	یکی از وجوه اعجاز و تحدی قرآن
۱۴۴	قرآن کریم چه کسانی را هدایت می کند؟
۱۴۴	اشاره
۱۴۴	هدایت عموم مردم
۱۴۴	هدایت مسلمین
۱۴۵	هدایت مؤمنان
۱۴۵	هدایت اهل تقوا
۱۴۵	هدایت نیکوکاران

۱۴۵	هدایت اهل یقین
۱۴۵	قرآن به چه هدایت می کند؟
۱۴۷	مقصود از «صراط» و «سبیل»
۱۴۷	اشاره
۱۴۹	ملاک صراط و سبیل
۱۴۹	ملاک در صراط مستقیم بودن
۱۵۰	ملاک در سبیل الله بودن
۱۵۳	هدایت قرآن به ولایت
۱۵۳	لزوم راهیابی به اهلیت علیهم السلام از طریق قرآن
۱۵۴	مصادیق هدایت قرآن به عترت
۱۵۶	هدایت توسط عترت
۱۵۶	اشاره
۱۵۷	ایه اول و دوم
۱۵۸	۱. هدایت به امر تشریحی خدا
۱۵۸	اشاره
۱۵۹	دوری از هدایت و ابتلا به قیاس
۱۶۳	برخی از مصادیق هدایت تشریحی اهلیت علیهم السلام
۱۶۳	اشاره
۱۶۳	حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
۱۶۵	امام حسن مجتبی علیه السلام
۱۶۸	امام حسین علیه السلام
۱۷۰	امام زین العابدین علیه السلام
۱۷۱	حضرت باقر العلوم علیه السلام
۱۷۳	امام جعفر صادق علیه السلام
۱۷۶	امام موسی کاظم علیه السلام
۱۷۸	عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام
۱۸۰	امام جواد علیه السلام
۱۸۴	امام هادی علیه السلام
۱۸۵	امام حسن عسکری علیه السلام
۱۸۶	حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام
۱۸۹	۲. هدایت به امر تکوینی خدا
۱۸۹	اشاره
۱۹۰	چگونگی وقوع هدایت تکوینی
۱۹۲	پیشینه ی هدایت تکوینی
۱۹۳	مصادیق هدایت تکوینی
۲۰۰	۳. هدایت به واسطه ی روح الأثر
۲۰۰	اشاره
۲۰۲	ایه سوم
۲۰۸	هدایت به سوی قرآن
۲۰۹	تفسیر به رأی، نتیجه ی محرومیت از هدایت
۲۰۹	اشاره

۲۱۴	ایه چهارم
۲۱۴	تبعیت، شرط هدایت
۲۱۴	اشاره
۲۱۶	آیه ی پنجم
۲۱۶	آیه ی ششم
۲۱۷	آیه ی هفتم
۲۲۰	آیه ی هشتم
۲۲۳	آیه ی نهم
۲۲۴	آیه ی دهم
۲۲۴	آیه ی یازدهم
۲۲۶	آیه ی دوازدهم
۲۲۷	آیه ی سیزدهم
۲۲۷	نکته
۲۲۷	آیه ی چهاردهم
۲۲۸	آیه ی پانزدهم
۲۲۹	نکته
۲۳۰	آیه ی شانزدهم (شرایط هدایت اولوا الالباب)
۲۳۰	اشاره
۲۳۱	«اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَفْتِنُوهَا»
۲۳۱	اشاره
۲۴۵	نکته
۲۴۶	«وَ اتَّبِعُوا إِلَى اللَّهِ»
۲۴۶	اشاره
۲۴۹	سؤال: در حالت اضطرار چه خصوصیتی نهفته که حتی مشرکان را به مرتبه ی انابه می رساند؟ آن خصوصیت آیا در انابه ی اختیاری هم وجود دارد؟
۲۵۱	الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ
۲۵۱	اشاره
۲۵۱	سؤال: اولوا الالباب به چه قولی گوش فرا می دهند؟ در آیه ی مذکور، بیان شده که به «القول»، مراد از «القول» چیست؟ آیا مقصود این است که به هر گفتاری گوش فرا می دهند و از برترین آنها پیروی می کنند؟
۲۵۴	فَيَسْمَعُونَ أَسْتَفْهَةً
۲۵۴	اشاره
۲۵۶	آیه ی هفدهم
۲۵۷	آیه ی هجدهم
۲۵۷	آیه ی نوزدهم
۲۵۸	آیه ی بیستم
۲۵۹	آیه ی بیست و یکم
۲۶۰	انتخاب هدایتگر
۲۶۰	اشاره
۲۶۲	اوصاف هدایت در روایات
۲۶۲	انقه الهدی
۲۶۲	ابواب الهدی
۲۶۳	ارکان الهدی
۲۶۴	اعلام الهدی

۲۶۶	أنفا الهدى و عيناه
۲۶۷	آيه الهدى
۲۶۷	رابطه سييل الهدى
۲۶۸	رايه الهدى
۲۶۸	سبب الهدى
۲۶۹	سييل الهدى
۲۶۹	غايه الهدى
۲۶۹	قاده الهدى
۲۷۰	مدينه الهدى
۲۷۰	منار الهدى
۲۷۰	منازل الهدى
۲۷۱	موطن الهدى
۲۷۱	نور الهدى و ضياؤه
۲۷۱	هداه الأبرار
۲۷۲	منابع و مأخذ
۲۷۵	جلد ۲
۲۷۵	مقدمه
۲۷۷	نورانيت عترة
۲۷۷	اشاره
۲۷۷	خبرى از نور پیامبر در تورات
۲۷۸	[بحث قرآنى]
۲۷۸	اشاره
۲۷۸	آيه ی اول (آيه ی نور)
۲۸۳	آيه ی دوم
۲۸۶	آيه ی سوم
۲۸۹	آيه ی چهارم
۲۹۱	آيه ی پنجم
۲۹۱	آيه ی ششم
۲۹۳	آيه ی هفتم
۲۹۴	آيه ی هشتم
۲۹۵	آيه ی نهم
۲۹۶	آيه ی دهم
۲۹۶	آيه ی یازدهم
۲۹۷	آيه ی دوازدهم
۲۹۸	آيه ی سیزدهم
۲۹۹	آيه ی چهاردهم
۳۰۱	آيه ی پانزدهم
۳۰۲	آيه ی شانزدهم
۳۰۴	بحث روانی
۳۰۴	خلقت نوری
۳۱۰	درخشش نور حضرت زهرا «علیها السلام»

۳۱۲	انتقال نور حضرت زهرا «علیها السلام» به صلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۳۱۷	ازدواج نور با نور
۳۱۷	نور لیخند فاطمه «سلام الله علیها»
۳۱۸	دعای نور
۳۱۸	نور آل محمد «صلی الله علیه و آله»
۳۲۰	نورانیت قرآن
۳۲۰	اشاره
۳۲۲	بهرمندی از نور قرآن
۳۲۵	جلد ۳
۳۲۵	مقدمه
۳۳۹	مبارک
۳۳۹	لغت مبارک
۳۴۰	توضیحی پیرامون آیه ی کریمه
۳۴۱	برخی معانی دیگر برکت
۳۴۱	اشاره
۳۴۱	تعریف لغوی برکت، مبارک، تبارک
۳۴۲	چند نمونه از بکارگیری لفظ یا مفهوم «برکت» در احادیث
۳۴۲	۱ - دمیدن در غذا برکت آن را می برد
۳۴۲	۲ - عدس، خوردنی مبارک
۳۴۲	۳ - برکت خرده های نان و غذای سفره
۳۴۴	۴ - برکت در زکات و صلّه ی رحم
۳۴۵	۵ - برکت در صدقه
۳۴۵	۶ - حکایت گردنبد بر برکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۳۵۱	قرآن، کتاب و ذکر مبارک
۳۵۱	اشاره
۳۵۲	تفسیر
۳۵۲	اشاره
۳۵۴	۱ - اسلام یک آیین جهانی است
۳۵۴	اشاره
۳۵۴	اشکال
۳۵۵	پاسخ
۳۵۶	۲ - اهمیت و برکت نماز
۳۵۶	اشاره
۳۵۷	تفسیر الفاظ آیه
۳۵۸	اهمیت جغرافیائی مکه ی مکرمه، نسبت به جهان هستی و انسانها
۳۵۸	تحقیقات استاد مرکز ملی تحقیقات خورشید و فضای مصر (مسلم شلتوت)
۳۵۸	اشاره
۳۵۹	۱ - مکه ی مکرمه مرکز کره زمین است
۳۶۳	۲ - مکه ی مکرمه مرکز جاذبه زمین است
۳۶۵	۳ - مکه ی مکرمه و ساعت جهانی
۳۶۷	سایر برکات طبیعی منطقه جغرافیایی سرزمین وحی

۳۶۷	۱ - برکت کویرهای داغ و سوزان عربستان
۳۶۸	۲ - عربستان: ۸ سال دیگر بزرگترین صادرکننده انرژی خورشیدی خواهیم بود!
۳۶۹	قرآن کریم، مبارک ترین تنزیل الهی و کتاب آسمانی
۳۶۹	اشاره
۳۶۹	تفسیر
۳۷۰	برکت تذکر به قرآن کریم
۳۷۰	اشاره
۳۷۰	تفسیر
۳۷۱	برکت تدبیر و اندیشه در قرآن کریم
۳۷۱	اشاره
۳۷۱	تفسیر
۳۷۳	برکت ثواب مُضاعف قرائت قرآن کریم
۳۷۵	برکت قرائت هر حرف مبارک از قرآن کریم
۳۷۶	برکت قرآن برای چشم خواننده و برای پدر و مادرش
۳۷۷	قرآن، سبب برکت خانه ها و طرد کننده ی شیاطین از آنها
۳۷۸	برکت قرائت سوره ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»
۳۸۰	اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، قرآن ناطق مبارک
۳۸۴	آیات قرآن کریم، هر یک خزانه ای پر برکت هستند
۳۸۴	اشاره
۳۸۴	محرومیت زهری - راوی این حدیث - از برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)
۳۸۶	لیلهاقدر، نقطه ی عطف یا کانون تقاطع دو برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)
۳۸۶	شب قدر، شبی مبارک، برای اهل بیته مبارک
۳۸۷	تلفیق این آیه ی کریمه با سوره ی مبارکه ی قدر، در صحیفه ی سجاده
۳۸۹	کور شدن این عتاس به خاطر انکار نزول ملائکه در شب قدر بر امامان (علیهم السلام)
۳۹۱	سؤال مرد مسیحی از امام کاظم (علیه السلام)
۳۹۳	برکت اهل بیت علیهم السلام مقارن با بی برکتی بنی امیه
۳۹۶	بخشی از متن حدیث امام صادق (علیه السلام) در ابتدای صحیفه ی سجاده
۳۹۶	اشاره
۳۹۷	توضیح مرحوم فیض الإسلام ره:
۳۹۷	ماه رمضان، شهرُ الله القیابک، ماه قدر و قرآن، ماه امیر مؤمنان (علیه السلام) است
۳۹۸	اختفاء و غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، چون اختفاء لیل القدر، مبارک و با برکت است
۳۹۹	برکت عیسیٰ مسیح (علیه السلام)، برکت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است
۴۰۲	آیه ی مبارکه ی «نور»، آیه ای مبارک در شأن اهل بیت (علیهم السلام)
۴۰۲	اشاره
۴۰۲	«شجره ی مبارکه» علی (علیه السلام) و امامان پس از او از نسل ابراهیم (علیه السلام) هستند
۴۰۳	امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «شجره ی مبارکه» است
۴۰۵	فاطمه زهرا علیها السلام نیز از «شجره ی مبارکه» است
۴۰۵	اشاره
۴۰۶	مقایسه با روایات دیگر
۴۰۶	تأویلی دیگر از «آیه ی نور»، در شأن دوازده امام (علیهم السلام)
۴۰۸	بقعه ی مبارکه

- ۴۰۸ - اشاره
- ۴۰۹ - تطبیق «بقعه مبارکه» با کربلا مقدسه
- ۴۱۰ - اهل بیت علیهم السلام، جلال و کرامت الهی و مُتبارک هستند
- ۴۱۱ - قصرهای مبارک بهشتی، برکتی آخری برای شیعیان علی (علیه السلام)
- ۴۱۱ - اشاره
- ۴۱۴ - بیان علامه مجلسی (رحمه الله)
- ۴۱۵ - دوازده برج، نماد دوازده امام (علیهم السلام) و برکت وجودی هستند
- ۴۱۷ - بُرکت در رجعت اهل بیت علیهم السلام و الشالام
- ۴۱۸ - رحمت و برکات خداوند بر اهلیت (علیهم السلام)
- ۴۲۰ - برخی دیگر از مشتقات «برکت» معانی آنها
- ۴۲۰ - صلوات بر اهل بیت (علیهم السلام) با همین لفظ
- ۴۲۱ - دعای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای امت خود، به همین لفظ
- ۴۲۲ - تبریک (مبارک گویی و شادباش)
- ۴۲۲ - «تبریک» از نامهای حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است
- ۴۲۳ - تبریک ملائکه به مناسبت ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۴۲۴ - تبریک ملائکه به مناسبت ازدواج حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه علیها السلام
- ۴۲۶ - تبریک جبرئیل (علیه السلام) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)
- ۴۲۷ - تبریک ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسط ابوبکر
- ۴۲۸ - تبریک ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسط عمر بن خطاب
- ۴۳۰ - سرانجام تبریک مردم به ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)
- ۴۳۴ - تبریک گویی رباکارانه ی ابوسفیان و معاویه به حضرت علی (علیه السلام)
- ۴۳۵ - تبریک تولد امام حسین (علیه السلام) توسط ملائک و تبرک جستن فطرس به بدن او
- ۴۳۵ - اشاره
- ۴۳۸ - پاسخ ما به اشکال مترجم بر این حدیث
- ۴۳۸ - در شهادت فرزندان به من تبریک بگویند
- ۴۳۹ - تبرک جستن
- ۴۳۹ - اشاره
- ۴۳۹ - تعبیر «تبرک» در احادیث و روایات
- ۴۳۹ - اشاره
- ۴۳۹ - ۱ - تبرک به نان و احترام آن
- ۴۴۰ - ۲ - تبرک به آسانگیری در معاملات
- ۴۴۰ - ۳ - تبرک جستن به اسم خدا (بسم الله)
- ۴۴۱ - ۴ - تبرک قریش به نور پیامبر (ص) در پیشانی جدّ گرامیش عبدالْمَطَّلِب (علیه السلام)
- ۴۴۲ - ۵ - تبرک جستن جبرئیل (علیه السلام) به سؤر (باقیمانده ی غذا) پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام)
- ۴۴۴ - ۶ - تبرک فلک و ستارگان آسمان، به وجود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام)
- ۴۴۷ - ۷ - تبرک به اسماء اللهی (علیهم السلام) و قرآن، در وقت رؤیت هلال ماه نو
- ۴۴۸ - ۸ - تبرک به خاک پای امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۴۴۹ - ۹ - تبرک جستن اهل کتاب به خاک پای اولاد انبیاء (علیهم السلام)
- ۴۵۲ - ۱۰ - تبرک به تربت پاک سیدالشهداء (علیه السلام)
- ۴۵۲ - ۱۱ - تبرک جستن ملائکه به بدن مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)
- ۴۵۳ - «کوثر» خیر مبارک و بسیار

۴۵۳	سوره ی مبارکه ی «کوثر» نماد و مظهر برکت اهل بیت علیهم السلام
۴۵۳	تفسیر سوره ی مبارکه ی کوثر
۴۵۸	«کوثر» بر برکت فاطمی، در ایران
۴۵۸	مردم شیعه ی ایران (سادات و غیر سادات) همگی به حضرت زهرا علیها السلام مُحَرِّمَنَد
۴۵۹	«کوثر» قدمگاه مبارک پیامبر و دوازده امام پس از او (علیهم السلام)
۴۶۰	«نسیم خوشبو و مبارک کوثر»، شعری از شیخ بهاء الدین عاملی (شیخ بهائی)
۴۶۲	حکایات
۴۶۲	حکایتی در تیزک و نورانیت خطوط و کلمات مبارک قرآن کریم
۴۶۵	تیزک به قرآن کریم و طلب شیفا
۴۶۶	نورافشانی شمع به برکت نور قرآن کریم
۴۶۷	باز شدن قفل به برکت اسم مبارک فاطمه ی زهرا علیها السلام
۴۶۸	باز شدن قفل به برکت اسم مبارک امام حسین (علیه السلام)
۴۶۹	تیزک جُستن هندوها به شرکت در عزاداری امام حسین (علیه السلام)
۴۷۰	نجات از وبا به برکت صدقه و مبارکی عدد اهل بیت (علیهم السلام)
۴۷۴	زکات، موجب برکت مال و دارایی
۴۷۶	حکایاتی در برکت رزق حلال و دوام یافتن آن
۴۷۸	سرگذشت عجیب و بول اندک، ولی بر برکت
۴۸۳	برکت خداوند، پادشاه احسان به بنده اش
۴۸۶	رسیدن بول و دوام آن
۴۸۷	برکت بول، مایه کیسه
۴۸۸	فرج بعد از شدت
۴۹۰	سید شَفْتی (رحمه الله) و حکایاتی در برکت ثروت حلال و خدادادی او
۴۹۰	اشاره
۴۹۱	حکایت سید شَفْتی (رحمه الله)
۴۹۵	سخاوت سید شَفْتی (رحمه الله)، از دیگر آثار برکت مال حلال
۴۹۷	برکت در مال سید شَفْتی، هنگام ساختن مسجد سید اصفهان
۴۹۸	مرگ با عَزَت، ثمره ی حیات بر برکت سید شَفْتی
۵۰۰	فهرست مطالب
۵۱۰	درباره مرکز

خصایص الثقلین (ویژگیهای قرآن و عترت علیهم السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور: خصائص الثقلین (ویژگیهای قرآن و عترت علیهم السلام) / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان حجت الاسلام حاج سید مجید نبوی و با تشکر از حجت الاسلام شیخ هادی کاظمی، سید احمد سجادی و دیگر عزیزانی که ما را در این مجموعه یاری کردند.

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: اهل بیت (ع) - قرآن

موضوع: هدایت - نور - مبارک

جلد ۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

آخرین توصیه

آخرین حج آخرین پیامبر است؛ حجه الوداع.

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در این فرصتهای باقیمانده مهمترین توصیه ها و سفارشات را برای امت بیان می فرماید.

توصیه ها و سفارشاتى که ضامن بقای دین اسلام باشد.

دینی که پس از بیست و سه سال تبلیغ پی در پی و تلاش شبانه روزی حضرتش، اکنون فراگیر شده است، اما ...

دو نکته را بایستی مورد توجه قرار داد:

اولاً: مبادا کسانى که در این سالها به اسلام گرویدند و به برکت وجود رسول خدا «صلی الله علیه و آله» ره یافتند، پس از رحلت رسول خدا «صلی الله علیه و آله» به گمراهی جاهلیت بازگردند!

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هشدار داده:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱)

«و محمد «صلی الله علیه و آله» نیست جز فرستاده ای که پیش از او هم رسولانی گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به گذشته خود باز می گردید؟ و هر که به گذشته اش بازگردد هرگز به خدا زیانی نمی رساند و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

آیا چیزی هست که اگر امت به آن توجه و تمسک نمایند، دینشان بیمه شود و به گمراهی پیشین باز نگردند؟

ثانیا: پس از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» گمراهی ها و تحریفاتی در دین وارد شد که موجب تشکیل فرقه های متعددی با نام و ادعای اسلام گشت.

کسانی که در دوران پس از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» طالب دین بر حق اسلام باشند، اسلامی که مصون از گمراهی و تحریف مانده باشد، تکلیفشان چیست؟

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در واپسین ماهها و روزهای عمر مبارکش، مکرر پاسخ این دو سؤال را تبیین و توصیه فرمودند.

آنقدر تکرار کردند و دیگران نیز از قول حضرتش نقل کردند که این خبر تواتر لفظی و معنوی یافت. (۲)

خصوصا در آخرین سفر حج؛ هم در کنار کعبه، هم در واقعه غدیر و هم تا آخرین لحظات زندگی، این توصیه و سفارش را فرمودند. در کنار خانه خدا، در حالی که دستشان در حلقه درب خانه بود رو به مردم کرده و از مسائل و مشکلاتی که در مقابل دین پیش خواهد آمد گفتند و گفتند تا در پایان، این توصیه را بفرمایند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنِّي رَاحِلٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَى الْمَغِيبِ، فَأُودِّعُكُمْ وَ أُوصِيكُمْ بِوَصِيَّتِي فَاحْفَظُوهَا؛ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا (۳)

ای مردم! من به زودی کوچ خواهم نمود و از بین شما می روم، پس با شما وداع می کنم و شما را سفارشی می کنم، آنرا حفظ کنید؛ همانا من دو چیز سنگین و گرانها را در میان شما وامی گذارم: کتاب خدا و و عترتم که اهل بیت منند، اگر به این دو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

یگانه راه نجات از گمراهی، تمسک به قرآن و عترت است. محال است کسی که به قرآن و عترت متمسک گشته دچار گمراهی و سردرگمی شود. محال بودن گمراهی چنین کسی از طرف رسول خدا «صلی الله علیه و آله» با بیان تعبیر: «لَنْ تَضِلُّوا» تضمین شده است. «لَنْ» در زبان عربی برای نفی ابد بکار می رود، یعنی هرگز و ابد هیچ گونه گمراهی برای کسی که

متمسک به قرآن و عترت شود روی نخواهد داد.

جدائی ناپذیری قرآن و عترت

از حدیث شریف ثقلین فهمیده می شود که اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد و اگر کسی هم بگوید: «فقط عترت»، او هم حقیقتاً اهلیت را نپذیرفته و از گمراهی نجات نیافته است، زیرا قرآن و عترت جدایی ناپذیرند. معنای جدائی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، در کلام دیگری از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» بیان شده؛ در روز غدیر، پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» در ضمن خطبه مفصل و مشهوری که از ایشان صادر شد فرمودند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَظْيَرُ وَ الْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِئِي عَن صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ (۴)

ای مردم! همانا علی «علیه السلام» و دیگر پاکان از فرزندان من ثقل (۵) کوچکترند و قرآن ثقل بزرگتر. هر کدام از ایندو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است و هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا اینکه کنار حوض کوثر بر من وارد گردند.

«لَنْ يَفْتَرِقَا» یعنی هرگز و هیچ گونه جدایی بین قرآن و عترت راه ندارد.

جدایی ناپذیر بودن قرآن و عترت معنایش اینست که: «هر کدام از ایندو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است». جدایی ناپذیر بودن یعنی وقتی سراغ قرآن می رویم از عترت خبر می دهد، از ولایت ایشان، امامت و لزوم اطاعت از ایشان، از علم ایشان و ... و می رویم سراغ اهلیت «علیهم السلام» می رویم می بینیم با تمام وجود از قرآن خبر می دهند و تمام وجودشان موافق با قرآن است، اخلاقشان قرآن است، گفتارشان بیانگر آیات قرآن و مستند به قرآن است و اصلاً ملاک اینکه کلامی از ایشان صادر شده یا نه، موافق یا مخالف بودن آن کلام با قرآن است.

معیت قرآن و عترت با یکدیگر در روایات متعددی بیان شده است که در اینجا چند مورد از آنها را ذکر می کنیم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله»: «عَلِيٌّ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِهِ أَوْلَهُمْ أَيْنِي حَسَنٌ ثُمَّ أَيْنِي حُسَيْنٌ ثُمَّ تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (۶)

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: علی «علیه السلام» برادر من و وصی من و وارث من و جانشین من در میان امت می باشد، و پس از من او ولی هر مؤمنی است و یازده امام از فرزندان او که نخستین آنها فرزندانم حسن و بعد حسین «علیه السلام» است و آنگاه نه تن از فرزندان حسین «علیهم السلام»، هر یک پس از دیگری. آنان با قرآن قرین اند و قرآن با ایشان، نه ایشان از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از آنان، تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله» فِي آخِرِ حُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبْضِهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا

إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ (وَ جَمَعَ بَيْنَ مَسَبِّحَتَيْهِ) وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ (وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمَسْبُوحِ وَ الْوَسْطِيِّ) فَتَسْبِقُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَرَلُّوا وَ لَا تَضَلُّوا وَ لَا تَقْدَمُوهُمْ فَتَضَلُّوا. (۷)

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در آخرین خطبه اش، در روزی که خدای عزوجل او را نزد خودش برد فرمودند: همانا من دو چیز در میان شما می گذارم که پس از من، مادامی که به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا، و عترتم که اهل بیت منند، زیرا خدای لطیف و آگاه با من پیمان بسته که آندو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو (و دو انگشت سبابه خود را به هم چسبانند) و نمی گویم مانند این دو (و انگشت سبابه و وسطی را به هم چسبانند)، تا یکی بر دیگری پیش افتد. پس به آندو تمسک جوئید تا نلغزید و گمراه نشوید، و از ایشان جلو نیفتید که گمراه خواهید شد.

وَ قَالَ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»: إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى الْمَأْرُضِ اطَّلَاعَهُ فَاخْتَارَنِي مِنْهُمْ. ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ عَلِيًّا أَخِي، وَ أَمَرَنِي فَرَوَّجْتُهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَالِثَةً فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ وَ الْأَوْصِيَاءَ ابْنَتِي حَسَنًا وَ حُسَيْنًا وَ بَقِيَّتَهُمْ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ، لَا يُفَارِقُهُمْ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ كَهَاتَيْنِ (وَ جَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ الْمَسْبُوحَتَيْنِ) حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ (۸)

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: خداوند نظری به زمین کرد و مرا از میان اهل زمین انتخاب کرد. سپس نظر دومی نمود و برادرم علی «علیه السلام» را از میان آنان انتخاب کرد و مرا فرمان داد که او را با سرور زنان بهشتی به ازدواج او در آوردم. سپس نظر سومی نمود و فاطمه «علیها السلام» و جانشینان را انتخاب کرد، دو پسر حسن و حسین «علیهما السلام» و بقیه آنان از فرزندان حسین «علیهم السلام». آنان با قرآنند و قرآن با آنان. نه قرآن از ایشان جدا نمی شود و نه آنان از قرآن، مانند این دو (و حضرت دو انگشت سبابه خود را کنار هم قرار دادند) تا زمانی که یکی پس از دیگری بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» قَالَ: الْإِمَامُ مَنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقِ فَيَعْرِفُ بِهَا، فَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنصُوصًا.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟

فَقَالَ: هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلِ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَمَّا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۹)، (۱۰)

حضرت سجاد «علیه السلام» فرمودند: امام از ما خانواده باید حتما معصوم باشد و عصمت خصوصیتی نیست که در ظاهر باشد تا شناخته شود، از اینرو نمی توان آنرا تشخیص داد مگر اینکه (از جانب امام قبلی) به امامت او تصریح شود.

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! معنای معصوم چیست؟

فرمودند: او کسی است که به رشته و ریسمان خدا که قرآن است آویخته و تا روز رستاخیز از یکدیگر جدا نمی شوند؛ امام

بسوی قرآن راهنمایی می کند و قرآن بسوی امام، اینست معنای این آیه: «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید».

بهترین روش آشنائی با عترت

بهترین راه فهم و تبیین فضائل اهل بیت «علیهم السلام»، استفاده از معیت و همراهی قرآن و ایشان است. اگر قرآن بسوی ایشان ره می نماید و از ایشان خبر می دهد (۱۱) بهترین راهی که می توان از آن راه فضائل اهل بیت را دریافت و به ایشان رسید قرآن است. اگر از طریق قرآن به اهل بیت راه یافتیم هم به نیمی از حدیث مهم و متواتر ثقلین عمل کرده ایم و هم معرفت ما نسبت به اهل بیت «علیهم السلام» مبنائی و ریشه دار خواهد بود.

اینکه ما و عالم هستی مخلوقیم و خالق و خدائی داریم که باید او را بپرستیم معرفتی است که ریشه در فطرت ما دارد، لذا نسبت به معارف دیگر، در حکم اصل و ریشه است. پس از اینکه با مشاهده ی آیات آفاق و انفس، به معرفت فطری خود راه یافتیم و خدا را به عنوان خالق و معبود خود شناختیم، ضرورت ارسال رُسل را نیز برای اینکه خدا خواسته هایش را از طریق ایشان به ما ابلاغ کند درک می کنیم. با عبور قافله ی رسل، نوبت به آخرین ایشان، حضرت خاتم الانبیاء «صلی الله علیه و آله» می رسد. برای اینکه پس از آن حضرت، راه خود را به سوی حضرت حق ادامه دهیم تکلیف خود را از ایشان جویا می شویم و ایشان حدیث ثقلین را در پاسخ ما بیان می دارد. وقتی از راهی که در حدیث ثقلین معرفی شد عترت را شناختیم، در واقع همان معرفت فطری خود را دنبال کردیم و معرفت ما نسبت به عترت نیز ریشه در فطرت یافت.

از دیگر محاسن و امتیازات مهم این روش، اینست که مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل، در این صورت به انکار قرآن و کفر به آن می انجامد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهل بیت «علیهم السلام» و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهل بیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن، جای هیچ شکی در فضائل برای ایشان نمی ماند.

از اینرو حضرت صادق «علیه السلام» فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شَيِّعَتُنَا لَمَا شَكُوا فِي فَضْلِنَا» (۱۲) «اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و برتری ما شک نمی کردند». و فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَّكَبِ الْفِتْنَةَ» (۱۳) «هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد».

مرجعیت قرآن

آیات و روایات، بیانگر جامعیت قرآن است، بیانگر اینکه همه چیز در قرآن بیان شده است. هر چه این امت تا روز قیامت بدان محتاجند در قرآن آمده، هم قرآن این مطلب را تأیید می کند و هم تعداد قابل توجهی از روایات. اما با این وجود، اگر ما تنها قرآن را مبنای خود برای گرفتن دینمان بدانیم با دو مشکل اساسی و بزرگ مواجه می شویم:

۱. در قرآن دقایقی هست که کسی جز معصوم ابتدائاً تبیین درست آنها را در نمی یابد. شواهد بی شماری این را تأیید می کند، علت وجود تمام انحرافات فکری و عملی در میان فرقه ها و گروههای مسلمانی که مرجعیت اهل بیت را قبول ندارند - با وجود اینکه همه در پذیرش و قبول داشتن مرجعیت قرآن مشترکند - همین است.

روایات زیادی وجود دارد که در آن هم جامعیت قرآن و هم اینکه مردم نمی توانند در تمام امور دینشان مستقیماً بدان رجوع کنند بیان شده است. در اینجا یکی از آن روایات را به عنوان نمونه عرضه می داریم:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ «عليه السلام»: مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَضِلُّ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَمَا تَبَلَّغَهُ عُقُولُ الرِّجَالِ (۱۴).

حضرت صادق «عليه السلام» فرمودند: هیچ امری نیست که در آن اختلاف شود مگر اینکه اصلی در کتاب خدا هست (که آن اختلاف را برطرف می کند) ولی عقول مردم بدان نمی رسد.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ «عليه السلام»: ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ أَحَبْرُكُمْ عَنْهُ (۱۵).

این قرآن ست، از او بخواهید که با شما سخن گوید، او هرگز برای شما سخن نگوید، ولی من از او به شما خبر می دهم.

روایاتی که در آن ائمه «علیهم السلام» علت و ریشه ی گمراهی های فکری و عملی مسلمانان را با استفاده از آیات قرآن ذکر کرده اند بسیار است. آن روایات نیز همه شاهد بر وجود مشکل اول در یگانه مرجع دانستن قرآن در اخذ دین است.

۲. از مهمترین مطالبی که خدا در قرآن بر مؤمنان واجب فرموده رجوع به اهل بیت «علیهم السلام» از طریق و جوب مودت، ولایت، تعلم و فرمانبرداری از ایشان است. اگر کسی قرآن را تنها مرجع خود برای فهم و عمل به دین بداند، این عقیده وی با مرجعیت قرآن (که خود در موارد متعددی ما را به اهل بیت ارجاع داده) منافات دارد.

در مرحله اول در تمسک به قرآن، در واقع ما از قرآن آیات و معارف مربوط به اهل بیت «علیهم السلام» را خواهانیم، مواردی را که خداوند از فضائل اهل بیت خبر داده و ما را به ایشان ارجاع داده است. پس از اینکه به توفیق الهی از طریق قرآن به اهل بیت راه یافتیم و نیمی از تمسک به حدیث ثقلین در وجودمان شکل گرفت با اوامر و نواهی اهل بیت «علیهم السلام» و سیره ایشان مواجه می شویم که همه دقیقاً مطابق با قرآن است. در این مرحله نیز ما به لطف خدا می توانیم گفتار و رفتار اهل بیت «علیهم السلام» را بر قرآن عرضه داریم و عینیت و هماهنگی آن با قرآن را بررسی و تماشا کنیم. خلاصه سخن اینکه با توجه به جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، ما در دو مرحله بایستی به قرآن رجوع کنیم:

۱. پیش از آشنایی با اهل بیت و به منظور آشنایی و راه یافتن به محضر اهل بیت «علیهم السلام».

۲. پس از درک محضر اهل بیت «علیهم السلام» و استفاده از ایشان، برای درک بهتر کلام و سیره ی ایشان، یا فهم مبنای آن و یا تشخیص اینکه کلام یا سیره ی خاصی که منسوب به اهل بیت است آیا واقعا از ایشان است یا به دروغ به ایشان نسبت داده شده است. روایات متعددی نیز هست که پیامر و ائمه ی معصومین «علیهم السلام» در آنها، برای تشخیص این مهم نیز، ما را به

عرضه کردن کلام و یا سیره ی مورد نظر، بر قرآن کریم دستور داده اند.

روش تحقیق

برخی از فضائل اهل بیت «علیهم السلام» فضائلی است که قرآن نیز از آنها برخوردار است، مثل علم، هدایت، حکمت و ... و برخی فضائلی است که مختص اهل بیت «علیهم السلام» است مثل ولایت و لزوم مودت.

از آنرو که قرآن در فضائل مشترک نیز از اهل بیت «علیهم السلام» جدائی ندارد، و از اینرو در بررسی آن فضائل در خصوص قرآن نیز گاه نکات نابی درباره ی اهل بیت «علیهم السلام» نصیب ما می شود، لذا در فضائل مشترک، بحث مختصری نیز درباره ی قرآن خواهیم داشت و از اینرو کل این مجموعه را «خصائص الثقلین» می نامیم.

اما آنچه در بررسی فضائل مشترک و مختص، مشترک است مبنا و اصل بودن قرآن برای آشنا شدن با اهل بیت «علیهم السلام» است. به یاری خدا و استمداد از خوبانش، بر آنیم که در این مجموعه، مرحله ی اول از رجوع به قرآن و استفاده از آن را پشت سر گذارده و با رعایت اصول ذیل، از طریق قرآن، به اهل بیت «علیهم السلام» و فضائل ایشان راه یابیم:

۱. یافتن آیاتی از قرآن که در آنها خداوند به عترت رهنمون گشته و فضائل ایشان را ذکر فرموده است.

۲. تبیین آن فضائل قرآنی با تدبر در قرآن و با توجه به آیات دیگر؛ که در این مرحله هر چه تأمل و دقت در آیه بیشتر گردد ارزش معنوی کار، افزوده می شود. امام سجاد «علیه السلام» فرمودند: «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خَزَائِنَهُ يَتَّبِعِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا» (۱۶): آیات قرآن گنجینه هائی است، پس هر گاه گنجینه ای را گشودی شایسته است که بدانچه در آن است نظر کنی!

۳. ذکر روایاتی که اهل بیت «علیهم السلام» در آنها، از آن فضائل سخن گفته اند.

در تبیین هر فضیلت، ابتدا آن آیاتی ذکر خواهد شد که امکان بحث استدلالی قرآنی نسبت به آنها وجود دارد، یا فضیلت مورد نظر، در آنها واضح تر بوده و راحت تر فهمیده می شود. در این قسمت در صورت لزوم، از روایات نیز برای تبیین آیه و یا تشخیص مصداق آن استمداد می جوئیم و در میان روایات نیز سعی مان بر آن خواهد بود که از روایاتی از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» که مورد اتفاق همه ی مسلمانان است استفاده کنیم و در مرحله ی بعد، از روایات اهل بیت «علیهم السلام».

اما با توجه به اینکه اصل و مبنا در استدلال ها قرآن است، کاری که روایات در زمینه ی تبیین آیات برای ما انجام می دهد اینست که در میان تبیین های مختلفی که برای هر آیه می توان ذکر کرد، تبیین برتری را که برتریش را به عقل خود نیز می توانیم دریابیم به ما معرفی می کند. لذا در واقع هنوز استدلال ما همچنان قرآنی است و برای هر مسلمان فهمیده ای قابل درک و مورد قبول است.

آنگاه آیات و روایات دیگری ذکر خواهد شد که در خصوص آنها امکان بحث به شیوه ی مذکور نمی باشد.

در این صورت آیاتی که بحث استدلالی نسبت به آنها انجام شده، نسبت به آیات و روایات بعد، در حکم محکماتی است که آیات و روایات دیگر قابل ارجاع به آنها بوده و تکلیف کلی ما را در تمام بحث روشن می کند.

(۱). آل عمران، ۱۴۴.

(۲). هر گاه گروهی که سازش ایشان با یکدیگر عاداتاً غیر ممکن باشد خبری را حکایت کنند و خبر ایشان در شنونده ایجاد یقین کند، آن خبر را اصطلاحاً خبر متواتر گویند. خبر متواتر خود به خود یقین آور است و دو نوع می باشد: متواتر لفظی و متواتر معنوی. متواتر لفظی یعنی همه راویان به یک لفظ و عبارت خبر را نقل کرده باشند و متواتر معنوی یعنی راویان در ذکر معنای خبری متفق باشند، اگر چه با الفاظ متعدد آنرا نقل نمایند.

(۳). مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

(۴). الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۰.

(۵). ثقل به معنای چیز سنگین و گرانبهاست یا متاعی که مسافر از خود بجا می گذارد.

(۶). الغیبه للنعمانی، ص ۶۸.

(۷). الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

(۸). کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۰۹.

(۹). اسراء، ۹.

(۱۰). معانی الأخبار، ص ۱۳۲.

(۱۱). در بحث از خصوصیت هدایت، آیات و روایات مربوط به هدایت قرآن به سوی اهلبیت «علیهم السلام» و به سوی امامت و ولایت ایشان، ذکر شده است.

(۱۲). الهدایه الکبری، ص ۴۱۹.

(۱۳). تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳.

(۱۴). الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

(۱۵). الکافی، ج ۱، ص ۶۱.

هدایت

ضرورت هدایت

از مهمترین نیازهای انسان در همه ی شؤون دینی و دنیوی، در ارتباط با خدا، خود، دیگران و دنیای اطرافش، «هدایت» به سوی الگوی کامل و ایده آل است.

برتری انسان نسبت به حیوانات نیز در همین است که انسان در وجود خود قابلیت چنین هدایتی را دارد. با وجود چنین قابلیتی، اگر انسانی از این قابلیت استفاده نکرد، در مرتبه ی حیوانیت خواهد ماند و از حیوانات، که این قابلیت را ندارند، پست تر خواهد شد:

«إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» {فرقان/۴۴}.

«آنان، جز مانند حیوانات نیستند، بلکه گمراه ترند.»

از این رو بر هر انسانی لازم است تا در تمام امورش به دنبال «هدایت» باشد که اگر کسی از هدایت برخوردار شد، اگر تمام عالم هم گمراه شوند، او را گزندى نخواهد رسید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» {مائده/۱۰۵}.

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خودتان را دریابید، وقتی که شما هدایت یافتید، بیراهه رفتن دیگران به شما زیان نمی رساند.»

هادی کیست؟

تنها کسی که می تواند این نیاز انسان را پاسخ دهد و در هر وادی، برترین راه را، بر اساس علم و آگاهی کامل به وی معرفی کند، خالق او و خالق جهان و خالق دنیا و آخرت، خداوند داناست.

او از همان ابتدائی که قافله ی خلقت را از بهشتش به سوی زمین گسیل داشت وعده ی هدایت داد:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» {بقره/۳۸}.

«گفتیم: همه از آن پایین روید، پس اگر از جانب من هدایتی برایتان آمد، هر کس از هدایت من پیروی کند، نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.»

«قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» {طه/۱۲۳}.

«گفت: هر دو از آن جا پایین روید که دشمن یکدیگر خواهید بود. پس اگر برای شما از جانب من هدایتی برسد ، هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.»

نه تنها وعده ی هدایت داد ، بلکه خود ، هدایت خلقش را بر عهده گرفت و بر خود واجب فرمود: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»: {لیل ، ۱۲}.

«همانا هدایت بر عهده ی ماست.»

و خبر داد که هدایت فقط در صورتی واقعا هدایت است که از جانب خود او ارائه شود:

{قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى} {بقره/۱۲۰ و أنعام/۷۱}.

«بگو: بی گمان هدایت خدا هدایت [حقیقی] است.»

و در حدیث قدسی تکلیف همه ی بندگانش را روشن کرد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ اللَّهُ حَيْلَ جَلَاءَهُ: عِبَادِي! كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ. {من لايحضره الفقيه ، ج ۴ ، ص ۳۹۷}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خداوند فرموده است: بندگان من! شما همه گمراهید مگر کسی که من هدایتش کردم.

او شأن هدایت را تنها و تنها مخصوص خود گردانید و حتی به برترین و آخرین فرستاده اش فرمود:

{لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ} {بقره/۲۷۲}.

«هدایت آنان بر عهده ی تو نیست ، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند.»

اسباب هدایت

اما از آنجا که او بنیان این عالم را بر اساس اسباب نهاد و ابا داشت از اینکه خود مستقیما و بدون وساطت اسباب ، امور خلقش را بگرداند {عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَبِي اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ} (بصائر الدرجات ، ص ۶). {برای هدایت نیز اسبابی قرار داد.

اگر چه او از طریق هر مخلوقی و هر کلامی که بخواهد ، هدایت می کند اما در میان مخلوقاتش و در میان کلماتی که توسط آنها هدایت او به خلق می رسد برخی را شاخص قرار داد و در قرآن به عنوان اسباب هدایت معرفی کرد ، در موارد متعددی خود قرآن و دیگر کتب آسمانی را به عنوان سبب هدایت معرفی کرد ، در برخی از آیات ، هدایتگری فرستادگان و پیشوایان

و امامانی را که خود قرار داده بود بیان داشت ، گاه کعبه را سبب هدایت دانست و گاه ستارگان را و ...

مهمترین اسباب هدایت

مهمترین سبب هدایت ، رسولان او هستند که خدا کتابهای آسمانی که سبب هدایتند را نیز بر ایشان فرو فرستاد و توسط ایشان به خلقش ابلاغ کرد و با تبلیغ و تبیین ایشان ، امتها را هدایت نمود.

ما که امت خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم اگر خواهان هدایت الهی باشیم بایستی به پیامبر خود رجوع کنیم. اما در این زمان که به آن حضرت دسترسی نداریم این کلام آن حضرت راه هدایت را بر ما می گشاید:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، إِنَّ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَيْدَاءً. {مستدرک الوسائل ، ج ۱۱ ، ص ۳۷۲}

همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را در میان شما و می گذارم: کتاب خدا و و عترتم که اهل بیت منند ، اگر به این دو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

جز این کلام آن حضرت ، آیات و روایات فراوانی هست که ما را در امر هدایت ، به قرآن و عترت ارجاع می دهد که در این نوشتار به توفیق الهی آن آیات و روایات را ذکر کرده و پیرامون آنها سخن خواهیم گفت.

هدایت توسط قرآن

هدایت توسط قرآن

همه ی کتابهای آسمانی را خداوند برای هدایت امت ها بر پیامبرانشان نازل فرمود:

«نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ» {آل عمران/۳ و ۴}.

«این کتاب را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتابهای پیشین است و تورات و انجیل را پیش تر نازل کرد ، که راهنمای مردم باشد»

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» {مؤمنون/۴۹}.

«و به راستی ما به موسی کتاب آسمانی دادیم ، باشد که هدایت یابند.»

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ {سجده/۲۳}»

«و به راستی ما به موسی کتاب دادیم پس در دیدار با او تردید مکن و آن کتاب را راهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم.»

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشِيرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَارِيسَ تُبَدِّلُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»
{أنعام/۹۱}

«و خدا را چنان که سزاوار منزلت اوست نشناختند ، آن گاه که گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرد؟ که برای مردم نور و هدایتی بود ، اما شما آن را به صورت پراکنده در کاغذها قرار داده ، [قسمتی را] آشکار و بسیاری را کتمان می کنید ، در حالی که آنچه شما و پدرانتان نمی دانستید [به وسیله آن] تعلیم شدید. بگو: خدا ، آنگاه آنها را واگذار که در یاوه گویی خود بازی کنند.»

قرآن کریم نیز که آخرین کتاب آسمانی است ، کتاب هدایت است ، خدا آن را برای هدایت انسانها نازل فرموده است و این مطلبی است که هر مسلمانی آن را قبول دارد و خدا نیز در قرآن بارها متذکر آن شده است:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ {بقره/۱۸۵}»

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجت های روشنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شده است

{بقره/۲} «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست ، راهنمای پرهیزگاران است.»

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ» {بقره/۹۷}

«او قرآن را به امر خدا بر قلب تو نازل کرد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.»

«تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ هُدًى وَبُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ» {نمل/۱ و ۲}

«این آیات قرآن و کتاب روشنگر است. که هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.»

«وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» {جن/۱۳}

«و ما همین که هدایت [قرآن] را شنیدیم بدان گرویدیم پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد ، نه از نقصان [پاداش خود] می ترسد و نه از ستمی.»

«فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَيَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ» {أنعام/۱۵۷}

«پس اینک از خدایتان حجت و هدایت و رحمتی سوی شما آمده است. پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را تکذیب کند و از آن روی گرداند؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند ، به سبب روگردانی شان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد.»

مجازات گمراهان

اولین مجازات کسانی که با روگردانی از هدایت به خود ظلم می کنند محرومیت از هدایت است.

خداوند متعال ۱۰ مرتبه در کتابش فرموده که «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»: «ظالمان را هدایت نمی کند.»

محرومیت از هدایت ، همان و دچار ضلالت و گمراهی شدن همان. از این رو در جای دیگری می فرماید:

{وَيَضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ}: {ابراهیم/۲۷}.

«خدا ظالمان را گمراه می کند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز درباره ی قرآن فرمودند:

{مَنْ طَلَبَ الْهُدَىٰ فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ}: {تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ، ص ۴۵۰}.

«هر کس هدایت را در غیر قرآن بجوید ، خداوند گمراهش می سازد.»

معنای اینکه «خدا چنین کسی را گمراه می کند» این است که چون خدا کتابش را سبب هدایت قرار داده ، اگر کسی این هدایت را پذیرا شد که از آن برخوردار خواهد شد و گر نه در دام ضلالت و گمراهی خواهد افتاد.

چنان که حضرت باقر العلوم علیه السلام برای یکی از یاران خود نوشتند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ... إِنَّمَا يَضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاةً»: {الکافی ، ج ۸ ، ص ۵۲}.

«خداوند کسی را گمراه می کند که هدایت او را نپذیرد.»

قرآن کریم چه کسانی را هدایت می کند؟

خداوند متعال قرآن کریم را برای زمان و مکان خاصی و یا برای تعداد خاصی از انسانها فرو نفرستاده است. بلکه قرآن ، پیام خدا برای بشریت است تا روز رستاخیز. از این رو «هدایت گری» قرآن نیز از جهت زمانی ، مکانی و بشری محدودیت ندارد. در هر زمان و مکانی ، هر کسی در هر جایگاه و مرتبه ای از فهم و ایمان و کمالات که باشد ، با داشتن روح پذیرش ، بهره ی خود را از هدایت قرآن خواهد برد.

در آیات قرآن نیز خداوند متعال این مطلب را بیان داشته و کتابش را موجب هدایت همه ی انسانها دانسته است:

هدایت برای عموم مردم

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ {بقره/۱۸۵}»

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجت های روشنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شده است»

هدایت برای مسلمین

«وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ» {نحل/۸۹ و رک: نحل/۱۰۲}»

«و این کتاب را که بیانگر همه چیز و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتی است ، بر تو نازل کردیم.»

هدایت برای مؤمنان

«وَ مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِّتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» {نحل/۶۴ و رک: بقره/۹۷ ، أعراف/۵۲ و ۲۰۳ ، یونس/۵۷ ، یوسف/۱۱۱ ، نمل/۲ و فصلت/۴۴}»

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند.»

هدایت برای اهل تقوا

«ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» {بقره/۲}»

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست ، راهنمای پرهیزگاران است.»

هدایت برای نیکوکاران

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ» {لقمان/۲ و ۳}»

«اینها آیات کتاب حکمت آموز است. که هدایت و رحمتی برای نیکوکاران است.»

هدایت برای اهل یقین

«هٰذَا بَصَائِرُ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» {جاثیه/۲۰}»

«این [کتاب مایه] بصیرت هایی برای مردم است و برای قومی که یقین آورند هدایت و رحمتی است.»

قرآن به چه هدایت می کند؟

لفظ «هدایت» در موارد متعددی در آیات قرآن، به همراه سَبِيل (۲۹ مورد) و صِرَاط (۲۴ مورد) استعمال شده است که در این موارد، سَبِيل و صِرَاط به عنوان مقصد هدایت الهی معرفی شده است.

آنقدر کلمه ی سَبِيل در بحث هدایت موضوعیت دارد که خدا در قرآن وقتی می خواهد برای کلمه «أَهْدِي» تمیز، بیاورد فقط از لفظ «سَبِيلًا» استفاده می فرماید (یعنی آنجا که فرموده: عده ای «هدایت یافته ترند» در ادامه ی سخن در بیان اینکه آنها از چه جهت هدایت یافته ترند می فرماید: از جهت «راهشان»).

{قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا} {إسراء/۸۴. و رک: نساء/۵۱.}

«بگو: هر کس بر حسب ساختار وجودش عمل می کند و پروردگارتان بهتر می داند چه کسی راه یافته تر است.»

همچنین درباره ی ضلالت و گمراهی نیز در قرآن کریم برای کلمه «أَضَلُّ»، فقط لفظ «سَبِيلًا» تمیز آورده شده است:

{وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا} {إسراء/۷۲. و رک: فرقان/۳۴، ۴۲ و ۴۴.}

«و هر که در این دنیا کور [دل] باشد در آخرت هم کور و گمراه تر خواهد بود.»

بنابر این، آنچه در هدایت و محرومیت از هدایت مورد توجه بوده و موضوعیت دارد «راه» است. هدایت یافته کسی است که در راه حق و حقیقت به سوی مقصد و مقصود در حرکت است و محروم از هدایت کسی است که یا از این راه بی خبر است و یا در راه باطلی به سوی مقصد باطلی ره می سپارد.

این از جهت عموم آیات هدایت، اما در خصوص هدایت الهی نیز در آیات متعددی در قرآن کریم هدایتگری او به صراط مستقیم و سَبِيلِ حَقِّ مطرح شده است:

{قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ} {بقره/۱۴۲.}

«بگو: مشرق و مغرب از آن خداست، هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند.»

{وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ} {أحزاب/۴.}

«و خدا حقیقت را می گوید و او به راه هدایت می کند.»

از این رو روزانه حداقل ده مرتبه در نمازهای واجب یومیه از او می خواهیم که ما را به صراط مستقیم هدایت کند: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن.»

در خصوص هدایت الهی از طریق قرآن نیز خداوند متعال در چند آیه بیان کرده که توسط قرآن خلقش را به چه مقصدی هدایت می کند:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» {مائده/۱۵ و ۱۶}.

«ای اهل کتاب! همانا فرستاده‌ی ما به سوی شما آمده است که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که نهان می‌کردید برایتان روشن سازد و از بسیاری می‌گذرد. همانا از جانب خدا نور و کتاب روشنگری برای شما آمده است. خدا هر کس را که در پی جلب رضای اوست، به وسیله‌ی آن [کتاب] به راه‌های امن و سلامت رهنمون می‌شود و به خواست خود، آنها را از تاریکی‌ها به نور می‌برد و به صراط مستقیم هدایتشان می‌کند.»

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» {نور/۴۶}.

«البته ما آیاتی روشنگر نازل کردیم و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند.»

«وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» {سبأ/۶}.

«و کسانی که علم به آنها داده شد، می‌دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه [خدای] شکست‌ناپذیر ستوده هدایت می‌کند.»

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» {إسراء/۹}.

«بی‌تردید، این قرآن به آنچه استوارتر است راه می‌نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود.»

با توجه به اینکه در این آیات، هم هدایت قرآن به صراط و هم هدایت به سبیل مطرح شده، باید بینیم اولاً تفاوت سبیل و صراط در چیست؟ و ثانیاً مقصود از این دو چه می‌باشد؟.

مقصود از «صراط» و «سبیل»

با توجه به اینکه مقصودی بالاتر از خدا نیست و همه‌ی مقاصد به او ختم می‌شود: «وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى : {نجم/۴۲}.

«و همانا انتها [ی همه‌ی امور] به سوی پروردگار توست»، صراط مستقیم شاهراهی است که بدون هیچ کجی و اعوجاج و بدون هیچ گرایشی به چپ و راستی که هر دو باطلند (مثل غلو و تقصیر در عقاید و افراط و تفریط در اخلاق)، بندگان خدا را به خالقشان می‌رساند:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» {نساء/۱۷۵}.

«اما آنها که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، همه را در جوار رحمت و فضل خود در خواهد آورد و آنان را به

سوی خودش به صراط مستقیم هدایت خواهد نمود.»

از این رو در برخی از آیات قرآن، خداوند این صراط را به خود اضافه کرده و راه خود نامیده است:

«إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» {شوری/ ۵۲ و ۵۳. و رک: حج/ ۲۴ و سبأ/ ۶.}

«بی تردید تو (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) به صراط مستقیم هدایت می کنی. به راه خدایی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست. آگاه باش که کارها به خدا باز می گردد.»

کلمه ی «سبیل» نیز به معنای راه است و ۶۵ مرتبه در آیات قرآن به نام مبارک «الله» اضافه شده است.

آنجا که سبیل به خدا اضافه شود همان صراط است، مانند آیه ی ذیل:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» {أنعام/ ۱۵۳.}

«این صراط مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه ها پیروی نکنید، که شما را از راه او جدا می سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید تقوا پیشه کنید.»

در این آیه دستور به تبعیت از صراط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که همان صراط مستقیم است داده و سپس فرموده: مبادا از «سبیل» پیروی کنید که باعث جدائی شما از «سبیل» او می شود. معلوم می شود صراط مستقیم همان سبیل اوست.

اما اگر سبیل به پویندگان آن نسبت داده شود بیانگر جایگاه آنان در صراط مستقیم و بیانگر نقشی است که ایشان در صراط مستقیم ایفا می کنند. مثلاً در آیه ذیل نقش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در صراط مستقیم بیان شده:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» {یوسف/ ۱۰۸.}

بگو: این راه من است: من و پیروانم با بصیرت به سوی خدا دعوت می کنیم! منزّه است خدا! و من از مشرکان نیستم.»

درست است که پیامبر در صراط مستقیم است، اما نقش او در صراط مستقیم، دعوت مردم به سوی خداست تا آنها نیز به دعوت او، در صراط مستقیم واقع شوند و این نقش، نقشی نیست که به تمام امت دستور داده شود از آن پیروی کنند. بلکه تعداد خاصی از این امتند که خود در این نقش، راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می پویند و کار ایشان نیز دعوت به سوی خداست. این تبعیت، به قرائنی که در خود آیه وجود دارد عمومی نیست. (رک: ترجمه ی تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۸)

از این رو در روایات نیز فرموده اند: این آیه در شأن محمد و آل محمد نازل شده است. یعنی جایگاه خاص آنها در صراط مستقیم، دعوت به سوی خداست.

دیگران نیز هر کدام در صراط مستقیم جایگاهی دارند و نقشی را ایفا می کنند که در صورت تلاش و مجاهدت ، خداوند ، ایشان را به جایگاه و نقششان ره می نماید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» {عنکبوت/۶۹}

«و آنها که در راه ما جهاد کنند ، قطعاً به راه های خود ، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است.»

از آن رو که همه ی این سبیل ها به سوی خدا و در صراط مستقیم هستند ، در این آیه ، خداوند متعال همه ی آنها را به خود نسبت داده است.

ملاک صراط و سبیل

اگر چه هر کسی در شاهراه صراط مستقیم یک راه خصوصی دارد ، اما بایستی یک ملاک کلی و مشترک بین تمام راههای خصوصی باشد تا همه ی آنها را به هم پیوند داده و موجب شود همه در صراط مستقیم بوده و پویندگان خود را به سوی یک هدف سیر دهند.

اگر چه هدف مشترک «الهی بودن و به سوی خدا رفتن» ، در همه ی این راهها وجود دارد ، اما این هدف نمی تواند آن ملاک کلی پیوند دهنده ی همه ی این راهها باشد. زیرا بسیاری از راههایی هم که به سوی دوزخ ختم می شوند چنین هدفی را برای خود ترسیم می کنند.

خداوند متعال در قرآن کریم ، هم ملاک در صراط مستقیم بودن را بیان کرده و هم ملاک در سبیل خدا بودن را.

ملاک در صراط مستقیم بودن

در سوره ی حمد از خدا می خواهیم:

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» {فاتحه/۶ و ۷}

«ما را به صراط مستقیم هدایت کن ، به راه کسانی که بر آنها نعمت بخشیدی.»

صراط مستقیم ، راه کسانی است که خدا به ایشان نعمت داده است. اما اینکه خدا به چه کسانی نعمت داده و چگونه می توان راه آنها را دنبال کرد در آیه ی دیگری بیان شده است:

«وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» {نساء/۶۹}

«و کسی که خدا و رسول را اطاعت کند ، با کسانی خواهد بود که خدا بر ایشان نعمت بخشیده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا

و صالحان و آنها رفیقهای خوبی هستند.»

از جمع این دو آیه فهمیده می شود که اگر بخواهیم در صراط مستقیم ، همراه پیامبران ، صدیقان ، شهدا و صالحان باشیم بایستی از خدا و رسول او اطاعت کنیم. و البته به دلیل آیه ی نساء/۵۹ و آل عمران/۱۴۴ و ۱۴۹ که در جای خود تبیین خواهد شد ، اطاعت از اهلیت: نیز عین اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. لذا اطاعت از اهلیت: نیز ملاک و شرط اساسی قرار گرفتن در صراط مستقیم است.

نکته ی دیگری که با توجه به دو آیه ی مذکور از سوره ی حمد قابل توجه است اینست که بنا بر آیه ی ذیل:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» {مائده/۳}

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم.»

که بنا بر روایات فریقین {رک: احقاق الحق ، ج ۳ ، ص ۳۲۰ تا ۳۳۶ و ج ۲۰ ، ص ۱۹۵ تا ۲۰۱} در روز غدیر خم ، پس از اعلان عمومی ولایت امیرالمؤمنین و دیگر ائمه ی معصومین: توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، بر آن حضرت نازل شد ، خداوند نعمتش را با ولایت محمد و آل محمد: بر این امت تمام کرد.

از این رو مقصود از کسانی که خدا بر ایشان نعمت داده کسانی است که از این نعمت برخوردار شدند. بنا بر این صراط مستقیم یعنی راه رهروان ولایت محمد و آل محمد:.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ [الْعَسِيكِرِيِّ] عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» قَالَ: لَيْسَ هَؤُلَاءِ الْمُنْعَمَ عَلَيْهِمْ بِالْمَالِ وَصِحَّةِ الْبَدَنِ - وَإِنْ كَانَ كُلُّ هَذَا نِعْمَةً مِنَ اللَّهِ ظَاهِرَةً - أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ يَكُونُونَ كَفَّارًا أَوْ فُسَّاقًا فَمَا نُدْبِتُمْ إِلَيْ أَنْ تَدْعُوا بِأَنْ تُرْشِدُوا إِلَى صِرَاطِهِمْ وَ إِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِالِدُّعَاءِ بِأَنْ تُرْشِدُوا إِلَى صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمَ عَلَيْهِمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ تَصَدِيقِ رَسُولِهِ وَ بِالْوَلَايَةِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ... {معانی الأخبار ، ص ۳۶}

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که درباره ی آیه: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» ، فرمودند:

مقصود در این آیه کسانی نیستند که خدا نعمت ثروت و تندرستی به آنها داده - اگر چه تمامی اینها از نعمتهای آشکار خداوند است - مگر نمی بینید گاهی ثروتمندان تندرست ، کافر و تبهکارند ، لذا خدا از شما نخواست که دعا کنید تا به راه آنها ره یابید بلکه فرموده دعا کنید به راه کسانی که نعمت ایمان و تصدیق رسول خدا و ولایت محمد و آل پاکش صلی الله علیه و آله به آنان عطا گشته راه یابید ...

ملاک در راه خدا بودن

خداوند متعال در آیه ی ذیل ، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» {فرقان/۵۷}

«بگو: من در برابر رسالتم هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم مگر اینکه هر کس بخواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد.»
{در این آیه فاعل «کسی که راهی بگیرد» به جای فعل «گرفتن راه» استعمال شده است ، نظیر این در آیات دیگر نیز آمده است: رک: نساء/۱۴۸ و شعراء/۸۹. و رک: ترجمه تفسیر المیزان ، ج ۱۵ ، ص ۳۱۸.}

بنابر این آیه ، گرفتن راهی به سوی پروردگار تنها اجر رسالت است.

در آیه ی دیگری خداوند مانند این آیه ، به پیامبرش می فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ {شوری/۲۳}»

«بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم.»

با توجه به عدم اختلاف در آیات قرآن و اینکه در هر دو آیه فقط یک چیز به عنوان مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست شده است ، معلوم می شود که این دو در واقع یک چیز و یک حقیقتند و آن اینکه مودت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم همان راه خدا را در پیش گرفتن است و این همان اجری است که در جای دیگر درباره ی آن فرمود:

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ {سبأ/۴۷}»

«بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام به نفع خود شماست ، اجر من تنها بر خداست و او بر همه چیز گواه است.»

از طریق آیه ی دیگری نیز می توان ملاک راه هدایت و ملاک گمراهی را دریافت:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ - كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا {إسراء/۷۱ و ۷۲}»

«روزی را که هر گروهی را با امامشان می خوانیم! کسانی که نامه ی عملشان به دست راستشان داده شود ، آن را می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود ، اما کسی که در این جهان نابینا بوده است ، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود.»

بنابر این آیه ، با توجه به اینکه ملاک فراخوانی روز قیامت ، امام هر کسی است و هر کس با امامش فراخوانده می شود ، کسانی که امامشان را درست برگزیده باشند (ائمه ی هدی: را) ، همان کسانی خواهند بود که نامه ی اعمالشان به دست راستشان داده می شود و ذره ای به ایشان ظلم نمی شود.

اما کسانی که در این عالم از دیدن ائمه ی هدی: کور باشند و ائمه ی گمراه را امام و پیشوای خود گرفته باشند در آن روز نیز کور و «گمراه تر» محسور خواهند شد.

پس راه نجات از گمراهی ، برگزیدن ائمه ی هدی و تبعیت و اطاعت از ایشان است. در این صورت انسان در سبیل هدایت

قرار می گیرد.

همچنین از دو آیه ی ذیل:

«وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» {نساء/۸۸}

«و هر کس را خدا گمراه کند راهی برایش نخواهی یافت.»

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًا مُرْشِدًا» {کهف/۱۷}

«هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت.»

استفاده می شود، کسی در راه خدا و هدایت یافته است که ولی مرشد دارد (ولی مرشد نیز در آیه ی ولایت، مائده/۵۵، معرفی شده است) و کسی گمراه است که ولی مرشد ندارد.

در روایات شیعه و اهل سنت نیز بسیار است روایاتی که در آنها حضرت علی و دیگر ائمه علیهم السلام و ولایت و امامت ایشان به عنوان صراط مستقیم و راه خدا معرفی شده است. {برای بررسی روایاتی که از طریق اهل سنت در این زمینه نقل شده، رک: احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۷، ص ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۸۰ و ج ۱۴، ص ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۲۰، ۵۵۱ و ۶۳۴، ج ۲۰، ص ۵۷، ۵۸ و ۲۹۸، ج ۲۱، ص ۵۱۷ الی ۵۲۱، ج ۲۲، ص ۲۸۱، ج ۲۴، ص ۱۵۶، ۵۲۷ و ۵۶۸، ج ۳۱، ص ۱۴، ج ۳۳، ص ۱۰۳ و ۱۱۹}.

عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» {أنعام/۱۵۳}

قَالَ: أَتَدْرِي مَا يَعْنِي بِ «صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا»؟ قُلْتُ: لَأ. قَالَ: وَلَايَةَ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي «فَاتَّبِعُوهُ»؟ قُلْتُ: لَأ. قَالَ: يَعْنِي عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»؟ قُلْتُ: لَأ. قَالَ: وَلَايَةَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ اللَّهِ. قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»؟ قُلْتُ: لَأ. قَالَ: يَعْنِي سَبِيلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۳}

بُرَيْدِ عَجَلِيِّ گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این آیه «همانا این، صراط مستقیم من است، پس او را پیروی کنید و از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» فرمودند:

می دانی منظور از «صراط مستقیم من» چیست؟ گفتم: نه. فرمودند:

ولایت علی و اوصیاء: است. فرمودند:

می دانی «از او پیروی کنید» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند:

یعنی از علی بن ابیطالب ۷. فرمودند:

می دانی اینکه «از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند:

به خدا سوگند یعنی ولایت فلان و فلان را تبعیت نکنید. فرمودند:

می دانی اینکه «شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند:

یعنی از راه علی ۷.

هدایت قرآن به ولایت

در آیه ی مائده/۱۵ و ۱۶ گذشت که خدا توسط قرآن به راههای سلامت و صراط مستقیم هدایت می کند.

در آیه ی نور/۴۶ هدایت به صراط مستقیم و در آیه ی سبأ/۶ هدایت قرآن به صراط خدای عزیز حمید مطرح شد.

با توجه به معنای صراط و سیل و ملاک در صراط مستقیم بودن و ملاک در راه خدا بودن @ (مشروح در [مباحث گذشته]) روشن می شود که قرآن ، به سوی ولایت و امامت اهلیت: هدایت می کند.

از این رو درباره ی آیه ی ذیل نیز:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» {إسراء/۹}.

«بی تردید ، این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید»

در روایات اهلیت: آمده:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قَالَ: يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ. {كافی ، ج ۱ ، ص ۲۱۶}.

حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید» فرمودند:

به سوی امام راهنمایی می کند.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قَالَ: يَهْدِي إِلَى الْوَلَايَةِ. {تفسیر العیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۸۳}.

حضرت باقر علیه السلام درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

به سوی ولایت راهنمایی می کند.

لزوم راهیابی به اهل بیت علیهم السلام از طریق قرآن

بهترین روش فهم و تبیین فضائل اهل بیت: ، قرآن کریم است. زیرا این روش ، امتیاز مهمی دارد و آن اینکه مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد ، چرا که انکار فضائل در این صورت انکار قرآن و کفر به آن محسوب خواهد شد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهل بیت: و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد ، برای دوستان اهل بیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن ، جای شکی برای ایشان نمی ماند.

از این رو حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

«لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِيعَتُنَا لَمَا شَكُوا فِي فَضْلِنَا»: {الهدایه الکبری ، ص ۴۱۹}.

«اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و در برتری ما شک نمی کردند.»

و فرمودند:

«مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَّكَ الْفِتْنُ». {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۱۳}.

«هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد.»

اگر از طریق قرآن به اهل بیت: راه یافتیم به نیمی از حدیث مهم و معروف تقلین عمل کرده ایم.

اما اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم ، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد. زیرا کتاب خدا ، به سوی عترت ره می نماید و فضائل ایشان را بیان می کند.

مصادیق هدایت قرآن به عترت

با مراجعه به روایات مربوط به شأن نزول آیات قرآن در کتب روایی شیعه و سنی در می یابیم که آیات بسیاری از قرآن در شأن حضرت علی علیه السلام دیگر ائمه علیهم السلام نازل شده است ، تا آنجا که برخی از علمای اهل سنت کتابهایی در ذکر آن آیات و روایات تدوین کرده اند. اما اگر بطور کلی بخواهیم ملاکی برای آیاتی که در شأن ایشان نازل شده بیان کنیم ، آن ملاک در روایات ذیل مطرح شده است:

قال أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْبَاعٍ: رُبْعٌ فِينَا وَرُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا وَرُبْعٌ فِي فَرَائِضٍ وَأَحْكَامٍ وَرُبْعٌ سَيْنٌ وَأَمْثَالٌ وَلَنَا كِرَائِمُ الْقُرْآنِ. {تفسير العياشي، ج ۱، ص ۹. این روایت در کتاب شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۶۲ نیز از قول حضرت علی علیه السلام با اندکی اختلاف نقل شده است و نیز در پاورقی احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۱ دو طریق این روایت در کتب اهل سنت ذکر شده است.}

حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

قرآن بر چهار بخش نازل گردیده است: یک چهارم درباره ی ما، یک چهارم درباره ی دشمن ما، یک چهارم واجبات و احکام و یک چهارم سنتها و مثلهاست و کرائم قرآن در شأن ماست.

کل قرآن، کریم است، در بین آیات قرآن، آن آیاتی که از کرامت بالاتری سخن می گوید در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. بنابر این، بررسی و تدبر درباره ی آیات فضائل، در واقع، تنفس در فضای کرامتها و گزیده ها و برترین های آیات قرآن است.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا وَعَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسُهَا وَآمِيرُهَا. {این روایت با اندک اختلافی به طرق مختلف در کتب روایی اهل سنت آمده است. رک: پاورقی إحقاق الحق، ج ۳، ص ۴۷۶ الی ۴۷۹.}

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خدا هیچ آیه ای فرو نفرستاد که در آن خطاب «ای کسانی که ایمان آورده اید» باشد، مگر اینکه علی علیه السلام سرآمد و امیر آن است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا مُحَمَّدُ! إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخَيْرٍ فَخُنْهُمْ وَإِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَىٰ فَهَمَّ عَدُوِّنَا. {تفسير العياشي، ج ۱، ص ۹.}

محمد بن مسلم گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

ای محمد! هر گاه شنیدی که خدا کسی از این امت را به نیکی یاد کرده پس بدان که آن کس ماییم و هر گاه شنیدی خدا گروهی از گذشتگان را به بدی یاد کرده پس مقصود دشمنان ما هستند (کار و تدبر قرآنی، یعنی اثبات مضمون این روایات، با استفاده از خود آیات).

عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ وَمَنْ دَخَلَ فِي أَمْرٍ يَجْهَلُ خَرَجَ مِنْهُ بِجَهْلٍ. قُلْتُ: وَمَا هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» {حشر/۷}. وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ يَطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» {نساء/۸۰}. وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» {نساء/۵۹}.

وَقَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» {مائده/۵۵}.

وَقَوْلُهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ لَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَطَعَنُوا فِي آيَاتِهِ لَكُنْتُمْ مِنَ الْكَاذِبِينَ» {نساء/۶۵}.

وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» {مائده/۶۷}. وَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَاحِبِّ مَنْ أَحَبَّهُ وَابْغِضْ مَنْ ابْغَضَهُ. {بشاره المصطفى صلى الله عليه وآله، ص ۱۲۹}.

محمد حلبی گوید: حضرت صادق علیه السلام مرا فرمودند:

همانا هر آنکه دینش را از کتاب خدا بشناسد کوه ها از جای خود کنده شوند و او تکان نخورد و هر کس به نادانی داخل امری شود با نادانی هم از آن بیرون گردد.

عر کردم: دین در کجای کتاب خداست؟

فرمودند:

این فرموده خدای عزوجل: (آنچه را فرستاده ما به شما داد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت اجتناب کنید).

و این کلام خدای عزوجل:

(هر که از رسول اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است).

و قول خدای عزوجل:

(ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر که از شما هستند اطاعت کنید).

و این فرمایش خداوند تبارک و تعالی: (ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا

می دارند و در حال رکوع زکات می دهند).

و این فرموده او جل جلاله: (پس نه ، به پروردگارت سوگند ، ایمان نمی آورند مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند).

و این کلام خداوند عزوجل: (ای فرستاده! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد).

و از این جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی حضرت علی علیه السلام فرمود: هر که را من مولا بودم علی مولای اوست ، خدایا دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس دشمنش دارد و یاری کن هر کس او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد و دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد.

عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، فَلَمَّا رَأَى أَتَّبَعُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنَ الْكِتَابِ قَالَ: حَشْبُكَ؛ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكِتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ مِثْلُ هَذَا فَهُوَ فِي الْأَثْمَةِ عِنِّي بِهِ. {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۹}

عمر بن حنظله گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند پرسیدم: (بگو: شهادت خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما کافی است) ، همین که حضرت دیدند که به دنبال این آیه و آیات شبیه آن از قرآن هستم فرمودند:

ترا همین بس؛ هر آنچه از ابتدا تا انتهای قرآن مانند این آیه است مراد از آن ، امامان هستند.

هدایت توسط عترت

هدایت توسط عترت

کسی که از سوی حضرت حق ، عهده دار منصب امامت و پیشوائی خلق می شود ، از هدایت مستقیم حقتعالی بهره مند شده و خود هدایتگر خلق می گردد و دیگران بایستی از طریق او ، از هدایت الهی برخوردار شوند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ» {أنعام/۹۰}

«آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده ، پس به هدایت آنان اقتدا کن.»

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، [أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ أَقْبَلَ إِلَيْهِ لِيَسْأَلَهُ عَنِ الْحِجِّ:] أَنَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ» ، سَلْ عَمَّا شِئْتُمْ ، فَسَأَلَهُ الرَّجُلُ فَأَنْبَأَهُ عَنْ جَمِيعِ مَا سَأَلَهُ. {تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۳۶۸}

عباس بن هلال از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده: حضرت صادق علیه السلام [به مردی که نزد ایشان آمد تا درباره ی حج پرسد] فرمودند:

من از کسانی هستم که خداوند در کتابش درباره ی آنها می فرماید: «آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده ، پس به هدایت آنان اقتدا کن» ، اکنون هر چه مایلی پرس. آنگاه آن مرد سؤالاتش را پرسید و حضرت همه را جواب دادند.

در آیات و روایات بسیاری ، از شأن هدایتگری اهل بیت علیهم السلام سخن گفته شده و امت برای ره یافتن به معارف صحیح و والای اسلام ، به ایشان ارجاع داده شده اند. از سوئی خدا در کتابش و از سوی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کلمات جامعش ، مسلمانان را برای برخورداری از هدایت ، به اهل بیت علیهم السلام ارجاع داده اند و از سوی دیگر ، خود اهل بیت نیز ، این آیات و روایات را تبیین کرده و به تبع آن ، از هدایتگری سخن گفته اند.

در این قسمت به یاری خدا ابتدا آیاتی از قرآن کریم را که این خصوصیت در آنها مشهود است ذکر کرده و در ذیل هر آیه ، با استفاده از آیات و روایات ، مقصود و مصداق آن آیه را بیان می کنیم و آنگاه پس از بررسی آیات مربوطه ، بحث روایی را مطرح خواهیم کرد.

آیه ی اول و دوم

اشاره

در آیاتی از قرآن که خداوند متعال درباره ی امامت برخی از پیامبران همچون حضرات ابراهیم و اسحاق و یعقوب و برخی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل سخن گفته و در دو مورد از ایشان تعبیر به ائمه فرموده ، بلافاصله پس از کلمه ی ائمه جمله ای آورده که بیانگر مهمترین خصوصیت ائمه در رابطه ی با انسانها می باشد. وصفی که خداوند برای ایشان به عنوان امام آورده و آن را بر همه ی اوصاف مقدم داشته ، وصف هدایتگری ائمه علیهم السلام است:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» {انبیاء ، ۷۳}.

«و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به ایشان انجام کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.»

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يوقُونَ.» {سجده ، ۲۴}.

«از آنها امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند ، از آن رو که شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند.»

خصوصیت اصلی امام ، خصوصیتی که معرف امام و بیانگر مهمترین شأن او در رابطه ی با امت است ، همین تعبیری است که در این دو آیه ذکر شده است: «هدایت به امر خدا.»

مقصود از هدایت به امر خدا چیست؟ آیا امر تشریحی مورد نظر است یا امر تکوینی و یا هر دو؟

۱. هدایت به امر تشریحی خدا

اشاره

ماده ی «امر» در ۲۲۷ آیه ی قرآن آمده است و در موارد متعددی از آیات مزبور ، درباره ی اوامر و دستورات تشریحی خداوند استعمال شده است. تمام اوامر تشریحی و دستورات الهی بازگشتش به یک امر است ، آن هم عبودیت و بندگی خداست:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» {یوسف ، ۴۰}.

«حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

«قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْبُ» {رعد ، ۳۶}.

«بگو: من فقط مأمورم خدا را پرستم و شریکی برای او قائل نشوم. به سوی او دعوت می کنم و بازگشتم به سوی اوست.»

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» {بینه ، ۵}.

«و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند ، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند و این است آیین مستقیم و پایدار.»

تمام اوامر و دستورات الهی به عبودیت و بندگی خدا باز می گردند ، به اینکه در راه بندگی خدا احدی همتای او گرفته نشود و این همان دین قیّم و پابرجا و استوار خداست. اهل بیت علیهم السلام هادیان این راهند لذا اگر کسی بخواهد در مسیر عبودیت و بندگی خدا گامی بردارد بایستی خود را در معرض هدایت اهل بیت علیهم السلام قرار داده و آن را بپذیرد. ایشان کارشان هدایت و رهنمون شدن مردم به امر خداست و ذره ای امر دیگری را دخالت نمی دهند:

عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْأُمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِمَامَيْنِ؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَجَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» لَا بِأَمْرِ النَّاسِ ، يَتَقَدَّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ. قَالَ: «وَجَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» يَتَقَدَّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۲۱۶}.

طلحه پسر زید گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ائمه در کتاب خدای عزوجل دو دسته اند:

۱. خداوند متعال می فرماید: «و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند» نه به امر مردم ، امر خدا را بر امر مردم و حکم خدا را بر حکم مردم مقدم می دارند.

۲. و فرموده است: «آنها را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند» ایشان کسانی اند که امر مردم را بر امر و حکم مردم را بر حکم خدا مقدم می دارند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای عزوجل است ، طبق هوی و هوس خویش رفتار می کنند.

لازمه ی لاینفک هدایت به راه بندگی ، آشنائی کامل با این راه است. چنان که خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده که به عمویش گفت:

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» {مریم ، ۴۳}.

«ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است ، پس ، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.»

اینکه اهل بیت علیهم السلام مؤمنان را به اوامر و دستورات الهی رهنمون می گردند لازمه اش اینست که ایشان خود کاملاً به تمام دستورات خدا واقف باشند. این مطلب هم به صورت مجمل در روایات مطرح شده و هم به تفصیل ، موارد و مصادیق آن در روایات موجود است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سِرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِيتِي وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدْنِيهَا رَبِّي وَ يَتَمَسَّكَ بِقَضِيْبِ غَرْسَةِ رَبِّي يَبِيْدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ ، فَإِنَّهُمْ لَا يَدْخُلُونَكَمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَ لَا يَخْرُجُونَكَمْ مِنْ بَابِ هُدًى فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ {كافی ، ج ۱ ، ص ۲۰۹}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده درآید و به شاخه ای که پروردگارم به دست خود کاشته دست آویزد ، باید علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینانش را اطاعت کند ، زیرا آنها شما را به گمراهی در نیاورند و از هدایت خارج نکنند ، شما به ایشان یاد ندهید که آنها از شما داناترند.

دوری از هدایت؛ ابتلا به قیاس {قیاس عبارت است از محکوم نمودن موضوعی به حکم موضوع دیگری که به نظر قیاس کننده ، هر دو دارای علت مشترکی هستند. قیاس کننده وقتی به موردی که حکم شرع را در آن نمی داند بر می خورد ، موضوعات دیگری را که برای خودشان احکامی دارند بررسی می کند و موضوعی را که شبیه موضوع اول باشد پیدا می کند ، آنگاه برای اینکه بتواند حکم موضوع دوم را به موضوع اول سرایت دهد ، برای حکم موضوع دوم ، علتی را در نظر می گیرد و چون آن علت را در موضوع اول نیز می بیند ، نتیجه می گیرد که باید موضوع اول نیز محکوم به حکم موضوع دوم باشد ، چون همان علتی که موضوع دوم را محکوم به حکمی نموده است ، در موضوع اول نیز وجود دارد. خطری که در اینجا وجود دارد اینست که علت واقعی غالب احکام برای غیر شارع روشن نیست و لذا ممکن است با قیاسی ، حکمی در مقابل حکم خدا بتراشد.}

کسی که در راه بندگی خدا هدایت تشریحی اهل بیت علیهم السلام را نپذیرد و از علم ایشان پیروی نکند تکلیف دینی خود را نخواهد دانست. لذا برای عمل به دینش ناچار از نظر خود و از هوای نفسش و یا نظر و هوای نفس دیگران پیروی خواهد کرد و دچار گمراهی خواهد شد:

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» {قصص ، ۵۰}.

«و کیست گمراه تر از کسی که از هوای نفسش بدون هدایتی از سوی خداوند پیروی کند؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.»

عَنْ ابْنِ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» قَالَ: يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أئِمَّةِ الْهُدَى. {کافی ، ج ۱ ، ص ۳۷۴}.

بزنطی از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

مقصود کسی است که رأی شخصی خود را ملاک بندگی و دیانت قرار می دهد بدون اینکه از رهبری امامی از ائمه ی هدی پیروی کند.

و از این رو است که حضرت صادق علیه السلام درباره ی مسلمانی که با ولایت و امامت آشنا نیست فرمودند:

«كَانَ مُشْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا»: {کافی ، ج ۲ ، ص ۲۴}.

چنین کسی مسلمان است و گمراه.

خداوند متعال چنان که خود فرموده دینش را کامل کرده و هر چیزی را که امت تا روز قیامت بدان نیاز داشته در کتابش نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده و هیچ چیزی را فروگذار نکرده است. (مائده/۳ و انعام/۳۸ و نحل/۸۹)

مهمترین رکن اسلام که موجب کامل شدن آن گشته و موجب شده که اسلام در هر شرایط و در هر زمانی بتواند پاسخگوی نیاز امت باشد ، مسأله ی امامت اهل بیت علیهم السلام است.

انشاء الله در قسمتی که خصوصیت علم اهل بیت علیهم السلام را بررسی خواهیم کرد درباره ی وجوه علم ایشان و منابع آن سخن خواهیم گفت و دلائل آن را نیز ذکر می کنیم. اکنون اجمالاً می گوئیم: علم آنچه امت تا روز قیامت بدان محتاجند نزد اهل بیت علیهم السلام است. هیچ حکم و مطلبی نیست که آیندگان بدان نیاز یابند مگر اینکه حکمش نزد امام علیهم السلام موجود است. لذا کسی حق ندارد رأی و نظر خود را در دین و در دستورات احکام الهی دخالت دهد. امت مکلفند که تکلیف و وظیفه ی خود را از ایشان فرا گیرند و به تعبیر دیگر خود را در معرض هدایت ایشان قرار دهند و هدایت ایشان را بپذیرند.

اگر کسی هدایت امام را نپذیرد یا همچون امثال ابوحنیفه دچار قیاس در احکام دین می شود و یا دنباله رو امثال چنین کسانی

إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يُظُنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ فُقَهَاءُ وَأَنَّهُمْ قَدِ أَوْتُوا جَمِيعَ الْفِقْهِ وَالْعِلْمِ فِي الدِّينِ مِمَّا يَحْتَاجُ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِلَيْهِ وَصَحَّ ذَلِكَ لَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعِلْمُوهُ وَحَفِظُوهُ وَلَيْسَ كُلُّ عِلْمٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِلْمُوهُ وَلَا صَارَ إِلَيْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمَّا عَرَفُوهُ وَذَمُّكَ أَنَّ الشَّيْءَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَحْكَامِ قَدْ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ فَيَسْأَلُونَ عَنْهُ فَلَا يَكُونُ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَسْتَحْيُونَ أَنْ يَسْتَبْهَمُوا النَّاسَ إِلَى الْجَهْلِ وَيَكْرَهُونَ أَنْ يَسْأَلُوا فَلَا يَجِيبُونَ فَطَلَبَ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ فَلِذَلِكَ اسْتَعْمَلُوا الرَّأْيَ وَالْقِيَاسَ فِي دِينِ اللَّهِ تَرَكَوا الْأَثَرَ وَذَانُوا اللَّهَ بِالْبِدْعِ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» فَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ سُئِلُوا عَنْ شَيْءٍ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. {الاختصاص، ص ٢٥٩}.

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

آنها ادعا می کنند عالم و فقیه اند و تمام فقه و دانش دین که امت بدان نیازمندند به آنها داده شده و تمام اینها از رسول خدا صلی الله علیه و آله به درستی به ایشان رسیده و ایشان آن را دانسته و از بر کرده اند! و حال آنکه ایشان همه ی علم رسول خدا را نمی دانند و از آن حضرت به ایشان نرسیده. و از این رو گاه چیزی از حلال و حرام و احکام بر ایشان عرضه می شود و درباره ی آن مورد پرسش واقع می شوند که روایتی که از رسول خدا درباره ی آن باشد نزدشان نیست، خجالت می کشند مردم آن را را به نادانی نسبت دهند و نمی پسندند که وقتی مورد پرسش قرار می گیرند جوابی ندهند تا مردم علم را از معدنش بجویند. از این رو نظر و قیاس خود را در دین خدا بکار گرفتند و روایات را ترک کردند و خدا را با نوآوری ها پرستیدند، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «هر بدعت و نوآوری گمراهی است.» پس اگر آنگاه که درباره ی چیزی از دین خدا از ایشان پرسش می شد که روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی آن نزد ایشان نبود، آن پرسش را به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامرشان عرضه می داشتند، آل محمد صلی الله علیه و آله که قدرت استنباط دارند حقیقت مطلب را فهمید (و به ایشان می گفتند).

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرَءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَائِيسِ الْفَاسِدَةِ وَلَا يَصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ ، فَمَنْ سَلِمَ لَنَا سَلِمَ وَمَنْ أَقْتَدَى بِنَا هُدَى وَمَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ. {كمال الدين، ج ١، ص ٣٢٤}.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند:

همانا دین خدای عزوجل با عقلهای ناقص با نظرات باطل و قیاسهای فاسد درک نمی شود و جز با تسلیم نمی توان بدان دست یافت. پس هر کس در مقابل ما تسلیم شود سالم ماند و هر کس به ما اقتدا کند هدایت یابد و هر کس به قیاس و نظرش عمل

کند نابود گردد.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ:

جُعِلْتُ فِتْدَاكَ ، فُقِّهْنَا فِي الدِّينِ وَ أَعْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّىٰ إِنْ الْجَمَاعَةَ مِنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مِمَّا يَشِيرُ إِلَيْهِ رَجُلٌ صَاحِبُهُ ، تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَ يَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بِكُمْ. فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عَنْكَ وَ لَا عَنْ آبَائِكَ شَيْءٌ فَظَنَرْنَا إِلَىٰ أَحْسَنِ مِمَّا يَحْضُرُنَا وَ أَوْفَقِ الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ فَنَأْخُذُ بِهِ. فَقَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! فِي ذَلِكِ وَ اللَّهُ هَلَكُ مَنْ هَلَكُ يَا ابْنَ حَكِيمٍ ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ: «قَالَ عَلِيٌّ وَ قُلْتُ.» قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: وَ اللَّهُ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يَرْخُصَ لِي فِي الْقِيَاسِ. {الكافي، ج ١، ص ٥٦}.

محمد بن حکیم گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: فدایت کردم، ما در دین دانشمند شدیم و خدا ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که چون جمعی از ما در مجلسی باشیم کسی از رفیقش چیزی نپرسد، زیرا آن مسأله و جوابش را در خاطر دارد. و این به واسطه منتی که خدا از برکت شما بر ما نهاده، اما گاهی مطلبی برای ما پیش می آید که از شما و پدرانانت درباره ی آن سخنی به ما نرسیده، پس ما بهترین جوابی را که به نظرمان می رسد و با اخبار و روایات شما هم سازگارتر است انتخاب می کنیم.

حضرت فرمودند:

چه دور است، چه دور است این راه از حقیقت، به خدا هر که هلاک شد از همین راه هلاک شد ای پسر حکیم، آنگاه فرمودند:

خدا لعنت کند ابو حنیفه را که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم!

سپس ابن حکیم به هشام گفت: به خدا من از این سخن مقصودی نداشتم جز اینکه اجازه ی قیاس را به من بدهد.

عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بِمَا أَوْحَدُ اللَّهُ؟ فَقَالَ: يَا يُونُسُ لِمَا تَكُونَنَّ مُبْتَدِعًا مَنْ نَظَرَ بَرَاءً هَلَكُ وَ مَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ صَلَّى وَ مَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ. {الكافي، ج ١، ص ٥٦}.

یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: چگونه خدا را به یگانگی پرستم؟

فرمودند:

ای یونس! بدعت گذار مباش؛ کسی که رأی و نظرش را در دین وارد کند هلاک شود و هر که اهل بیت پیامبرش را صلی الله علیه و آله را گمراه گردد و کسی که قرآن و گفتار پیامبرش را رها کند کافر گردد.

عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقِيَّاسِ فَقَالَ: مَا لَكُمْ وَالْقِيَّاسَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّمَ {الكافي، ج ١، ص ٥٦}.

عثمان بن عیسی گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام راجع به قیاس پرسیدم. فرمودند:

شما را با قیاس چکار؟! از خدا پرسش نشود چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

برخی از مصادیق هدایت تشریحی اهل بیت علیهم السلام

برخی از مصادیق هدایت تشریحی اهل بیت علیهم السلام

بسیار مکرر و متعدد است مواردی که در دوران امامت اهل بیت علیهم السلام، معاصران ایشان، در علم به حکمی درمانده اند و پس از رجوع به اهل بیت علیهم السلام مشکل حل شده و حکم خدا برایشان روشن و نمودار گشته است که در اینجا برخی از مصادیق را ذکر می کنیم:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

درباره ی علم حضرت علی علیه السلام به احکام شریعت و اینکه آن حضرت از این جهت یگانه ی زمان خود بودند روایات متعددی، هم در کتب روایی شیعه و هم در کتب اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است.

درباره ی قضاوت آن حضرت نیز (که فرع علم آن حضرت به شریعت است) فریقین هر کدام به سندها و طرق متعددی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خطاب به اصحابشان فرمودند:

«أَفْضَاكُمْ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» و یا فرمودند:

«أَفْضَى أُمَّتِي عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» {برای مطالعه ی برخی از سندها و طرق این روایت در کتب اهل سنت: ر ک: إحقاق الحق، ج ٤، ص ٣٢١ تا ٣٢٣ و ص ٣٨٢ و ج ١٥، ص ٣٦٦ تا ٣٧٤ و ج ٢٠، ص ٤٠٩ و ٤١٠ و ج ٢٢، ص ١٥٥ تا ١٦٠. و برای آشنایی بیشتر با علم آن حضرت در امر قضاوت و برخی از قضاوتهای شگفت انگیز آن حضرت که در کتب اهل سنت نیز روایت شده: ر ک: إحقاق الحق، ج ٨، ص ٣٤ تا ٨٦ و ج ٣٢، ص ١٢٠ تا ١٨٨. و ر ک: کتاب قضاء امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، تألیف علامه تستری و یا ترجمه ی آن با عنوان: قضاوتهای امیرالمؤمنین علی علیه السلام.}

مصادیق و نمونه های قضاوتهای آن حضرت در مواردی که دیگران در آن فرو مانده اند نیز مطلبی است که تمام علمای مسلمین در کتب روایی معتبر خود بر آن اتفاق نظر دارند و بایی را در کتب خود به این موضوع اختصاص داده اند و یا کتابهایی را در این موضوع تألیف نموده اند. در اینجا به خاطر لزوم اختصار و برای اینکه از موضوع بحث خارج نشویم دو

مورد از مجموعه قضاوت‌های آن حضرت را ذکر می‌کنیم:

جَاءَتْ بِهِ الْعَامَةُ وَ الْخَاصَّةُ فِي قِصَّةِ قُدَامَةَ بْنِ مِطْعُونٍ وَ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَأَرَادَ عُمَرُ أَنْ يُحَدِّثَهُ فَقَالَ لَهُ قُدَامَةُ: إِنَّهُ لَا يَجِبُ عَلَيَّ الْحَدُّ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا.» {مائده/۹۳}

فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْحَدَّ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَشَى إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ: لِمَ تَرَكْتَ إِقَامَةَ الْحَدِّ عَلَيَّ قُدَامَةَ فِي شُرْبِهِ الْخَمْرَ؟

فَقَالَ لَهُ: إِنَّهُ تَلَا عَلَيَّ الْآيَةَ وَ تَلَاهَا عُمَرُ.

فَقَالَ اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَيْسَ قُدَامَةُ مِنْ أَهْلِ هَيْدِهِ الْآيَةِ وَ لَمَّا مِنْ سَبِيلِكَ سَبِيلُهُ فِي اِزْتِكَابِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَشْتَرُونَ حَرَامًا ، فَأَرَدْتُ قُدَامَةَ وَ اسْتَيْبَهُ مِمَّا قَالَ ، فَإِنْ تَابَ فَأَقِمَّ عَلَيْهِ الْحَدَّ وَ إِنْ لَمْ يَتُبْ فَأَقْتُلْهُ فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْمِلَّةِ ، فَاسْتَيْقِظَ عُمَرُ لِذَلِكَ وَ عَرَفَ قُدَامَةَ الْخَيْرَ فَأَظْهَرَ التَّوْبَةَ وَ الْإِقْلَاعَ فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْقَتْلَ وَ لَمْ يَدْرِ كَيْفَ يُحَدِّثُهُ. فَقَالَ لِاميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَشِرُّ عَلَيَّ فِي حَدِّهِ.

فَقَالَ: حُدُّهُ ثَمَانِينَ ، إِنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ إِذَا شَرِبَهَا سَكَرَ وَ إِذَا سَكَرَ هَذَى وَ إِذَا هَذَى افْتَرَى ، فَجَلَدَهُ عُمَرُ ثَمَانِينَ وَ صَارَ إِلَى قَوْلِهِ فِي ذَلِكَ. {الإرشاد في معرفه حجج الله على العباد ، ج ۱ ، ص ۲۰۲}

سنی و شیعه نقل کرده اند که قدامه پسر مظعون شراب خورد ، عمر خواست حد بر او جاری کند که قدامه گفت: جاری کردن حد بر من لازم نیست زیرا خدای تعالی می فرماید: «بر آنان که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند باکی نیست در آنچه بخورند اگر پرهیزکاری کنند و ایمان آرند و کردار شایسته کنند سپس پرهیزکاری کنند و ایمان آرند.»

پس عمر حدی بر او جاری نکرد ، این جریان به گوش امیرالمؤمنین علیه السلام رسید ، نزد عمر رفته و به او فرمود: چرا حد شراب خوار بر قدامه جاری نکردی؟

گفت: او آیه ای از قرآن برایم خواند و آن آیه را قرائت کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

قدامه و هر کس روش او را در انجام محرمات الهی دنبال کند اهل این آیه نیست ، زیرا هر آینه کسانی که ایمان آرند و کردار شایسته کنند حرام خدا را حلال نشمارند ، پس قدامه را باز گردان و توبه اش ده ، اگر توبه کرد حد شراب خوار بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد او را بکش ، زیرا که از دین اسلام بیرون رفته ، عمر به خود آمد (که اشتباه کرده) و قدامه نیز از

این جریان آگاه شده اظهار توبه کرد و دست از این کار باز داشت ، پس عمر او را نکشت ولی نمی دانست چگونه حد بر او جاری سازد ، پس به حضرت امیر علیه السلام گفت: شما بفرمائید چگونه حد بر او بزنیم؟

حضرت فرمودند:

هشتاد تازیانه به او بزن ، زیرا همانا شرابخوار همین که شراب بخورد مست شود و چون مست شود هذیان گوید و وقتی هذیان گوید دروغ بندد.

پس عمر هشتاد تازیانه بر او زد و به فرمایش حضرت رفتار کرد.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ: اسْتَوْدَعَ رَجُلَانِ امْرَأَةً وَدَيْعَةً وَقَالَا لَهَا: لَا تَدْفَعِي إِلَيَّ وَاحِدٍ مِّنَّا حَتَّى نَجْتَمِعَ عِنْدَكَ ثُمَّ انْطَلَقَا فَعَايَا ، فَبَجَاءَ أَحَدُهُمَا إِلَيْهَا وَقَالَ: أَعْطِينِي وَدَيْعَتِي فَإِنَّ صَاحِبِي قَدْ مَاتَ ، فَأَبَتْ حَتَّى كَثُرَ اخْتِلَافُهُ إِلَيْهَا ثُمَّ أَعْطَتْهُ ثُمَّ جَاءَ الْآخَرُ فَقَالَ: هَاتِي وَدَيْعَتِي! قَالَتْ: أَخَذَهَا صَاحِبُكَ وَذَكَرَ أَنَّكَ قَدْ مِتَّ فَارْتَفَعَا إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: مَا أَرَاكَ إِلَّا وَقَدْ ضَمِنْتَ!

فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: اجْعَلْ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ.

فَقَالَ لَهُ: اقْضِ بَيْنَهُمَا.

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«هَذِهِ الْوَدَيْعَةُ عِنْدَهَا وَقَدْ أَمَرْتُمَاهَا أَلَّا تَدْفَعَهَا إِلَيَّ وَاحِدٍ مِّنْكُمْ حَتَّى تَجْتَمِعَا عِنْدَهَا فَأَتَيْتَنِي بِصَاحِبِكَ» وَ لَمْ يَضْمَنْهَا وَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّمَا أَرَادَا أَنْ يَذْهَبَا بِمَالِ الْمَرْأَةِ. {من لا يحضره الفقيه ، ج ۳ ، ص ۱۹.}

ابراهیم بن محمد ثقفی گوید: دو مرد نزد بانویی ودیعه ای نهادند و گفتند: به هیچ یک از ما پس مده مگر آنکه هر دو با هم باشیم ، سپس رفتند و غایب شدند و پس از چندی یکی از آن دو آمد و گفت: ودیعه ی مرا برگردان ، زیرا رفیقم از دنیا رفت ، زن نپذیرفت تا اینکه رفت و آمد مرد نزد وی زیاد شد ، زن ناچار ودیعه را به او بازگرداند. پس از آن ، رفیقش آمد و تقاضای ردّ ودیعه کرد ، زن گفت: رفیق آمد و گفت که تو از دنیا رفته ای و آن را گرفت ، دادخواهی را نزد عمر بردند. عمر به زن گفت: من نظری جز اینکه تو ضامنی ندارم.

زن گفت: علی علیه السلام را بین ما حاکم قرار ده.

عمر به حضرت علی علیه السلام گفت: شما میان این دو حکم کن.

حضرت علی علیه السلام (به آن مرد) فرمودند:

«این امانت ، اکنون نزد این زن موجود است ، ولی شرط شما این بوده که آن را به یکی از شما به تنهایی تحویل ندهد تا هر دو با هم نزدش حاضر شوید ، اکنون برو و همراه دوستت بازگرد.» حضرت با این قضاوت قائل به ضامن بودن زن نشدند و فرمودند:

آنها می خواستند مال این زن را به یغما برند.

امام حسن مجتبی علیه السلام

عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: سَأَلَ أَعْرَابِيٌّ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ: إِنِّي أَصَبْتُ بَيْضَ نَعَامٍ فَشَوَيْتُهُ وَ أَكَلْتُهُ وَ أَنَا مُحْرِمٌ فَمَا يَجِبُ عَلَيَّ؟
فَقَالَ لَهُ: يَا أَعْرَابِيٌّ ، أَشَكَلْتُ عَلَيَّ فِي قَضِيَّتِكَ! فَدَلَّهُ عَلَيَّ عُمَرَ وَ دَلَّهُ عُمَرُ عَلَيَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ فَلَمَّا عَجَزُوا قَالُوا: عَلَيْكَ بِالْأَصْلَحِ.
فَقَالَ اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ:

سَلْ أَى الْعُلَمَاءِ شِئْتَ

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا أَعْرَابِيٌّ! أَلَا لَكَ إِبِلٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَأَعْمِدْ إِلَى عَدَدِ مَا أَكَلْتَ مِنَ الْبَيْضِ نُوْقًا فَاضْرِبِيَهُنَّ بِالْفُحُولِ فَمَا فَصَلَ مِنْهَا فَأَهْدِهِ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْعَتِيقِ الَّذِي حَجَجْتَ إِلَيْهِ.
فَقَالَ اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ مِنَ النُّوقِ السُّلُوبَ وَ مِنْهَا مَا يَزْلِقُ؟

فَقَالَ: إِنْ يَكُنْ مِنَ النُّوقِ السُّلُوبُ وَ مَا يَزْلِقُ فَإِنَّ مِنَ الْبَيْضِ مَا يَمْرُقُ.

قَالَ: فَسَمِعَ صَوْتُ مَعَاشِرِ النَّاسِ إِنْ الَّذِي فَهَمَ هَذَا الْعُلَامُ هُوَ الَّذِي فَهَمَهَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ. {المناقب ، ابن شهر آشوب ، ج ۴ ، ص ۱۰.}

عباده پسر صامت گوید: مرد عربی نزد ابوبکر آمد و گفت: من در حالی که مُحْرِم بودم چند تخم شتر مرغ را پخته و خورده ام ، اکنون تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟

ابوبکر گفت: ای اعرابی! مسأله ات را برایم مشکل کردی! آنگاه او را نزد عمر فرستاد ، عمر هم وی را نزد عبد الرحمن روانه

کرد. هنگامی که آنان از جواب آن مسأله عاجز شدند او را گفتند: بر تو باد به اصلع (یعنی کسی که جلوی سرش بی مو می باشد، مراد حضرت امیر علیه السلام است).

(همین که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و سؤالش را پرسید حضرت با اشاره به دو فرزندشان) فرمودند:

از این دو پسر، از هر کدام که خواستی سؤال کن!

امام حسن علیه السلام (در جواب این مسأله به او) فرمود: ای اعرابی، آیا شتر داری؟

گفت: آری.

فرمود: به تعداد آن تخم های شتر مرغی که خورده ای شتر ماده با شتر نر جفت گیری کن و بچه های آنها را برای خانه خدا که به سویس حج نمودی هدیه کن.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

گاهی شتران بچه می اندازند و گاهی هم بچه مرده به دنیا می آورند!

امام حسن علیه السلام فرمود: اگر شتران گاهی بچه می اندازند و یا بچه مرده به دنیا می آورند، تخم نیز گاهی فاسد و بی خاصیت می شود.

در این هنگام حاضران صدایی شنیدند که می گفت: ای مردم! کسی که به این پسر فهمانید، همان کسی بود که به حضرت سلیمان فهمانید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولَانِ: بَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَجْلِسِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ فَقَالُوا: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَرَدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: وَ مَا حَاجَتُكُمْ؟

قَالُوا: أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ.

قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ تُخْبِرُونَا بِهَا.

فَقَالُوا: امْرَأَةٌ جَامِعَهَا زَوْجُهَا فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُوتِهَا فَوَقَعَتْ عَلَى جَارِيَةٍ بِكَرٍ فَسَاحَقَتْهَا فَأَلْقَتِ النُّطْفَةَ فِيهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا؟

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مُعْضَلَةٌ وَأَبُو الْحَسَنِ لَهَا وَأَقُولُ فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنْ نَفْسِي فَأَرْجُو أَنْ لَا أَخْطِئَ
إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ يَغْمِدُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَيُؤَخِّدُ مِنْهَا مَهْرَ الْجَارِيَةِ الْبِكْرِ فِي أَوَّلِ وَهْلِهِ لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى تُشَقَّ فَتَذْهَبَ عُذْرَتُهَا ثُمَّ
تُرْجَمُ الْمَرْأَةُ لِأَنَّهَا مُحْصَنَةٌ ثُمَّ يَنْتَظِرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَيَرُدُّ الْوَلَدَ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِيَةُ الْحَدَّ.

قَالَ: فَانصَرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَمَا قَالَ لَكُمْ؟

فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: لَوْ أَنَّي الْمَسْئُولُ مَا كَانَ عِنْدِي فِيهَا أَكْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي. {الكافي، ج ٧، ص ٢٠٢}.

محمد بن مسلم گوید: از حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می فرمودند:

روزی امام حسن علیه السلام در مجلس حضرت امیر علیه السلام بود که گروهی وارد شدند و به حضرت گفتند: ای ابامحمد!
با امیرالمؤمنین کار داریم.

فرمود: کارتان چیست؟

گفتند: می خواهیم مسأله ای را از او پرسیم.

فرمود: چه مسأله ای؟ برای ما بگوئید.

گفتند: زنی پس از اینکه شوهرش با او همبستر شد، با کنیز باکره ای مساحقه کرد، عورت آن دختر، نطفه را جذب کرد و
دختر بدین وسیله حامله شد، درباره ی این مسأله چه می گویی؟

فرمودند:

مسأله ای است مشکل، که پدرم از عهده ی آن بر می آید، ولی در عین حال من جواب آن را می گویم، اگر صحیح گفتم
از طرف خدا و سپس امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر اشتباه گفتم از سوی خودم می باشد، اما امیدوارم که با خواست
خدا اشتباه نگوییم؛ در مرحله ی اول بایستی مهریه ی آن کنیز باکره را از آن زن بگیرند، زیرا آن بچه جز با از بین رفتن
بکارت آن دختر خارج نخواهد شد. آنگاه باید آن زن را سنگسار نمود، زیرا که زناى محصنه کرده است. سپس باید منتظر
ماند تا آن دختر وضع حمل نماید و آن بچه را به صاحب نطفه داد و بر آن دختر حد جاری کرد.

آن گروه از حضور امام حسن علیه السلام مرخص شده و با حضرت امیر علیه السلام ملاقات کردند. حضرت به ایشان
فرمودند:

شما به ابامحمد چه گفتید و او چه جوابی به شما داد؟

ایشان جریان را شرح دادند. حضرت فرمودند:

اگر از من هم می پرسید جوابی بیش از جواب پسر من نبود.

امام حسین علیه السلام

رَوَى أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ يَخُطُّ النَّاسَ عَلَى مِثْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَذَكَرَ فِي خُطْبَتِهِ أَنَّهُ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ: انزِلْ أَيُّهَا الْكَذَّابُ عَنْ مِثْبَرِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ لَا [إِلَى] مِثْبَرِ أَبِيكَ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَمِثْبَرُ أَبِيكَ لَعَمْرِي يَا حُسَيْنُ لَا مِثْبَرُ أَبِي مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟ أَبُوكَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنْ أُطِعَ أَبِي فِيمَا أَمَرَنِي فَلَعَمْرِي إِنَّهُ لَهَادٍ وَ أَنَا مُهْتَدٍ بِهِ وَ لَهُ فِي رِقَابِ النَّاسِ الْبَيْعَةُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَزَلَ بِهَا جِبْرَائِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَنْكُرُهَا إِلَّا جَاحِدٌ بِالْكِتَابِ ، قَدْ عَرَفَهَا النَّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَ أَنْكَرُوهَا بِاللِّسَانِ وَ بِيْلُ لِلْمُنْكَرِينَ حَقًّا أَهْلَ الْبَيْتِ مَاذَا يَلْقَاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ إِدَامَةِ الْعُضْبِ وَ شِدَّةِ الْعَذَابِ!

فَقَالَ عُمَرُ: يَا حُسَيْنُ! مَنْ أَنْكَرَ حَقَّ أَبِيكَ فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ ، أَمَرْنَا النَّاسَ فَتَأْمَرْنَا وَ لَوْ أَمَرُوا أَبَاكَ لَأَطَعْنَا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا ابْنَ الْخَطَّابِ! فَأَيُّ النَّاسِ أَمَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ قَبِيلٌ أَنْ تُؤْمَرَ أَبَا بَكْرٍ عَلَى نَفْسِكَ لِيُؤْمَرَكَ عَلَى النَّاسِ بِلَا حُجَّةٍ مِنْ نَبِيِّ وَ لَا رِضَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَرِضَاكُمْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رِضَى أَوْ رِضَا أَهْلِهِ كَانَ لَهُ سَيِّئًا؟ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِللِّسَانِ مَقَالًا يَطُولُ تَضْيِدُفَهُ وَ فِعْلًا يَعِينُهُ الْمُؤْمِنُونَ لَمَا تَخَطَّاتِ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، تَزَقَى مِثْبَرَهُمْ وَ صَدَرَتْ الْحَاكِمُ عَلَيْهِمْ بِكِتَابِ نَزَلَ فِيهِمْ لَا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ وَ لَا تَدْرِي تَأْوِيلَهُ إِلَّا سَمَاعَ الْأَذَانِ ، الْمُخْطِئُ وَ الْمُصِيبُ عِنْدَكَ سَوَاءٌ ، فَجَزَاكَ اللَّهُ جَزَاكَ وَ سَأَلَكَ عَمَّا أَخَذْتِ سَوْأًا حَفِيًّا.

قَالَ: فَتَزَلَ عُمَرُ مُغْضَبًا ... {الإحتجاج على أهل اللجاج ، ج ٢ ، ص ٢٩٢}.

روایت شده: روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله سرگرم ایراد خطبه ای بود و در ضمن آن گفت که او مصداق این آیه است «اولی و سزاوارتر به مؤمنان از خودشان.»

امام حسین علیه السلام که در گوشه ای از مسجد نشسته بود با شنیدن این کلام فریاد برآورد که: ای دروغگو! از منبر پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو شو و بر منبر پدر خود برو!

عمر گفت: آری ، به جان خودم این منبر پدر توست نه پدر من ، چه کسی این حرفها را به تو یاد داده؟ پدرت علی بن ابی

طالب؟!

امام حسین علیه السلام فرمود: اگر اطاعت پدرم در این کار را کرده باشم به جان خودم سوگند که او فردی هدایتگر است و من پیرو اویم و او برگردن مردم بنا بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعتی دارد که جبرئیل به خاطر آن از جانب خداوند نازل شده که جز افراد منکر قرآن کسی آن را انکار نمی کند ، همه مردم دلشان از آن خبر داشتند و با زبان آن را رد نمودند و وای بر منکرین حق ما اهل بیت ، آیا محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با خشم و غضب و شدت عذاب با ایشان روبرو خواهد شد!

عمر گفت: ای حسین! هر که حق پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند ، مردم مرا حاکم کردند و من هم پذیرفتم و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعت می کردیم.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای پسر خطاب! کدامین از مردم ، تو را بر خود حاکم کرد پیش از آنکه تو ابوبکر را بر خود حاکم کنی بدون هیچ حجتی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بدون رضایت آل محمد؟ آیا رضایت شما همان رضایت محمد صلی الله علیه و آله است؟ یا اینکه رضایت خاندان او ، موجب غضب اوست؟ به خدا که اگر برای زبان گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهل ایمان یاریش کنند هرگز به خطا بر دوش آل محمد صلی الله علیه و آله سوار نمی شدی ، که از منبرشان بالا- رفته و با قرآنی که بر ایشان نازل شده به همانها حکم کنی کتابی که نه از مشکلاتش با خبری و نه از تأویلش جز آنچه شنیده ای می دانی ، خطاکار و محقّ نزد تو یکسانند ، پس خدای تعالی تو را جزا دهد به آنچه جزای توست و از این وقایعی که به بار آورده ای از تو بازخواست کند.

راوی گوید: پس از این کلام عمر در نهایت غضب از منبر فرو آمد ...

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً كَانَتْ تَطُوفُ وَ خَلْفَهَا رَجُلٌ فَأَخْرَجَتْ ذِرَاعَهَا ، فَقَالَ بِيَدِهِ حَتَّى وَضَعَهَا عَلَى ذِرَاعِهَا ، فَأَثَبَتْ اللَّهُ يَدَهُ فِي ذِرَاعِهَا حَتَّى قَطَعَ الطَّوْفَ وَ أُرْسِلَ إِلَى الْأَمِيرِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ وَ أُرْسِلَ إِلَى الْفُقَهَاءِ .

فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: اقْطَعْ يَدَهُ فَهُوَ الَّذِي جَنَى الْجَنَايَةَ .

فَقَالَ: هَاهُنَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؟

فَقَالُوا: نَعَمْ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدِمَ اللَّيْلَةَ .

فَأُرْسِلَ إِلَيْهِ فَدَعَاهُ فَقَالَ: انْظُرْ مَا لَقِيَا ذَانِ .

فَأَسْتَقْبَلَ الْقَبْلَةَ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ فَمَكَثَ طَوِيلًا يَدْعُو ثُمَّ جَاءَ إِلَيْهَا حَتَّى خَلَصَ يَدَهُ مِنْ يَدِهَا .

فَقَالَ الْأَمِيرُ: أَلَا نَعَاقِبُهُ بِمَا صَنَعَ؟

فَقَالَ: لَا. {تهذيب الأحكام، ج ۵، ص ۴۷۰}.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

زنی مشغول طواف بود. مردی پشت سر او حرکت می کرد. زن بازوی خود را بیرون آورد، مرد با دستش اشاره کرد و بازوی زن را گرفت. خداوند دست آن مرد را بر بازوی آن زن چسبانید چنان که طواف بند آمد و به دنبال امیر فرستادند. مردم جمع شدند و به دنبال فقها فرستادند.

فقها آمده و نظر دادند: دست مرد را قطع کنید که این جنایت از ناحیه ی او بوده.

امیر گفت: آیا کسی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اینجا هست؟

گفتند: آری، حسین بن علی علیه السلام دیشب رسیده.

به دنبال حضرت فرستاد و ایشان را فرا خواند و به ایشان عرضه داشت: ببینید این دو دچار چه بلایی شده اند!

حضرت رو به قبله کرده و دستانشان را بالا برده و مدت زیادی دعا کردند. آنگاه پیش زن رفته و دست مرد را از دست او جدا کردند.

امیر پرسید: آیا این مرد را مجازات نکنیم؟

فرمودند:

خیر.

حضرت زین العابدین علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَزَوَّجَ سُرِّيَّةً كَانَتْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَلَغَ ذَلِكَ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ كِتَابًا أَنْتَ صِرْتَ بَعْلَ الْإِمَاءِ!

فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَنَّ اللَّهَ رَفَعَ بِالْإِسْلَامِ الْخُسَيْسَةَ وَآتَمَّ بِهِ النَّاقِصَةَ، فَأَكْرَمَ بِهِ مِنَ اللَّؤْمِ فَلَا لُؤْمَ عَلَى مُسْلِمٍ، إِنَّمَا اللَّؤْمُ لُؤْمُ الْجَاهِلِيَّةِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْكَحَ عَبْدَهُ وَنَكَحَ أُمَّتَهُ.

فَلَمَّا انْتَهَى الْكِتَابُ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ لِمَنْ عِنْدَهُ: خَبِّرُونِي عَنْ رَجُلٍ إِذَا أَتَى مَا يَضَعُ النَّاسَ لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا شَرَفًا.

قَالُوا: ذَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ ذَاكَ.

قَالُوا: مَا نَعْرِفُ إِلَّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: فَلَا وَاللَّهِ مَا هُوَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ. {الكافي، ج ۵، ص ۳۴۵}

امام صادق علیه السلام فرمودند:

علی بن الحسین علیه السلام با کنیز امام حسن علیه السلام ازدواج کرد. این خبر که به عبدالملک رسید نامه ای شماتت آمیز نوشت که: تو شوهر کنیزان شده ای!

حضرت در پاسخ او نوشتند: خداوند، نقصان و پستی را به واسطه ی اسلام برطرف نمود و مسلمان [را] گرامی تر از آن داشت که سرزنش شود، پس هیچ سرزنشی بر مسلمان نیست. سرزنش مربوط به جاهلیت است، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به غلامش دختر داد و با کنیزش ازدواج کرد.

همین که نامه ی حضرت به دست عبدالملک رسید رو به حاضرین گفت: کسی را سراغ دارید که اگر کاری که در نظر مردم بد است انجام دهد شرافت او افزون شود؟

گفتند: آن کس امیرالمؤمنین است (منظورشان مروان، پدر عبدالملک، یا خود عبدالملک بود).

گفت: نه به خدا قسم چنین نیست.

گفتند: ما جز امیرالمؤمنین دیگری را سراغ نداریم.

گفت: نه به خدا سوگند امیرالمؤمنین چنین نیست، علی بن الحسین [علیه السلام] این چنین است.

حضرت باقر العلوم علیه السلام

عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَكْرِيَّا بْنِ يَحْيَى الشَّعِيرِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قَالَ: كُنَّا عَلَى بَابِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ نَنْتَظِرُ أَنْ يَخْرُجَ إِذْ جَاءَتْ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: أَيُّكُمْ أَبُو جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ لَهَا الْقَوْمُ: مَا تُرِيدِينَ مِنْهُ؟

قَالَتْ: أَرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلِهِ.

فَقَالُوا لَهَا: هَذَا فِقِيهِ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَسَلِيهِ!

فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجِي مَاتَ وَ تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ كَانَ لِي عَلَيْهِ مِنْ صَدَاقِي خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقِي وَ أَخَذْتُ مِيرَاثِي ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَى عَلَيْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

قَالَ الْحَكَمُ: فَبَيْنَا أَنَا أَحْسَبُ إِذْ خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي أَرَاكَ تُحَرِّكُ بِهِ أَصَابِعَكَ يَا حَكَمُ!؟

فَقُلْتُ: إِنَّ هَذِهِ الْمَرْأَةَ ذَكَرْتُ أَنَّ زَوْجَهَا مَاتَ وَ تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ كَانَ لَهَا عَلَيْهِ مِنْ صَدَاقِهَا خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقِهَا وَ أَخَذْتُ مِيرَاثَهَا ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَى عَلَيْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

فَقَالَ الْحَكَمُ: فَوَ اللَّهُ مَا أَتَمَمْتُ الْكَلَامَ حَتَّى قَالَ: أَقَرَّتْ بِثُلْثِ مَا فِي يَدَيْهَا وَ لَا مِيرَاثَ لَهَا.

قَالَ الْحَكَمُ: فَمَا رَأَيْتُ وَ اللَّهُ أَفْهَمُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَطُّ.

{قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ: وَ تَفْسِيرُ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا مِيرَاثَ لَهَا حَتَّى تَقْضِيَ الدَّيْنَ وَ إِنَّمَا تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ أَلْفٌ وَ خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ لَهَا وَ لِلرَّجُلِ فَلَهَا ثُلُثُ الْأَلْفِ وَ لِلرَّجُلِ ثُلَاثُهَا}. {الكافي، ج ٧، ص ٢٤}.

حکم بن عتیبہ گوید: ما جماعتی بودیم که بر در خانه ی امام باقر علیه السلام انتظار بیرون آمدن حضرت را می کشیدیم. در همین حال زنی سر رسید و گفت: کدام یک از شما ابوجعفر (کنیه ی امام باقر علیه السلام) است؟

حاضران گفتند: از او چه می خواهی؟

زن گفت: مسأله ای دارم.

گفتند: این (حکم) فقیه اهل عراق است از او بپرس.

زن گفت: شوهرم در گذشته و هزار درهم به جا نهاده و من دینی به مبلغ پانصد درهم از باب صدق بر ذمه ی او داشتم ، پس صدق و میراث خود را از آن نقدینه برداشتم ، سپس مردی آمد و ادعای طلب هزار درهم از او کرد و من به نفع آن مرد شهادت دادم.

حکم گوید: هنگامی که من حساب می کردم حضرت از خانه بیرون آمده و فرمود: چرا انگشتانت را حرکت می دهی ای حکم!؟

گفتم: این زن بیان کرد که شوهرش مرده و هزار درهم به جا نهاده و او پانصد درهم از بابت صدقش بر ذمه ی شوهر داشته ، از این رو صدق و سهم الارث خود را از آن نقدینه برداشته است ، سپس مردی از راه رسیده و مدعی شده است که هزار

درهم از او طلب داشته است و این زن به نفع او شهادت داده است.

حکم گوید: پس به خدا قسم من سختم را تمام نکرده بوده که امام فرمود: این زن نسبت به دو ثلث آنچه در دست دارد شهادت داده و میراثی برای او نیست.

حکم گوید: پس به خدا قسم که من فهیم تر از ابو جعفر ندیده ام.

ابن ابی عمیر (راوی این روایت) گوید: تفسیر این حکم اینست که تا دین اداء نشود میراث موردی ندارد. متوفی هزار درهم از خود باقی گذاشته ، در حالی که هزار و پانصد درهم بدهکار است (به همسرش و به آن مرد) ، بنا بر این ثلث هزار درهم متعلق به زن او است ، زیرا طلب او پانصد درهم است و دو ثلث هزار درهم متعلق به آن مرد است ، زیرا طلب او هزار درهم است.

امام جعفر صادق علیه السلام

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أَتَى الرَّبِيعَ أَبَا جَعْفَرٍ الْمَنْصُورَ وَهُوَ خَلِيفَةٌ فِي الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَاتَ فُلَانٌ مَوْلَاكَ الْبَارِحَةَ فَقَطَعَ فُلَانٌ مَوْلَاكَ رَأْسَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ.

قَالَ: فَاسْتَشَاطَ وَغَضِبَ.

قَالَ: فَقَالَ لِابْنِ شُبْرُمَةَ وَابْنِ أَبِي لَيْلَى وَعِدَّةٍ مَعَهُ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْفُقَهَاءِ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا؟

فَكَلَّ قَال: مَا عِنْدَنَا فِي هَذَا شَيْءٌ.

قَالَ: فَجَعَلَ يَرُدُّ الْمَسْأَلَةَ فِي هَذَا وَيَقُولُ: أَقْتَلُهُ أَمْ لَا؟

فَقَالُوا: مَا عِنْدَنَا فِي هَذَا شَيْءٌ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُهُمْ: قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ السَّاعَةَ فَإِنْ كَانَ عِنْدَ أَحَدٍ شَيْءٌ فَعِنْدَهُ الْجَوَابُ فِي هَذَا وَهُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] وَ قَدْ دَخَلَ الْمَسْعى.

فَقَالَ لِلرَّبِيعِ: اذْهَبْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ لَوْ لَا مَعْرِفَتْنَا بِشُغْلِ مَا أَنْتَ فِيهِ لَسَأَلْنَاكَ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ لَكِنْ أَجَبْنَا فِي كَذَا وَ كَذَا.

قَالَ: فَأَتَاهُ الرَّبِيعُ وَهُوَ عَلَى الْمَرْوَةِ فَأَبْلَغَهُ الرِّسَالَةَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

قَدْ تَرَى شُغْلَ مَا أَنَا فِيهِ وَ قَبْلَكَ الْفُقَهَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ فَسَلِّمُهُمْ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ سَأَلْتَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِيهِ شَيْءٌ. قَالَ: فَرَدَّهُ إِلَيْهِ فَقَالَ: أَسَأَلْتُكَ إِلَّا أُجِبْتَنَا فِيهِ فَلَيْسَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِي هَذَا شَيْءٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

حَتَّى أَفْرَغَ مِمَّا أَنَا فِيهِ.

قَالَ: فَلَمَّا فَرَّغَ جَاءَ فَجَلَسَ فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ لِلرَّبِيعِ اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ: عَلَيْهِ مِائَةٌ دِينَارٍ.

قَالَ: فَأَبْلَغَهُ ذَلِكَ.

فَقَالُوا لَهُ: فَسَلُهُ كَيْفَ صَارَ عَلَيْهِ مِائَةٌ دِينَارٍ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فِي النَّطْفَةِ عِشْرُونَ وَ فِي الْعَلَقَةِ عِشْرُونَ وَ فِي الْمُضْغَةِ عِشْرُونَ وَ فِي الْعِظْمِ عِشْرُونَ وَ فِي اللَّحْمِ عِشْرُونَ «ثُمَّ أَنْشَأَهُ خَلْقًا آخَرَ»
{مؤمنون/ ۱۴}. وَ هَذَا هُوَ مِيتٌ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ جَنِينًا.

قَالَ: فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ بِالْجَوَابِ فَأَعْجَبَهُمْ ذَلِكَ وَ قَالُوا: ارْجِعْ إِلَيْهِ فَسَلْهُ الدَّنَائِرَ لِمَنْ هِيَ لَوْرَثَتِهِ أَمْ لَا؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَيْسَ لَوْرَثَتِهِ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا مَا هَذَا شَيْءٌ أُتِيَ إِلَيْهِ فِي يَدَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِ يَحُجُّ بِهَا عَنْهُ أَوْ يَتَصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصَدَّقُ بِهَا فِي سَبِيلِ مَنْ سَبِيلِ الْخَيْرِ.

قَالَ: فَزَعَمَ الرَّجُلُ أَنَّهُمْ رَدُّوا الرَّسُولَ إِلَيْهِ فَأَجَابَ فِيهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسِتِّ وَ ثَلَاثِينَ مَسْأَلَةً وَ لَمْ يَحْفَظِ الرَّجُلُ إِلَّا قَدْرَ هَذَا الْجَوَابِ. {الكافي، ج ۷، ص ۳۴۷}.

ربیع حاجب در زمان خلافت منصور عباسی در حالی که وی مشغول طواف خانه ی خدا بود نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! شب گذشته فلان بنده ی شما مُرد و فلان بنده ی دیگر شما سر او را بعد از مردنش از بدنش جدا کرد.

منصور برافروخته شد و غضب کرد و به این شبرمه و ابن ابی لیلی و برخی دیگر از قاضیان و فقهای ی که همراهش بودند پرسید: درباره ی این مسأله می گوئید؟

همه گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

منصور باز سؤالش را تکرار می کرد و می پرسید: او را بکشم یا نه؟

باز گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

گوید: یکی از آنها گفت: هم اکنون مردی فرا رسید که اگر بنا باشد پاسخ این مسأله نزد کسی باشد نزد اوست و او جعفر بن محمد [علیه السلام] است که داخل در سعی شد.

منصور به ربیع گفت: نزد او برو و بگو: اگر نه این بود که می دانیم مشغول اعمالید از شما درخواست می کردیم که نزد ما آید ، ولی اکنون پاسخ ما در این مسأله را بفرمایید.

ربیع خدمت حضرت رسید ، حضرت در مروه بودند. پیام را رسانید.

حضرت فرمودند:

می بینی که مشغول اعمالم ، فقها و دانشمندان نزد تو هستند ، از آنها پرس.

@ربیع گفت: [منصور] از آنها پرسید ، [اما] کسی پاسخی نداشت [به همین دلیل از من خواست] این مسأله را از او [امام صادق علیه السلام] پرس [م].

حضرت ربیع را بازگرداندند. منصور باز پیام فرستاد: از شما خواهش می کنم که پاسخ دهید ، زیرا این گروه را پاسخی در قبال این مسأله نیست.

حضرت فرمودند:

پس از فراغت از سعی پاسخ می دهم.

گوید: وقتی حضرت از سعی فراغت یافتند گوشه ای از مسجد الحرام نشسته و به ربیع فرمودند:

بگو: باید آن شخص صد دینار بدهد.

پاسخ را به منصور رسانید.

فقها گفتند: از او پرس که چرا باید صد اشرفی بدهد؟

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

دیه ی در نطفه بیست دینار است ، در علقه شده بیست دینار دیگر ، در مضغه شده بیست دینار دیگر ، در روییدن استخوان بیست دینار دیگر و در بیرون آوردن لحم بیست دینار دیگر (یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می شود تا مرتبه ای که خلقتش تمام می شود و هنوز روح دمیده نشده صد دینار می شود) ، «و سپس آن را آفرینش دیگری می دهیم» و مرده ، به منزله ی بچه در شکم است که هنوز روح در آن دمیده نشده است.

ربیع برگشت و جواب حضرت را نقل کرد ، همگی از این جواب به شگفت آمدند آنگاه گفتند: برگرد و از او پرس که آیا

دینارها مال ورثه است یا نه؟

حضرت در جواب فرمودند:

هیچ چیز از آن مال ورثه نیست ، زیرا که این دیه در مقابل آن چیزی است که بعد از مردنش به بدن او رسیده ، باید با آن مال از طرف او حج نمود یا از جانب او صدقه داد یا در راهی از راههای خیر خرج کرد.

راوی گوید: آنها آن فرستاده را سی و شش مرتبه با سی و شش سؤال نزد حضرت صادق علیه السلام فرستادند ، ولی جز همین مقدار از سؤال و جوابها را به خاطر نداشت.

امام موسی کاظم علیه السلام

عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادِ الْكُوفِيِّ قَالَ: تَزَوَّجَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا جَارِيَةً مُعْصِرًا لَمْ تَطْمَثْ ، فَلَمَّا اقْتَضَتْهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْوًا مِنْ عَشْرِهِ أَيَّامًا ، قَالَ: فَأَرَوْهَا الْقَوَابِلَ وَ مَنْ ظَنُّوا أَنَّهُ يَبْصُرُ ذَلِكَ مِنَ النِّسَاءِ فَاحْتَلَفْنَ فَقَالَ بَعْضٌ: هَذَا مِنْ دَمِ الْحَيْضِ وَقَالَ بَعْضٌ: هُوَ مِنْ دَمِ الْعُدْرَةِ.

فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِكَ فَفَهَّمَهُمْ كَأَبِي حَنِيفَةَ وَ غَيْرِهِ مِنْ فُقَهَائِهِمْ فَقَالُوا: هَذَا شَيْءٌ قَدْ أَشْكَلَ وَ الصَّلَاةُ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ فَلْتَتَوَضَّأْ وَ لْتَصَلِّ وَ لِيَمْسِكْ عَنْهَا زَوْجَهَا حَتَّى تَتْرَى الْبِيَاضَ ، فَإِنْ كَانَ دَمُ الْحَيْضِ لَمْ يَضُرَّهَا الصَّلَاةُ وَ إِنْ كَانَ دَمُ الْعُدْرَةِ كَانَتْ قَدْ أَدَّتِ الْفَرْصَ.

فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ ذَلِكَ وَ حَجَّجْتُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَلَمَّا صِرْنَا بِمِنَى بَعَثْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنْ لَنَا مَسْأَلَةٌ قَدْ ضَمْنَا بِهَا ذُرْعًا ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي فَأَتِيكَ وَ أَسْأَلُكَ عَنْهَا.

فَبَعَثْتُ إِلَيَّ إِذَا هَدَاتِ الرَّجُلُ وَ انْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَأَقْبِلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ خَلْفٌ: فَرَأَيْتُ اللَّيْلَ ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ قَلَّ اخْتِلاَفُهُمْ بِمِنَى تَوَجَّهْتُ إِلَى مِضْرَبِهِ فَلَمَّا كُنْتُ قَرِيبًا إِذَا أَنَا بِأَسْوَدَ قَاعِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَقَالَ: مَنْ الرَّجُلُ؟

فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنَ الْحَاجِّ.

فَقَالَ: مَا اسْمُكَ؟

قُلْتُ: خَلْفُ بْنُ حَمَادٍ.

قَالَ: ادْخُلْ بِغَيْرِ إِذْنٍ ، فَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَقْعُدَ هَاهُنَا فَإِذَا أَتَيْتَ أَذِنْتُ لَكَ.

فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَدَّ السَّلَامَ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى فِرَاشِهِ وَحَدَهُ ، مَا فِي الْفُسْطَاطِ غَيْرُهُ. فَلَمَّا صِرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ سَأَلَنِي وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ جَارِيَةَ مُعَصِّرًا لَمْ تَطْمَئِنَّ فَلَمَّا اقْتَضَتْهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْوًا مِنْ عَشْرَةِ أَيَّامٍ وَ
إِنَّ الْقَوَائِلَ اخْتَلَفْنَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْحَيْضِ وَالْبَعْضُهُنَّ: دَمُ الْعُذْرَةِ فَمَا يَتَّبِعِي لَهَا أَنْ تَصْنَعَ؟

قَالَ: فَلَتَّقِي اللَّهَ! فَإِنْ كَانَ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ فَلْتَمْسِكِي عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَرَى الطُّهْرَ وَ لِيَمْسِكِي عَنْهَا بَعْلُهَا وَإِنْ كَانَ مِنَ الْعُذْرَةِ فَلْتَّقِي اللَّهَ
وَ لَتَتَوَضَّأْ وَ لَتُصَلِّ وَ يَأْتِيهَا بَعْلُهَا إِنْ أَحَبَّ ذَلِكَ.

فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ لَهُمْ أَنْ يَغْلُمُوا مِمَّا هُوَ حَتَّى يَفْعَلُوا مَا يَتَّبِعِي؟

قَالَ: فَالْتَفَتِ يَمِينًا وَ شِمَالًا فِي الْفُسْطَاطِ مَخَافَهُ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُ أَحَدٌ ، قَالَ: ثُمَّ نَهَدَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا خَلْفُ! سِرَّ اللَّهَ سِرًّا اللَّهُ فَلَا تُدِيْعُوهُ وَ
لَا تُعَلِّمُوا هَذَا الْخَلْقَ أُصُولَ دِينِ اللَّهِ بَلِ ارْضُوا لَهُمْ مَا رَضِيَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ.

قَالَ: ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ الْيَسْرَى تَشْعِينِ ثُمَّ قَالَ: تَسْتَدْخِلُ الْقُطْنَةَ ثُمَّ تَدْعُهَا مَلِيًّا ثُمَّ تُخْرِجُهَا إِخْرَاجًا رَفِيقًا؛ فَإِنْ كَانَ الدَّمُ مُطَوَّقًا فِي الْقُطْنَةِ
فَهُوَ مِنَ الْعُذْرَةِ وَإِنْ كَانَ مُسْتَنْقَعًا فِي الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ.

قَالَ خَلْفُ: فَاسْتَحَفَّنِي الْفَرْحُ فَبَكَيْتُ فَلَمَّا سَكَنَ بُكَائِي قَالَ: مَا أَبْكََاكَ؟

قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! مَنْ كَانَ يَحْسِنُ هَذَا غَيْرُكَ؟

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: وَ اللَّهُ إِنِّي مَيَّا أُخْبِرُكَ إِلَّا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.
{الكافي، ج ٣، ص ٩٢}

خلف بن حماد كوفی گوید: یکی از اصحاب ، با دختری که هنوز حیض نشده بود ازدواج کرد ، وقتی با او نزدیکی کرد
خونی جاری شد که تا حدود ده روز قطع نشد. گوید: او را به قابله ها و زنانی که به گمانشان ، وارد بودند نشان دادند. زنها
اختلاف کردند ، بعضی گفتند: خون حیض است و بعضی گفتند: خون بکارت است.

این مسأله را از فقهای خود مثل ابوحنیفه و دیگران پرسیدند. در جواب گفتند: مسأله ی مشکلی است ، نماز هم واجب است ،
باید وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش از نزدیکی با او خودداری کند تا پاک شود؛ اگر خون حیض باشد نماز
خواندنش ضرر ندارد اگر خون بکارت باشد که باید نماز بخواند.

دخترک همین کار را کرد. و من همان سال من به حج رفتم ، وقتی به منی رسیدیم برای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
پیغام دادم: فدایت گردم! مسأله ای است که ما را ناتوان کرده ، اگر صلاح بدانید اجازه دهید خدمت شما برسم و آن را از
شما بپرسم.

حضرت جواب دادند: وقتی مردم از رفت و آمد افتادند و خلوت شد بیا ان شاء الله.

منتظر ماندم تا شب شد و رفت و آمد مردم در منا کم شد. رو به خیمه ی حضرت روانه شدم ، همین که نزدیک خیمه رسیدم

غلام سیاهی را دیدم سر راه نشسته گفت: کیستی؟

گفتم: یکی از حاجیانم.

پرسید: سمت چیست؟

گفتم: خلف بن حماد.

گفت: بدون اجازه وارد شو، حضرت مرا دستور داده اینجا بنشینم تا هر وقت آمدی به تو اجازه ی ورود دهم.

داخل خیمه شده سلام کردم، حضرت جواب سلامم را دادند. تنها روی تشک نشسته بودند و در خیمه کسی جز ایشان نبود. همین که روبروی ایشان نشستم از حالم جويا شدند و من نیز از حال ایشان پرسیدم.

آنگاه عرض کردم: یکی از دوستان شما... (شرح ماجرا را عرضه داشت و پرسید): وظیفه ی این زن چیست؟

فرمودند:

باید تقوا پیشه کند؛ اگر خون حیض است نماز نخواند تا پاک شود و همسرش از نزدیکی با او خودداری کند و اگر خون بکارت باشد تقوا پیشه کند؛ وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش هم در صورتی که میل داشت می تواند با او همبستر شود.

عرض کردم: از کجا تشخیص دهند که چه خونی است که بعد باین دستور عمل کنند.

گوید: در این هنگام حضرت نگاهی به چپ و راست خیمه کردند مبادا کسی سخن ایشان را بشنود، آنگاه نزدیک من آمده فرمودند:

ای خلف! سرّ خداست، سرّ خداست، مبادا فاش کنید، اصول دین خدا را به این مردم نیاموزید، بلکه برایشان راضی شوید به گمراهی ای که خدا راضی شده (یعنی چون امامت هدایت تشریحی اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفتند در امور شرع الهی دچار سردرگمی و گمراهی گشتند و این سزایی است که خدا برایشان رقم زده است، شما به این سزا راضی شوید و احکامی را که از ما فرا می گیرید به آنها یاد ندهید).

سپس حضرت با دست چپ اشاره کرد که چنین پنبه را داخل فرج می گذارد و کمی صبر می کند، بعد آرام خارج می نماید اگر خون دور پنبه را فرا گرفته بود از بکارت است و چنانچه خون داخل پنبه رفته بود از حیض است.

خلف گوید: به خاطر شنیدن پاسخ شادی وجودم را گرفتم. آنگاه گریستم، وقتی گریه ام فرو نشست حضرت فرمودند:

چرا گریه می کنی؟

گفتم: فدایت کردم! چه کسی جز شما می تواند چنین جوابی بدهد؟

گوید: در این هنگام حضرت دستشان را بالا برده و با اشاره به آسمان فرمودند:

به خدا قسم تو را خبر ندادم مگر از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از طرف خداوند عزوجل.

عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِي قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَلَفَ رَجُلٌ بِخُرَّاسَانَ بِالطَّلَاقِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ لَيْسَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيَّامَ كَانَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَا.

فَأَفْتَى الْفُقَهَاءُ بِطَلَّاقِهَا.

فَسُئِلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَفْتَى أَنَّهَا لَا تُطَلَّقُ.

فَكَتَبَ الْفُقَهَاءُ رُفْعَهُ وَانْفَذُوهَا إِلَيْهِ وَقَالُوا لَهُ: مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهَا لَمْ تُطَلَّقْ!؟

فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رُفْعَتِهِمْ: قُلْتُ هَذَا مِنْ رِوَايَتِكُمْ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِمَسِيَلَمَةَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَقَدْ كَثُرُوا عَلَيْهِ: «أَنْتُمْ خَيْرٌ وَأَصْحَابِي خَيْرٌ وَلَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ» فَأَمَطَلَ الْهَجْرَةَ وَ لَمْ يَجْعَلْ هَوْلَاءِ أَصْحَابًا لَهُ.

قَالَ: فَرَجَعُوا إِلَيَّ قَوْلِهِ. {عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۸۷}.

احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از قول پدرش گوید: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنم مطلقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود! (و این در هنگامی بود که حضرت رضا علیه السلام در خراسان بودند).

فقها فتوا دادند که زنش مطلقه است.

پس ، از آن حضرت حکمش را پرسیدند ، فرمود: زنش مطلقه نیست.

فقها نامه ای نوشتند و برای آن حضرت فرستادند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته ای آن زن مطلقه نیست ای پسر رسول خدا؟!!

حضرت در پاسخ بر نامه آنان مرقوم فرمودند:

این را از روایتی گفتم که خودتان نقل کرده اید از ابو سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه به کسانی که در آن روز مسلمان شدند در هنگامی که گرداگردش را فرا گرفته بودند فرمود: «شما خوبید و اصحاب من نیز

خوبند ، ولی پس از فتح هجرتی نیست» رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت بعد از فتح را باطل گردانید و آنان را به عنوان اصحاب خویش نپذیرفت.

فقها پس از دریافت این جواب ، از فتوای خود برگشته و فرموده ی حضرت را پذیرفتند.

أَتَى الْمَأْمُونُ بَنَصْرَانِي قَدْ فَجَرَ بِهَاشِمِيهِ فَلَمَّا رَأَهُ أَسْلَمَ فَعَاظَهُ ذَلِكَ وَ سَأَلَ الْفُقَهَاءَ فَقَالُوا: هَدَرَ الْإِسْلَامَ مَا قَبْلَهُ.

فَسَأَلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: اقْتُلَهُ لِأَنَّهُ أَسْلَمَ حِينَ رَأَى الْيَأْسَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَيْدَهُ» {غافر/۸۴} إِلَى آخِرِ السُّورَةِ. {كشف الغمه في معرفة الأئمة ، ج ۲ ، ص ۳۰۶}

روزی مردی مسیحی را آوردند که با زنی هاشمی زنا کرده بود. همین که چشمش به مأمون افتاد اسلام آورد. مأمون عصبانی شد و از فقها حکمش را پرسید. گفتند: اسلام آوردن ، گناهان پیشین او را از بین می برد.

از حضرت رضا علیه السلام پرسید ، فرمودند:

او را بکش زیرا او موقعی کفر را مشاهده کرد اسلام آورد و حال آنکه خدای عزوجل می فرماید: «پس همین که عذاب ما را بدیدند گفتند ما تنها به خدا ایمان آوردیم» تا پایان سوره (@در آیه ی پایانی سوره [غافر] ، (آیه ی ۸۵) می فرماید: ولی ایمانشان بعد از دیدن عذاب ما هرگز سودی به حالشان نداشت ، این سنت خداست که همواره در بندگانش جریان دارد و در اینجاست که کافران زیانکار می شوند).

قَالَتِ الْمُعْتَرِلَةُ يَوْمًا فِي مَجْلِسِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ أَعْظَمَ الْكِبَائِرِ الْقَتْلُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا» {نساء/۹۳} الْآيَةَ.

وَ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَعْظَمُ مِنَ الْقَتْلِ إِثْمًا وَ أَفْحَحُ مِنْهُ بَلَاءُ الزَّانَا؛ لِأَنَّ الْقَاتِلَ لَمْ يَفْسِدْ بِضَرْبِ الْمَقْتُولِ غَيْرَهُ وَ لَا بَعِيدَهُ فَسَادًا وَ الزَّانِي قَدْ أَفْسَدَ النَّسْلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَحَلَّ الْمَحَارِمَ.

فَلَمْ يَبْقَ فِي الْمَجْلِسِ فَقِيهٌ إِلَّا قَبَلَ يَدَهُ وَ أَقْرَبَ بِمَا قَالَهُ. {إرشاد القلوب ، ج ۱ ، ص ۷۱}

روزی معتزله در مجلس حضرت رضا علیه السلام گفتند: بزرگترین گناهان ، قتل نفس است ، زیرا خدای تعالی درباره ی آن فرموده: «و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد.»

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

بزرگتر از قتل نفس ، زشت تر از آن زناست زیرا که قاتل با کشتن مقتول ، کس دیگری را تباه و فاسد نمی کند ولی زناکار تا روز قیامت نسل بشر را فاسد می کند و حرام را حلال می کند.

پس در آن مجلس ، فقیهی باقی نماند مگر اینکه دست حضرت بوسید و به فرمایش ایشان اقرار کرد.

امام جواد علیه السلام

مناظره ی حضرت جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم در سن نه سالگی در مجلس مأمون در حضور مردم ، معروف است. از این رو در اینجا فقط اشاره ای به آن کرده و سپس قضیه ی دیگری را می آوریم.

مأمون به قصد خجل کردن حضرت جواد علیه السلام ، جایزه و مال فراوانی را به یحیی وعده داد و از او خواست مسأله ای از آن حضرت پرسد که در جوابش واماند. یحیی در پاسخ به این درخواست ، در مجلسی که بدین منظور فراهم آمده بود ، در مقابل حضرت جواد علیه السلام یک فرع فقهی مطرح کرد. حضرت بیست و دو وجه برای آن فرع مطرح کردند و پرسیدند: کدام وجه مورد نظر توست؟ یحیی متحیر شد و عجز و ناتوانی اش در مقابل حضرت بر همگان نمایان گشت و نتوانست پاسخ دهد. سپس حضرت ، خود پاسخ همه ی وجوه را بیان کرده و مسأله ای از یحیی پرسیدند که او باز در جواب آن در ماند و حضرت دوباره خود جواب آن مسأله را نیز تبیین فرمودند. {رک: الإحتجاج علی أهل اللجاج ، ج ۲ ، ص ۴۴۴ و الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ، ج ۲ ، ص ۲۸۳}

عَنْ زُرْقَانَ صِاحِبِ ابْنِ أَبِي دُوَادٍ وَ صِدِيقِهِ بِشَدِّهِ قَالَ: رَجَعَ ابْنُ أَبِي دُوَادٍ ذَاتَ يَوْمٍ مِنْ عِنْدِ الْمُعْتَصِمِ وَ هُوَ مُعْتَمٌّ. فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ.

فَقَالَ: وَدِدْتُ الْيَوْمَ أَنِّي قَدِمْتُ مِنْهُ عَشْرِينَ سَنَةً.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ ذَاكَ؟

قَالَ: لِمَا كَانَ مِنْ هَذَا الْأَسْوَدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) الْيَوْمَ بَيْنَ يَدَيِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُعْتَصِمِ.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ كَانَ ذَلِكَ؟

قَالَ: إِنَّ سَارِقًا أَقْرَبَ عَلَيَّ نَفْسِهِ بِالسَّرِقَةِ وَ سَأَلَ الْخَلِيفَةَ تَطْهِيرَهُ بِإِقَامِهِ الْحَدِّ عَلَيْهِ ، فَجَمَعَ لِدَلِكِ الْفُقَهَاءَ فِي مَجْلِسِهِ وَ قَدْ أَحْضَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

فَسَأَلْنَا عَنِ الْقَطْعِ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ يَجِبُ أَنْ يَقْطَعَ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: مِنَ الْكَرْسُوعِ.

قَالَ: وَمَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ؟

قَالَ: قُلْتُ: لِأَنَّ الْيَدَ هِيَ الْأَصَابِعُ وَالْكَفُّ إِلَى الْكَرْسُوعِ ، لِقَوْلِ اللَّهِ فِي التَّيْمِمِ: «فَامْسِ حُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ.» [نساء/ ٤٣ و مائده/ ٦].

وَ اتَّفَقَ مَعِيَ ذَلِكَ قَوْمٌ وَقَالَ آخَرُونَ: بَلْ يَجِبُ الْقَطْعُ مِنَ الْمِرْفَقِ.

قَالَ: وَمَا الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ؟

قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ لَمَّا قَالَ: «وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمِرْفَقِ» فِي الْعُغْلِ دَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ حَدَّ الْيَدِ هُوَ الْمِرْفَقُ.

قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا يَا بَا جَعْفَرُ؟

فَقَالَ: قَدْ تَكَلَّمْتُ الْقَوْمَ فِيهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: دَعْنِي مِمَّا تَكَلَّمْتُمَا بِهِ ، أَي شَيْءٍ عِنْدَكَ؟

قَالَ: أَغْفِنِي عَنْ هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَفَسَمْتُ عَلَيْكَ بِاللَّهِ لَمَّا أَخْبَرْتَ بِمَا عِنْدَكَ فِيهِ.

فَقَالَ: أَمَا إِذَا أَقْسَمْتُ عَلَى بِاللَّهِ إِنِّي أَقُولُ: إِنَّهُمْ أَخْطَأُوا فِيهِ السُّنَّةَ ، فَإِنَّ الْقَطْعَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مِنْ مَفْصَلِ الْأَصَابِعِ فَيَتَرَكَ الْكَفُّ.

قَالَ: وَمَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ؟

قَالَ: قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: السُّجُودُ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ: الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ وَ الرُّكْبَتَيْنِ وَ الرَّجْلَيْنِ ، فَإِذَا قُطِعَتْ يَدُهُ مِنَ الْكَرْسُوعِ أَوْ الْمِرْفَقِ لَمْ يَبْقَ لَهُ يَدٌ يَسْجُدُ عَلَيْهَا وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» ، يَعْنِي بِهِ هَذَا الْأَعْضَاءَ السَّبْعَةَ الَّتِي يَسْجُدُ عَلَيْهَا «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» [جن/ ١٨]. وَ مَا كَانَ لِلَّهِ لَمْ يَقْطَعْ.

قَالَ: فَأَعْجَبَ الْمُعْتَصِمَ ذَلِكَ وَ أَمَرَ بِقَطْعِ يَدِ السَّارِقِ مِنْ مَفْصَلِ الْأَصَابِعِ دُونَ الْكَفِّ

قَالَ ابْنُ أَبِي دَوَادٍ: قَامَتْ قِيَامَتِي وَ تَمَنَيْتُ أَنِّي لَمْ أَكْ حَيًّا ... {تفسير عياشي ، ج ١ ، ص ٣١٩}.

زرقان رفيق و دوست صميمی ابن ابی داود گوید: روزی ابن ابی داود از پیش معتصم برگشت ولی خیلی غمگین و افسرده بود. گفتم: چه شده؟

گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم.

پرسیدم: چرا؟

گفت: به خاطر جریانی که امروز از این سیاه چهره ، ابوجعفر محمد بن علی موسی (علیهم السلام) در حضور امیرالمؤمنین معتصم واقع شد.

گفتم: جریان چه بود؟

گفت: سارقى را آوردند که اقرار به دزدى خود کرده بود و از خلیفه خواست که با اجرای حد او را پاک نماید ، از این رو فقها را در مجلس خود جمع کرده بود و محمد بن علی (علیه السلام) را نیز احضار کرده بود.

از ما پرسید: چه قسمت از دست دزد باید قطع شود؟

من گفتم: از مچ.

گفت: به چه دلیل؟

گفتم: زیرا دست ، اطلاق بر انگشتها و کف دست می شود تا مچ ، خداوند نیز در آیه ی تیمم می فرماید: «صورت و دو دست خود را مسح کنید.»

گروهی با من هم نظر شدند و دسته ای دیگر گفتند: باید دستش تا آرنج قطع شود.

پرسید: به چه دلیل؟

گفتند: زیرا خداوند در مورد وضو گرفتن می فرماید: «و دستهایتان را تا آرنج ها بشوئید» ، معلوم می شود دست شامل تا آرنج می شود.

در این موقع رو به جانب محمد بن علی (علیه السلام) کرده گفت: ای اباجعفر! شما درباره ی این مسأله چه می گوئید؟

فرمود: همه نظر خود گفتند ای امیرالمؤمنین!

گفت: حرفهای اینها را رها کن ، چه پاسخی نزد شما هست؟

فرمود: مرا معاف دار ای امیرالمؤمنین!

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که بگوئید چه پاسخی دارید.

فرمود: اکنون که به خدا قسم دادی می گویم: اینها بر خلاف سنت نظر دادند. دست دزد باید از آخر انگشتان قطع شود و کف دست باقی بماند.

گفت: به چه دلیل؟

فرمود: به دلیل فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: سجده بر هفت موضع انجام می شود صورت و دو دست و دو زانو و دو پا. اگر دستش را از میچ یا آرنج قطع کنند دیگر دستی نخواهد ماند تا سجده کند و حال آنکه خداوند می فرماید: «سجده گاه ها از آن خداست» مقصود همین هفت موضع است که بر آن سجده می کنند، «پس احدی را با خدا مخوانید» آنچه اختصاص به خدا دارد قطع نمی شود.

معتصم نظر او را پسندید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی گذارند.

ابن ابی داود گفت: گوئی برای من قیامتی به پا شد و آرزو داشتم که زنده نبودم ...

امام هادی علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الزَّيَادِيِّ قَالَ: لَمَّا سَمَّ الْمُتَوَكَّلُ نَذَرَ لِلَّهِ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمَالٍ كَثِيرٍ. فَلَمَّا سَلِمَ وَ عُوْفَى سَأَلَ الْفُقَهَاءَ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِيرِ كَمْ يَكُونُ؟ فَاخْتَلَفُوا فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَلْفٌ دِرْهَمٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: عَشْرَةُ آلَافٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مِائَةُ أَلْفٍ، فَاشْتَبَهَ عَلَيْهِ هَذَا.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ حَاجِبُهُ: إِنَّ أُتَيْتَكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ هَذَا أُخْبِرْكَ بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ فَمَا لِي عِنْدَكَ؟

فَقَالَ الْمُتَوَكَّلُ: إِنَّ أُتَيْتَ بِالْحَقِّ فَلَكَ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَإِلَّا أُضْرِبُكَ مِائَةَ مَقْرَعَةٍ.

فَقَالَ قَدْ رَضِيتُ.

فَأَتَى أَبَا الْحَسَنِ الْعَشْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

قُلْ لَهُ يَتَصَدَّقُ بِثَمَانِينَ دِرْهَمًا.

فَرَجَعَ إِلَى الْمُتَوَكَّلِ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: سَلُهُ مَا أَلَعَهُ فِي ذَلِكَ؟

فَسَأَلَهُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» {توبه/۲۵}. {فَعَدَدْنَا مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَبَلَّغَتْ ثَمَانِينَ مَوْطِنًا.

فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ فَفَرِحَ وَ أَعْطَاهُ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ {الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۵۳}.

ابوعبدالله زیادی گوید: زمانی که متوکل عباسی مسموم شده بود برای خدا نذر کرد در صورتی که خدا او را شفا بخشد به مال زیادی صدقه دهد، وقتی سلامت و بهبودی خود را بازیافت نظر فقها را در مورد مقدار مال زیاد پرسید، آنان به اختلاف

افتاده برخی آن را هزار درهم و برخی ده هزار درهم و برخی صد هزار درهم تشخیص داد. و امر بر او مشتبه شد و تکلیفش را ندانست.

حسن دربان متوکل به او گفت: ای امیر مؤمنان! اگر پاسخ صحیح و درست آن را از این شخص (مقصودش امام هادی علیه السلام بود) برایت بیاورم، مرا در نزد شما چه خواهد بود؟

متوکل گفت: ده هزار درهم و گر نه صد ضربه شلاق خواهد زد.

گفت: پذیرفتم، پس نزد امام هادی علیه السلام رفته و از آن حضرت مسأله را پرسید.

حضرت فرمودند:

به او بگو هشتاد درهم صدقه دهد.

دربان نزد متوکل بازگشت و کلام حضرت را به او خبر داد، متوکل گفت: از او پرس: به چه علت؟

باز نزد حضرت بازگشت و علت را جویا شد، حضرت فرمودند:

خداوند عزوجل به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده: «بی شک خداوند شما را در میادین زیادی یاری کرد» و ما میادین نبرد آن حضرت را شمردیم و آنها به هشتاد رسید.

دربان نزد متوکل برگشته و او را با خبر ساخت و متوکل خوشحال شده و به او ده هزار درهم بخشید.

امام حسن عسکری علیه السلام

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْفَهْفَهَكِيُّ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَا بَالُ الْمَرْأَةِ الْمِسْكِينَةَ الضَّعِيفَةَ تَأْخُذُ سَهْمًا وَاحِدًا وَ يَأْخُذُ الرَّجُلُ سَهْمَيْنِ؟

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَ لَا نَفَقَةٌ وَ لَا عَلَيْهَا مَعْقَلَةٌ، إِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرَّجَالِ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ كَانَ قِيلَ لِي: إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ.

فَأَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ فَقَالَ: نَعَمْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ مَسْأَلَةُ ابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَ الْجَوَابُ مِنَّا وَاحِدٌ إِذَا كَانَ مَعْنَى الْمَسْأَلَةِ وَاحِدًا، جَرَى لِأَخْرَانَا مَا جَرَى لِأَوْلَانَا وَ أَوْلَانَا وَ آخِرُنَا فِي الْعِلْمِ سَوَاءٌ وَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضْلُهُمَا.

فهفکی از حضرت ابا محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) پرسید: چرا زن بیچاره ی ضعیف، از ارث یک سهم می گیرد و مرد دو سهم؟

حضرت فرمودند:

زیرا جهاد، نفقه و خرجی خانواده و دیه و غرامت بر عهده ی زن نیست، این گونه امور بر عهده ی مردان است.

راوی (اسحاق) گوید: من با خودم گفتم: شنیده بودم ابن ابی العوجاء همین مسأله را از حضرت صادق علیه السلام پرسیده و آن حضرت نیز همین جواب را به او داده اند.

در این هنگام حضرت عسکری علیه السلام رو به من کرده و فرمودند:

آری، این سؤال، سؤال ابن ابی العوجاء است و جواب ما یکی است و هر گاه سؤال یکی باشد جواب ما یکی است. فضائل که اولین ما در آخرین ما نیز جاری است و اولین و آخرین ما از جهت علم یکسانند و در عین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام برتری خود را دارند.

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِيِّ قَالَ: ... كُنْتُ قَدِمْتُ طُومَارًا وَ أَتَيْتُ فِيهِ نَيْفًا وَ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنْ صِبْيَانِ الْمَسَائِلِ لَمْ أَجِدْ لَهَا مُجِيبًا عَلَيَّ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا خَيْرَ أَهْلِ بَلَدِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَارْتَحَلْتُ خَلْفَهُ وَ قَدْ كَانَ خَرَجَ قَاصِدًا نَحْوَ مَوْلَانَا بِسُرٍّ مَنْ رَأَى فَلَحِقْتُهُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ: بِخَيْرٍ لِحَاقَكَ بِي!

قُلْتُ: الشُّوقُ ثُمَّ الْعَادَةُ فِي الْأَسْبَلِ.

قَالَ: قَدْ تَكَافَيْنَا عَلَى هَذِهِ الْخَطَةِ الْوَاحِدَةِ فَقَدْ بَرِحَ بِي الْقَرْمُ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاذِلَ فِي التَّأْوِيلِ وَ مَشَاكِلَ فِي التَّنْزِيلِ فَدُونَكهَا الصُّحْبَةَ الْمُبَارَكَةَ فَإِنَّهَا تَقِفُ بِكَ عَلَى ضَفِّهِ بِحَرِّ لَا تَنْقِضِي عَجَائِبُهُ وَ لَا تَفْنِي غَرَائِبُهُ وَ هُوَ إِمَامُنَا.

فَوَرَدْنَا سُرٍّ مَنْ رَأَى فَانْتَهَيْنَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيِّدِنَا فَاسْتَأْذَنَّا فَخَرَجَ عَلَيْنَا الْإِذْنُ بِالْدُخُولِ عَلَيْهِ ...

نَظَرُ إِلَى مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ؟

فَقُلْتُ: شَوْقِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا.

قَالَ: وَ الْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا؟

قُلْتُ: عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَى.

قَالَ: فَسَلْ قُرَّةَ عَيْنِي وَ أَوْمًا إِلَى الْغُلَامِ.

فَقَالَ لِي الْغُلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ مِنْهَا.

فَقُلْتُ لَهُ: مَوْلَانَا وَ ابْنِ مَوْلَانَا! إِنَّا رَوَيْنَا عَنْكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَعَلَ طَلَاقَ نِسَائِهِ بِيَدِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى أُرْسَلَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى عَائِشَةَ أَنْكَ قَدْ أَرْهَجْتَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِفِتْنَتِكَ وَ أَوْرَدْتَ بَيْنَكَ حِيَاضَ الْهَلَاكِ بِجَهْلِكَ ، فَإِنْ كَفَفْتَ عَنِّي غَرْبَكَ وَ إِلَّا طَلَّقْتُكَ وَ نِسَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ كَانَ طَلَّاقُهُنَّ وَفَاتَهُ.

قَالَ: مَا الطَّلَاقُ؟

قُلْتُ: تَخْلِيهِ السَّبِيلَ.

قَالَ: فَإِذَا كَانَ طَلَّاقُهُنَّ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ خُلِّتْ لَهُنَّ السَّبِيلُ ، فَلِمَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ الْأَزْوَاجُ؟

قُلْتُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَرَّمَ الْأَزْوَاجَ عَلَيْهِنَّ.

قَالَ: كَيْفَ وَ قَدْ خَلَّى الْمَوْتُ سَبِيلَهُنَّ؟

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ مَوْلَى عَنْ مَعْنَى الطَّلَاقِ الَّذِي فَوَّضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حُكْمَهُ إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنُ نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَخَصَّهِنَّ بِشَرَفِ الْأَمَهَاتِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يَا أَيُّهَا الْحَسَنُ! إِنَّ هَذَا الشَّرْفَ يَبَاقُ لَهُنَّ مِثْلَ دُمْنِ لَهٍ عَلَى الطَّاعَةِ ، فَأَيُّتُهُنَّ عَصَتْ اللَّهَ بَعْدِي بِالْخُرُوجِ عَلَيْكَ فَأَطْلُقْ لَهَا فِي الْأَزْوَاجِ وَ اسْقِطْهَا مِنْ شَرَفِ أُمَمِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْفَاحِشَةِ الْمُبِينَةِ الَّتِي إِذَا أَتَتْ الْمَرْأَةَ بِهَا فِي عِدَّتِهَا حَلَّ لِلزَّوْجِ أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ بَيْتِهِ.

قَالَ: الْفَاحِشَةُ الْمُبِينَةُ هِيَ السَّحْقُ دُونَ الزَّنَاءِ ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا زَنَتْ وَ أُقِيمَ عَلَيْهَا الْحَيْدُ لَيْسَ لِمَنْ أَرَادَهَا أَنْ يَمْتَنِعَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ التَّزْوُجِ بِهَا لِأَجْلِ الْحَيْدِ وَ إِذَا سَحَقَتْ وَ جَبَّ عَلَيْهَا الرَّجْمُ وَ الرَّجْمُ خِزْيٌ وَ مَنْ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِرَجْمِهِ فَقَدْ أَخْرَاهُ وَ مَنْ أَخْرَاهُ فَقَدْ أَبْعَدَهُ وَ مَنْ أَبْعَدَهُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَهُ ... {كمال الدين و تمام النعمة، ج ٢، ص ٤٦٥}.

سعد بن عبد الله قمي گوید: ... طوماری برگرفته و چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی را نیافته بودم که پاسخ دهد، در آن نوشته بودم تا از دانای شهرم، احمد بن اسحاق، یار مولایم امام حسن عسکری علیه السلام بپرسم.

در آن موقع احمد به قصد ملاقات با مولایمان به سوی سامرا رهسپار شده بود. من هم پشت سر او حرکت کردم تا در یکی از

منازل به او رسیدم. وقتی با او دست دادم گفت: آمدنت خیر است!

گفتم: به خاطر شوق دیدار و طبق معمول، به خاطر سؤالاتی که از شما دارم خدمت رسیدم.

گفت: در این مورد با هم برابریم، من هم مشتاق ملاقات مولایم ابو محمد علیه السلام هستم و می خواهم سؤالات مشکلی از تأویل و تنزیل قرآن دارم از آن حضرت بپرسم. این رفاقت مبارک است زیرا به وسیله آن به دریایی خواهی رسید که عجائب و غرائب آن تمام شدنی نیست و او امام ماست.

پس وارد سامره شدیم و به در خانه مولایمان رفتیم و اجازه ورود خواستیم، دربان حضرت اجازه ورود داد ...

امام حسن عسکری علیه السلام نگاهی به من نمود و فرمود: ای سعد تو برای چه آمده ای؟

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت مولایم کرد.

فرمودند:

سؤالاتی که می خواستی بپرسی چه شد؟

عرض کردم: آقا همچنان بلا جواب مانده است.

فرمودند:

از نور چشم من سؤال کن. و با دست مبارک اشاره به کودکمی نمود.

من رو به آن آقا زاده نموده و عرض کردم: مولا و فرزند مولای ما! از شما برای ما روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار طلاق زنان خود را به دست امیرالمؤمنین علیه السلام داده بود تا جایی که حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که: «تو با فتنه انگیزی خود بر اسلام و مسلمین غبار ستیزه پاشیدی و فرزندان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشاندی، اگر دست برداری که هیچ و گرنه تو را طلاق می دهم» در حالی که زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله با وفات وی مطلقه شده اند.

فرمودند:

طلاق چیست؟

عرض کردم: یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد).

فرمودند:

اگر طلاق زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله با رحلت ایشان محقق شد پس چرا هنوز ازدواج بر آنها جایز نبود؟

گفتم: زیرا خداوند تبارک و تعالی شوهر کردن را بر آنها حرام کرده است.

فرمود: چرا؟ در حالی که وفات رسول خدا راه را بر آنها باز گذاشته است؟

گفتم: ای فرزند مولای من! پس بفرمایید آن طلاق که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمش را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرد چه بود؟

فرمودند:

خداوند متعال شأن زنان پیامبر را بزرگ گردانید و آنان را به شرافت مادری امت مخصوص کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن؟ این شرافت تا وقتی برای آنها باقی است که به طاعت خدا مشغول باشند، پس هر کدام آنها که پس از من، با قیام بر علیه تو خدا را نافرمانی کند، راه را برای شوهر کردن وی باز گذار و او را از شرافت مادری مؤمنان ساقط کن.

گفتم: مرا خبر دهید به اینکه آن گناه علنی (: فاحشه مبینه؛ اشاره به آیه ی اول سوره ی طلاق دارد) که چون زن در زمان عدّه مرتکب شود بر شوهرش رواست که او را از خانه خود بیرون کند چیست؟

فرمودند:

منظور، مساحقه است نه زنا، زیرا اگر زنی زنا کند و حدّ بر او جاری شود مردی که می خواسته با او ازدواج کند بایستی به خاطر اجرای حدّ، از ازدواج با او امتناع ورزد. اما اگر مساحقه کند بایستی رجم شود و رجم خواری است و کسی که خدا فرمان رجمش را دهد او را خوار ساخته است و کسی را که خدا خوار سازد وی را دور ساخته و هیچ کس را نسزد که با وی نزدیکی کند.

۲. هدایت به امر تکوینی خدا

این معنا را جناب علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان با تبیین دلایل قرآنی آن ذکر فرموده که خلاصه ترجمه ی آن را در اینجا می آوریم:

از این دو آیه (انبیاء/۷۳ و سجده/۲۴) بر می آید وصفی که از امامت کرده وصف تعریف است و می خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند، از سوی دیگر همه جا این هدایت را مقید به امر کرده و با این قید فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست بلکه به معنای هدایتی است که با امر خدا صورت می گیرد و این امر هم همانست که در یک جا درباره اش فرموده:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» {یس/۸۲ و ۸۳}.

«امر او وقتی چیزی را اراده کند تنها همین است که به آن چیز بگوید باش و او هست شود

پس منزله است خدایی که ملکوت هر چیز به دست او است»

امر الهی که این آیه آن را ملکوت نیز خوانده ، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر ، با خدای سبحان مواجه می شوند ، خلقتی است طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان و خالی از تغییر و تبدیل و امر همان چیزی است که مراد به کلمه «کن» آنست و آن غیر از وجود عینی اشیاء چیز دیگری نیست.

کوتاه سخن آنکه امام هدایت کننده ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می کند ، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد و هدایتش چون هدایت پیامبران و رسولان و مؤمنین صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه ی حسنه و بالأخره صرف آدرس دادن نیست ، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است.

قرآن کریم که هدایت امام را هدایت به امر خدا ، یعنی «ایجاد هدایت» دانسته ، درباره هدایت انبیاء و رسل و مؤمنین و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است ، می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَلِّغَ قَوْمَهُ لِيَبْلُغَ اللَّهُ مِنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ.» {ابراهیم ، ۴}.

«هیچ رسولی نفرستادیم مگر بزبان قومش تا برایشان بیان کند و سپس خداوند هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه کند.»

پس دیگر کسی نگوید چرا امر در آیه انبیاء/۷۳ و سجده/۲۳ را به معنای ارائه طریق نگیریم؛ برای اینکه ابراهیم علیه السلام در همه عمر این هدایت را داشت. نبوت ، منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست. پس هدایتی که منصب امام است معنایی نمی تواند غیر از رساندن به مقصد داشته باشد و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف ، راه را برای بردن دلها به سوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر ، هموار می سازد. و چون تصرفی است تکوینی و عملی است باطنی ، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریحی ، که صرف اعتبار است.

و چون امام به وسیله امر ، هدایت می کند - با در نظر گرفتن اینکه باء در «بامره» باء سببیت و یا آلت است - می فهمیم که خود امام قبل از هر کس ، متلبس به آن هدایت است و از او به سایر مردم منتشر می شود و بر حسب اختلافی که در مقامات دارند هر کس به قدر استعداد خود از آن بهره مند می شود.

از اینجا می فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است ، همچنان که پیامبر رابط میان مردم و خدای تعالی است در گرفتن فیوضات ظاهری ، یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته و از ناحیه پیامبر به

سایر مردم منتشر می شود.

و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتش راهنمایی می کند ، همچنان که پیامبر دلیلی است که مردم را به سوی اعتقادات حق و اعمال صالح راه می نماید ، البته بعضی از اولیای خدا تنها پیامبرند و بعضی تنها امامند و بعضی دارای هر دو مقام هستند ، مانند ابراهیم و دو فرزندش. {ترجمه تفسیر المیزان ، ج ۱ ، ص ۴۱۱ و ج ۱۴ ، ص ۴۲۹}

چگونگی وقوع هدایت تکوینی

با توجه به اینکه امر الهی از جهت مرتبت ، پس از اراده ی او واقع می شود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا...» {یس ، ۸۲} لذا در هدایت به معنای دوم ، ابتدا هدایت بنده اراده می شود و آنگاه امر ، به هدایت تعلق می گیرد. از این رو بهترین آیه ای که بیانگر متعلق این امر و چگونگی وقوع هدایت به امر می باشد آیه ی ذیل است:

«فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» {أنعام ، ۱۲۵}.

«پس هر که را خدا بخواد هدایت کند ، سینه اش را برای اسلام بگشاید و هر که را بخواد در گمراهی واگذارد ، سینه اش را تنگ و تنگ تر گرداند چنانکه گویی در آسمان بالا می رود. خدا این چنین بر کسانی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد.»

عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَيْسَابُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»

قَالَ: مَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ التَّقِيهِ بِهِ وَ الشُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ «وَ مَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ» عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ لِكُفْرِهِ بِهِ وَ عِصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا «يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا» حَتَّى يَشْكُ فِي كُفْرِهِ وَ يَضْطَرِبَ مِنْ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يَصِيرَ «كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.» {توحيد شيخ صدوق ، ص ۲۴۲}

حمدان بن سلیمان نیشابوری گوید: در نیشابور از امام رضا علیه السلام درباره ی معنای این آیه پرسیدم: «پس هر که را خدا بخواد هدایت کند ، سینه اش را برای اسلام بگشاید.» فرمودند:

هر کس را خدا بخواد به خاطر ایمانی که در دنیا داشته به بهشت و خانه ی کرامتش راهنمایی کند سینه اش را گشاده سازد تا تسلیم خدا شود و به او اعتماد کند و به وعده ی پاداش الهی آسوده خاطر و مطمئن گردد و هر کس را بخواد به خاطر کفر و عصیان در این دنیا ، از بهشت و خانه ی کرامتش گمراه سازد ، سینه اش را تنگ و تنگ تر نماید تا جایی که در کفرش هم دچار شک شده و دلش در اعتقادش مضطرب گردد و چنان شود که «گویی می خواهد در آسمان بالا-رود. خداوند اینگونه رجس و پلیدی بر آنان که ایمان نمی آورند قرار می دهد.»

شرح صدر نیز بواسطه ی نوری که در دل روشن می شود حاصل می شود:

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» {زمر ، ۲۲}.

«پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده و او بر نوری از جانب پروردگار خویش است [مانند سخت دلان است ؟ پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا نمی کنند.»

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که وقتی درباره ی آیه ی انعام/۱۲۵ از ایشان پرسیده شد فرمودند:

«يُقَدِّفُ فِي قَلْبِهِ نُورًا فَيَنْشُرُحُ وَيَتَوَسَّعُ»: {إرشاد القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۳۱}.

نوری در دلش می اندازد که موجب گشادگی و وسعت دلش می گردد.

تا اینجا معلوم شد که هدایت به امر ، از طریق ایجاد شرح صدر و با انداختن نوری در دل مؤمن صورت می پذیرد. برای روشن تر شدن این معنا سه روایت دیگر ذکر خواهد شد:

عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ فَقَدَفَهُ فَأَصَابَنِي ثُلُثُ النُّورِ وَأَصَابَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ثُلُثُ النُّورِ وَأَصَابَ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُلُثُ النُّورِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى إِلَى وِلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَمَنْ لَمْ يَصِبْ بِهِ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ضَلَّ عَنْ وِلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. {الخصال ، ج ۱ ، ص ۱۸۷}.

ابوایوب انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

وقتی خدای عزوجل بهشت را آفرید آن را از نور عرش آفرید. آنگاه از آن نور برگرفت و پرتاب نمود ، یک سوم آن به من رسید ، یک سوم به فاطمه علیها السلام و یک سوم به علی و خاندانش علیهم السلام ، پس هر کس را که از این نور برسد به ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله ره می یابد و هر کس را که نرسد راه ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله را گم خواهد کرد.

عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابِلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ ، لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهُ يَنُورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ. وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ ، لَا يَحْجُبُنَا عَنِّي وَ يَتَوَلَّأَنَا حَتَّى يَطْهَرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يَطْهَرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يَسِيَلَنَا وَ يَكُونَ سِيَلَمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سِيَلَمًا لَنَا سِيَلَمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فِرْعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ. {الكافي ، ج ۱ ، ص ۱۹۴}.

ابو خالد کابلی گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

به خدا قسم ای ابو خالد ، نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز ، روشن تر است ، به خدا قسم امامان دلهای

مؤمنان را نورانی می سازند. و خدا نور ایشان را از هر که خواهد پنهان دارد تا دل آنها تاریک گردد، به خدا قسم ای ابو خالد، بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاک کند و خدا قلب بنده ای را پاک نکند تا اینکه تسلیم و فرمانبردار ما گردد و چون فرمانبردار شود خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز رستاخیز ایمنش سازد.

و در زیارت امام حسین علیه السلام که از امام صادق علیه السلام روایت شده خطاب به آن حضرت عرضه می داریم: «وَ بَضِيَاءِ نُورِكَ اهْتَدَى الطَّالِبُونَ إِلَيْكَ»: «و به برکت تابش نور تو بود که اهل طلب به تو راه یافتند.» {مصباح کفعمی، ص ۴۹۸}.

اصلاً هر چه تعبیر نور در قرآن بکار رفته، چه در خصوص خدا، چه درباره ی قرآن و چه در شأن ائمه و امامت ایشان، مناسبتی با هدایت دارد (رک: خصوصیت نور بودن قرآن و عترت).

پیشینه ی هدایت تکوینی

هدایت تکوینی تخلف پذیر نیست و هیچ چیزی و هیچ قدرتی نمی تواند مانعش شود. زیرا اراده و امر خداوند قهار پشتوانه ی آنست.

عَنْ ثَابِتِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ثَابِتُ مَا لَكُمْ وَلِلنَّاسِ كَفُّوا عَنِ النَّاسِ وَلَا تَدْعُوا أَحَدًا إِلَىٰ أَمْرِكُمْ فَوَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرْضِ مَنَ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ أَنْ يَهْدُوا عَبْدًا يَرِيْدُ اللَّهُ ضَلَالَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا عَلَىٰ أَنْ يَهْدُوهُ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرْضِ مَنَ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ أَنْ يَضِلُّوا عَبْدًا يَرِيْدُ اللَّهُ هِدَايَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَضِلُّوهُ كَفُّوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا يَقُولُ أَحَدٌ: «عَمِّي وَ أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ خِيَارِي» فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ طَيْبَ رُوحَهُ فَلَمَّا يَشْمَعُ مَعْرُوفًا إِلَّا عَرَفَهُ وَ لَمَّا مُنْكَرًا إِلَّا أَنْكَرَهُ، ثُمَّ يَقْدِفُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ. {الكافي، ج ۱، ص ۱۶۵}.

ثابت بن سعید گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و هیچ کس را به مذهب خود نخوانید، به خدا قسم اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آیند تا بنده ای را که خدا گمراهیش را خواسته، هدایت کنند نتوانند و اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آیند تا بنده ای را که خدا هدایتش را خواسته، گمراه کنند نتوانند، از مردم دست بردارید و هیچ کس نگوید: «عموی من و برادر من و پسر عموی من و همسایه من» زیرا چون خدا نسبت به بنده ای اراده ی خیر نماید روحش را پاک کند، پس معروف و خوبی نشنود مگر اینکه بشناسد و منکر و زشتی را نشنود مگر اینکه انکار کند، پس از آن خدا در دلش کلمه ای اندازد که بدان، کارش را فراهم آورد.

اما نکته ای که در بحث هدایت تکوینی بایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که این هدایت پیشینه ای دارد. کسی که می خواهد از این هدایت برخوردار شود بایستی آن پیشینه را فراهم کند تا در معرض این هدایت قرار گرفته و تا مقصد و مقصود سیر کند.

پیشینه ی لازم برای برخورداری از این هدایت و واقع شدن در معرض این هدایت ، ایمان به خداست. کسی از صدق دل به خدا ایمان آورد و او را بپذیرد در مسیر و معرض هدایت تکوینی خدا قرار می گیرد و خدا حجتش را به او می شناساند. این وعده ی حتمی خدا در بسیاری از آیات قرآن است. {رک: بقره/۲۱۳ ، آل عمران/۸۶، نساء/۱۳۷ و ۱۷۵ ، یونس/۹ ، نحل/۱۰۴ ، حج/۵۴ و ...}

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» {تغابن/۱۱}.

«و هر کس به خدا ایمان بیاورد ، خدا قلبش را هدایت می کند و خدا به همه چیز داناست»

الْقُطْبُ الرَّاَوْنِدِي فِي لُبِّ اللَّبَابِ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ: قَضَى اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ مَنْ آمَنَ بِهِ هَدَاهُ ... وَ تَصَدِّقُهَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ.» {مستدرک الوسائل ، ج ۱۱ ، ص ۲۱۸}.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

خدا بر خود واجب کرده که هر کس را که به او ایمان آورد هدایت کند ... و مؤید این مطلب در کتاب خدا این آیه است: «و هر کس به خدا ایمان بیاورد ، خدا قلبش را هدایت می کند.»

مصادیق هدایت تکوینی

اراده و امر تکوینی خداوند متعال در تمام وقایعی که در عالم وجود اتفاق می افتد وجود دارد. ممکن نیست چیزی در عالم روی دهد که خلاف مشیت ، اراده و امر تکوینی حضرت حق باشد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهِدْيِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِيَّتِهِ وَ إِرَادِهِ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ كِتَابٍ وَ أَجَلٍ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۱۴۹}.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

چیزی نه در آسمان و نه در زمین واقع نمی شود مگر با این هفت خصلت: با مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۰}.

علی بن ابراهیم هاشمی گوید: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: چیزی ایجاد نشود مگر آنچه خدا خواهد و اراده کند و اندازه گیری نماید و حکم دهد.

هدایت شدن و به حق راه یافتن و آشنا با اهل بیت علیهم السلام و ولایت ایشان شدن نیز یکی از امور و وقایعی است که در

عالم رخ داده و رخ می دهد و از دایره ی مشیت و اراده ی حق تعالی بیرون نمی باشد.

از این رو کوتاه فکری و کوتاه نگری است اگر بخواهیم در میان مواردی که دوستان اهل بیت علیهم السلام به ایشان و ولایتشان راه یافته و هدایت شده اند چند مورد را جدا کنیم و به عنوان مصادیق هدایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام معرفی نماییم. هر کسی در هر کجای عالم به هر سبب و به هر شیوه ای به سوی اهل بیت علیهم السلام و ولایت ایشان هدایت شد و راه یافت، اگر کلامی به گوشش خورد که به دلش نشست و سبب هدایتش شد، اگر معجزه ای دید که رهنمونش گشت، اگر استدلالی شنید و پذیرفت و هدایت یافت و ... در همه ی این موارد، هدایت نشد مگر به خواست و اراده ی خدا و امر تکوینی و ملکوتی او که در اختیار امام قرار داشت. لذا هر هدایتی در هر گوشه ی عالم هست، از مصادیق هدایت تکوینی است و اراده و امر تکوینی در آن نقش دارد. امام حسین علیه السلام در دعای شریف و عالیقدر عرفه خطاب به حضرت حق عرضه می دارد:

أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ (أَجْبَاءَ ك) حَيْثُ اسْتَبَانَ لَهُمُ الْمَعَالِمُ. {إقبال الأعمال، ص ۳۴۹}.

تو بودی که دوستانت را هدایت کردی تا نشانه ها برایشان آشکار شد.

اما نکته ای که هست اینکه در برخی از موارد، اسباب ظاهری دخالتی ندارند و یا نمودشان کمتر است. لذا در آن موارد، ما که چشممان به اسباب دوخته شده، بیشتر خواست خدا و امر تکوینی او را در ایجاد هدایت درک می کنیم. این گونه موارد نیز در میان اصحاب اهل بیت علیهم السلام و راه یافتگان به ولایت ایشان وجود دارد که سه مورد را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

قَالَ الْعَلَمَاءُ الْمُسِيَّبِيُّ: سَمِعْنَا مُدَاكِرَةً مِنْ مَشَائِخِنَا قَدَسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ، كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ مُحِبِّي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنٌ أَخٍ وَهُوَ مُبْغِضٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ يَطْلُبُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ مُحِبِّيهِ وَمَضَى كَذَلِكَ إِلَيَّ أَنْ اتَّفَقَ أَنَّ الْعَمَّ كَانَ مَعَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَعَ صَاحِبِهِ وَ لَمَّا اجْتَازُوا وَ لَمْ يَسِيْلُوا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْفَعَلَ الْعَمُّ مِنْ ذَلِكَ، فَنَظَرَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ فَرَجَعَ وَ أَكْبَّ عَلَيَّ قَدَمِي امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: كُنْتُ أَبْغِضُ النَّاسَ عِنْدِي وَ أَلَانَ أَنْتَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ لَدَيَّ. {القطره، ج ۱، ص ۲۵} - (القطره من بحار مناقب النبي و العتره عليهم السلام، سيد احمد مستنبت، نشر حاذق، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق).

علامه مستنبت می فرماید: از بزرگان و اساتیدمان شنیدیم که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، مردی از دوستان آن حضرت را پسر برادری بود که با حضرت دشمنی داشت. دوست حضرت از ایشان درخواست می کرد که حضرت، پسر برادر او را هم از دوستان خود سازند. مدتی بدین منوال گذشت، روزی عموی آن پسر (دوست حضرت) همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بود. پسر برادرش همراه با دوستان خود از آنجا عبور کردند بدون اینکه بر حضرت سلام کنند. عموی او از کردار وی متأثر شد. در این هنگام حضرت نگاهی به آن پسر نمودند، پسر بازگشت و بر روی پاهای مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد و گفت: پیش از این شما دشمن ترین مردم نزد من بودید و اکنون شما از محبوب ترین مردم نزد من هستید.

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَيَّالِمٍ قَالَ كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعِيدًا وَفَاهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَيَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

جَعَفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَالنَّاسُ عِنْدَهُ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَهُ ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ فَسَأَلْنَا عَنْ الرَّكَاةِ فِي كَمْ تَجِبُ؟

فَقَالَ: فِي مِائَتَيْنِ خَمْسَةً.

فَقُلْنَا: فَفِي مِائَةٍ؟

فَقَالَ: دِرْهَمَانِ وَنِصْفٌ.

فَقُلْنَا: وَاللَّهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِيَّةَ هَذَا.

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا تَقُولُ الْمُرْجِيَّةَ.

قَالَ: فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَّالًا لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَخْوَلُ ، فَتَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَرْقَةِ الْمَدِينَةِ بَاكِينَ حَيَارَى لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ وَ نَقُولُ؛ إِلَى الْمُرْجِيَّةِ إِلَى الْقَدْرِيهِ إِلَى الزَّيْدِيهِ إِلَى الْمُعْتَرِلِهِ إِلَى الْخَوَارِجِ.

فَنَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلًا شَيْخًا لَا أَعْرِفُهُ يَوْمِي إِلَى بِيَدِهِ فَخِضْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْنًا مِنْ عُيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسٌ يَنْظُرُونَ إِلَيَّ مِنْ أَنْفَقَتِ شَيْعَةَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ ، فَخِضْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لِلْأَخْوَلِ: تَنْحَ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي وَ عَلَيْكَ وَ إِنَّمَا يَرِيدُنِي لَا يَرِيدُكَ فَتَنْحَ عَنِّي لَا تَهْلِكُ وَ تُعِينَ عَلَى نَفْسِكَ.

فَتَنَحَّى غَيْرَ بَعِيدٍ وَ تَبِعْتُ الشَّيْخَ وَ ذَلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخْلِصِ مِنْهُ ، فَمَا زِلْتُ أَتْبَعُهُ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّى وَرَدَ بِي عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ خَلَانِي وَ مَضَى.

فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِي: ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسِيً عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ: لَا إِلَيَّ الْمُرْجِيَّةَ وَ لَا إِلَيَّ الْقَدْرِيَةَ وَ لَا إِلَيَّ الزَّيْدِيَةَ وَ لَا إِلَيَّ الْمُعْتَرِلَةَ وَ لَا إِلَيَّ الْخَوَارِجِ إِلَى إِلَيَّ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَضَى أَبُوكَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: مَضَى مَوْتًا؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَاكَ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ.

قَالَ: يَرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يَعْبُدَ اللَّهَ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَاكَ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَأَنْتَ هُوَ؟

قَالَ: لَا مَا أَقُولُ ذَلِكَ.

قَالَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ أَصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! عَلَيْكَ إِمَامٌ؟

قَالَ: لَا.

فَدَاخَلَنِي شَيْءٌ لَمَا يَعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِعْظَامًا لَهُ وَهَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحِلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَسْأَلُكَ عَمَّا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ؟

فَقَالَ: سَلْ تُخْبِرْ وَلَا تُدْعِ ، فَإِنْ أَدْعَتْ فَهُوَ الذَّبْحُ.

فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! شِيعَتُكَ وَشِيعَةُ أَبِيكَ ضَلَالٌ ، فَأُلْقِي إِلَيْهِمْ وَادْعُوهُمْ إِلَيْكَ وَقَدْ أَخَذْتَ عَلَى الْكُتْمَانِ؟

قَالَ: مَنْ آتَسَتْ مِنْهُ رُشْدًا فَأَلْقِي إِلَيْهِ وَخُذْ عَلَيْهِ الْكُتْمَانَ ، فَإِنْ أَدَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْفِهِ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ ، فَقَالَ لِي: مَا وَرَاءَكَ؟

قُلْتُ: الْهُدَى ، فَحَدَّثَنِي بِالْقِصَّةِ.

قَالَ: ثُمَّ لَقِينَا الْفُضَيْلَ وَ أَبَا بَصِيرٍ فَدَخَلَا عَلَيْهِ وَ سَمِعَا كَلَامَهُ وَ سَأَلَاهُ وَ قَطَعَا عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَاجًا فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةَ عَمَّارٍ وَ أَصْحَابَهُ وَ بَقِيَ عَبْدُ اللَّهِ لَمَا يَدْخُلُ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: مَا حَالُ النَّاسِ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَامًا صَدَّ عَنْكَ النَّاسَ. قَالَ هِشَامٌ: فَأَقْعَدَ لِي بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ وَاحِدٍ لِيُضْرِبُونِي. {الكافي ، ج ١ ، ص ٣٥٣}

هشام بن سالم گوید: بعد از شهادت امام صادق علیه السلام من و صاحب الطاق در مدینه بودیم و مردم گرد عبد الله بن جعفر را گرفته و او را صاحب الامر و امام بعد از پدرش می دانستند ، من با صاحب الطاق پیش او رفتم در حالی مردم نزدش بودند ، مردم از آن رو گرد وی جمع شده بودند که از امام صادق علیه السلام روایت می کردند که آن حضرت فرموده: امر امامت

به پسر بزرگتر می‌رسد به شرط اینکه عیبی در او نباشد (البته عبدالله هم از جهت بدنی و هم از جهت فکری معیوب بود). ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می‌پرسیدیم از او بپرسیم ، لذا پرسیدیم زکات در چند درهم واجب می‌شود؟

گفت: در دویست درهم که باید پنج درهم آن را داد.

گفتیم: در صد درهم چطور؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: به خدا سوگند مُرَجَّه هم چنین چیزی نمی‌گویند!

عبدالله دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا من نمی‌دانم مرَجَّه چه می‌گویند.

هشام گوید: من و ابو جعفر احوال (معروف به مؤمن الطاق) از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم ، نمی‌دانستیم به کجا رو آوریم ، گریان و سرگردان در یکی از کوچه‌های مدینه نشستیم ، نمی‌دانستیم کجا برویم و به که روی آوریم ، می‌گفتیم. به مرَجَّه گزافیم یا به قدریه یا به زیدیه یا به معتزله و یا به خوارج؟!

در همین حال بودیم پیر مردی را که نمی‌شناختم دیدم که با دست به سمت من اشاره می‌کرد ، ترسیدم که از جاسوسهای منصور عباسی باشد ، زیرا او در مدینه جاسوسهایی داشت که در پی آن بودند بیند شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام بر امامت چه کسی اتفاق نظر پیدا می‌کنند تا گردن او را بزنند ، لذا من ترسیدم که این پیر مرد یکی از آنها باشد ، از این رو به احوال گفتم: از من دور شو که من بر خود و بر تو هراسانم ، این پیر مرد مرا می‌خواهد نه تو را ، از من دور شو تا به هلاکت نیفتی و به دست خود به نابودیت کمک نکنی.

پس اندکی از من دور شد و من به دنبال پیر مرد به راه افتادم ، گمان می‌کردم نمی‌توانم از او خلاص شوم ، پیوسته دنبالش می‌رفتم و تن به مرگ داده بودم تا مرا در خانه‌ی ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت.

ناگاه خادمی دم در آمد و به من گفت: بفرما ، خدایت رحمت کند. من وارد شدم. حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام را دیدم ، بی آنکه من چیزی بگویم فرمود: نه به سوی مرَجَّه برو نه به سوی قدریه نه به سوی زیدیه نه به سوی معتزله و نه به سوی خوارج ، [بلکه] به سوی من ، به سوی من.

عرض کردم: فدایت گردم ، پدرت درگذشت؟

فرمودند:

آری.

عرض کردم: وفات کرد؟

فرمودند:

آری.

گفتم: پس از او ، امام ما کیست؟

فرمودند:

اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند ، هدایت می کند.

گفتم: فدایت کردم ، عبد الله می پندارد که او امام بعد از پدرش می باشد.

فرمودند:

عبد الله می خواهد خدا عبادت نشود.

گفتم: فدایت کردم ، امام ما پس از پدرتان کیست؟

فرمودند:

اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند ، هدایت می کند.

عرض کردم: فدایت کردم ، شما ایید؟

فرمودند:

نه ، من این را نمی گویم.

با خود گفتم: من راه پرسش را درست نرفتم ، سپس عرض کردم: فدایت کردم ، شما امامی دارید؟

فرمودند:

نه.

(فهمیدم که خود او امام است) آنگاه از بزرگداشت و هیبت آن حضرت عظمتی در دلم افتاد که کسی جز خدای عزوجل نمی داند ، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می افتاد. سپس گفتم: فدایت کردم ، از شما بپرسم آنچه از پدرت می پرسیدم؟

فرمود: بپرس تا با خبر شوی ولی فاش مکن ، اگر فاش کنی نتیجه اش ذبح است.

سپس از آن حضرت سؤال کردم و ایشان را دریایی بیکران یافتم.

عرض کردم: فدایت گردم ، شیعیان شما و شیعیان پدرتان در گمراهی سرگردانند ، با وجود تعهد کتمانی که از من گرفته اید اگر ایشان را بینم به سوی شما دعوت کنم؟

فرمودند:

هر کس از آنها که رشد و استقامتش را دریافتی ، مطلب را به او بگو و با او شرط کن کتمان کند که اگر فاش کند ، نتیجه اش ذبح است (و با دست اشاره به گلویش فرمود).

من از نزد آن حضرت خارج شدم و به ابو جعفر احوال برخوردم ، گفتم: چه خبر بود؟

گفتم: هدایت ، آنگاه داستان را برایش گفتم.

سپس فضیل و ابوبصیر را دیدیم ، ایشان هم خدمت حضرت رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و به امامتش یقین کردند. سپس مردم را دسته دسته می دیدیم و راهنمایی می کردیم ، هر کس خدمت حضرت رسید به امامتش یقین کرد مگر گروه عمار ساباطی و دوستانش. دیگر جز تعداد کمی از مردم ، کسی نزد عبدالله نمی رفت ، چون چنین دید گفتم: مردم در چه حالند؟! به او خبر دادند که هشام مردم را از تو بازداشت. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشت تا مرا بزنند!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفًا وَحَجَبْتُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ ، فَلَمَّا صَرَفْتُ بِمَكَّةَ خَلَجَ فِي صَدْرِي شَيْءٌ فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزِمِ ثُمَّ قُلْتُ: «اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلَبِي وَإِرَادَتِي ، فَأُرْسِدْنِي إِلَى خَيْرِ الْأَذْيَانِ» فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتِيَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ وَقُلْتُ لِلْعَلَامِ: قُلْ لِمَوْلَاكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ.

قَالَ: فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَهُوَ يَقُولُ ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ ، ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ.

فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرُ إِلَى قَالِ لِي: قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَكَ وَهَذَاكَ لِدِينِهِ.

فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ وَآمِينُهُ عَلَى خَلْقِهِ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۳۵۵}

عبد الله بن مغیره گوید: من واقفی مذهب بودم که به حج رفتم ، همین که به مکه رسیدم ، شکی در دلم (راجع به مذهبم) خلعان کرد ، خودم را به ملتزم {دیوار بین حجر الاسود و در خانه ی خدا که مستحب است سینه و شکم را به آنجا چسبانیده و دعا کنند} چسبانیدم و گفتم: «خدایا! تو خواست و اراده ی مرا می دانی ، مرا به بهترین دینها هدایت کن» ، پس به دلم افتاد که خدمت حضرت رضا علیه السلام بروم. به مدینه آمدم و درب خانه ی حضرت ایستادم و به غلام ایشان گفتم: به آقایت بگو مردی از اهل عراق بر در خانه است.

گوید: ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرمودند:

بفرما ای عبد الله بن مغیره! بفرما ای عبد الله بن مغیره!

وارد شدم. تا حضرت مرا دیدند فرمودند:

خدا دعایت را اجابت کرد و به دین خودش هدایت فرمود.

گفتم: گواهی می دهم که شما یید حجت خدا و امین او بر خلقش.

۳. هدایت به واسطه ی روح الأمر

معنای سومی که برای هدایت به امر ذکر شده معنایی است که از حدیث ذیل قابل استفاده است:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَعْنِي الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ يُوْحَى إِلَيْهِمْ بِالرُّوحِ فِي صُدُورِهِمْ. {تأویل الآيات الظاهرة ، ص ۳۲۲}

ابوحمزّه از قول حضرت ابوجعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» فرمودند:

یعنی امامانی که از فرزندان فاطمه علیها السلام اند ، خداوند روح را در سینه های ایشان وحی می کند.

مقصود از این روح ، که خدا در سینه ی امامان وحی می کند چیست؟

در قرآن کریم ، این مطلب درباره ی شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده است:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ
إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» {شوری ، ۵۲}

«و اینچنین ، ما روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم و تو چه می دانستی کتاب چیست و ایمان چیست ، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله ی آن هر کس از بندگانش را که خواستیم هدایت کنیم و همانا تو ، قطعاً به سوی صراط مستقیم هدایت می کنی.»

این آیه از حقیقت بسیار بزرگی خبر می دهد ، از روحی که به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تعلیم می دهد و باعث هدایتگری آن حضرت می گردد. درباره ی پیامبران دیگر در هیچیک از آیات سخنی از این روح گفته نشده است. اما از این آیه هم ، اختصاص آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله قابل استفاده نیست. زیرا درباره ی آن به صیغه ی مضارع که مربوط به حال و آینده است فرموده: «جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا.»

اولین این عباد ، خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و پس از او ، به دلیل آیات و روایات بسیاری ، بندگان برگزیده ی

خدا ذریه و اهل بیت علیهم السلام آن جناب می باشند و ایشان نیز از آن روح بهر مندند.

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» قَالَ: خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَخْبِرُهُ وَيَسُدُّهُ وَهُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ. {الكافي، ج ١، ص ٢٧٣}.

ابابصير گوید درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور) از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم. فرمودند:

روح آفریده ای از آفریدگان خدای عزوجل است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل می باشد، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به او خبر می داد و استوارش می داشت و همراه امامان پس از وی هم می باشد.

و قال عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ يَسُدُّهُمْ. {الكافي، ج ١، ص ٢٧٣}.

و فرمودند:

آن روح با احدی از گذشتگان نبوده جز با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و او همراه ائمه است و ایشان را استوار می دارد.

در آیات و روایات از این روح، تعبیر به روح الأمر شده است. روح الأمر یعنی روحی که از عالم امر و از ملکوت است:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» {اسراء، ٨٥}.

«و از تو درباره ی روح سؤال می کنند، بگو: روح از امر پروردگار من است.»

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» قَالَ: خَلَقَ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَهُوَ مِنَ الْمَلَكَوتِ. {الكافي، ج ١، ص ٢٧٣}.

ابابصیر گوید: درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور)، از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم. فرمودند:

او مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراه ائمه علیهم السلام است و او از عالم ملکوت است.

از جهت قواعد ادبی هم صحیح است که گفته شود: ائمه علیهم السلام توسط امر خدا هدایت می کنند و مقصود این باشد که توسط روحی که از امر خداست هدایت می کنند. بنابر این معنای سوم هدایت به امر اینست که اهل بیت علیهم السلام به واسطه ی روح الأمر است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هادی این امت گشته اند.

اشکالی که ممکن است به نظر برسد اینست که خداوند متعال در قرآن کریم تنها راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان سخن از روح الأمر گفته و روایات نیز بیانگر اختصاص این روح به ایشان بود. اگر تعبیر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در دو آیه ی مذکور، اشاره به روح الأمر داشته باشد - از آن رو که دو آیه ی مذکور درباره ی امامت پیامبران پیشین است - با اختصاص روح الأمر به پیامبر و امامان این امت منافات می یابد.

پاسخ این اشکال اینست که تعبیر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» وصف معرف معنای امامت است و لذا هیچ اشکالی ندارد که در خصوص مرتبه ی بالاتری از امامت نیز با معنایی فراتر (از معنایی که در امامت پیامبران پیشین داشت) قابل صدق باشد.

آیه ی سوم

اشاره

آیه ی دیگری که در آن نیز، شأن هدایتگری اهل بیت علیهم السلام مطرح شده این فرمایش خداوند متعال است که در آیه ی ذیل خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» {رعد، ۷.}

«جز این نیست که تو مُنذِر و بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»

انذار، مهمترین شأن رسالت است و به معنای اخطار و هشدار دادن و ترساندن و بر حذر داشتن است. شأن انذار در هر رسولی، از شأن بشارت بسیار مهمتر است؛ خداوند هیچ کجا در قرآن نفرموده فلان رسول را فرستادیم تا قومش را تنها بشارت دهد، بلکه هر جا شأن بشارت برای رسول مطرح شده شأن انذار نیز در کنارش مطرح شده. اما در آیات متعددی، خداوند، تنها شأن انذار را برای رسولانش ذکر کرده و سخنی از بشارت به میان نیاورده است. حتی در برخی از آیات، به جای اینکه بفرماید رسولی فرستادیم فرموده نذیر یا منذر (: انذار دهنده) فرستادیم. {سبأ، ۳۴ و ۴۴، صافات، ۷۲ و زخرف، ۲۳.}

در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بیان فرموده که رسالت بشارت و انذار، در آن حضرت، از طریق قرآن بوده است (که البته در مورد ایشان نیز، شأن انذار جلوه ی بیشتری در آیات دارد):

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» {فرقان، ۱.}

«پرخیر و پاینده است آنکه بر بنده ی خود جدا کننده ی حق و باطل را نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد»

«وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَ كُمْ بِهِ» {أنعام، ۱۹.}

«و این قرآن بر من وحی شده است تا شما را بیم دهم.»

«هَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ» {أحقاف، ۱۲.}

«و این کتابی به زبان عربی است که تصدیق کننده است ، تا کسانی را که ستم کردند هشدار دهد و نیکوکاران را مژده ای باشد.»

قرآن کتاب انذار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئول ابلاغ این متن به امت می باشند. از این رو ایشان در آیه ی مورد بحث ، «مُنذِر» نامیده شده اند. شأن انذار (با ابلاغ آیات الهی) در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به شأن هدایت ، اصالت دارد و شأن هدایت را در دو افق برای آن حضرت به دنبال خواهد داشت:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله آیات الهی (: متن انذار) را که به تدریج در طول دوران رسالت ، بر آن جناب نازل می شد برای امت تلاوت می نمود و امت با پذیرش آیات هدایت می شدند:

«... وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ»
{نمل ، ۹۱ و ۹۲}

«... و من مأمورم به اینکه تسلیم او باشم و اینکه قرآن را تلاوت کنم. پس هر که هدایت پذیرد به سود خود هدایت یافته و هر که گمراه شود ، پس بگو: من فقط از هشدار دهندگانم.»

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» {سجده ، ۲ و ۳}

«فرو فرستادن کتاب ، که هیچ شکی در آن نیست از طرف پروردگار جهانیان است. آیا می گویند: آن را به دروغ ساخته است؟ بلکه آن حق است و از جانب پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای برایشان نیامده هشدار دهی ، امید که هدایت یابند.»

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه داشتند آیاتی را که به تدریج برای مردم نازل می شد (تنزیل) ، با استفاده از کل قرآن که به صورت دفعی بر وجود مطهر ایشان نازل شده بود (انزال) ، برای امت تبیین فرمایند:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» {نحل ، ۴۴}

«و این قرآن را بصورت دفعی به سوی تو فرستادیم تا آنچه را بصورت تدریجی به سوی مردم نازل شده برایشان تبیین کنی و امید است که بیندیشند.»

امت در صورت پذیرش و ایمان به تبیینی که آن حضرت عرضه می دارد ، راهش را می یابد و هدایت می شود:

«وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» {نحل ، ۶۴}

«و ما این کتاب را بر تو بصورت دفعی نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و

هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند.»

اگر چه در طول حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله کل قرآن بصورت تدریجی برای امت فرو فرستاده شد و تبیین ایشان نسبت به آیات الهی، مانع بروز اختلافات بود، ولی پس از رحلت آن جناب، نسبت به معارف قرآنی اختلافات بسیاری در امت ایجاد شد و وجود قرآن به عنوان یگانه منبع و مصدر مورد قبول همه، به تنهایی، مانع پیدایش اختلافات و مانع فرقه فرقه گشتن امت نشد.

آیا در چنین وضعیتی ممکن است خدا امت را به حال خود واگذارده باشد؟؟؟

خیر، بروز اختلافات، به خاطر دور شدن از تدبیری بود که خداوند حکیم، پس از پیامبر، این امت را مکلف به مشی بر اساس آن فرموده بود. خداوند متعال علم حقایق قرآنی را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، نزد بندگان برگزیده اش به ارث نهاد (رک: فاطر/۳۱ و ۳۲ و رعد/۴۳)، لذا تنها آن بندگان برگزیده اند که قرآن را آنگونه که هست می فهمند و تبیین می کنند.

اگر کسی آن بندگان برگزیده را یافت و تبیین ایشان را شنید و ایمان آورد، از اختلاف و تفرقه نجات یافته و هدایت می شود. آن بندگان برگزیده کسانی هستند که در هر دوره و زمانی وجود ایشان لازم است، کار ایشان تبیین معارف قرآن (متن انذار) و هدایت امت از طریق این تبیین است. این بندگان همان کسانی هستند که در آیه ی مورد بحث (رعد، ۷)، خداوند با نام «هادی»: «هدایتگر» از ایشان یاد کرده است.

قَالَ امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ مَعْنَى الْهَادِي: الْمُبَيِّنُ لِمَا جَاءَ بِهِ الْمُنذِرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. {بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۰۸، از تفسیر نعمانی.}

حضرت امیر علیه السلام درباره ی آیه ی «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»، فرمودند:

هدایت کننده یعنی کسی که آنچه را انذار دهنده از نزد خدا آورده تبیین می کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَنْتَ الْهَادِي الثَّانِي. {اليقين، ص ۵۰۴.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

شما دومین هدایت کننده هستید (اولین هدایت کننده خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که چگونگی هدایت ایشان توسط قرآن بیان شد).

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُنذِرُ وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَادِي، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟

قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعْتُ إِلَيْكَ.

فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ، مَاتَ الْكِتَابُ وَ لَكِنَّهُ حَى يَجْرَى فِيمَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فِيمَنْ مَضَى. {كافی، ج ۱، ص ۱۹۱}.

ابو بصیر گوید: برای امام صادق علیه السلام این آیه ی را خواندم: «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»، حضرت فرمودند:

بیم دهنده رسول خدا صلی الله علیه و آله و هدایت کننده علی علیه السلام است. ای ابامحمد! آیا امروز نیز هدایتگری هست؟

عرض کردم: آری فدایت شوم، همیشه از شما خانواده هدایت کننده ای پس از دیگری بوده تا به شما رسیده است.

فرمودند:

خدایت رحمت کند ای ابامحمد، اگر چنین می بود که چون آیه ای در باره مردی نازل می شد و آن مرد می میرد آیه هم از بین می رفت (و مصداق دیگری نداشت) که قرآن مرده بود ولی قرآن همیشه زنده است؛ بر بازماندگان منطبق می شود چنانچه بر گذشتگان منطبق می شد.

آیه ی مورد بحث (رعد، ۷) یکی از آیاتی است که بیانگر لزوم وجود امام پس از رسول خدا می باشد. با توجه به اینکه امام تبیین کننده ی تعالیم رسالت (و در صدر آنها قرآن) است، اگر آیندگان بخواهند به حقایق آموزه های رسالت، آنگونه که بوده، دست یابند چاره ای ندارند مگر اینکه بیان درست آن را از امام بخواهند. در واقع وجود امام لازم است تا آموزه های رسالت از مسیر خود منحرف نشود و از تحریف و تفسیر به رأی در امان بماند. پیامبر وظیفه اش این بوده که رسالتش را تمام و کمال به امت ابلاغ کند و در زمان حیات خویش تبیین فرماید و از این طریق امت را هدایت کند. برای آیندگان نیز برای هر زمانی خدا امامی را قرار داد تا با تبیین آنچه از سوی پیامبر به جا مانده امت را از اختلاف برهاند و به صراط مستقیم رهنمون گردد. در اینجا مناظره ای از شاگرد مکتب امام صادق علیه السلام را که مطالب مذکور در آن مطرح گشته می آوریم:

مردی از مخالفان اهل بیت علیهم السلام، از شام خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت: آمده ام تا با یاران شما مناظره کنم ... حضرت به او فرمودند:

با این جوان یعنی هشام بن حکم مناظره کن.

گفت: آری. سپس به هشام گفت: ای جوان! در باره امامت این مرد از من بپرس!

هشام از بی ادبی او نسبت به ساحت مقدس امام علیه السلام خشمگین شد، طوری که می لرزید، سپس به شامی گفت: «یا هَذَا!» ای مرد! آیا پروردگارت نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است یا آفریدگان نسبت به خودشان؟

- شامی: بلکه پروردگارم نسبت به مخلوقاتش خیرخواه تر است.

- هشام: در مقام خیرخواهی برای مردم چه کرده است؟

- برای ایشان حجت و دلیلی به پا داشته تا گروه گروه نشوند و دچار اختلاف نگردند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمواری هایشان را هموار سازد و ایشان را به آنچه پروردگارشان واجب فرموده آگاه سازد.

- او کیست؟

- رسول خداست.

- بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟

- قرآن و سنت است.

- قرآن و سنت برای رفع اختلافِ امروز ما سودمند است؟

- آری.

- پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو به خاطر مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا آمدی!

شامی خاموش ماند، امام صادق علیه السلام به او فرمودند:

چرا جواب نمی دهی؟

شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف می کنند حرفم نادرست است، زیرا عبارات کتاب و سنت معانی مختلفی را متحمل است (چند جور معنا می شود) و اگر بگویم اختلاف داریم و هر یک از ما مدعی حق می باشیم، قرآن و سنت ما را سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم) ولی من هم همین استدلال را می توانم بر علیه هشام مطرح کنم.

حضرت فرمودند:

از او بپرس تا بفهمی که سرشار است.

شامی خطاب به هشام گفت: ای مرد! چه کسی نسبت به آفریدگان خیرخواه تر است: پروردگارشان یا خودشان؟

- هشام: پروردگارشان از خودشان خیرخواه تر است.

- شامی: آیا پروردگار شخصی را بپا داشته است که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان هموار سازد و حق و باطل را به ایشان باز گوید؟

- در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امروز؟

- در زمان رسول خدا که خود آن حضرت بود، امروز کیست؟

- همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره به امام صادق علیه السلام کرد) و از هر سو به سویش رهسپار می گردند به میراث علمی که از پدران دست به دست از جدش گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز می گوید.

- من چگونه می توانم این را بفهمم؟

- هر چه خواهی از او بپرس.

- عذری برایم باقی نگذاردی، بر من است که بپرسم

امام صادق علیه السلام فرمودند:

ای شامی! می خواهی گزارش سفر و راهت را خبر دهم؟ چنین و چنان بود ...

هر چه حضرت خبر می دادند مرد شامی می گفت: راست گفתי، اکنون اسلام آوردم

امام صادق علیه السلام فرمودند:

خیر، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، به وسیله اسلام از یکدیگر ارث می برند و ازدواج می کنند و به وسیله ی ایمان پاداش داده می شوند.

شامی عرض کرد: درست فرمودید، گواهی می دهم که کسی جز خدا شایسته ی عبادت نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و تو جانشین او صیای او هستی {کافی، ج ۱، ص ۱۷۲}.

هدایت به سوی قرآن

اشاره

اهل بیت علیهم السلام وارشان علم قرآنند. خداوند متعال علم و فهم دقیق و ظرائف قرآن را به اهل بیت علیهم السلام عطا فرموده ، انشاء الله در قسمت مربوط به خصوصیت علم اهل بیت علیهم السلام دلایل قرآنی و روایی این مطلب عرضه خواهد شد. اهل بیت علیهم السلام مؤمنان را (: کسانی را که امامت ، ولایت و هدایت ایشان را پذیرا شوند) به سوی معارف کتاب خدا هدایت و رهبری می کنند. ایشان کتاب خدا را به عنوان مرجع و مبنای علوم و روایات خود معرفی می کنند و کلام ایشان همه تبیین آیات قرآن است. لذا برای هر کلامشان شاهد و دلیلی از آیات قرآن دارند.

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِذَا حَدَّثْتُمْ بِشَيْءٍ فَاَسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ وَفَسَادِ الْمَالِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ» {نساء/۱۱۴} وَ قَالَ: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» {نساء/۵} وَ قَالَ: «لَا تَسْمَلُوا عَيْنَ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلْ لَكُمْ تَسْمَلُوا كُمْ.» {مائده/۱۰۱} وَ حَدِيثِ دَر: الْكَافِي، ج ۱، ص ۶۰.

ابو جارود گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

وقتی مطلبی برایتان گفتم از من بپرسید کجای کتاب خداست آنگاه حضرت ضمن گفتارشان فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از بگو مگو و تباه کردن مال و زیادی سؤال نهی فرمود.

به حضرت عرض شد: ای پسر رسول خدا! این که فرمودید در کجای کتاب خداست؟

فرمودند:

خدای عزوجل می فرماید: «در بسیاری از سخنان درگوشی آنها ، خیر و سودی نیست مگر کسی که امر به کمک به دیگران ، یا کار نیک ، یا اصلاح در میان مردم کند» و می فرماید: «اموال خود را ، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده ، به دست بی خردان نسپارید» و می فرماید: «از چیزهایی که اگر بر شما عیان شود ناراحتتان کند سؤال نکنید.»

آن چنان کلمات آل الله علیهم السلام با کتاب خدا مطابقت دارد که در روایات متعددی ، کتاب خدا را به عنوان ملاک و مبنا برای تشخیص صحت انتساب کلامی به خود معرفی فرموده اند:

عَنْ أَبِي عَبِيدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حُطْبِهِ بِمَنَى أَوْ بِمَكَّةَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي لَا يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَقُلْهُ. {تفسير العياشي، ج ۱، ص ۸}

حضرت صادق علیه السلام در خطبه ای در سرزمین منا یا مکه فرمودند:

ای مردم! آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق باشد من آن را گفته ام و آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق نباشد من آن را نگفته ام.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا مُحَمَّدُ! مَا جَاءَكَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَخُذْ بِهِ وَ مَا جَاءَكَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَخَالِفُ الْقُرْآنَ فَلَا تَأْخُذْ بِهِ. {تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸.}

محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

محمد! هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی داشت آن را بپذیر و هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی نداشت آن را مپذیر.

عَنْ كَلِيبِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا أَتَاكُمْ عَنَّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يَصِدِّقُهُ كِتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ. {تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹.}

کلیب اسدی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

هر حدیثی از قول ما به شما برسد که کتاب خدا آن را تصدیق نکند، پس آن باطل است (یعنی جعلی بوده و از اهل بیت علیهم السلام نمی باشد).

تفسیر به رأی، نتیجه ی محرومیت از هدایت

کسانی که برای فهم معارف قرآن و برای دریافت مراد خدا در آیات تدوین، سراغ اهل بیت علیهم السلام نیامدند و از تبیین ایشان برخوردار نشدند و از این هدایت محروم گشتند، در فهم معارف قرآن واماندند و چون نمی خواستند به جهل و نادانی خود اعتراف کنند، قرآن را بنا بر رأی و نظر خود معنا کردند و اینگونه قرآن را از مسیرش منحرف ساختند و عامل تحریف معنوی قرآن شده و در واقع به خدا دروغ بسته و مصداق این آیات گردیدند:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» {انعام/۱۴۴.}

«پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچگاه ستمگران را هدایت نمی کند»

شرط هدایت شدن توسط قرآن اینست که تمسک به قرآن، همراه با تمسک به عترت باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله

در حدیث ثقلین فرمودند:

«لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا»: {الكافی، ج ۲، ص ۴۱۵}

«هرگز گمراه نخواهید شد در صورتی که به آن دو تمسک جوید.»

کسانی که دم از «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» زدند، به شهادت تاریخ و به شهادت روایات فریقین {علامه ی امینی (ره) در کتاب گرانمایه ی الغدیر، ج ۶، ص ۱۳۳ تا ۱۴۵ مواردی از جهل عمر و عثمان را نسبت به کتاب خدا، از کتب اهل سنت استخراج و ارائه نموده است.} از حقایق قرآن محروم شده دچار تفسیر به رأی شده، هم خود گمراه گشتند و هم دیگران را به ورطه ی گمراهی راندند.

در روز قیامت کسانی که توسط آنها گمراه شده اند خطاب به حضرت حق می گویند:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَ مِنَ الْأَسْفَلِينَ» {فصلت/۲۹}

«کافران گفتند: پروردگارا! آن دو نفر، از جن و انس را که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آنها را زیر پای خود نهمیم تا از پست ترین مردم باشند!»

عَنْ سُورَةَ بْنِ كَلَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَ مِنَ الْأَسْفَلِينَ»، قَالَ: يَا سُورَةُ! هُمَا وَاللَّهِ هُمَا ثَلَاثًا وَاللَّهِ يَا سُورَةُ إِنَّا لَخَزَانُ عِلْمِ اللَّهِ فِي السَّمَاءِ وَإِنَّا لَخَزَانُ عِلْمِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ. {الكافی، ج ۸، ص ۳۳۴}

سوره پسر کلب گوید: امام صادق علیه السلام درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند:

ای سوره! به خدا سوگند، مقصود از آن دو نفر آن دو هستند - و سه مرتبه این را فرمودند - به خدا سوگند ای سوره! مائیم خزانه داران علم خدا در آسمان و مائیم خزانه داران علم خدا در زمین.

رُوي عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» ؛ هُمُ الْأَوَّلُ وَالثَّانِي. {الصراط المستقيم، ج ۳، ص ۳۹}

قاسم بن جندب از قول ابن عباس روایت کرده و حضرت باقر علیه السلام نیز درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند:

ایشان اولی و دومی هستند.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» {عنكبوت/۶۸}

«چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا

جایگاه کافران در دوزخ نیست؟!»

فِي كِتَابِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَهْلِ الْبُصَيْرَةِ: فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. {التوحيد، ص ٩١}

در نامه ی امام حسین علیه السلام به اهالی بصره آمده: همانا از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هر کس درباره ی قرآن ، بدون علم چیزی بگوید ، باید نشیمنگاه خود را برای آتش مهیا کند.

در پایان این قسمت ، دو مورد از موارد فراوان تفسیر به رأی قرآن در زمان ائمه علیهم السلام و حتی در محضر ایشان را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: دَخَلَ قَتَادَةُ بْنُ دِعَامَةَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا قَتَادَةُ! أَنْتَ فِقِيهُ أَهْلِ الْبُصَيْرَةِ؟
فَقَالَ: هَكَذَا يَزْعُمُونَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَّغْنِي أَنَّكَ تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ!

فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ: نَعَمْ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بِعِلْمٍ تُفَسِّرُهُ أَمْ بِجَهْلٍ؟

قَالَ: لَا بِعِلْمٍ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فَإِنْ كُنْتَ تُفَسِّرُهُ بِعِلْمٍ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَشَأَلُكَ.

قَالَ قَتَادَةُ: سَلْ!

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي سَبَا: «وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ.» {سبأ/١٨}

فَقَالَ قَتَادَةُ: ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بَرَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلِهِ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ كَانَ آمِنًا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

نَسَدْتُكَ اللَّهُ يَا قَتَادَةُ ، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ يُخْرَجُ الرَّجُلُ مِنْ بَيْتِهِ بَرَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلِهِ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ فَيَقْطَعُ عَلَيْهِ الطَّرِيقُ

فَتَذُهِبُ نَفَقَتُهُ وَيَضْرِبُ مَعَ ذَلِكَ ضَرْبَهُ فِيهَا اجْتِيَا حُهُ؟

قَالَ قَتَادَةُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَيَحْكُ يَا قَتَادَةُ! إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَأَهْلَكَتَ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَأَهْلَكَتَ ، وَيَحْكُ يَا قَتَادَةُ ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ وَرَاحِلِهِ وَكَرَاءٍ حَلَالٍ يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفًا بِحَقِّنَا يَهْوَانَا قَلْبُهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» {ابراهيم/٣٧}. وَلَمْ يَغْنِ الْعَبِيَّتَ فَيَقُولَ إِلَيْهِ ، فَنَحْنُ وَاللَّهِ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ الَّتِي مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَجَّتُهُ وَإِلَّا فَلَا ، يَا قَتَادَةُ! فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ آمِنًا مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

قَالَ قَتَادَةُ: لَا جَرَمَ وَاللَّهِ لَا فَسَّرْتُهَا إِلَّا هَكَذَا.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَيَحْكُ يَا قَتَادَةُ! إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ. {الكافي ، ج ٨ ، ص ٣١١}.

زيد شحام گوید: قتاده پسر دعامه خدمت حضرت باقر علیه السلام رسید. حضرت بدو فرمودند:

ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟

گفت: چنین پندارند.

فرمودند:

شنیده ام تو قرآن را تفسیر می کنی!

گفت: آری.

فرمودند:

دانسته تفسیر می کنی یا ندانسته؟

گفت: خیر ، بنا بر علم و دانش.

فرمودند:

اگر بنا بر علم و دانش تفسیر می کنی ، من از تو بپرسم؟

گفت: برسید

فرمودند:

مرا خبر ده از گفتار خدای عزوجل که در سوره ی سبأ می فرماید:

«در میان آن منازل ، سیر و سفر مقرر داشتیم ، شبانه روز در امن و امان در آنها سیر و سفر کنید.»

قتاده گفت: این آیه درباره ی کسی است که از خانه اش و با توشه ی حلال ، مرکب حلال و کرایه ی حلال به قصد خانه کعبه بیرون آید ، چنین کسی در امان است تا نزد خانواده اش باز گردد.

حضرت فرمودند:

ای قتاده! تو را به خدا ، آیا می دانی که بسا مردی با توشه حلال و مرکب و کرایه ی حلال از خانه اش به قصد کعبه بیرون آید و دچار راهزن گردد و خرجی راه او را ببرند و با وجود این ، کتکی هم به او بزنند که گناه نابودیش در آن باشد؟

قتاده پاسخ داد: آری ، البته اینچنین است.

حضرت فرمودند:

وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را بنا بر نظر خود تفسیر کرده ای هم خود هلاک گشته و هم دیگران را هلاک کرده ای و اگر از مردم گرفته ای ، باز هلاک شده و مردم را نیز به هلاکت رسانده ای ، وای بر تو ای قتاده! این آیه درباره ی کسی است که از خانه خویش با توشه و مرکب و کرایه ی حلال به قصد کعبه بیرون آید و نسبت به حق ما آشنا باشد و در دل محبت ما را داشته باشد ، چنان که خدای عزوجل (از قول حضرت ابراهیم علیه السلام) فرموده: «و دلهای گروهی از مردم را مایل به آنها گردان» ، مقصود ، میل به کعبه نیست و گر نه می فرمود: «مایل به آن» ، پس به خدا سوگند ، دعای حضرت ابراهیم علیه السلام در حق ماست ، هر که در دل میل و محبت ما را داشته باشد حج او پذیرفته است و گر نه پذیرفته نیست ، ای قتاده! هر کس چنین باشد از عذاب جهنم در روز قیامت در امان است (و مقصود از امنیتی که در آیه آمده همین است).

قتاده گفت: ناچار به خدا سوگند من هم دیگر این آیه را جز بدین نحو تفسیر نخواهم کرد.

حضرت فرمودند:

وای بر تو ای قتاده! قرآن را تنها کسی می فهمد که بدو خطاب شده است.

ذَكَرُوا أَنَّ أَيًّا حَنِيفَةً أَكَلَ طَعَامًا مَعَ الْإِمَامِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا رَفَعَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ مِنْ أَكْلِهِ قَالَ:
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ رَسُولِكَ.

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَجَعَلْتَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكًا؟

فَقَالَ لَهُ: وَيَلَيْسَكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» {توبه/۷۴} وَيَقُولُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ» {توبه/۵۹}.

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: وَاللَّهِ لَكَأَنِّي مَا قَرَأْتُهُمَا قَطُّ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَلَا سَمِعْتُهُمَا إِلَّا فِي هَذَا الْوَقْتِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بَلَى قَدْ قَرَأْتُهُمَا وَسَمِعْتُهُمَا وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِيكَ وَفِي أَشْبَاهِكَ: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» {محمد (صلى الله عليه و آله)/۲۴} وَقَالَ: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» {مطففين/۱۴} و حديث در كنز الفوائد ، ج ۲ ، ص ۳۶ {

نقل شده که ابوحنيفه با حضرت صادق هم غذا شد ، وقتى حضرت صادق عليه السلام دست از غذا كشيدند گفتند: «حمد و سپاس خدائى را كه پروردگار جهانيان است ، خدايا اين از سوى تو از جانب رسول توست.»

ابوحنيفه گفت: اى ابا عبدالله! با خدا شريك قرار دادى؟!

حضرت فرمودند:

واى بر تو! خداوند متعال در كتابش مى فرمايد: «آنها فقط از اين انتقام مى گيرند كه خداوند و رسولش ، آنان را به فضل خود ، بى نياز ساختند» و مى فرمايد: «اگر به آنچه خدا و پيامبرش به آنان داده راضى باشند و بگويند: خدا ما را بس است و به زودى خدا و رسولش ، از فضل خود به ما مى بخشند ما تنها رضى او را مى طلبيم.» {در اين دو آيه اى كه حضرت به عنوان شاهد و دليل بر كلام خود مبني بر نسبت دادن نعمتها به رسول خدا صلى الله عليه و آله ذكر كردند نيز ، بخشش و فضل ، هم به خدا و هم به رسول خدا نسبت داده شده است.}

ابوحنيفه گفت: به خدا قسم گوئى تا كنون هرگز اين دو آيه را از كتاب خدا نخوانده و نشنیده بودم!

حضرت فرمودند:

آرى ، هم خوانده اى و هم شنیده اى ، ولى خداوند متعال درباره اى تو و امثال تو اين آيه را نازل کرده: «يا بر دلها قفل زده شده» و فرموده: «چنين نيست (كه آنها مى پندارند) ، بلكه اعمالشان چون زنگارى بر دلهايشان نشسته است.»

آيه ي چهارم

آيه ي چهارم

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» {بقره/۳۸}.

«گفتیم: همگی از بهشت فرود آید! هرگاه هدایتی از من برای شما آمد، پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ فِي بَاطِنِ الْقُرْآنِ: «فَأَمَّا يَا تَيْنَكُمْ مَنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» قَالَ: تَفْسِيرُ الْهُدَى عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ اللَّهُ فِيهِ: «فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» {تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳}

جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره ی تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم (آیه ی مذکور)، فرمودند:

تفسیر هُدی (: هدایت) علی علیه السلام است که خدا درباره ی او فرموده: «پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند.»

تبعیت، شرط هدایت

در آیه ی مذکور و آیات متعدد دیگری که در آنها سخن از هدایت رفته، تبعیت از هدایت و پیروی از هدایتگر، به عنوان شرط هدایت شدن معرفی شده است.

خداوند متعال در قرآن کریم، از قول دو تن از پیامبرانش، تبعیت از هدایتگر را به عنوان شرط هدایت معرفی کرده:

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» {مریم، ۴۳}

«(حضرت ابراهیم به عمویش گفت:) ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.»

«وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» {غافر/۳۸}

«و آنکه (از قوم فرعون) ایمان آورده بود گفت: «ای قوم مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز به امر خدا به امتش چنین می فرماید:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» {أعراف/۱۵۸}

«بگو: ای مردم من فرستاده خدای یکتا به همه شمایم، خدایی که آسمانها و زمین از اوست، معبودی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، پس به خدا و فرستاده او پیامبر درس ناخوانده، که به خدا و کلمات او مؤمن است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید که هدایت شوید.»

از آن رو که وظیفه ی انسان در قبال هدایت و هدایتگر ، تبعیت است ، درباره ی آیه ی ذیل که بیانگر یکی از خصوصیات مؤمنان امت پیامبر صلی الله علیه و آله است:

{وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ} {أعراف/۱۵۷}

«و از نوری که با وی (پیامبر) نازل شد پیروی کردند»

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

{النُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ عَلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَنْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ}: {الكافي ، ج ۱ ، ص ۱۹۴}

«مقصود از نور در اینجا ، امیرالمؤمنین علی و دیگر امامان علیهم السلام می باشند.»

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مَنْ عِلْمُ اللَّهِ عَلِمْنَا وَ مِنْ حُكْمِهِ أَخَذْنَا وَ مِنْ قَوْلِ الصَّادِقِ سَمِعْنَا؛ فَإِنْ تَتَّبَعُونَا تَهْتَدُوا. {بصائر الدرجات ، ص ۵۱۴}

جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

ما خاندانی هستیم که از علم خدا می دانیم و از حکم او می گیریم و گفتار راستگو را می شنویم؛ پس اگر از ما پیروی کنید هدایت می یابید.

آیه ی پنجم

{وَمِنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُضِلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا} {نساء/۱۱۵}

«کسی که بعد از آشکار شدن هدایت ، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ، ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد»

عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِيرُ الْبَجَلِيِّ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِظَهْرِ الْكُوفَةِ بِالْفَرَسِ ، مَرَّ بِنَا ضَبُّ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِيرٌ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!» خِلَافًا عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا خَرَجَ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

دَعُهُمَا فَهُوَ إِمَامُهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، أَمَا تَسْمَعُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى.» {تفسير عياشي ، ج ۱ ، ص ۲۷۵}

مردی از انصار گوید: من و اشعث و جریر بَجَلِی از کوفه خارج شدیم. سوسماری از پیش ما عبور کرد. اشعث و جریر خطاب به او گفتند: «سلام بر تو ای امیر المؤمنین!» قصدشان مخالفت با حضرت علی علیه السلام بود. مرد انصاری از پیش آنان آمد و

خدمت حضرت رسید و ماجرا را گفت. حضرت فرمودند:

رهایشان کن ، همان سوسمار در روز قیامت امام آن دو است ، آیا نشنیدی که خدا می فرماید: «او را به همان راه که می رود می بریم.»

آیه ی ششم

«فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ» {أعراف/۳۰}

«گروهی را هدایت کرد و گروهی ، گمراهی بر ایشان محقق شد ، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند و می پندارند که هدایت شده اند»

عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ اللَّيْثِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» يَعْنِي أُمَّةَ الْجَوْرِ دُونَ أُمَّةِ الْحَقِّ «وَ يَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ.» {علل الشرائع ، ج ۲ ، ص ۶۱۰}

ابواسحاق لیثی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند «گروهی را هدایت کرد و گروهی ، گمراهی بر ایشان محقق شد ، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند» فرمودند:

امامان جور را به جای امامان حق ولی خود گرفتند «و می پندارند که هدایت شده اند.»

آیه ی هفتم

«وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعدِلُونَ» {أعراف/۱۸۱}

«و از آنها که آفریدیم ، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

این آیه بیانگر اینست که در میان آفریدگان حضرت حق ، حتما گروهی هستند که بر حق می باشند. اینکه در این آیه به طور مطلق آمده: «از آنها که آفریدیم» ، معلوم می شود این مطلب قانون و سنتی الهی است که در هر زمانی مصداقی داشته و خواهد داشت. چنان که درباره ی قوم حضرت موسی نیز به صراحت ، همین مطلب عنوان شده است:

«وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعدِلُونَ» {أعراف/۱۵۹}

«و از قوم موسی گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

در کتب روایی فریقین نیز این مطلب از لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند:

إِنَّ أُمَّةً مُّوسَىٰ افْتَرَقَتْ عَلَىٰ إِحْدَىٰ وَ سَبْعِينَ فَرْقَةً؛ فَرْقَةٌ نَّاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّةَ عِيسَىٰ افْتَرَقَتْ عَلَىٰ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فَرْقَةً؛

فِرْقَهُ نَاجِيَهُ وَ الْيَاقُونَ فِي النَّارِ وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَهُ نَاجِيَهُ وَ الْيَاقُونَ فِي النَّارِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ النَّاجِي قَالَ الْمُتَمَسِّكُ بِمَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ أَصِيحَابُكَ. {طرائف، ج ۲، ص ۴۳۰، نهج الحق، ص ۳۳۱، احقاق الحق، ج ۷، ص ۱۸۵}.

امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند. امت عیسی هفتاد و دو گروه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند و به زودی امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتش خواهند بود. (حضرت علی علیه السلام) پرسید: ای رسول خدا چه کسی نجات می یابد؟ فرمودند:

کسی که تمسک جوید به آنچه تو و یارانت بر آنید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبِيدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي بَصِيرٍ: أَمَا عَلِمْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلَالُهُمْ فَلَحِقُوا بِمُوسَى لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هَدَاهُ فَسُمُوا فِي عَسْكَرِ مُوسَى الرَّافِضَةَ لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ كَانُوا أَشَدَّ أَهْلَ ذَلِكَ الْعَسْكَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمْ حُبًّا لِمُوسَى وَ هَارُونَ وَ ذُرِّيَّتِهِمَا.

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَنْتَبُ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ، فَإِنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إِيَّاهُ. فَأَنْتَبَ مُوسَى الْإِسْمَ لَهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ هَذَا الْإِسْمَ حَتَّى نَحْلِكُمُوهُ.

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! رَفَضُوا الْخَيْرَ وَ رَفَضْتُمْ الشَّرَّ، افْتَرَقَ النَّاسُ كُلَّ فِرْقَةٍ وَ تَشَعَّبُوا كُلَّ شُعْبَةٍ فَانْشَعَبْتُمْ مَعَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ذَهَبْتُمْ حَيْثُ ذَهَبُوا وَ اخْتَرْتُمْ مِنْ اخْتَارَ اللَّهُ لَكُمْ وَ أَرَدْتُمْ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ فَأَبِشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ الْمَرْحُومُونَ الْمُتَقَبَّلُونَ مِنْ مُحْسِنِكُمْ وَ الْمُتَجَاوِزُونَ عَنْ مُسِيئِكُمْ مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنْهُ حَسَنَةٌ وَ لَمْ يَتَجَاوِزْ لَهُ عَنْ سَيئِهِ. {الكافي، ج ۸، ص ۳۳}.

محمد بن سلیمان از قول پدرش گوید: حضرت صادق علیه السلام به ابابصیر فرمودند:

ای ابا محمد، مگر نمی دانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل، وقتی گمراهی فرعون و قومش برایشان روشن شد آنها را ترک کردند و همین که هدایت حضرت موسی برایشان روشن شد به او پیوستند، به همین سبب، در میان لشکر حضرت موسی به نام «رافضه» (ترک کننده) خوانده می شدند. آنها در بین لشکر حضرت موسی بیش از دیگران عبادت می کردند و نسبت به حضرت موسی و هارون و فرزندان ایشان محبت بیشتری داشتند.

خداوند به حضرت موسی وحی فرمود: این نام را در تورات برای آنها ثبت کن، زیرا من آنان را به این اسم نامیده ام و این نام را بدانها بخشیده ام. حضرت موسی نیز این نام را برای آنها ثبت فرمود و پس از آن، خداوند، این نام را برای شما ذخیره کرد و به شما عطا فرمود.

ای ابا محمد، اینان (غیر دوستان اهل بیت) خیر ترک کردند و شما شر را. مردم به فرقه ها و گروه های مختلفی تقسیم شدند و شما در گروه خاندان پیامبران صلی الله علیه و آله در آمدید و به راهی رفتید که آنها رفتند. شما کسی را که خدا برایتان

برگزیده بود، انتخاب کردید و خواستار کسی که خدا اراده کرده بود شدید. پس مژده باد بر شما و باز هم مژده باد بر شما. به خدا سوگند، شما باید که مورد رحمت حق قرار گرفته اید، کردار نیکوکاران شما پذیرفته می شود و از بدکاران درمی گذرند. هر کس روز قیامت بدان عقیده ای که شما دارید به پیشگاه پروردگار درنیاید، خداوند نه کردار نیکش را می پذیرد و نه از کردار بدش درمی گذرد.

امامان علیهم السلام بنا بر نص آیات و روایاتی که برخی از آنها مطرح شد، هدایتگران راه حقند، خصوصیت فرقه و گروه اهل نجات در هر زمانی اینست که اهل هدایتند. یعنی اصالتاً اهل بیت علیهم السلام و به تبع ایشان، شیعیان ایشان مصداق آیه ی مذکور می باشند.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»، قَالَ: هُمْ الْأَئِمَّةُ. {الكافي، ج ۱، ص ۴۱۴}

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ی این خدای عزوجل (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: ایشان ائمه هستند.

عَنْ زَادَانَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» وَ هُمْ أَنَا وَ شِيعَتِي. {كشف اليقين، ص ۳۸۹}

زادان گوید: حضرت علی علیه السلام فرمودند:

این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود که هفتاد و دو فرقه در آتشند و یک فرقه در بهشت و اینان همان کسانی هستند که خداوند در حق آن ها فرموده است: «و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» و آنها من و شیعیان من هستند.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: قَالَ اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» قَالَ: يَعْنِي أُمَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. {تفسير عياشي، ج ۲، ص ۴۳}

يعقوب بن زيد گوید: حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام درباره ی آیه: «و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»، فرمودند:

مقصود امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشند.

اما آیا تعبیر امت محمد صلی الله علیه و آله در این حدیث به معنای مصطلحی که دارد بوده و همه ی مسلمانان را شامل می

شود؟

در این صورت معنا ندارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بفرمایند: امتم هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یکی بر حق است و دیگران در آتش! بلکه مراد از تعبیر امت در کلام حضرت علی علیه السلام همان یک فرقه ی اهل نجات است که حقیقتاً تنها همان یک فرقه امت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند و دیگر فرقه ها در واقع از امت جدا شده اند. شاهد دیگر بر این مطلب کلامی است از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

... مَنْ أُمَّتُهُ (أُمَّهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ صَدَقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمُتَمَسِّكُونَ بِالثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ أُمِرُوا بِالثَّمَسُكِ بِهِمَا كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِثْرَتِهِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ عَلَى الْأُمَّةِ بَعْدَهُ. {معانی الأخبار، ص ۹۴}.

ابابصیر گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ... امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمودند:

مؤمنانی که آنچه را از نزد خدا آمده است تصدیق نمودند و به آن دو چیز گرانمایی که مأمور به تمسک به آن دو گشته اند، چنگ زدند، کتاب خدا و عترت و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و و پاک و مطهرشان ساخته و آن دو بعد از پیامبر، جانشین او بر امتش می باشند.

شاهد دیگر بر اینکه فرقه ی ناجیه ی این امت، شیعیان و دوستان حضرت امیر علیه السلام می باشند، اینست که در آیه ی شریفه آنچه به عنوان محور هدایت و عدالت معرفی شده «حق» است. و بنا بر نقل فریقین در بسیاری از کتب روایی خود به سندهای متعدد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»: {رک: احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۲۳ الی ۶۳۹ و ج ۱۶، ص ۳۸۴ الی ۳۹۸ و ج ۲۱، ص ۳۹۰ الی ۳۹۶ و ج ۲۳، ص ۳۰۷ و ۳۰۸ و ج ۲۳، ص ۳۸۱}.

«علی علیه السلام با حق و حق با علی علیه السلام است.»

آیه ی هشتم

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» {يونس/۳۵}.

«بگو: آیا از شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: خدا به سوی حق هدایت می کند، آیا با این حال، کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر

آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟»

فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» فَأَمَّا مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَمَّا مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَهُوَ مَنْ خَالَفَ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ. {تفسير قمی، ج ۱، ص ۳۱۲}

ابوالجارود از حضرت باقر علیه السلام درباره ی آیه ی (آیه ی مذکور) روایت کرده که فرمودند:

اما آنها که به سوی حق هدایت می کنند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد صلی الله علیه و آله پس از اویند، اما کسانی که هدایت نمی یابند مگر آنکه کسی آنها را هدایت کند، کسانی از قریش و غیر قریش هستند که پس از پیامبر با خاندان او مخالفت کردند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَقَدْ قَضَى امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَضِيهِ مَا قَضَى بِهَا أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ وَ كَانَتْ أَوَّلَ قَضِيَّةٍ قَضَى بِهَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَقْضِيَ الْأَمْرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أُتِيَ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَقَالَ لَهُ ابوبكر أ شَرِبْتَ الْخَمْرَ؟
فَقَالَ الرَّجُلُ: نَعَمْ.

فَقَالَ: وَ لِمَ شَرِبْتَهَا وَ هِيَ مُحَرَّمَةٌ؟

فَقَالَ: إِنِّي لَمَّا أَسْلَمْتُ وَ مَنَزَلِي بَيْنَ ظَهْرَانِي قَوْمٍ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ يَسْتَحِلُّونَهَا وَ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّهَا حَرَامٌ فَاجْتَبَيْتُهَا.

قَالَ: فَالْتَفَتَ ابوبكر إِلَى عُمَرَ فَقَالَ: مَا تَقُولُ يَا أَبَا حَفْصٍ فِي أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ!؟

فَقَالَ: مُعْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا غُلَامُ! ادْعُ لَنَا عَلِيًّا.

قَالَ عُمَرُ: بَلْ يُؤْتَى الْحَكْمَ فِي مَنْزِلِهِ.

فَأَتَوْهُ وَ مَعَهُ سَيِّدَانُ الْفَارِسِيِّ فَأَخْبَرَهُ بِقَضِيَّتِهِ الرَّجُلُ فَأَقْضَى عَلَيْهِ قِصَّتَهُ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبِي بَكْرٍ: ابْعَثْ مَعَهُ مَنْ يَدُورُ بِهِ عَلَى مَجَالِسِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، فَمَنْ كَانَ تَلَا عَلَيْهِ آيَةَ التَّحْرِيمِ فَلْيَشْهَدْ عَلَيْهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ تَلَا عَلَيْهِ آيَةَ التَّحْرِيمِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ.

فَفَعَلَ ابوبكر بِالرَّجُلِ مَا قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فَخَلَّى سَبِيلَهُ.

فَقَالَ سَلْمَانُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَقَدْ أُرْشِدْتَهُمْ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجَدِّدَ تَأْكِيدَ هَذِهِ الْآيَةِ فِي وَفِيهِمْ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.» {يونس ، ۳۵ و حدیث در الکافی ، ج ۷ ، ص ۲۴۹. شیخ مفید در کتاب الإرشاد این قضیه را به اجمال نقل کرده و درباره ی آن فرموده: جاء الخبر من رجال العامة و الخاصة.}

ابابصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوتی کردند که کسی پیش از ایشان آن گونه قضاوت نکرده بود و این اولین قضاوتی بود که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند؛ وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند و ابوبکر بر مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟ گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آن را حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آن را حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فرا خوان.

عمر گفت: خیر ، بلکه دیگران باید به منزل حکم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی علیه السلام به ابوبکر فرمودند:

کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند و جويا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد ، اما کسی بر @ [آن مطلب] شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی علیه السلام عرضه داشت: آنها را راهنمایی کردید.

حضرت فرمودند:

خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟»

رَوَى جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ وَ عُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَأُذْرِي مَا أَصْنَعُ بِالْمَجُوسِ ، أَيْنَ عَبِيدُ اللَّهِ بَنُ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا ، فَجَاءَ ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتَ عَلِيًّا يَقُولُ فِي الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَمَضَى ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ. {المناقب، ج ۲، ص ۳۶۸}

روایت شده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر نشنیده ای از او پرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند:

«آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند.

آیه ی نهم

«وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» {نحل/۱۶}

«و علاماتی قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می شوند»

عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قَالَ: نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. {الكافی، ج ۱، ص ۲۰۷}

و شاء گوید: از حضرت رضا صلی الله علیه و آله درباره ی این فرمایش خداوند متعال (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند:

ما علامات هستیم و ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

آیه ی دهم

«وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَبُوا الطَّاعُونَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» {نحل/۳۶}

«و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضیشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت. پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود»

عَنْ خَطَابِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَيَّا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بَوْلَايَتِنَا وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ عِدْوَتِنَا وَ ذَلِكُمْ قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَبُوا الطَّاعُونَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» بِتَكْذِيبِهِمْ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، ثُمَّ قَالَ: «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ.» {تفسير عياشى ، ج ٢ ، ص ٢٥٨}.

خَطَابِ بْنِ مُسْلِمٍ گويد: حضرت باقر عليه السلام فرمودند:

خداوند هیچ پیامبری را بر نیانگیخت مگر با ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما و این همان فرموده ی خدا در کتابش است «و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت» زیرا آل محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند «پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود»

آیه ی یازدهم

«وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» {طه/٨٢}.

«و همانا من بسیار آمرزنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»

عَنِ الْحَارِثِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» ، قَالَ: أَلَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ يَنْفَعَهُ التَّوْبَةُ وَ الْإِيمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى! وَ اللَّهُ لَوْ جَهَدَ أَنْ يَعْمَلَ بِعَمَلٍ مَا قَبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدَى.

قُلْتُ: إِلَى مَنْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟

قَالَ: إِلَيْنَا. {تفسير قمی ، ج ٢ ، ص ٦١}.

حارث بن یحیی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خدا (آیه ی مذکور) فرمودند:

نمی بینی چگونه شرط کرده؟! توبه و ایمان و عمل صالح به بنده نفعی نرساند تا هدایت شود! به خدا قسم ، هر چند در انجام کاری بکوشد ، از او پذیرفته نشود تا اینکه هدایت یابد.

گفتم: فدایتان کردم! به سوی چه کس هدایت شود؟

فرمودند:

به سوی ما.

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ! إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ

أَنْ يَأْتُوا هَيْدَةَ الْأَخْيَارِ فَيُطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيَعْلَمُونَا وَلَا يَتَّهَمُونَ لَنَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَيَّ وَلَا يَتَنَا.

ثُمَّ قَالَ: يَا سَدِيرُ! فَأَرِيكَ الصَّادِقِينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ؛ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ أَبِي حَنِيفَةَ وَ سَيْفِيَانَ الثَّوْرِيَّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: هُوَ لِمَاءِ الصَّادِقِينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بَلَمَا هُدِيَ مِنَ اللَّهِ وَ لَمَّا كَتَبْتُ مُبِينًا ، إِنَّ هُوَ لِمَاءِ الْأَخْيَارِ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ {الكافي، ج ١، ص ٣٩٢}.

سیدیر گوید: من از مسجد الحرام خارج می شدم که حضرت باقر علیه السلام وارد شدند. دست مرا گرفتند و ره به خانه ی خدا فرمودند:

ای سدیدر! مردم امر شده اند که نزد این سنگها بیایند و گرد آن طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایتشان نسبت به ما را اعلام کنند و این همان فرموده ی خداست: «و همانا من بسیار آمرزنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»، آنگاه با دست به سینه ی خود اشاره ی کرده و فرمودند:

به سوی ولایت ما.

سپس فرمودند:

ای سدیدر! کسانی که مردم را از دین خدا جلوگیر می شوند به تو نشان می دهم؛ آنگاه به ابوحنیفه و سفیان ثوری که در آن زمان در مسجد حلقه زده بودند، نگریست و فرمود: اینها بدون هدایتی از جانب خدا و بدون سندی آشکار، از دین خدا جلوگیری می کنند، همانا این خبیث ها اگر در خانه های خود نشینند، مردم بگردند افتند و کسی را نیابند که از خداوند تبارک و تعالی و رسولش به آنها خبر دهد، تا اینکه نزد ما آیند و ما آنها را از خدای تبارک و تعالی و رسولش دهیم.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» قَالَ: وَ مَنْ تَابَ مِنْ ظُلْمٍ وَ آمَنَ مِنْ كُفْرٍ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى إِلَيَّ وَ لَا يَتَنَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيَّ صَدْرِهِ. {بصائر الدرجات، ص ٧٨}.

يعقوب بن شعيب گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این فرموده ی خدا (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند:

هر کس از ظلم با توبه بازگردد و از کفر با ایمان و عمل صالح انجام دهد و آنگاه به ولایت ما راه یابد (و با دست به سینه ی خود اشاره فرمود).

عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، فَمَا هَذَا الْأَهْتِدَاءُ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْإِيمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ الْأَيْمَةِ وَ اللَّهِ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ. {تأويل الآيات، ص ٣١٠}.

داود بن کثیر رقی گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم ، اینکه خداوند (فرموده: (آیه ی مذکور) ، معنای این هدایت که پس از توبه و ایمان و عمل صالح می باشد چیست؟ فرمودند:

به خدا قسم مقصود شناخت ائمه است ، امامی پس از امام دیگر.

آیه ی دوازدهم

«قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» {طه/۱۲۳}.

«خداوند فرمود: همگی پایین بروید در حالی که بعضی دشمن بعضی دیگر خواهید بود ، پس اگر هدایتی از من سوی شما آمد ، پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت»

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّبِعُوا هُدَايَ اللَّهُ تَهْتَدُوا وَتَرْضُوا وَهُوَ هُدَايَ وَهُدَايَ وَهُدَايَ وَهُدَايَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ اتَّبَعَ هُدَايَ وَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَقَدْ اتَّبَعَ هُدَايَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ اللَّهُ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى. {تأويل الآيات ، ص ۳۱۴}

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت کاظم علیه السلام از پدرشان درباره ی این فرمایش خداوند عزوجل: «پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت» پرسیدند ، ایشان فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای مردم! پیرو هدایت خدا باشید تا هدایت شوید و راه یابید و آن ، هدایت من است و هدایت من ، هدایت علی بن ابیطالب علیه السلام است ، پس هر که پیرو هدایت او باشد ، چه در زمان زندگی من و چه پس از مرگم ، از هدایت من پیروی کرده و هر که از هدایت من پیروی کند از هدایت خدا پیروی کرده و آنکه از هدایت خدا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.

آیه ی سیزدهم

اشاره

«قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» {طه/۱۳۵}.

«بگو: همه در انتظاریم! پس منتظر باشید که به زودی خواهید دانست چه کسی رهرو راه راست و هدایت یافته است»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سُئِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» قَالَ: اهْتَدَى إِلَيَّ وَلَا يَتَنَا. {تأويل الآيات ، ص ۳۱۷}

جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرموده ی خداوند عزوجل (آیه ی مذکور) پرسش شد ، فرمودند:

یعنی به ولایت ما راه یافته است.

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسَتَّغْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصُّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» قَالَ: الصُّرَاطُ السَّوِيُّ هُوَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْمَهْدِيُّ مَنْ اهْتَدَى إِلَى طَاعَتِهِ. {تأويل الآيات ، ص ۳۱۷}

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

از پدرم درباره ی این فرمایش خداوند عزوجل پرسیدم (آیه ی مذکور) ، فرمود: راه راست حضرت قائم علیه السلام است و هدایت یافته ، کسی است که به اطاعت او راه یابد.

نکته

اینکه در ذیل برخی از آیات ، اهل بیت علیهم السلام در روایات متعددی که از ایشان صادر شده ، هدایت شدن را ، به ولایت و پذیرش آن معنا کرده اند دو علت برای آن می توان برشمرد:

۱. ولایت مهم ترین دستور خداست که موجب کامل شدن دین گشته ، از این رو هر کس به سوی آن هدایت شد و آن را پذیرفت ، به مهم ترین امر و تکلیف الهی راه یافته و گردن نهاده است.

۲. راه یافتن به ولایت مساوی است با هدایت به سوی اسلام تحریف نشده. راه یافتن به ولایت یعنی فرا گرفتن عقاید ، اخلاق و احکام دین خود از معدن پاک اهل بیت علیهم السلام ، آن گونه که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند ، بدون هیچ تحریف و آلودگی مربوط به افکار و نظرات بشر (در بحث هدایت تشریحی و هدایت تبیینی اهل بیت علیهم السلام مشروح این دلیل ذکر شد).

آیه ی چهاردهم

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» {حج/۲۴}

«و به سوی گفتار پاک هدایت شدند و به راه ستوده راه یافتند»

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» قَالَ: ذَاكَ حَمَزُهُ وَجَعْفَرٌ وَغُبَيْدَةُ وَسَلْمَانٌ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَعَمَّارٌ هُدُوا إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {الكافي ، ج ۱ ، ص ۴۲۶}

عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

(از مصادیق این آیه) حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار بودند که به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام هدایت شدند.

عَنْ ضُرَيْسِ الْكِنَاسِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» فَقَالَ: هُوَ وَاللَّهِ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ. {المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۹}.

ضُرَيْسِ كِنَاسِي از حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی مذکور پرسید ، فرمودند:

به خدا قسم ، مقصود همین امری است که شما بر آنید (پذیرش امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام).

آیه ی پانزدهم

اشاره

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» {نور/۵۴}.

«بگو: خدا را اطاعت کنید و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید ، بر او بار رسالت اوست و بر شما بار تکلیف خویش است ، اما اگر از او اطاعت کنید ، هدایت خواهید شد و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست»

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنِ الْإِمَامِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ» مِنَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْأَمْرَانِهِ وَ الصَّبْرِ «وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» مِنَ الْعُهُودِ الَّتِي أَخَذَهَا اللَّهُ عَلَيْكُمْ فِي عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا بَيْنَ لَكُمْ فِي الْقُرْآنِ مِنْ فَرْضِ طَاعَتِهِ ، فَقَوْلُهُ «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» أَيْ وَ إِنْ تُطِيعُوا عَلِيًّا تَهْتَدُوا «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» هَكَذَا نَزَلَتْ. {تأويل الآيات ، ص ۳۶۴}.

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام از قول پدرشان درباره ی آیه: «بگو: خدا را اطاعت کنید و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید ، بر او بار رسالت اوست» فرمودند:

بر او شنیدن و اطاعت و امانت داری و صبر (در ادای رسالت خدا) است «و بر شما بار تکلیف خویش است» از پیمانهایی که خدا از شما در مورد علی علیه السلام گرفته و آنچه در قرآن از وجوب اطاعتش بیان نموده ، پس اینکه فرموده: «اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد» یعنی اگر از علی اطاعت کنید هدایت می یابید «و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست» آیه این چنین نازل شده است.

نکته

با اینکه در آیه ی شریفه ظاهراً صحبت از اطاعت از پیامبر است و اطاعت از پیامبر شرط هدایت یافتن معرفی شده ، اما در

کلام حضرت امام کاظم علیه السلام در ذیل این آیه ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام به عنوان شرط هدایت معرفی شد. سؤالی که به ذهن می رسد اینست که چرا حضرت کاظم علیه السلام ، آیه را اینگونه معنا کردند و آیا در جای دیگری از قرآن هم مؤیدی بر این معنا وجود دارد یا خیر؟

۱. در آیه ی نساء/۵۹ خداوند متعال درباره ی اطاعت از رسول و اطاعت از اولو الامر که اهل بیت علیهم السلام می باشند با یک امر «أطیعوا» فرمان داده که معلوم می شود اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطاعت از اهل بیت ایشان از یک سنخ است. لذا هر کجا هر خصوصیتی در مورد اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله صدق کند در مورد اطاعت از اهل بیت علیهم السلام نیز صدق می کند. پس اگر اطاعت از رسول خدا موجب هدایت یافتن می شود اطاعت از هر کدام از اهل بیت علیهم السلام و در صدر ایشان ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام نیز موجب هدایت یافتن می شود.

۲. خداوند متعال به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اطاعت از آن حضرت ، امت ایشان را از جهل و گمراهی نجات دارد و هدایت فرمود: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»: {آل عمران/۱۶۴ و جمعه/۲}.

«هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

اما نکته ای را هم به امت آن جناب هشدار داد:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» {آل عمران/۱۴۴}.

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده ی خداست ، پیش از او نیز ، فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود ، شما به عقب برمی گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد ، هرگز به خدا ضرری نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.»

سؤال: ملاک بازگشت به گمراهی گذشته چیست؟

پاسخ این سؤال در چند آیه ی بعد آمده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذَوْكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» {آل عمران/۱۴۹}.

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید ، شما را به عقب بازمی گردانند و از زیانکاران خواهید شد.»

این آیه به صراحت بیان می دارد که ملاک بازگشت به جهل و گمراهی پیشین ، اطاعت از کسی است که نباید از او اطاعت و فرمانبری کرد. خداوند متعال در آیه ی نساء/۵۹ ، به اهل بیت علیهم السلام با عنوان «اولو الامر» تعبیر فرموده و به اطاعت ایشان دستور داده. اگر کسی پس از پیامبر ، از اهل بیت علیهم السلام اطاعت کند ، دنباله رو همان راه هدایتی است که با

اطاعت از پیامبر در آن وارد شده بود. اما اگر از کسانی که اطاعت ایشان مورد تأیید و امضای خدا نیست ، بلکه مورد نهی آن بوده و در مقابل آن می باشد اطاعت کند مسلماً از شاهراه هدایت بیرون شده و به چاه ضلالت فرو شده و به دوران جاهلیت و گمراهی گذشته اش بازگشته است. پس ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه ی هدی علیهم السلام به طریق اولی (نسبت به اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) موجب هدایت یافتن می شود.

آیه ی شانزدهم

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» {زمر/۱۷ و ۱۸}.

«و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند ، بشارت از آن آنهاست. پس بندگان مرا بشارت ده ، کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند ، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان اند»

در این دو آیه ، ابتدا خصوصیت اجتناب و برکناری از پرستش طاغوت به عنوان اولین خصوصیت اولوا الالباب مطرح شده و در پایان آیه ی دوم ، ارمغان هدایت الهی برای ایشان به عنوان نتیجه آمده است. اجتناب از بندگی طاغوت ، شرط جدائی ناپذیر هدایت است {آیه ی نحل/۳۶ نیز مؤید مطلب مزبور است. رک: همین جزوه ، ذیل «آیه ی دهم».} و پذیرش طاغوت و ایمان به آن و آن را هدایت یافته تر از اهل بیت علیهم السلام پنداشتن ، حتما و حتما موجب گمراه شدن است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحاً مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً» {نساء/۵۱}.

«آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده ، به جُبت و طاغوت {راغب در مفردات در بیان معنای این دو کلمه گوید: جبت ، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست ، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود. و طاغوت ، هر تجاوزگری است که دیگران را از راه خیر روگردان کند.} ایمان می آورند و درباره کافران می گویند: آنها ، از کسانی که ایمان آورده اند ، هدایت یافته ترند!»

مؤمنان همه در مسیر هدایتند و در رأس مؤمنان ، ائمه هدی علیهم السلام ، هم خود در مرتبه ی هدایتند و هم هدایتگر مؤمنانند. اما کسانی که نسبت به امامت ایشان کافرند و از هدایت ایشان محروم ، از جبت و طاغوت هدایت می جویند و آن دو را بر ائمه ی هدی علیهم السلام ترجیح می دهند!

عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحاً مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ» فَلَانٌ وَفُلَانٌ «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً» يَقُولُونَ لِأَيْمِهِ الضَّلَالِ وَالِدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِيلاً «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيحاً». {بصائر الدرجات ، ص ۳۴}.

برید عجلی گوید: امام باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده ، به جبت و طاغوت {راغب در مفردات در بیان معنای این دو کلمه گوید: جبت ، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست ، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود. و طاغوت ، هر تجاوزگری است که دیگران را از راه خیر روگردان کند.} ایمان می آورند» فرمودند:

(مقصود از جبت و طاغوت) فلانی و فلانی هستند «و درباره کافران می گویند: آنها ، از کسانی که ایمان آورده اند ، هدایت یافته ترند!» درباره ی پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش می گویند: «آنها از آل محمد صلی الله علیه و آله هدایت یافته ترند!» ایشان کسانی اند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز یآوری برای او نخواهی یافت.»

اولوا الالباب ابتدا از بندگی طاغوت کناره گرفتند و آنگاه هدایت را از معدنش جسته و پیروی کردند که به شرف هدایت الهی نائل گشتند:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ يَشْتَرُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَى آخِرِ آيَةٍ ، قَالَ: هَيْمُ الْمَسْلُومُونَ لِأَيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ الَّذِينَ إِذَا سَجَعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ حَيَاءُ وَبِهِ كَمَا سَمِعُوهُ. {الكافي ، ج ١ ، ص ٣٩٢}

ابابصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این آیه: «کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند» پرسیدم ، فرمودند:

آنها تسلیم شدگان در برابر آل محمدند صلی الله علیه و آله ، کسانی که چون حدیثی شنوند کم و زیادش نکنند و چنان که شنیده اند تحویل دهند.

آیه ی هفدهم

«وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» {محمد (صلی الله علیه و آله)/١٧}

«و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است»

عَنْ حَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: يَا حَيْثَمَةُ ، إِنَّ شَيْعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَقْدَفُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، أَلَا إِنَّ الرَّجُلَ يَجُنُّنَا وَيَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرْنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يَرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» يَعْنِي مَنْ لَقِينَا وَ سَجَعِ كَلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًى عَلَيَّ هُدَاهُ. {تفسير فرات ، ص ٤١٧}

خيشمه جعفی گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم. فرمودند:

خيشمه! همانا محبت ما اهلبیت ، به دل شیعیان ما می افتد و محبت ما اهل بیت به آنان الهام می شود. شخص ما را دوست دارد

و آنچه در فضل ما می شنود می پذیرد؛ با اینکه ما را ندیده و سخن ما را نشنیده ، چون خدا خیر او را خواسته و این فرمایش خدا اشاره به همین است: «و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» ، یعنی هر کس ما را ببند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می افزاید.

عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ قَالَ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا» بَوْلَمَايَه عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ «زَادَهُمْ هُدًى» حَيْثُ عَرَفَهُمُ الْمَأْتِمَةَ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَأَتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» أَيْ ثَوَابَ تَقْوَاهُمْ أَمَانًا مِنَ النَّارِ. {تأويل الآيات ، ص ۵۷۲}.

محمد حلبی گوید: حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواندند: «و کسانی که هدایت یافتند» به ولایت علی علیه السلام «خدا بر هدایتشان افزود» به شناساندن امامان پس از حضرت علی علیه السلام و حضرت قائم علیه السلام ، «و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» یعنی پاداش تقوایشان را که امان از آتش بود.

آیه ی هجدهم

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ» {محمد/۲۵}.

«همانا کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنها ، روگردان شدند ، شیطان این کار زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ» ؛ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، ارْتَدُّوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَلِيهِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {الكافي ، ج ۱ ، ص ۴۲۰}.

حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

مقصود فلانی و فلانی و فلانی هستند که با ترک ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایمان روگردان شدند.

آیه ی نوزدهم

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ضَلُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَحِبُّ أَعْمَالَهُمْ» {محمد/۳۲}.

«همانا کسانی که کافر شدند و از راه خدا جلوگیری نموده و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد ، هرگز ضرری به خدا نمی زنند و به زودی خدا اعمالشان را نابود می کند»

قَالَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [فِي قَوْلِهِ تَعَالَى]: «وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ» أَيْ قَاطَعُوهُ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ أَخْذِهِ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِمْ لَهُ. {تفسير قمی ، ج ۲ ، ص ۳۰۸}.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره: «و از رسول خدا جدا شدند» فرمودند:

یعنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به اهل بیت او جدا شدند بعد از آنکه از آنها نسبت به اهلیتشان پیمان گرفته بود.

عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «و شَاقُوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى» قَالَ: فِي أَمْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {كشف اليقين، ص ۳۷۳}.

امام باقر علیه السلام درباره ی «و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد» فرمودند:

نسبت به امر (ولایت) حضرت علی علیه السلام مطلب را برایشان روشن کرد.

آیه ی بیستم

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» {ملك/۲۲}.

«آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟!»

عَنِ الْفَضِيلِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَهُوَ مُتَكَبِّئٌ عَلَىٰ ، فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَنَحْنُ عَلَىٰ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ فَقَالَ: يَا فَضِيلُ! هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛ لَا يَعْرِفُونَ حَقًّا وَ لَا يَدِينُونَ دِينًا. يَا فَضِيلُ! انْظُرْ إِلَيْهِمْ مُكَبِّينَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَشِيخُورٍ بِهِمْ مُكَبِّينَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» يَعْنِي وَاللَّهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَوْصِيَاءَ. {الكافي، ج ۸، ص ۲۸۸}.

فضیل گوید: همراه امام باقر علیه السلام وارد مسجد الحرام شدم ، حضرت به من تکیه زده بود ، کنار درب بنی شیبیه بودیم ، حضرت نگاهی به سوی مردم انداخته و فرمودند:

ای فضیل! مردم در دوران جاهلیت نیز همین طور طواف می کردند؛ نه حقی را می شناختند و نه دینی داشتند. ای فضیل! آنها را ببین ، بر روی خود واژگونند ، خدا لعنتشان کند که مردمی خوار و زبون و واژگون بر چهره خویش اند. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت کردند: «آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟!» و فرمودند:

به خدا قسم ، مقصود (از صراط مستقیم) علی علیه السلام و اوصیاء هستند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلًا مَنْ حَادَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَنْ يَمْشِي عَلَىٰ وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ وَ جَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ امِيرَالْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {الكافي، ج ۱، ص ۴۳۳}.

محمد بن فضیل گوید: حضرت کاظم علیه السلام درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند:

همانا خدا کسی را که از ولایت علی علیه السلام برگشته مثال زده به کسی که بر رویش راه می رود و در کارش گمراه است. و کسی را که از علی علیه السلام پیروی کند، با قامت راست و بر صراط مستقیم قرار داده و صراط مستقیم امیرالمؤمنین علیه السلام است.

آیه ی بیست و یکم

{وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا} {جن/۱۳}.

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان ایمان آوردیم، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد، نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی.»

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ... «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ»، قَالَ: الْهُدَى الْوَلَايَةُ، آمَنَّا بِمَوْلَانَا فَمَنْ آمَنَ بِوَلَايَةِ مَوْلَاهُ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا. {الكافي، ج ۱، ص ۴۳۳}.

محمد بن فضیل گوید: از حضرت کاظم علیه السلام درباره ی این آیه پرسیدم: «و ما همین که هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم»، فرمودند:

هدایت همان ولایت است. یعنی به مولای خود ایمان آوردیم، پس هر کس به ولایت مولایش ایمان آورد از نقصان و ستم نهراسد.

انتخاب هدایتگر

خدا با علم به پیشینه و پسینه ی هر کس و با خبر داشتن از سرّ و نهران هر انسان، نسبت به وضعیت هدایت او داناتر است. غیر خدا در تشخیص هدایت یافتگان نیز دچار اشتباه می شوند چه رسد به اینکه بخواهند پس از تشخیص اینکه کسی هدایت یافته، دریابند که در آینده نیز دچار گمراهی نخواهد شد و بالاتر اینکه برایشان محرز شود که او می تواند هدایتگر خلق نیز باشد!

{إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ} {أنعام، ۱۱۷}.

«همانا پروردگار تو بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف می شود و همو به راه یافتگان داناتر است»

{أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيْهِ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ} {يونس، ۳۵}.

«پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه شده است، چگونه حکم می کنید؟»

بشریت در تجربه ی تاریخی اش بارها ناتوانی خود را در تشخیص این امر ثابت کرده است. خداوند نیز هرگز از بشر کاری را که در توانش نیست نخواست و اصلاً چنین اختیاری به بشر نداده است:

«وَرُبُّكَ يُخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» {قصص/۶۸}

«پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند و هر چه بخواهد برمی گزیند. آنان اختیاری ندارند. منزّه است خداوند از همتیانی که برای او قائل می شوند!»

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ: «وَرُبُّكَ يُخْلُقُ مَا يَشَاءُ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ كَيْفَ شَاءَ، ثُمَّ قَالَ: «وَيَخْتَارُ» إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَنِي وَ أَهْلَ بَيْتِي عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَانْتَجَبْنَا، فَجَعَلَنِي الرَّسُولَ وَ جَعَلَ عَلَيَّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَصِيَّ ثُمَّ قَالَ: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» يَعْنِي مَا جَعَلْتُ لِلْعِبَادِ أَنْ يَخْتَارُوا وَ لَكِنِّي اخْتَارْتُ مِنْ أَشَاءُ فَأَنَا وَ أَهْلَ بَيْتِي صِيْفُوْتُهُ وَ خَيْرُهُ مِنْ خَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ يَعْنِي اللَّهُ مُنَزَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ بِهِ كَفَارًا مَكَّةَ» {الطرائف، ج ۱، ص ۹۷}

انس بن مالک گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی معنای آیه ی «پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند...» پرسیدم. فرمودند:

خداوند آدم را از گل، آنگونه که می خواست آفرید، سپس فرمودند:

«و هر چه بخواهد برمی گزیند» همانا خداوند متعال مرا و اهل بیت مرا بر جمیع آفریدگان اختیار کرد و برگزید؛ مرا فرستاده اش قرار داد و علی را وصی. سپس فرمودند:

«آنان اختیاری ندارند» یعنی [می فرماید]: برای مردم حق انتخاب قرار ندادم لکن خود هر کس را بخواهم انتخاب می کنم. پس من و اهل بیتم برگزیدگان خدا از میان آفریدگان او هستیم. سپس فرمودند:

«منزه است خداوند از همتیانی که برای او قائل می شوند» یعنی منزّه است خداوند از همتیانی که کافران مکه برای او قائل می شوند.

خداوند متعال خود عهده دار هدایت خلق گشته و هدایت را بر خویش واجب ساخته و فرموده است: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»: {لیل، ۱۲}

«همانا هدایت بر عهده ی ماست»

تعیین امام هم که لازمه ی هدایت خلق است بر عهده ی خود اوست. از این رو که برای هدایت، بایستی هدایتگری (امام) تعیین شود خدا هیچ قومی را بدون هادی و امام به حال خود وانمی گذارد. آیه: «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»: {رعد، ۷}

«و هر قومی را هدایتگری است»، بیانگر تضمین الهی در زمینه ی تعیین امام است. همچنان که خطاب به حضرت نوح نیز فرمود:

وَلَمْ أَكُنْ أَتْرُكُ النَّاسَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِي وَدَاعٍ إِلَيَّ وَهَيَادٍ إِلَيَّ سَبِيلِي وَعَارِفٍ بِأَمْرِي فَإِنِّي قَدْ قَضَيْتُ أَنْ أُجْعَلَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَيَادِيًّا
أَهْدِي بِهِ السُّعْدَاءَ وَيَكُونُ حُجَّةً لِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ. {الكافي، ج ٨، ص ٢٨٥}.

من مردم را بدون حجت خود و دعوت کننده ی به سوی خود و هدایتگر به راه خود و عارف به امر خود و انهم ، من چنین مقرر کردم که در میان هر قومی رهبر و رهنمائی قرار دهم تا به وسیله ی او سعادت‌مندان را رهنمائی کنم و بر بدبختان اتمام حجت باشد.

او کسی را امام قرار می دهد که خود مستقیماً پذیرای هدایت الهی بوده و می تواند این هدایت را به خلق خدا برساند و در آینده نیز از جهل و گمراهی پیراسته خواهد بود. بر همین اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به امام و هدایتگر امت پس از خویشتن ، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَضِلَّ بَعْدَ الْهُدَىٰ وَ لَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكَ فُسَاقَ قُرَيْشٍ وَ عَادِيَتَهُمْ. {بصائر الدرجات، ص ١٢١}.

نسبت به تو از این نمی ترسم که پس از هدایت ، گمراه شوی بلکه بر تو از فاسقان قریش و دشمنی ایشان بیم دارم.

امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب حضرت حق امام و هدایتگر این امت گشته و لذا راه نداشتن جهل و گمراهی در او ، از سوی علم بیکران الهی تضمین شده است. لذا پیامبر با اعتماد به پشتوانه ی علم الهی می فرماید: «از این نمی ترسم که پس از هدایت ، گمراه شوی.» و این مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام نیست بلکه شامل حال امامان پس از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز که از جانب خدا تعیین شده اند می شود.

عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَيَّمِينَ لِيَسَّ لِلْإِمَامِ أَنْ يَزُويَهَا عَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ. {الكافي، ج ١، ص ٢٧٨}.

معاویه پسر عمار گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزوجل که برای مردانی نامبرده بسته شده است ، امام حق ندارد آن را از امام بعد از خود دور دارد و بگرداند.

عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْإِمَامِ يَوْمًا وَ عِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدِ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْكَلَامِ مِنَ الْفِرْقِ الْمُخْتَلِفَةِ ، فَسَأَلَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بَأَى شَيْءٍ تَصِحُّ الْإِمَامَةُ لِمُدَّعِيهَا؟

قَالَ: بِالنَّصِّ وَ الدَّلِيلِ.

قَالَ لَهُ: فَدَلَالَةُ الْإِمَامِ فِيَمَا هِيَ؟

قَالَ: فِي الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَةِ الدَّعْوَةِ. {عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٢٠٠}.

حسن بن جهم گوید: روزی به مجلس مأمون وارد شدم ، حضرت رضا علیه السلام در آنجا بود و فقها و متکلمان از هر فرقه و طائفه ای نیز در آن مجلس بودند ، یکی از آنان از حضرت پرسید: ای فرزند رسول خدا! به چه دلیل امامت برای مدعی آن ثابت می شود؟

حضرت فرمودند:

به نص و دلیل.

پرسید: دلالت امام در چیست؟

فرمود: در علم و دانش و مستجاب شدن دعای او.

اینکه ثابت شدن امامت نیاز به نص دارد ، بیان دیگر همان مطلبی است که گفته شد. نص بر امامت امام بعد و معرفی او لازم است از سوی امام قبل ، یا امامان قبل ، یا پیامبر و یا حضرت حق رسیده باشد. بازگشت نصوصی هم که بر امامت امامان بعدی از سوی امامان قبلی وجود دارد همه به اختیار و انتخاب خداست که امام در واقع همان را بیان می کند و پرده از آن برمی دارد.

اوصاف هدایت در روایات

ائمه الهدی

تعبیر امام هدایت و ائمه ی هدی ، در روایات بیش از هر تعبیر توصیف دیگری (در موضوع هدایت) ، در خصوص اهل بیت علیهم السلام استعمال شده است. زیرا عین این تعبیر را خداوند متعال در قرآن کریم درباره ی ائمه مطرح فرموده که در قسمت آیات ، در دو آیه ی اول مورد بحث قرار گرفت.

ابواب الهدی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَعَاشِرَةُ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا بَابُ الْهُدَى بَعْدِي. {أُمَالِي الصَّدُوقِ ، ص ٣١}

عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای مردم! همانا علی علیه السلام ، پس از من در هدایت است.

یعنی تا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عالم بودند وجود ایشان ، همچون دربی بود که از آن به هدایت راه می یافتند. پس از آن حضرت ، دربی که بایستی از آن هدایت را جستجو کرد ، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ قَالَ سَجِعْتُ أَيُّهَا الْحَسَنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى؛ فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ لَلَهُ فِيهِمْ الْمَشِيئَةُ. {الكافي، ج ٢، ص ٣٨٨}

ابراهیم بن ابی بکر گوید: از حضرت کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

همانا علی علیه السلام دری از درهای هدایت است، کسی که از این دری وارد شود مؤمن است و کسی که از آن خارج شود کافر است و کسی که نه از آن وارد شود و نه خارج، در آن طبقه ای است که خدا هر چه خواهد درباره ی آنان انجام می دهد.

در زیارت مأثور امام حسین علیه السلام نیز خدمت ایشان عرضه می داریم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَبَابُ الْهُدَى»: {الكافي، ج ٤، ص ٥٧٠}

«شهادت می دهم که شما یید کلمه ی پرهیزگاری و درب هدایت.»

با توجه به اینکه اهل بیت علیهم السلام درهای هدایتند، قسمتی از خطبه ی حضرت علی علیه السلام را نیز مورد توجه قرار می دهیم. ایشان در خطبه ی ٨٧ نهج البلاغه، هم کسی را که با درهای هدایت آشناست معرفی می کنند و اوصاف او را بیان می فرمایند و هم کسی را که با درب هدایت بیگانه است.

در ابتدا می فرمایند: ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب ترین بنده نزد خدا، بنده ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است... «فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكِهِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِقِ أَبْوَابِ الرَّدَى»: {نهج البلاغه، ص ١١٨}

«و از کور دلی و مشارکت با هواپرستان خارج شد، کلید درهای هدایت شد و قفل درهای خواری گشت.»

اینکه فرمودند:

«کلید درهای هدایت شد»، بیانگر اینست که چنین بنده ای، دم از اهل بیت علیهم السلام می زند و دیگران را به سوی ایشان ره می نماید.

در ادامه، در توصیف گروه دیگر می فرمایند: و دیگری که او را دانشمند نامند اما از دانش بی بهره است، یک دسته از نادانی ها را از جمعی نادان فرا گرفته و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته و دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق می دهد و حق را به هوس های خود تفسیر می کند... «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسِيَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَمَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَمَّا بَابَ الْعَمَى فَيُضَيِّدُ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيْتُ الْأَحْيَاءِ»: {نهج البلاغه، ص ١١٩}

چهره او چهره انسان و قلبش قلب حیوان است ، درب هدایت را نمی شناسد تا از او پیروی کند و درب کوری را نمی شناسد از آن رو گرداند ، پس او مرده ای است در میان زندگان.

آنگاه حضرت ، از این قسمت خطبه به بعد ، عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را که درهای هدایتند معرفی می فرمایند.

ارکان الهدی

هنگام ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام جبرئیل به گونه ای که هر انسان بیداری می شنید صدا زد:

تَهْدَمْتُ وَ اللّٰهُ اَرْكَانُ الْهُدٰى. {بحار الأنوار ، ج ۴۲ ، ص ۲۸۲}

به خدا قسم ستونهای هدایت فروریخت.

اعلام الهدی

کلمه ی عَلم ، از جهت لغوی به چیزی گفته می شود که توسط آن علم به چیزی حاصل می شود: «العَلمُ إِسْمٌ لِمَا يَعْلَمُ بِهِ.» {التحقیق ، ج ۸ ، ص ۲۱۰} در فارسی کلمه ای که به روشنی همین معنا را می رساند کلمه ی «علامت و نشانه» است.

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خود آن حضرت علامت و نشانه ی هدایت بودند. در صلواتی که بعد از نماز عصر جمعه وارد شده درباره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعبیر «علم الهدی» وارد شده است. {بلد الامین ، ص ۷۳}

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ائمه علیهم السلام علامتها و نشانه های هدایتند ، یعنی خدا ایشان را علامت و نشانه ای برای دریافت هدایت قرار داده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

فَاِنَّيَا مَثَلُكَ فِي الْاُمَّةِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ نَصَبَهَا اللّٰهُ عَلَمًا وَاِنَّيَا تُوتَى مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيْقٍ وَاِنَّيَا سَيَحِيْقُ وَاِنَّمَّا اَنْتَ الْعَلَمُ عَلَمُ الْهُدٰى. {خصائص الأئمة ، ص ۷۲}

همانا تو در این امت همچون کعبه ای که خدا آن را علم ساخته؛ از هر راه و مجلس دور دستی نزد تو می آیند. و تنها تو علم و نشانه ی هدایت هستی.

و در دعای مأثوری که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده و پس از دو رکعت نمازی که خواندن آن در روز عید غدیر مستحب است ، به خدا عرضه می داریم:

اللّٰهُمَّ فَلَمَكَ الْحَمِيْدُ عَلٰى اِنْعَامِكَ عَلَيْنَا بِالَّذِي هَدَيْتَنَا اِلٰى وَاٰيِهِ وَاٰيِهِ اَمْرِكَ مِنْ بَعْدِ نَبِيِّكَ الْاَيْمَنُ الْهُدٰى الرَّاشِدِيْنَ الَّذِيْنَ جَعَلْتَهُمْ اَرْكَانًا لِتَوْحِيْدِكَ وَاَعْلَامًا الْهُدٰى. {تهذيب الأحكام ، ج ۳ ، ص ۱۴۵}

خداوندا! تو را سپاس به خاطر اینکه بر ما نعمت نهادی با هدایت کردن ما به ولایت صاحبان امرت پس از پیامبرت ، امامان هدایگر راهنمایی که آنها را پایه های توحید و عَلم های هدایت قرار دادی.

حضرت صادق علیه السلام نیز به مفضل فرمودند:

«فنحن أعلام الهدی»: {دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۵۰}.

«مائیم نشانه های هدایت.»

همچنین در موارد متعددی در زیارات اهل بیت علیهم السلام تعبیر «علم الهدی» راجع به ایشان استعمال شده است. از جمله در دعای پس از زیارت آل یاسین که از ناحیه مقدسه صادر گشته درباره ی امام زمان علیه السلام نیز تعبیر مذکور وجود دارد. {الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۴}.

مهمترین خصوصیتی که عَلم و نشانه باید از آن برخوردار باشد پیدائی است ، علم باید آشکار باشد. از این رو خداوند متعال ، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، امامت و هدایت را در اهل بیت و ذریه ی آن حضرت که از تمام امت آشکارتر و نمودارتر بودند قرار داد. در اینجا بخشی از مناظره ی هشام بن حکم را که بیانگر لزوم نمود و پیدائی امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است ذکر می نمایم:

امام بایستی از جهت نژادی چهار خصوصیت داشته باشد:

۱. از جنسی شناخته شده و معروف باشد.

۲. از یک تیره و قبیله ی شناخته شده ای باشد.

۳. از خاندان شناخته شده ای باشد.

۴. از سوی صاحب شریعت و دعوت (رسول خدا صلی الله علیه و آله) ، اشاره ای در خصوص وی رسیده باشد.

در میان اجناس بشری ، جنسی از جنس عرب معروف تر نیست که صاحب شریعت و دعوت از آنها است ، همان که هر روز پنج نوبت بالای مساجد به نام او فریاد می زنند: «أَشْهَدُ أَنْ لَمَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» و دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکار و دانا و نادان و مقرر و منکر در شرق و غرب زمین می رسد و اگر روا بود که حجت خدا بر این خلق در جنس دیگری باشد ، لازم می آمد که جوینده و خواستار ، عمری جستجو کند و به او پی نبرد و روا بود که او را در نژاد دیگری از بشر مانند عجم و دیگران بجوید و لازم می آمد از راهی که خدا مصلحت جوئی برای بشر کرده فساد به وجود آید و این در حکمت و عدل خدا روا نباشد که بر مردم امری واجب کند که یافت نشود و چون این موضوع جائز نباشد روا نیست که امام و رهبر از غیر جنس عرب باشد ، زیرا جنس عرب به صاحب شریعت و دعوت پیوند دارد و به همین دلیلی که ذکر شد در میان جنس عرب هم روا نیست که در غیر تیره و قبیله ی پیامبر باشد که قریشند ، زیرا نژاد آنان قرب به پیامبر دارد. و چون

روا نبود که در قبیله ی دیگری باشد روا نیست مگر آن که در میان این قبیله نیز در خاندانی باشد که پیامبر از آنهاست ، زیرا آن خاندان نسبت به صاحب شریعت و دعوت نزدیکترند و چون اهل این خاندان بسیارند و ناچار در امر امامت به ستیزه و گفتگو پردازند و به خاطر برتری و شرافت این مقام ، هر یک مدعی آن گردند ، لذا بایستی صاحب شریعت و دعوت او را نشان دهد و شخص و نام و نسبش را بیان کند تا دیگری در آن طمع نکند. {کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲ ، ص ۳۶۶}.

اهمیت روز عید غدیر به خاطر همین است که در این روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر حضرت حق ، حضرت علی علیه السلام را در مقابل تمام امت علم نمودند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» {انشراح ۷/ و ۸} يَقُولُ: إِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ عَلَمَكَ وَ أَعْلَنَ وَصِيكَ فَأَعْلَمَهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِيَةً ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَآلَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۲۹۴}.

حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی «پس چون فارغ شدی منصوب کن و به سوی پروردگارت رغبت نما» فرمودند:

می گوید: وقتی فراغت یافتی علمت را نصب کن و وصی خود را اعلان دارد و برتری او را علنا به آنها بیاموز. پس (رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی این دستور الهی) فرمودند:

هر که را من مولا- بودم علی مولا-ست ، خدایا هر که را که او را دوست دارد دوست بدار و هر که را که او را دشمن دارد دشمن دارد. سه مرتبه این را فرمودند.

اما برخی از خفاش صفتان این امت چشم خود را بر روی این علم بسته اند تا در تاریکی جهل و گمراهی خود فرومانند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ عَائِدِ الصَّيرَفِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبِ الصَّيرَفِيِّ فَدَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو حَنِيفَةَ النُّعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ فَذَكَرْنَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَارَ بَيْنِنَا كَلَامًا فِي عَدِيرِ حُمٍّ ، فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: قَدْ قُلْتُ لِأَصْحَابِنَا: «لَمَا تَقَرُّوا لَهُمْ بِحَدِيثِ عَدِيرِ حُمٍّ فَيُخَصِّمُواكُمْ!»

فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبِ الصَّيرَفِيِّ وَقَالَ لَهُ: لِمَ لَا يَقَرُّونَ بِهِ أَمَا هُوَ عِنْدَكَ يَا نُعْمَانُ؟!

قَالَ: بَلَى ، هُوَ عِنْدِي وَقَدْ رُوِّيتُهُ! ... {أمالی مفید ، ص ۲۶}.

محمد بن نوفل گوید: نزد هيثم بن حبيب صيرفي بودم که ابوحنيفه نعمان بن ثابت بر ما وارد شد ، از امير مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام گفتیم و درباره ی غدیر خم سخن به میان آمد. ابوحنيفه گفت: من به یاران خود گفته ام: «نزد اینان (شیعیان) به حدیث غدیر اعتراف نکنید که شما را محکوم می کنند!»

ناگهان رنگ چهره هيثم دگرگون شد و به او گفت: چرا اعتراف نکنند ، مگر تو خود قبول نداری نعمان؟!.

گفت: چرا، من خودم قبول دارم و برایم نقل شده است! ...

اندک اندک خوی کن با نور روز

ور نه خفاشی بمانی بی فروز

أنف الهدی و عیناه

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای به مردم فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا أَنْفُ الْإِيمَانِ أَنَا أَنْفُ الْهُدَى وَ عَيْنَاهُ. {غیبت نعمانی، ص ۲۷}.

ای مردم! من بینی و دو چشم هدایتم

آیه الهدی

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعِ سَمِعْتُ نِدَاءً مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: أَنْ عَلِيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ آيَةُ الْهُدَى. {مئه منقبه، ص ۸۹}.

ابوهریره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

شبی که مرا به آسمان هفتم بردند صدائی از زیر عرش شنیدم که می گفت: علی علیه السلام نشانه ی هدایت است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَحْنُ آيَةُ الْهُدَى. {بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۵۹}.

محمد بن سنان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

مائیم آیت و نشانه ی هدایت.

رابطه سبیل الهدی

حضرت باقر علیه السلام در شأن ائمه علیهم السلام فرمودند:

جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ... رَابِطَةً عَلَى سَبِيلِ هُدَاهُ لَمَا يَهْتَدِي هَيَادٍ إِلَّا بِهُدَاهُمْ وَ لَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَى إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ. {الكافی، ج ۱، ص ۱۹۸}.

خداوند عزوجل آنها را ... رابط راه هدایتش قرار داد. هیچ کس هدایت نشود مگر به هدایت ایشان و کسی از هدایت بیرون نشود مگر به کوتاهی نسبت به حق ایشان.

رایت به پرچم بزرگی گفته می شود که در گذشته ، در جنگها در هر کدام از دو لشکری که در مقابل هم قرار داشتند برافراشته می شد و دو لشکر را از هم جدا می کرد و حمله ی هر لشکر ، به سمت و سوی پرچم لشکر دیگر بود و هدف دشمن در وهله ی اول پرچم بود ، زیرا لشکر بی پرچم را تاب و توان رویارویی با دشمن نبود: «الرَّايَةُ هِيَ الَّتِي يَتَوَلَّاهَا صَاحِبُ الْحَرْبِ وَ يَقَاتِلُ عَلَيْهَا وَ إِلَيْهَا تَمِيلُ الْمُقَاتِلَةُ». {مجمع البحرين ، ج ۱ ، ص ۱۹۹}.

تعبیر «پرچم هدایت» در موارد متعددی در روایات ، درباره ی ائمه علیهم السلام آمده است. اهل بیت علیهم السلام چه در گذشته و چه در حال و آینده ، در همه ی میدانهای علم و عمل ، پرچم هدایتند. در رویارویی آراء و عقاید اقوام و ملل مختلف ، در تهاجم های فرهنگی و در میدان عمل ، در مقابل نفس اماره و شیطان ، بایستی توجه داشت که پرچم را گم نکنیم. مبدا دشمن پرچم را از ما بگیرد و ما را در ورطه ی نادانی و گمراهی واگذارد!

در روایات متعددی که در کتب مناقب فریقین ، این تعبیر آمده است: «عَلَى رَايَةِ الْهُدَى» و یا: «إِنَّ عَلِيًّا رَايَةُ الْهُدَى». {إحقاق الحق ، ج ۴ ، ص ۱۶۵ الی ۱۷۱ و ج ۱۵ ، ص ۱۸۱ الی ۱۸۴ و ج ۲۲ ، ص ۳۱۸ الی ۳۲۱ و ج ۳۱ ، ص ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۶۰ و ۲۶۱}.

خصوصیتی که در «رایت» وجود دارد اینست که در جلوی لشکر قرار دارد و تمام لشکر بدنبل آن حرکت می کنند و کسی حق پیش افتادن یا واماندن از آن را ندارد.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

«مَعَنَا رَايَةُ الْحَقِّ وَ الْهُدَى مَنْ سَبَقَهَا مَرَقَ وَ مَنْ خَذَلَهَا مُحِقَّ وَ مَنْ لَزِمَهَا لِحِقَّ» {کتاب سلیم بن قیس ، ص ۷۱۵}.

پرچم حق و هدایت با ماست. هر کس از آن پیش رود از دین خارج شود و هر کس آن را واگذارد نابود شود و هر کس همراه آن باشد به مقصد رسد.

از این رو در زیارت جامعه ی کبیره به ائمه علیهم السلام عرضه می داریم:

«فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ اللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ»

پس هر کس از شما روی برتابد از دین خارج شود و کسی که ملازم شما گردد (به شما و مقصد) پیوندد و کسی که در حق شما کوتاهی کند نابود شود.

حَدَّثَنِي أُمِّي الصَّيْرَفِيُّ قَال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: ... اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمْنَا أَنَا سَبَبُ الْهُدَى لَهُمْ.

{أمالی شیخ مفید ، ص ۳۱۲.}

اُمّی صیرفی گوید: از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

... خداوندا! تو می دانی که ما سبب هدایت ایشانیم.

سبیل الهدی

حضرت امیر علیه السلام بر منبر کوفه خطاب به مردم فرمودند:

فَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلُ الْهُدَى. {تفسیر فرات ، ص ۱۷۸.}

مائیم کلمه ی پرهیزگاری و راه هدایت.

غایه الهدی

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

يا عَلِيُّ! إِنَّكَ مَنَارَةُ الْأَنَامِ وَ غَايَةُ الْهُدَى. {شواهد التنزیل ، ج ۱ ، ص ۳۹۳ و إحقاق الحق ، ج ۲۰ ، ص ۳۸۴ و ج ۲۲ ، ص ۳۴۳ و ج ۳۱ ، ص ۲۴۹ و ۲۵۹ الی ۲۶۱.}

ای علی! همانا تو نور مردم و غایت هدایتی.

قاده الهدی

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

يا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ أَوْلَادُكَ مِنْكَ فَأَنْتُمْ قَادَةُ الْهُدَى وَ التُّقَى. {تأویل الآیات ، ص ۱۱۲.}

ای علی! تو از ائمه هدی هستی و فرزندان تو از تو می باشند ، پس شما زمامداران هدایت و تقواید.

وَ قَالَ اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ:

هُدَى مَنْ سَلَّمَ مَقَادَتَهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَلى أَمْرِهِ. {غرر الحکم ، ص ۹۴.}

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

هدایت شده کسی که زمام خود را تسلیم خدا و رسول خدا و ولی امرش نماید.

مدینه الهدی

حضرت امام حسین علیه السلام در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردم فرمودند:

يَا مَعْاشِرَ النَّاسِ! سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا هُوَ مَدِينَةُ الْهُدَى فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ. {إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۷۶ و إحقاق الحق، ج ۲۰، ص ۳۳۶}

ای مردم! از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: همانا علی علیه السلام شهر هدایت است، هر که وارد این شهر شود نجات می یابد و هر که از آن با ماند هلاک گردد.

منار الهدی

قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَهْلُ بَيْتِي مَنَارُ الْهُدَى وَ الدَّالُّونَ عَلَى اللَّهِ.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

اهل بیت من منار هدایت و راهنمایان به سوی خدا می باشند.

عَنْ حَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَحْنُ مَنَارُ الْهُدَى. {كمال الدين، ج ۱، ص ۲۰۶}

خثیمه جعفری گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

ما منار هدايتيم.

منازل الهدی

عَنْ أَبِي ذَرِّ الْغِفَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: ... فَإِنَّا مَنَازِلُ الْهُدَى. {تفسير فرات، ص ۲۵۸}

ابوذر غفاری گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ... همانا ما فرودگاه هدايتيم.

موطن الهدی

ابوبکر پس از شنیدن سخنان حضرت زهرا علیها السلام خطاب به ایشان گفت:

صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ إِبْنَتُهُ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَ مَوْطِنُ الْهُدَى ... {الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۴}

راست گفت خدا و رسول او و دخترش که معدن حکمت و اقامتگاه هدایت است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به مردم می فرمودند:

خَلَفْتُ فِيكُمْ الْعَلَمَ الْأَكْبَرَ عَلَّمَ الدِّينَ وَ نُورَ الْهُدَى وَ ضِيَاؤُهُ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {خصائص الأئمة ، ، ص ۷۴}.

به جانشینی گذاردم در میان شما ، بزرگترین علامت را ، علامت دین و نور و تابش هدایت را که علی بن ابیطالب علیه السلام است.

در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله دو تعبیر «نور» و «ضیاء» آمده. تفاوتی که بین این دو کلمه می توان بیان کرد اینست که با توجه به اینکه در قرآن کریم ضیاء برای خورشید مطرح شده و نور برای ماه {یونس/۵: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا»} «او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد.»} ضیاء مرتبه ی شدیدتر و بالاتر نور و اصل آنست. در بحث هدایت ، حضرت علی علیه السلام هم با نور افشانی خود و کلامشان هدایت می کنند و هم مرتبه ی شدیدتر و بالاتر و اصل این نور در وجود خود آن حضرت موجود است.

هداه الأبرار

در زیارت جامعه ی کبیره که از امام هادی علیه السلام روایت شده خطاب به ائمه علیهم السلام عرضه می داریم:

أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاهُ الْأَبْرَارِ. {تهذیب الأحكام ، ج ۶ ، ص ۹۹}.

شما نور خوبان و هدایتگر نیکوکارانید.

هدایت ۲

مقدمه

آخرین توصیه

آخرین حجّ آخرین پیامبر است؛ حجّ الوداع.

رسول خدا (ص) در این فرصتهای باقیمانده مهمترین توصیه ها و سفارشات را برای امت بیان می فرماید.

توصیه ها و سفارشات که ضامن بقای دین اسلام باشد.

دینی که پس از بیست و سه سال تبلیغ پی در پی و تلاش شبانه روزی حضرتش، اکنون فراگیر شده است، اما ...

دو نکته را بایستی مورد توجه قرار داد:

اولاً: مبدا کسانی که در این سالها به اسلام گرویدند و به برکت وجود رسول خدا (ص) ره یافتند، پس از رحلت رسول خدا (ص) به گمراهی جاهلیت بازگردند!

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هشدار داده:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/۱۴۴/۶۸)

«و محمد (ص) نیست جز فرستاده ای که پیش از او هم رسولانی گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به گذشته ی خود باز می گردید؟ و هر که به گذشته اش باز گردد هرگز به خدا زیانی نمی رساند، و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد». آیا چیزی هست که اگر امت به آن توجه و تمسک جویند، دینشان بیمه شود و به گمراهی پیشین باز نگردند؟

ثانیاً: پس از رسول خدا (ص) گمراهی ها و تحریفاتی در دین وارد شد که موجب تشکیل فرقه های متعددی با نام و ادعای اسلام گشت.

کسانی که در دوران پس از رسول خدا (ص) طالب دین بر حق اسلام باشند، اسلامی که مصون از گمراهی و تحریف مانده باشد، تکلیفشان چیست؟

رسول خدا (ص) در واپسین ماه ها و روزهای عمر مبارکش، مکرر پاسخ این دو سؤال را تبیین و توصیه فرمودند.

آن قدر تکرار کردند و دیگران نیز از قول حضرتش نقل کردند که این خبر، تواتر لفظی و معنوی یافت .

خصوصاً در آخرین سفر حج، هم در کنار کعبه، هم در واقعه ی غدیر و هم تا آخرین لحظات زندگی، این توصیه و سفارش را فرمودند. در کنار خانه ی خدا، در حالی که دستشان در حلقه ی درب خانه بود رو به مردم کرده و از مسائل و مشکلاتی که در مقابل دین پیش خواهد آمد گفتند و گفتند تا در پایان، این توصیه را بفرمایند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي رَاحِلٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَى الْمَغِيبِ، فَأُودِّعُكُمْ وَ أُوصِيكُمْ بِوَصِيَّهِ فَاحْفَظُوهَا: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا .

ای مردم، من به زودی کوچ خواهم کرد و به سوی غیب می روم، پس با شما وداع می کنم و شما را سفارشی می کنم، آن را حفظ کنید: همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را در میان شما وامی گذارم، کتاب خدا و عترتم که اهلیت من اند، اگر به این دو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد. یگانه راه نجات از گمراهی، تمسک به قرآن و عترت است. محال است کسی که به قرآن و عترت متمسک گشته دچار گمراهی و سردرگمی شود. محال بودن گمراهی چنین کسی، در کلام رسول خدا (ص) با تعبیر: «لَنْ تَضَلُّوا» تضمین شده است. «لَنْ» در زبان عربی برای «نهی ابد» به کار می رود، یعنی هرگز و ابدا هیچ گونه گمراهی برای کسی که متمسک به قرآن و عترت شود روی نخواهد داد. -----

۱. هر گاه گروهی که سازش ایشان با یکدیگر عادتاً غیر ممکن باشد خبری را حکایت کنند و خبر ایشان در شنونده ایجاد یقین کند، آن خبر را اصطلاحاً خبر متواتر گویند. خبر متواتر خود به خود یقین آور است و دو نوع می باشد: متواتر لفظی و متواتر معنوی. متواتر لفظی یعنی همه راویان به یک لفظ و عبارت خبر را نقل کرده باشند و متواتر معنوی یعنی راویان در ذکر معنای خبری متفق باشند، اگر چه با الفاظ متعدد آنرا نقل نمایند.

. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

جدایی ناپذیری قرآن و عترت

از حدیث شریف ثقلین فهمیده می شود که اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد و اگر کسی هم بگوید: «فقط عترت»، او هم حقیقتاً اهل بیت را نپذیرفته و از گمراهی نجات نیافته است، زیرا قرآن و عترت، جدایی ناپذیرند. معنای جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، در کلام دیگری از رسول خدا (ص) بیان شده؛ در روز غدیر، پیامبر اکرم (ص) در ضمن خطبه ی مفصل و مشهوری که از ایشان صادر شد فرمودند: مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَنِ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

ای مردم، همانا علی □ و دیگر پاکان از فرزندان من، ثقل کوچکترند و قرآن، ثقل بزرگتر. هر کدام از ایندو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است و هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند. «لَنْ يَفْتَرِقَا» یعنی هرگز و هیچ گونه جدایی بین قرآن و عترت راه ندارد. جدایی ناپذیر بودن قرآن و عترت، معنایش اینست که: «هر کدام از ایندو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است». جدایی ناپذیر بودن، یعنی وقتی سراغ قرآن می رویم از عترت خبر می دهد، از ولایت ایشان، امامت و لزوم اطاعت از ایشان، از علم ایشان و ... و وقتی هم سراغ اهل بیت (ع) می رویم می بینیم با تمام وجود از قرآن خبر می دهند و تمام وجودشان موافق با قرآن است، اخلاقشان قرآن است، گفتارشان بیانگر آیات قرآن و مستند به قرآن است، و اصلاً ملاک اینکه کلامی از ایشان صادر شده یا نه، موافق یا مخالف بودن آن با قرآن است.

معیت قرآن و عترت با یکدیگر، در روایات متعددی بیان شده است که در اینجا چند مورد از آنها را ذکر می کنیم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): عَلِيُّ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِهِ أَوْلَهُمْ ابْنِي حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي حُسَيْنٌ ثُمَّ تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يَفَارِقُونَهُ وَ لَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

رسول خدا (ص) فرمودند: علی □ برادر من و وصی من و وارث من و جانشین من در میان ائمتم می باشد، و پس از من، او ولی و سرپرست هر مؤمنی است و یازده امام از فرزندان او که نخستین آنها فرزندانم حسن □ و بعد حسین □ است و آنگاه نه تن از فرزندان حسین (ع)، هر یک پس از دیگری. ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان، نه ایشان از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از ایشان؛ تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبْضَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنَّهَذَا لَنْ

يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ مَسْبُوحَتَيْهِ - وَ لَمَّا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمَسْبُوحَةِ وَ الْوَسْطَى - فَتَسْبِقُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَزِلُّوْا وَ لَا تَضِلُّوْا وَ لَا تَقَدِّمُوهُم فَتَضِلُّوْا .

رسول خدا (ص) در آخرین خطبه شان در روزی که خدای ایشان را نزد خودش برد فرمودند: همانا من دو چیز در میان شما می گذارم که پس از من مادامی که به آن دو تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترتم که اهلیت منند، زیرا خدای لطیف و آگاه، با من پیمان بسته که آندو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد آیند، مانند این دو - و دو انگشت سبابه خود را به هم چسباند، - و نمی گویم مانند این دو - و انگشت سبابه و وسطی را به هم چسباند - تا یکی بر دیگری پیش افتد. پس به آن دو تمسک جوئید تا نلغزید و گمراه نشوید، و از ایشان جلو نیفتید که گمراه خواهید شد. وَ قَالَ (ص): إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى الْمَازِرِ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَنِي مِنْهُمْ. ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَمَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ عَلِيًّا أَخِي، وَ أَمَرَنِي فَرَوَّجْتُهُ سَيِّدَةً نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَمَانِيَةً فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ وَ الْأَوْصِيَاءَ ابْنَيْ حَسَنِ وَ حُسَيْنًا وَ بَقِيَّتَهُمْ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ، لَا يُفَارِقُهُمْ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ الْمُسَبَّحَتَيْنِ - حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ .

رسول خدا (ص) فرمودند: خدا نظری به زمین کرد و مرا از میان اهل زمین انتخاب کرد. سپس نظر دومی نمود و برادرم علی □ را از میان خلقش برگزید و مرا فرمان داد که -----

. الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۰.

. ثقل به معنای چیز سنگین و گرانهاست یا متاعی که مسافر از خود بجا می گذارد.

. الغيبة للنعمانی، ص ۶۸.

. الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

. کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۰۹.

سَرُورَ زَنَانِ بَهْشْتِي رَا بَه اَزْدَوَاجِ اَوْ دَر اَوْرَدَم. سِپَسِ نَظْرِ سَوْمِي نَمُود وَ فَاطِمَه □ وَ جَانَشِينَانَ رَا اَنْتَخَابِ كَرْد، دُو پِسرِم حَسَن وَ حُسَيْن □ وَ بَقِيَه ي اَنَانِ اَز فِرْزَنْدَانِ حُسَيْنِ (ع). اَنَانِ بَا قِرْآنَنْد وَ قِرْآنِ بَا اَنَانِ. نَه قِرْآنِ اَز اَنَانِ جَدَا مِي شُود وَ نَه اَنَانِ اَز قِرْآنِ، مَانَنْد اَيْنِ دُو - وَ دُو اَنْگِشْتِ سَبَابَه خُودِ رَا كِنَارِ هَم نِهَادَنْد - تَا زَمَانِي كِه يَكِي پَسِ اَز دِيگَرِي بَر سِرِ حَوْضِ كُوتَرِ بَر مَن وَارِدِ اَيْنِد. عَن عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ □ قَالَ: الْإِمَامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقِ فَيَعْرِفُ بِهَا، فَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنصُومًا.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟

فَقَالَ: هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلِ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَمَّا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى

الْإِمَامَ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء/۲۸۳/۹).

حضرت سجاد ؑ فرمودند: امام از ما خانواده باید حتما معصوم باشد؛ و عصمت، خصوصیتی نیست که در ظاهر باشد تا شناخته شود، از اینرو نمی توان آنرا تشخیص داد مگر اینکه (از جانب امام قبلی) به امامت او تصریح شود.

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا، معنای معصوم چیست؟

فرمودند: او کسی است که به رشته و ریسمان خدا که قرآن است آویخته و تا روز رستاخیز از یکدیگر جدا نمی شوند؛ امام بسوی قرآن راهنمایی می کند و قرآن بسوی امام، اینست معنای این آیه: «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید».

بهترین روش آشنایی با عترت

بهترین راه فهم و تبیین فضائل اهل بیت (ع) استفاده از جدایی ناپذیری ایشان از قرآن است. اگر قرآن به سوی ایشان ره می نماید و از ایشان خبر می دهد بهترین راهی که می توان از طریق آن، فضائل اهل بیت را دریافت و به ایشان رسید، قرآن است. اگر از طریق قرآن به اهل بیت راه یافتیم، هم به نیمی از حدیث مهم و متواتر ثقلین عمل کرده ایم و هم معرفت ما نسبت به اهل بیت (ع) مبنایی و ریشه دار خواهد بود.

ابتدا و اصل این معرفت مبنایی، دانستن اینست که ما و عالم هستی مخلوقیم و خالق و خدایی داریم که باید او را بپرستیم. این معرفتی است که ریشه در فطرت ما دارد، لذا نسبت به معارف دیگر، در حکم اصل و ریشه است. پس از اینکه با مشاهده آیات آفاق و انفس، به معرفت فطری خود راه یافتیم و خدا را به عنوان خالق و معبود خود شناختیم، ضرورت ارسال رُسل را نیز برای اینکه خدا خواسته هایش را از طریق ایشان به ما ابلاغ کند درک می کنیم. با عبور قافله ی رسل، نوبت به آخرین ایشان، حضرت خاتم الانبیاء (ص) می رسد. برای اینکه پس از آن حضرت، راه خود را به سوی حضرت حق ادامه دهیم، تکلیف خود را از ایشان جویا می شویم و ایشان حدیث ثقلین را در پاسخ ما بیان می دارد. وقتی از راهی که در حدیث ثقلین معرفی شد عترت را شناختیم، در واقع همان معرفت فطری خود را دنبال کردیم و معرفت ما نسبت به عترت نیز ریشه در فطرت خواهد یافت.

از دیگر محاسن و امتیازات مهمّ این روش این است که مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل در این صورت به انکار قرآن و کفر به آن می انجامد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حَقّانیت اهل بیت (ع) و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهل بیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن جای هیچ شکّی در فضائل برای ایشان نمی ماند. از اینرو حضرت صادق ؑ فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شَيْعَتُنَا لَمَا شَكُّوا فِي فَضْلِنَا»: «اگر شیعیان ما در قرآن تدبّر می کردند، در فضل ما و در برتری ما شک نمی کردند». و فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَّكَبِ الْفِتْنَةَ»: «هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد».

. معانی الأخبار، ص ۱۳۲.

. انشاء الله در مباحث آینده، دلایل هدایتگری قرآن به سوی اهلیت (ع) و امامت و ولایت ایشان ذکر خواهد شد.

. الهدایه الکبری، ص ۴۱۹.

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳.

مرجعیت قرآن

آیات و روایات، بیانگر جامعیت قرآن است، بیانگر اینکه همه چیز در قرآن بیان شده است. هر چه این امت تا روز قیامت بدان محتاجند، در قرآن آمده، هم قرآن این مطلب را تأیید می کند و هم تعداد قابل توجهی از روایات. اما با این وجود، اگر ما تنها قرآن را مبنای خود برای گرفتن دینمان بدانیم با دو مشکل اساسی و بزرگ مواجه می شویم: ۱. در قرآن دقایقی هست که کسی جز معصوم، ابتدائاً تبیین درست آنها را در نمی یابد. شواهد بی شماری این را تأیید می کند. علت وجود تمام انحرافات فکری و عملی در میان فرقه ها و گروه های مسلمانی که مرجعیت اهلیت را قبول ندارند - با وجود اینکه همه در پذیرش و قبول داشتن مرجعیت قرآن مشترکند - همین است. روایات زیادی وجود دارد که در آن هم جامعیت قرآن و هم اینکه مردم نمی توانند در تمام امور دینشان مستقیماً بدان رجوع کنند بیان شده است. در اینجا یکی از آن روایات را به عنوان نمونه عرضه می داریم: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَضِلُّ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَمَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ .

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هیچ امری نیست که در آن اختلاف شود مگر اینکه اصلی در کتاب خدا هست (که آن اختلاف را برطرف می کند) ولی عقول مردم بدان نمی رسد. روایاتی که در آن ائمه (ع) علت و ریشه ی گمراهی های فکری و عملی مسلمانان را با استفاده از آیات قرآن ذکر کرده اند بسیار است. آن روایات نیز همه شاهد بر وجود مشکل اول در یگانه مرجع دانستن قرآن در اخذ دین است. ۲. از مهمترین مطالبی که خدا در قرآن بر مؤمنان واجب فرموده رجوع به اهلیت از طریق وجوب مودت، ولایت، تعلم و فرمانبرداری از ایشان است. اگر کسی قرآن را تنها مرجع خود برای فهم و عمل به دین بداند، این عقیده ی وی با مرجعیت قرآن که خود در موارد متعددی ما را به اهلیت ارجاع داده منافات دارد. در مرحله ی اول در تمسک به قرآن، در واقع ما از قرآن، آیات و معارف مربوط به اهلیت را خواهانیم، مواردی را که خداوند از فضائل اهلیت خبر داده و ما را به ایشان ارجاع داده است. پس از اینکه به توفیق الهی از طریق قرآن به اهلیت راه یافتیم و نیمی از تمسک به حدیث ثقلین در وجودمان شکل گرفت، با اوامر و نواهی اهلیت (ع) و سیره ی ایشان مواجه می شویم که همه دقیقاً مطابق با قرآن است. در این مرحله نیز ما به لطف خدا می توانیم گفتار و رفتار اهلیت (ع) را بر قرآن عرضه داریم و عینیت و هماهنگی آن با قرآن را بررسی و تماشا کنیم. خلاصه ی سخن اینکه با توجه به جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، ما در دو مرحله بایستی به قرآن رجوع کنیم:

۱. پیش از آشنایی با قرآن، به منظور آشنایی و راه یافتن به محضر اهلیت و فضائل ایشان به واسطه ی قرآن.

۲. پس از درک محضر اهل بیت و استفاده از ایشان، برای درک بهتر کلام و سیره ی ایشان یا فهم مبنای آن و یا تشخیص اینکه کلام یا سیره ی خاصی که منسوب به اهل بیت است آیا واقعا از ایشان است یا به دروغ به ایشان نسبت داده شده است. روایات متعددی نیز هست که پیامبر و ائمه ی معصومین (ع) در آنها برای تشخیص این مهم، ما را به عرضه ی کلام و یا سیره ی مورد نظر بر قرآن کریم دستور داده اند.

. الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

روش تحقیق

برخی از فضائل اهل بیت (ع) فضائلی است که قرآن نیز از آنها برخوردار است، مثل علم، هدایت، حکمت و ... و برخی فضائلی است که مختص اهل بیت (ع) است مثل ولایت و لزوم مودت.

از آنرو که قرآن در فضائل مشترک نیز از اهل بیت (ع) جدایی ندارد، و از اینرو در بررسی آن فضائل در خصوص قرآن نیز گاه نکات نابی درباره ی اهل بیت (ع) نصیب ما می شود، لذا در فضائل مشترک، بحث مختصری نیز درباره ی قرآن خواهیم داشت؛ از اینرو کلّ این مجموعه را «خصائص الثقلین» می نامیم.

اما آنچه در بررسی فضائل مشترک و مختص، مشترک است، مبنا و اصل بودن قرآن برای آشنا شدن با اهل بیت (ع) است. به یاری خدا و استمداد از خوبانش، بر آنیم که در این مجموعه، مرحله ی اول از رجوع به قرآن و استفاده از آن را پشت سر گذارده و با رعایت اصول ذیل، از طریق قرآن، به اهل بیت (ع) و فضائل ایشان راه یابیم:

۱. یافتن آیاتی از قرآن که در آنها خداوند به عترت رهنمون گشته و فضائل ایشان را ذکر فرموده است.

۲. تبیین آن فضائل قرآنی با تدبّر در قرآن و با توجه به آیات دیگر؛ که در این مرحله هر چه تأمل و دقت در آیه بیشتر گردد ارزش معنوی کار افزوده می شود. امام سجاد ؑ فرمودند: «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَهُ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا»: «آیات قرآن گنجینه هایی است؛ پس هر گاه گنجینه ای را گشودی شایسته است که بدانچه در آنست نظر کنی».

۳. ذکر روایاتی که اهل بیت (ع) در آنها از آن فضائل سخن گفته اند. در تبیین هر فضیلت، ابتدا آن آیاتی ذکر خواهد شد که امکان بحث استدلالی قرآنی نسبت به آنها وجود دارد یا فضیلت مورد نظر در آنها واضح تر بوده و راحت تر فهمیده می شود. در این قسمت در صورت لزوم از روایات نیز برای تبیین آیه و یا تشخیص مصداق آن استمداد می جوئیم و در میان روایات نیز سعی مان بر آن خواهد بود که از روایاتی از پیامبر اکرم (ص) که مورد اتفاق همه ی مسلمانان است استفاده کنیم و در مرحله ی بعد، از روایات اهل بیت (ع). اما با توجه به اینکه اصل و مبنا در استدلال ها قرآن است، کاری که روایات در زمینه ی تبیین آیات برای ما انجام می دهد این است که در میان تبیین های مختلفی که برای هر آیه می توان ذکر کرد، تبیین برتری را که برتریش را به عقل خود نیز می توانیم دریابیم به ما معرفی می کند؛ لذا در واقع استدلال ما همچنان قرآنی است و برای هر

مسلمان فهمیده ای قابل درک و مورد قبول است.

آنگاه آیات و روایات دیگری ذکر خواهد شد که در خصوص آنها امکان بحث به شیوه ی مذکور نمی باشد. در این صورت، آیاتی که بحث استدلالی نسبت به آنها انجام شده نسبت به دیگر آیات و روایات در حکم محکماتی است که دیگر آیات و روایات، قابل ارجاع به آنها بوده و تکلیف کلی ما را در تمام بحث روشن می کند.

برای شروع، اولین ویژگی مشترک قرآن و عترت که آن را برای تحقیق برگزیدیم ویژگی «هدایت» است. در بررسی هدایتگری قرآن و عترت، در واقع معنا و مفهوم حدیث ثقلین را - که در آن، نجات کسی که متمسک به قرآن و عترت گشته از گمراهی تضمین شده - بر آیات قرآن عرضه می داریم و به تحقیق و استدلال قرآنی پیرامون آن می پردازیم.

«و من الله التوفيق»

. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹.

خصوصیت هدایت

نیاز به هدایت

از مهمترین نیازهای انسان در همه ی شئون دینی و دنیوی، در ارتباط با خدا، خود، دیگران و دنیای اطرافش، «هدایت» به سوی الگوی کامل و ایده آل است. برتری انسان نسبت به حیوانات، در این است که انسان در وجود خود قابلیت چنین هدایتی را دارد. با وجود چنین قابلیت، اگر انسانی از این قابلیت استفاده نکرد، در مرتبه ی حیوانیت خواهد ماند و از حیوانات که این قابلیت را ندارند پست تر خواهد شد:

«إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (فرقان/۴۴/۷۷): «آنان، جز مانند حیوانات نیستند، بلکه گمراه ترند».

از اینرو بر هر انسانی لازم است تا در تمام امورش بدنبال «هدایت» باشد که اگر کسی از هدایت برخوردار شد، اگر تمام عالم هم گمراه شوند، او را گزندی نخواهد رسید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائده/۱۲۵/۱۰۵): «ای کسانی که ایمان آورده اید! خودتان را دریابید، وقتی که شما هدایت یافتید، بیراهه رفتن دیگران به شما زیان نمی رساند».

تنها کسی که می تواند این نیاز انسان را پاسخ دهد و در هر وادی، برترین راه را، بر اساس علم و آگاهی کامل به وی معرفی کند، خالق او و خالق جهان و خالق دنیا و آخرت، خداوند داناست.

او از همان ابتدائی که قافله ی خلقت را از بهشتش به سوی زمین گسیل داشت وعده ی هدایت داد:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا يَخُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره/۳۸/۷): «گفتیم: همه از آن پایین روید، پس اگر از جانب من هدایتی برایتان آمد، هر کس از هدایت من پیروی کند، نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند».

«قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» (طه/۱۲۳/۳۲۰): «گفت: هر دو از آن جا پایین روید که دشمن یکدیگر خواهید بود. پس اگر برای شما از جانب من هدایتی برسد، هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت».

نه تنها وعده ی هدایت داد، بلکه خود، هدایت خلقش را بر عهده گرفت و بر خود واجب فرمود: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (لیل/۱۲/۵۹۵): «همانا هدایت تنها بر عهده ی ماست».

و خبر داد که هدایت فقط در صورتی واقعا هدایت است که از جانب خود او ارائه شود: «قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى» (بقره/۱۹/۱۲۰ و انعام/۷۱/۱۳۶): «بگو: بی گمان تنها هدایت خدا هدایت است».

و در حدیث قدسی تکلیف همه ی بندگانش را روشن کرد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: عِبَادِي! كَلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ.

رسول خدا (ص) فرمودند: خداوند فرموده است: بندگان من! شما همه گمراهید مگر کسی که من هدایتش کردم.

او شأن هدایت را تنها و تنها مخصوص خود گردانید و حتی به برترین و آخرین فرستاده اش فرمود:

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (بقره/۲۷۲/۴۶): «هدایت آنان بر عهده ی تو نیست، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند».

اما از آنجا که او بنیان این عالم را بر اساس اسباب نهاد، و ابا داشت از اینکه خود مستقیما و بدون وساطت اسباب، امور خلقش را بگرداند، برای هدایت نیز اسبابی قرار داد.

اگر چه او از طریق هر مخلوقی و هر کلامی که بخواهد، هدایت می کند اما در میان مخلوقاتش و در میان کلماتی که توسط آنها هدایت او به خلق می رسد برخی را شاخص قرار داد و در قرآن به عنوان اسباب هدایت معرفی کرد، در موارد متعددی خود قرآن و دیگر کتب آسمانی را به عنوان سبب هدایت معرفی کرد، در برخی از آیات، هدایتگری فرستادگان و پیشوایان و امامانی را که خود قرار داده بود بیان داشت، گاه کعبه را سبب هدایت دانست و گاه ستارگان را و ...

مهمترین سبب هدایت، رسولان او هستند که خدا کتابهای آسمانی که سبب هدایتند را نیز بر ایشان فرو فرستاد و توسط ایشان به خلقش ابلاغ کرد و با تبلیغ و تبیین ایشان امت ها را هدایت نمود.

ما که امت خاتم پیامبرانیم اگر خواهان هدایت الهی باشیم بایستی به پیامبر خود رجوع کنیم؛ امّا در این زمان که به آن حضرت دسترسی نداریم این کلام آن حضرت راه هدایت را بر ما می گشاید:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنَّ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا .

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

همانا من دو چیز سنگین و گرانها را در میان شما وامی گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت منند، اگر به این دو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

جز این کلام آن حضرت، آیات و روایات فراوانی هست که ما را در امر هدایت، به قرآن و عترت ارجاع می دهد که در مباحث آینده پیرامون آنها سخن خواهیم گفت.

هدایت توسط قرآن

اشاره

همه ی کتابهای آسمانی را خداوند برای هدایت امت ها بر پیامبرانشان نازل فرمود:

«نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ» (آل عمران/۳ و ۴/۵۰)

«این کتاب را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتابهای پیشین است و تورات و انجیل را پیش تر نازل کرد، که راهنمای مردم باشد»

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (مؤمنون/۴۹/۳۴۵)

«و به راستی ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، باشد که هدایت یابند.»

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ» (سجده/۲۳/۴۱۷)

«و به راستی ما به موسی کتاب دادیم پس در دیدار با او تردید مکن و آن کتاب را راهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم.»

«وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأِيسَ تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيرًا وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»

«و خدا را چنان که سزاوار منزلت اوست نشناختند، آن گاه که گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرد؟ که برای مردم نور و هدایتی بود، اما شما آن را به صورت پراکنده در کاغذها قرار داده، [قسمتی را] آشکار و بسیاری را کتمان می کنید، در حالی که آنچه شما و پدرانتان نمی دانستید [به وسیله آن] تعلیم شدید. بگو: خدا، آنگاه آنها را واگذار که در یاوه گویی خود بازی کنند».

قرآن کریم نیز که آخرین کتاب آسمانی است، کتاب هدایت است، خدا آن را برای هدایت انسانها نازل فرموده است و این مطلبی است که هر مسلمانی آنرا قبول دارد و خدا نیز در قرآن بارها متذکر آن شده است:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ» (بقره/۲۸/۱۸۵)

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجت های روشنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شده است»

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره/۲/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است».

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بَشْرًا لِّلْمُؤْمِنِينَ» (بقره/۱۵/۹۷)

«او قرآن را به امر خدا بر قلب تو نازل کرد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است».

«تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ هُدًى وَ بَشْرًا لِّلْمُؤْمِنِينَ» (نمل/۱ و ۲/۳۷۷)

«این آیات قرآن و کتاب روشنگر است. که هدایت و بشارتی برای مؤمنان است».

«وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا» (جن/۵۷۲/۱۳)

«و ما همین که هدایت [قرآن] را شنیدیم بدان گرویدیم پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد، نه از نقصان [پاداش خود] می ترسد و نه از ستمی».

«فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَيَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ» (أنعام/۱۴۹/۱۵۷)

«پس اینکه از خدایتان حجت و هدایت و رحمتی سوی شما آمده است. پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را تکذیب کند و از آن روی گرداند؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به سبب روگردانی شان به عذابی

سخت مجازات خواهیم کرد».

اولین مجازات کسانی که با روگردانی از هدایت به خود ظلم می کنند محرومیت از هدایت است.

خداوند متعال ۱۰ مرتبه در کتابش فرموده که: «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»: «ظالمان را هدایت نمی کند».

محرومیت از هدایت، همان و دچار ضلالت و گمراهی شدن همان. از اینرو در جای دیگری می فرماید:

«وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» (ابراهیم/۲۵۹/۲۷): «خدا ظالمان را گمراه می کند».

رسول خدا (ص) نیز درباره ی قرآن فرمودند: «مَنْ طَلَبَ الْهُدَىٰ فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ»: «هر کس هدایت را در غیر قرآن بجوید، خداوند گمراهش می سازد».

معنای اینکه «خدا چنین کسی را گمراه می کند» این است که چون خدا کتابش را سبب هدایت قرار داده، اگر کسی این هدایت را پذیرا شد که از آن برخوردار خواهد شد و گر نه در دام ضلالت و گمراهی خواهد افتاد.

چنان که حضرت باقر العلوم □ برای یکی از یاران خود نوشتند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ ... إِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاةً»: «خداوند متعال تنها کسی را گمراه می کند که هدایت او را نپذیرد».

۱. تفسیر الإمام العسکری □، ص ۴۵۰.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۵۲.

یکی از وجوه اعجاز و تحدی قرآن

درباره ی وجه اعجاز و تحدی قرآن آنچه مشهور است این است که قرآن از جهت فصاحت و بلاغتش معجزه است و از این جهت است که تحدی فرموده؛ حال آنکه در هیچ کدام از آیات قرآن، فصاحت و بلاغت به عنوان وجه اعجاز و تحدی قرآن معرفی نشده است. اگر چه قرآن از جهت فصاحت و بلاغت نیز بی نظیر و در عالی ترین جایگاه است و کسی از این جهت نیز نمی تواند مثل آن را بیاورد، اما جهاتی که برای اعجاز و تحدی قرآن در آیات و روایات معرفی شده جهاتی بسیار مهم تر و عالی تر از فصاحت و بلاغت است. جهاتی همچون علوم و معارف قرآن که علوم و معارفی نو و تازه بود که در بشر سابقه نداشت، برهان و بصائر و حکمت و شفا و نور بودن قرآن، و مهم تر از اینها «هدایت» بودن قرآن، جهات اعجاز و تحدی قرآن است. آیه ی ذیل، تصریح دارد به اینکه تحدی قرآن از جهت وصف هدایتگری آن است:

«فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا آيَاتٌ مِنْ رَبِّنَا قُلْ إِنَّ الْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ لَعِنْدَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي يُخْفِيهَا عَنْ قَوْمٍ لَمْ يَشَاءُوا الْإِيمَانَ فَذَلِجْنَا فِي سُلُوكِهِمْ مَقَادِرًا فَاصْبِرْ إِنَّ ظَاهِرَهُمُ الْقُرْآنُ بِرَأْسِهِمْ وَمَا يُظَاهِرُونَ» (قصص/۴۸/۵۰-۳۹۱)

«پس چون حق از جانب ما برایشان آمد (قرآن)، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده شد به او داده نشده است؟ آیا اینان پیش از این به آنچه به موسی داده شده بود کافر نشدند؟ بگو: پس کتابی از جانب خداوند بیاورید که از این دو (تورات و قرآن) هدایت کننده تر باشد تا از آن پیروی کنم اگر راست می گوئید. پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس های خود را پیروی می کنند و کیست گمراه تر از آن که به غیر از هدایت خدا از هوای نفس خود پیروی کند؟» قرآن کتابی است که به تعبیر آیات متعددی، «هدایت الهی» است؛ بشر کجا و چگونه خود به خود به هدایت الهی دست یابد؟ بشر بی هدایت الهی گمراه و تیره بخت است و تنها راه دستیابی او به هدایت الهی، اظهار عجز و نیاز است در پیشگاه هدایت الهی . -----

۱. برای تحقیق بیشتر پیرامون وجوه اعجاز و تحدی قرآن، رک: کتاب «ولایت کلیه، ج ۱، ص ۱۰۶ الی ۱۱۶».

قرآن کریم چه کسانی را هدایت می کند؟

اشاره

خداوند متعال قرآن کریم را برای زمان و مکان خاصی و یا برای تعداد خاصی از انسانها فرو نفرستاده است. بلکه قرآن، پیام خدا برای بشریت است تا روز رستاخیز. از اینرو هدایتگری قرآن نیز از جهت زمانی، مکانی و بشری محدودیت ندارد. در هر زمان و مکانی، هر کسی در هر جایگاه و مرتبه ای از فهم و ایمان و کمالات که باشد، با داشتن روح پذیرش، بهره ی خود را از هدایت قرآن خواهد برد.

در آیات قرآن نیز خداوند متعال این مطلب را بیان داشته و کتابش را موجب هدایت همه ی انسانها دانسته است

هدایت عموم مردم

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ» (بقره/۲۸/۱۸۵)

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجت های روشنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شده است»

هدایت مسلمین

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ» (نحل/۲۷۷/۸۹ و رک: نحل/۲۷۸/۱۰۲)

«و این کتاب را که بیانگر همه چیز و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتی است، بر تو نازل کردیم».

هدایت مؤمنان

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل/۲۷۳/۶۴، و رک: بقره/۹۷/۱۵ و اعراف/۵۲ و ۲۰۳/۱۵۷ و ۱۷۶، یونس/۵۷/۲۱۵، یوسف/۱۱۱/۲۴۸، نمل/۲/۳۷۷ و فصلت/۴۴/۴۸۱)

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند.»

هدایت اهل تقوا

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره/۲/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است.»

هدایت نیکوکاران

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ» (لقمان/۲ و ۳/۴۱۱)

«اینها آیات کتاب حکمت آموز است. که هدایت و رحمتی برای نیکوکاران است.»

هدایت اهل یقین

«هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (جاثیه/۲۰/۵۰۰)

«این [کتاب مایه ی] بصیرت هایی برای مردم است و برای قومی که یقین آورند هدایت و رحمتی است.»

قرآن به چه هدایت می کند؟

لفظ «هدایت» در موارد متعددی در آیات قرآن، به همراه سبیل (۲۹ مورد) و صراط (۲۴ مورد) استعمال شده است که در این موارد، سبیل و صراط به عنوان مقصد هدایت الهی معرفی شده است.

آنقدر کلمه ی سبیل در بحث هدایت موضوعیت دارد که خدا در قرآن هر جا می خواهد برای کلمه «أَهْدِي» تمیز، بیاورد فقط از لفظ «سَبِيلًا» استفاده می فرماید (یعنی آنجا که فرموده: عده ای «هدایت یافته ترند» در ادامه ی سخن در بیان اینکه آنها از چه جهت هدایت یافته ترند می فرماید: از جهت «راهشان»). مثلاً می فرماید:

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (إسراء/۲۹۰، و رک: نساء/۸۶/۵۱)

«بگو: هر کس بر حسب ساختار وجودش عمل می کند، و پروردگارتان بهتر می داند چه کسی راه یافته تر است».

همچنین درباره ی ضلالت و گمراهی نیز در قرآن کریم برای کلمه «أَضَلُّ»، فقط لفظ «سَبِيلًا» تمیز آورده شده است، مثلاً در آیه ی ذیل:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (إسراء/۲۸۹، و رک: فرقان/۳۴، ۴۲ و ۴۴/۳۶۳ و ۳۶۴)

«و هر که در این دنیا کور [دل] باشد در آخرت هم کور و گمراه تر خواهد بود».

بنابر این، آنچه در هدایت و محرومیت از هدایت مورد توجه بوده و موضوعیت دارد «راه» است. هدایت یافته کسی است که در راه حق و حقیقت بسوی مقصد و مقصود در حرکت است و محروم از هدایت کسی است که یا از این راه بی خبر است و یا در راه باطلی بسوی مقصد باطلی ره می سپارد.

این از جهت عموم آیاتی که مشتقات هدایت و ضلالت در آنها آمده است؛ اما در خصوص هدایت الهی نیز در آیات متعددی در قرآن کریم هدایتگری آن به صراط مستقیم و سبیل حق مطرح شده است:

«قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (بقره/۲۲/۱۴۲)

«بگو: مشرق و مغرب از آن خداست، هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند».

«وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» (أحزاب/۴/۴۱۸)

«و خدا حقیقت را می گوید و او به راه، هدایت می کند».

از اینرو روزانه حداقل ده مرتبه در نمازهای واجب روزانه از او می خواهیم که ما را به صراط مستقیم هدایت کند: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن».

در خصوص هدایت الهی از طریق قرآن نیز خداوند متعال در چند آیه بیان کرده که توسیط قرآن خلقتش را به «سبیل الله» و «صراط مستقیم» هدایت می کند:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائده/۱۵ و ۱۶/۱۱۰)

«ای اهل کتاب، همانا فرستاده ی ما به سوی شما آمده است که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که نهان می کردید برایتان

روشن سازد و از بسیاری می گذرد. همانا از جانب خدا نور و کتاب روشنگری برای شما آمده است. خدا هر کس را که در پی جلب رضای اوست، به وسیله ی آن [کتاب] به راه های امن و سلامت رهنمون می شود، و به خواست خود، آنها را از تاریکی ها به نور می برد و به صراط مستقیم هدایتشان می کند».

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (نور/۳۵۶/۴۶)

«البته ما آیاتی روشنگر نازل کردیم، و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند».

«وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (سبأ/۴۲۸/۶)

«و کسانی که علم به آنها داده شد، می دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه [خدای] شکست ناپذیر ستوده هدایت می کند».

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (إسراء/۲۸۳/۹)

«بی تردید، این قرآن به آنچه استوارتر است ره می نماید و آن مؤمنانی را که کارهای شایسته می کنند مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود».

با توجه به اینکه در این آیات، هم هدایت قرآن به صراط و هم هدایت به سبیل مطرح شده، باید بینیم اولاً تفاوت سبیل و صراط در چیست و ثانیاً مقصود از این دو چه می باشد.

مقصود از «صراط» و «سبیل»

اشاره

با توجه به اینکه مقصودی بالاتر از خدا نیست و همه ی مقاصد به او ختم می شود: «وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» (نجم/۵۲۷/۴۲): «و همانا انتها [ی همه ی امور] به سوی پروردگار توست»، صراط مستقیم شاهرهی است که بدون هیچ کجی و اعوجاج، و بدون هیچ گرایشی به چپ و راستی که هر دو باطلند (مثل غلو و تقصیر در عقاید و افراط و تفریط در اخلاق)، بندگان خدا را به خالقشان می رساند:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا» (نساء/۱۰۵/۱۷۵)

«اما آنها که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، همه را در جوار رحمت و فضل خود در خواهد آورد و آنان را به سوی خودش به صراط مستقیم هدایت خواهد نمود».

از اینرو در برخی از آیات قرآن، خداوند این صراط را به خود اضافه کرده و راه خود نامیده است:

«إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری/ ۵۲ و ۵۳/۴۸۹، و رک: حج/ ۲۴/۳۳۵ و سبأ/ ۶/۴۲۸)

«بی تردید تو (پیامبر اکرم (ص)) به صراط مستقیم هدایت می کنی. به راه خدایی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست. آگاه باش که کارها به خدا باز می گردد».

کلمه ی «سبیل» نیز به معنای راه است و ۶۵ مرتبه در آیات قرآن به نام مبارک «الله» اضافه شده است.

آنجا که سبیل به خدا اضافه شود همان صراط است، مانند آیه ی ذیل:

«وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (أنعام/ ۱۴۹/۱۵۳)

«این صراط مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه ها پیروی نکنید، که شما را از راه او جدا می سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید تقوا پیشه کنید».

در این آیه دستور به تبعیت از صراط پیامبر که همان صراط مستقیم است داده و سپس فرموده: مبادا از «سبیل» پیروی کنید که باعث جدائی شما از «سبیل» او می شود. معلوم می شود صراط مستقیم همان سبیل اوست.

اما اگر سبیل به پویندگان صراط مستقیم نسبت داده شود بیانگر جایگاه آنان در صراط مستقیم و بیانگر نقشی است که ایشان در صراط مستقیم ایفا می کنند. مثلاً در این آیه ذیل نقش پیامبر اکرم (ص) در صراط مستقیم بیان شده:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (یوسف/ ۲۴۸/۱۰۸)

«بگو: این راه من است: من و پیروانم با بصیرت بسوی خدا دعوت می کنیم. منزّه است خدا! و من از مشرکان نیستم».

درست است که پیامبر در صراط مستقیم است، اما نقش او در صراط مستقیم، دعوت مردم بسوی خداست تا آنها نیز به دعوت او، در صراط مستقیم واقع شوند و این نقش، نقشی نیست که به تمام امت دستور داده شود از آن پیروی کنند. بلکه تعداد خاصی از این امتند که خود در این نقش، راه پیامبر (ص) را می پویند و کار ایشان نیز دعوت بسوی خداست. این تبعیت، به قرائنی که در خود آیه وجود دارد عمومی نیست (رک: ترجمه ی تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۸).

از اینرو در روایات نیز فرموده اند: این آیه در شأن محمد و آل محمد (ص) نازل شده است. یعنی جایگاه خاص آنها در صراط مستقیم، دعوت بسوی خداست.

دیگران نیز هر کدام در صراط مستقیم جایگاهی دارند و نقشی را ایفا می کنند که در صورت تلاش و مجاهدت، خداوند، ایشان را به جایگاه و نقششان ره می نماید:

«وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت/ ۴۰۴/۶۹)

«و آنها که در راه ما جهاد کنند، قطعاً به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است.»

از آنرو که همه ی این سیبل ها بسوی خدا و در صراط مستقیم هستند، در این آیه، خداوند متعال همه ی آنها را به خود نسبت داده است.

ملاک صراط و سیبل

اگر چه هر کسی در شاهراه صراط مستقیم یک راه خصوصی دارد، اما بایستی یک ملاک کلی و مشترک بین تمام راههای خصوصی باشد تا همه ی آنها را به هم پیوند داده و موجب شود همه در صراط مستقیم بوده و پویندگان خود را بسوی یک هدف سیر دهند.

اگر چه هدف مشترک «الهی بودن و به سوی خدا رفتن»، در همه ی این راهها وجود دارد، اما این هدف نمی تواند آن ملاک کلی پیوند دهنده ی همه ی این راهها باشد. زیرا بسیاری از راههایی هم که بسوی دوزخ ختم می شوند چنین هدفی را برای خود ترسیم می کنند.

خداوند متعال در قرآن کریم، هم ملاک در صراط مستقیم بودن را بیان کرده و هم ملاک در سیبل خدا بودن را.

ملاک در صراط مستقیم بودن

در سوره ی حمد از خدا می خواهیم:

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (فاتحه/۶ و ۷/۱)

«ما را به صراط مستقیم هدایت کن، به راه کسانی که بر آنها نعمت بخشیدی.»

صراط مستقیم، راه کسانی است که خدا به ایشان نعمت داده است. اما اینکه خدا به چه کسانی نعمت داده و چگونه می توان راه آنها را دنبال کرد در آیه ی دیگری بیان شده است:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء/۶۹/۸۹)

«و کسی که خدا و رسول را اطاعت کند، با کسانی خواهد بود که خدا بر ایشان نعمت بخشیده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان، و آنها رفیقهای خوبی هستند.»

از جمع این دو آیه فهمیده می شود که اگر بخواهیم در صراط مستقیم، همراه پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان باشیم بایستی از خدا و رسول او اطاعت کنیم. و البته به دلیل آیات (نساء/۸۷/۵۹ و آل عمران/۱۴۴ و ۱۴۹/۶۸ و ۶۹) که در جای خود

تبيين خواهد شد، اطاعت از اهليت (ع) نیز عين اطاعت از رسول خداست. لذا اطاعت از اهليت (ع) نیز ملاک و شرط اساسی قرار گرفتن در صراط مستقيم است.

نکته ی دیگری که با توجه به دو آیه ی مذکور از سوره ی حمد قابل توجه است اينست که بنا بر آیه ی ذیل:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده/۳/۱۰۷)

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم».

که بنا بر روایات فریقین، در روز غدیر خم، پس از اعلان عمومی ولایت امیر المؤمنین و دیگر ائمه ی معصومین (ع) توسط پیامبر اکرم (ص)، بر آن حضرت نازل شد، خداوند نعمتش را با ولایت محمد و آل محمد (ص) بر این امت تمام کرد.

از اینرو مقصود از کسانی که خدا بر ایشان نعمت داده کسانی است که از این نعمت برخوردار شدند. بنا بر این صراط مستقيم یعنی راه رهروان ولایت محمد و آل محمد (ص).

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ [العسكري] فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» قَالَ: لَيْسَ هَؤُلَاءِ الْمُنْعَمَ عَلَيْهِمْ بِالْمَالِ وَصِحِّهِ الْيَدَنِ - وَإِنْ كَانَ كُلُّ هَذَا نِعْمَةً مِنَ اللَّهِ ظَاهِرَةً - أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ يَكُونُونَ كُفَّارًا أَوْ فُسَّاقًا فَمَا نُدَبُّنَا إِلَى أَنْ تَدْعُوا بِأَنْ تُرْشِدُوا إِلَى صِرَاطِهِمْ وَ إِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالدُّعَاءِ بِأَنْ تُرْشِدُوا إِلَى صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمَ عَلَيْهِمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ تَصْدِيقِ رَسُولِهِ وَ بِالْوَلَايَةِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ (ص) ...

از امام حسن عسکری ؑ روایت شده که درباره ی آیه ی: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، فرمودند: مقصود در این آیه کسانی نیستند که خدا نعمت ثروت و تندرستی به آنها داده - اگر چه تمامی اینها از نعمتهای آشکار خداوند است - مگر نمی بینید گاهی ثروتمندان تندرست، کافر و تبهکارند، لذا خدا از شما نخواست که دعا کنید تا به راه آنها ره یابید بلکه فرموده دعا کنید به راه کسانی که نعمت ایمان و تصدیق رسول خدا و ولایت محمد و آل پاکش (ص) به آنان عطا گشته راه یابید ...

۱. رک: احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۲۰ تا ۳۳۶ و ج ۲۰، ص ۱۹۵ تا ۲۰۱.

۲. معانی الأخبار، ص ۳۶.

۳. در این آیه فاعل «کسی که راهی بگیرد» بجای فعل «گرفتن راه» استعمال شده است، نظیر این در آیات دیگر نیز آمده است (رک: نساء/۱۴۸/۱۰۲ و شعراء/۸۹/۲۲۷. و رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱۸).

ملاک در سبیل الله بودن

خداوند متعال در آیه ی ذیل، خطاب به پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (فرقان/۳۶۵/۵۷)

«بگو: من در برابر رسالتم هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم مگر اینکه هر که خواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد».

بنابر این آیه، گرفتن راهی به سوی پروردگار، تنها اجر رسالت است.

در آیه ی دیگری خداوند مانند این آیه، به پیامبرش می فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (شوری/۴۸۶/۲۳)

«بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم».

با توجه به عدم اختلاف در آیات قرآن و اینکه در هر دو آیه فقط یک چیز به عنوان مزد رسالت پیامبر (ص) درخواست شده است، معلوم می شود که این دو در واقع یک چیز و یک حقیقتند و آن اینکه مودت آل محمد (ص) همان راه خدا را در پیش گرفتن است و این همان اجری است که در جای دیگری درباره ی آن فرمود:

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (سبأ/۴۳۳/۴۷)

«بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام به نفع خود شماست، اجر من تنها بر خداست و او بر همه چیز گواه است».

از طریق آیه ی دیگری نیز می توان ملاک راه هدایت و ملاک گمراهی را دریافت:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُوْتِيَكَ يَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (إسراء/۷۱ و ۷۲/۲۸۹)

«روزی را که هر گروهی را با امامشان می خوانیم! کسانی که نامه ی عملشان به دست راستشان داده شود، آن را می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود، اما کسی که در این جهان نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود».

بنابر این آیه، با توجه به اینکه ملاک فراخوانی روز قیامت، امام هر کسی است و هر کس با امامش فراخوانده می شود، کسانی که امامشان را درست برگزیده باشند (ائمه ی هدی (ع) را)، همان کسانی خواهند بود که نامه ی اعمالشان به دست راستشان داده می شود و ذره ای به ایشان ظلم نمی شود.

اما کسانی که در این عالم از دیدن ائمه ی هدی کور باشند و ائمه ی گمراه را امام و پیشوای خود گرفته باشند در آن روز نیز کور و «گمراه تر» محسور خواهند شد.

پس راه نجات از گمراهی، برگزیدن ائمه ی هدی و تبعیت و اطاعت از ایشان است. در این صورت انسان در سبیل هدایت

قرار می گیرد. همچنین از دو آیه ی ذیل نیز می توان ملاک راه حق را دریافت:

«وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (نساء/۹۲/۸۸)

«و هر کس را خدا گمراه کند راهی برایش نخواهی یافت».

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» (کهف/۲۹۵/۱۷)

«هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت».

از این دو آیه استفاده می شود که کسی در راه خدا و هدایت یافته است که ولی مرشد دارد (ولی مرشد نیز در آیه ی ولایت - مائده/۱۱۷/۵۵ - معرفی شده است) و کسی که ولی مرشد ندارد گمراه است.

در روایات شیعه و اهل سنت نیز بسیار است روایاتی که در آنها حضرت علی و دیگر ائمه (ع) و ولایت و امامت ایشان به عنوان صراط مستقیم و راه خدا معرفی شده است .

عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ قَالَ: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَمَا تَبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (أنعام/۱۴۹/۱۵۳) قَالَ: أَتَدْرِي مَا يَعْنِي بِ «صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: «وَلَايَةَ عَلِيٍّ وَالْأَوْصِيَاءِ (ع). قَالَ: وَتَدْرِي مَا يَعْنِي «فَمَا تَبِعُوهُ» ؟ قُلْتُ: لِمَا. قَالَ: يَعْنِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ □. قَالَ: وَتَدْرِي مَا يَعْنِي «وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: «وَلَايَةَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ اللَّهِ. قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: يَعْنِي سَبِيلَ عَلِيٍّ □ .

بُرَيْدِ عَجَلِيٍّ كَوَيْدٍ: حضرت باقر □ درباره ی این آیه «همانا این، صراط مستقیم من است، پس او را پیروی کنید و از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» فرمودند: می دانی منظور از «صراط مستقیم من» چیست؟ گفتم: نه. فرمودند: ولایت علی و اوصیاء (ع) است. فرمودند: می دانی «از او پیروی کنید» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: یعنی از علی بن ابیطالب □. فرمودند: می دانی اینکه «از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: به خدا سوگند یعنی ولایت فلان و فلان را تبعیت نکنید. فرمودند: می دانی اینکه «شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: یعنی از راه علی □.

۱. برای بررسی روایاتی که از طریق اهل سنت در این زمینه نقل شده، رک: احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۷، ص ۱۴۲/۱۴۱/۱۴۰/۱۲۵/۱۲۴ و ۲۸۰، ج ۱۴، ص ۵۵۱/۴۲۰/۳۷۹/۳۷۸ و ۶۳۴، ج ۲۰، ص ۵۷/۵۸ و ۲۹۸، ج ۲۱، ص ۵۱۷ الی ۵۲۱، ج ۲۲، ص ۲۸۱، ج ۲۴، ص ۱۵۶/۵۲۷ و ۵۶۸، ج ۳۱، ص ۱۴، ج ۳۳، ص ۱۰۳ و ۱۱۹.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۸۳.

در آیه ی (مائده/۱۵ و ۱۶/۱۱۰) گذشت که خدا توسط قرآن به راههای سلامت و صراط مستقیم هدایت می کند.

در آیه ی (نور/۳۵۶) هدایت به صراط مستقیم و در آیه ی (سبأ/۴۲۸) هدایت قرآن به صراط خدای عزیز حمید مطرح شد.

با توجه به معنای صراط و سیل، و ملاک در «صراط مستقیم» بودن و ملاک در «سیل الله» بودن، که مباحث آن گذشت، روشن می شود که قرآن به سوی ولایت و امامت اهل بیت (ع) هدایت می کند. از اینرو درباره ی آیه ی ذیل نیز:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (إسراء/۲۸۳/۹)

«بی تردید، این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید»

در روایات اهل بیت (ع) آمده عن أبي عبد الله ؑ في قوله تعالى: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قَالَ: يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ .

حضرت صادق ؑ درباره ی آیه ی «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید» فرمودند: بسوی امام راهنمایی می کند.

و عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ؑ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قَالَ: يَهْدِي إِلَى الْوَلِيَّاهِ .

و حضرت باقر ؑ درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: بسوی ولایت راهنمایی می کند.

لزوم راهیابی به اهل بیت علیهم السلام از طریق قرآن

بهترین روش فهم و تبیین فضائل اهل بیت (ع)، قرآن کریم است. زیرا این روش، امتیاز مهمی دارد و آن اینکه مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل در این صورت انکار قرآن و کفر به آن محسوب خواهد شد، و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهل بیت (ع) و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهل بیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن، جای شکی برای ایشان نمی ماند.

از اینرو حضرت صادق ؑ فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شَيْعَتُنَا لَمَا شَكُّوا فِي فَضْلِنَا»: «اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و در برتری ما شک نمی کردند».

و فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَّكَبِ الْفِتَنَ» .

«هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد».

اگر از طریق قرآن به اهل بیت راه یافتیم به نیمی از حدیث مهم و معروف ثقلین عمل کرده ایم.

اما اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد. زیرا کتاب خدا، بسوی عترت ره می نماید و فضائل ایشان را بیان می کند و امت را به ایشان ارجاع می دهد.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳.

۳. الهدایه الکبری، ص ۴۱۹.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳.

مصادیق هدایت قرآن به عترت

با مراجعه به روایات مربوط به شأن نزول آیات قرآن در کتب روایی فریقین درمی یابیم که آیات بسیاری از قرآن در شأن حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه (ع) نازل شده است، تا آنجا که برخی از علمای اهل سنت کتابهایی در ذکر آن آیات و روایات تدوین کرده اند، که از معروف ترین آنها کتاب شواهد التنزیل است که توسط حاکم حسکانی حنفی تألیف شده است. اما اگر بخواهیم ملاکی کلی برای آیاتی که در شأن اهل بیت (ع) نازل شده بیان کنیم، آن ملاک در روایات ذیل مطرح شده است:

قال أبو جعفر علیه السلام: نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْبَاعٍ: رُبْعٍ فِينَا وَ رُبْعٍ فِي عِدُونِنَا وَ رُبْعٍ فِي فِرَائِصٍ وَ أَحْكَامٍ وَ رُبْعٍ سَيْنٍ وَ أَمْثَالٍ، وَ لَنَا كِرَائِمُ الْقُرْآنِ.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: قرآن بر چهار بخش نازل گردیده است: یک چهارم درباره ی ما، یک چهارم درباره ی دشمن ما، یک چهارم واجبات و احکام و یک چهارم سنتها و مثلهاست، و کرائم قرآن در شأن ماست.

کُلِّ قرآن، کریم است، در بین آیات قرآن، آن آیاتی که از کرامت بالاتری سخن می گوید در شأن اهل بیت (ع) نازل شده است. بنابراین، بررسی و تدبر درباره ی آیات فضائل، در واقع، تنفس در فضای کرامتها و گزیده ها و برترین های آیات قرآن است. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا وَ عَلَيَّ علیه السلام رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا.

ابن عباس گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: خدا هیچ آیه ای فرو نفرستاد که در آن خطاب «ای کسانی که ایمان آورده اید»

باشد، مگر اینکه علی □ سرآمد و امیر آن است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: يَا مُحَمَّدُ! إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخَيْرٍ فَخُنْهُمْ وَإِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَىٰ فَهُمْ عَدُوْنَا . -----

۵. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹. در پاورقی احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۱ دو طریق این روایت در کتب اهل سنت ذکر شده است.

۶. این روایت با اندک اختلافی به طرق مختلف در کتب روایی اهل سنت آمده است. رک: پاورقی إحقاق الحق، ج ۳، ص ۴۷۶ الی ۴۷۹.

محمد بن مسلم گوید: حضرت باقر □ فرمودند: ای محمد! هر گاه شنیدی که خدا کسی از این امت را به نیکی یاد کرده پس بدان که آن کس ماییم و هر گاه شنیدی خدا گروهی از گذشتگان را به بدی یاد کرده پس مقصود دشمنان ما هستند. عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلْبِيِّ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □ إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ وَمَنْ دَخَلَ فِي أَمْرِ يَجْهَلُ خَرَجَ مِنْهُ بِجَهْلٍ. قُلْتُ: وَمَا هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/۵۴۶) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء/۸۰/۹۱) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۸۷/۵۹)

وَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «إِنَّمَا وَدَّعَاكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/۱۱۷/۵۵)

وَ قَوْلُهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/۸۸/۶۵)

وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده/۱۱۹/۶۷) وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِعَلِيٍّ □: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مِنْ عَادَاهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغُضْ مَنْ أَبْغَضَهُ .

محمد حلبی گوید: حضرت صادق □ مرا فرمودند: همانا هر آنکه دینش را از کتاب خدا بشناسد کوهها از جای خود کنده شوند و او تکان نخورد و هر کس به نادانی داخل امری شود با نادانی هم از آن بیرون رود.

عرض کردم: دین در کجای کتاب خداست؟

فرمودند: این فرموده خدای □: آنچه را فرستاده ما به شما داد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت اجتناب کنید □. و این کلام خدای □: هر که از رسول اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است □. و قول خدای □: ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر که از شما هستند اطاعت کنید □.

و این فرمایش خداوند ﷻ: ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. ﷻ.

و این فرموده او ﷻ: پس نه، به پروردگارت سوگند، ایمان نمی آورند مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند. ﷻ.

و این کلام خداوند ﷻ: ای فرستاده! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای، و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد. ﷻ. و از این جهت بود که رسول خدا (ص) درباره ی حضرت علی ﷻ فرمود: هر که را من مولا- بودم علی مولای اوست، خدایا دوستی کن با هر کس که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر کس که با او دشمنی کند و یاری کن هر کس او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد و دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد. عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷻ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، فَلَمَّا رَأَى أَنِّي اتَّبَعْتُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنَ الْكِتَابِ قَالَ: حَسْبُكَ: كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكِتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ مِثْلُ هَذَا فَهُوَ فِي الْأَيْمَةِ عُنَى بِهِ .

عمر بن حنظله گوید: از حضرت صادق ﷻ درباره ی این فرمایش خداوند پرسیدم: ﷻ بگو: شهادت خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما کافی است ﷻ، همین که حضرت دیدند که بدنبال این آیه و آیات شبیه آن از قرآن هستم فرمودند: ترا همین بس که هر آنچه از ابتدا تا انتهای قرآن مانند این آیه است مراد از آن، امامان هستند. هدف از کار و تدبیر قرآنی در این مجموعه، اثبات مضمون این روایات است با استدلال به آیات قرآن. ----- . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹.

. بشاره المصطفی (ص)، ص ۱۲۹.

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹.

هدایت توسط عترت

اشاره

کسی که از سوی حضرت حق، عهده دار منصب امامت و پیشوایی خلق می شود، از هدایت مستقیم حقتعالی بهر مند شده و خود هدایتگر خلق می گردد و دیگران بایستی از طریق او، از هدایت الهی برخوردار شوند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ» (أنعام/۱۳۸/۹۰)

«آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت آنان اقتدا کن.»

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هَمَّالٍ عَنِ الرَّضَا ﷻ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷻ، [أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ أَقْبَلَ إِلَيْهِ لِيَسْأَلَهُ عَنِ الْحِجِّ]: أَنَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي

کتابه: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»، سَلَّ عَمَّا شِئْتُ، فَسَأَلَهُ الرَّجُلُ فَأَنْبَأَهُ عَنْ جَمِيعِ مَا سَأَلَهُ .

عباس بن هلال از حضرت رضا □ روایت کرده: حضرت صادق □ [به مردی که نزد ایشان آمد تا درباره ی حج پرسد] فرمودند: من از کسانی هستم که خداوند در کتابش درباره ی آنها می فرماید: «آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت آنان اقتدا کن»، اکنون هر چه مایلی پرس. آنگاه آن مرد سؤالاتش را پرسید و حضرت همه را جواب دادند.

در آیات و روایات بسیاری، از شأن هدایتگری اهل بیت (ع) سخن گفته شده و امت برای ره یافتن به معارف صحیح و والای اسلام، به ایشان ارجاع داده شده اند. از سویی خدا در کتابش و از سوی دیگر پیامبر اکرم (ص) در کلمات جامعش، مسلمانان را برای برخورداری از هدایت، به اهل بیت (ع) ارجاع داده اند و از سوی دیگر، خود اهل بیت نیز، این آیات و روایات را تبیین کرده و به تبع آن، از هدایتگری سخن گفته اند.

در این قسمت به یاری خدا آیاتی از قرآن کریم را که این خصوصیت در آنها مشهود است ذکر کرده و در ذیل هر آیه، با استفاده از آیات و روایات، مقصود و مصداق آن آیه را بیان می کنیم:

آیه اول و دوم

آیه ی اول و دوم

در آیاتی از قرآن که خداوند متعال درباره ی امامت برخی از پیامبران همچون حضرات ابراهیم و اسحاق و یعقوب و برخی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل سخن گفته، و در دو مورد از ایشان تعبیر به ائمه فرموده، بلافاصله پس از کلمه ی ائمه جمله ای آورده که بیانگر مهمترین خصوصیت ائمه در رابطه ی با انسانها می باشد. وصفی که خداوند برای ایشان به عنوان امام آورده و آنرا بر همه ی اوصاف مقدم داشته، وصف هدایتگری ائمه (ع) است:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (انبیاء/۷۳/۳۲۸)

«و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به ایشان انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند».

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده/۲۴/۴۱۷)

«از آنها امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، از آنرو که شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند».

خصوصیت اصلی امام، خصوصیتی که معرف امام و بیانگر مهمترین شأن او در رابطه ی با امت است، همین تعبیری است که در این دو آیه ذکر شده است: «هدایت به امر خدا».

مقصود از هدایت به امر خدا چیست؟ آیا امر تشریحی مورد نظر است یا امر تکوینی و یا هر دو؟

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۱. هدایت به امر تشریحی خدا

اشاره

ماده ی «امر» در ۲۲۷ آیه ی قرآن آمده است و در موارد متعددی از آیات مزبور، درباره ی اوامر و دستورات تشریحی خداوند استعمال شده است. تمام اوامر تشریحی و دستورات الهی بازگشتش به یک امر است، آن هم عبودیت و بندگی خداست:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف/۴۰/۲۴۰)

«حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا ولی بیشتر مردم نمی دانند».

«قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْبٍ» (رعد/۳۶/۲۵۴)

«بگو: من فقط مأمورم خدا را پرستم و شریکی برای او قائل نشوم. بسوی او دعوت می کنم و بازگشتم بسوی اوست».

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (بینه/۵/۵۹۸)

«و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند، و این است آیین مستقیم و پایدار».

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۸.

تمام اوامر و دستورات الهی به عبودیت و بندگی خدا باز می گردند، به اینکه در راه بندگی خدا احدی همتای او گرفته نشود و این همان دین قیّم و پابرجا و استوار خداست. اهلیت (ع) هادیان این راهند لذا اگر کسی بخواهد در مسیر عبودیت و بندگی خدا گامی بردارد بایستی خود را در معرض هدایت اهلیت (ع) قرار داده و آن را بپذیرد. ایشان کارشان هدایت و رهنمون شدن مردم به امر خداست و ذره ای امر دیگری را دخالت نمی دهند:

عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: إِنَّ الْأَمِّمَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمَامَانِ؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» لَمَّا بِأَمْرِ النَّاسِ، يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ. قَالَ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»

يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَحُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَيَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

طلحه پسر زید گوید: حضرت صادق □ فرمودند: ائمه در کتاب خدای دو دسته اند:

خداوند متعال می فرماید: «و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند» نه به امر مردم، امر خدا را بر امر مردم و حکم خدا را بر حکم مردم مقدم می دارند.

و فرموده است: «آنها را امامانی قرار دادیم که بسوی آتش دعوت می کنند» ایشان کسانی اند که امر و حکم مردم را بر حکم خدا مقدم می دارند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای است، طبق هوی و هوس خویش رفتار می کنند.

لازمه ی لاینفک هدایت به راه بندگی، آشنایی کامل با این راه است. چنان که خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم □ فرموده که به عمویش گفت:

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جِئْتِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (مریم/۳۰۸/۴۳)

«ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم».

اینکه اهلیت (ع) مؤمنان را به اوامر و دستورات الهی رهنمون می گردند لازمه اش اینست که ایشان خود کاملاً به تمام دستورات خدا واقف باشند. این مطلب هم به صورت مجمل در روایات مطرح شده و هم به تفصیل، موارد و مصادیق آن در روایات موجود است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مِيتِي وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَئِيهَا رَبِّي وَيَتَمَسَّكَ بِقَضِيَّةٍ غَرَسَهُ رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ □ وَأَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّهُمْ لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَلَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ .

رسول خدا (ص) فرمودند: هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده در آید و به شاخه ای که پروردگارم به دست خود کاشته دست آویزد، باید علی بن ابی طالب □ و جانشینانش را اطاعت کند، زیرا آنها شما را به گمراهی در نیاورند و از هدایت خارج نکنند، شما به ایشان یاد ندهید که آنها از شما داناترند.

۱ . الکافی، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۲۰۹.

کسی که در راه بندگی خدا هدایت تشریحی اهل بیت (ع) را نپذیرد و از علم ایشان پیروی نکند تکلیف دینی خود را نخواهد دانست. لذا برای عمل به دینش ناچار از نظر خود و از هوای نفسش و یا نظر و هوای نفس دیگران پیروی خواهد کرد و دچار گمراهی خواهد شد:

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قصص/۳۹۱/۵۰)

«و کیست گمراه تر از کسی که از هوای نفسش بدون هدایتی از سوی خداوند پیروی کند؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.»

عَنِ ابْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» قَالَ: يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى .

۳. قیاس عبارت است از محکوم نمودن موضوعی به حکم موضوع دیگری که به نظر قیاس کننده، هر دو دارای علت مشترکی هستند. قیاس کننده وقتی به موردی که حکم شرع را در آن نمی داند برمی خورد، موضوعات دیگری را که برای خودشان احکامی دارند بررسی می کند و موضوعی را که شبیه موضوع اول باشد پیدا می کند، آنگاه برای اینکه بتواند حکم موضوع دوم را به موضوع اول سرایت دهد، برای حکم موضوع دوم، علتی را در نظر می گیرد و چون آن علت را در موضوع اول نیز می بیند، نتیجه می گیرد که باید موضوع اول نیز محکوم به حکم موضوع دوم باشد، چون همان علتی که موضوع دوم را محکوم به حکمی نموده است، در موضوع اول نیز وجود دارد. خطری که در اینجا وجود دارد اینست که علت واقعی غالب احکام برای غیر شارع روشن نیست و لذا ممکن است با قیاسش، حکمی در مقابل حکم خدا بتراشد.

بزنطی از حضرت کاظم □ روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: مقصود کسی است که رأی شخصی خود را ملاک بندگی و دیانت قرار می دهد بدون اینکه از رهبری امامی از ائمه ی هدی پیروی کند.

و از اینروست که حضرت صادق □ درباره ی مسلمانی که با ولایت و امامت آشنا نیست فرمودند: «كَانَ مُسْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا»: چنین کسی مسلمان است و گمراه.

خداوند متعال چنان که خود فرموده دینش را کامل کرده و هر چیزی را که امت تا روز قیامت بدان نیاز داشته در کتابش نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده و هیچ چیزی را فروگذار نکرده است (مائده/۱۰۷/۳ و انعام/۱۳۲/۳۸ و نحل/۲۷۷/۸۹).

مهمترین رکن اسلام که موجب کامل شدن آن گشته و موجب شده که اسلام در هر شرایط و در هر زمانی بتواند پاسخگوی نیاز امت باشد، مسأله ی امامت اهل بیت (ع) است.

انشاء الله در قسمتی که خصوصیت علم اهلیت (ع) را بررسی خواهیم کرد درباره ی وجوه علم ایشان و منابع آن سخن خواهیم گفت و دلائل آنرا نیز ذکر می کنیم. اکنون اجمالاً می گوئیم: علم آنچه امت تا روز قیامت بدان محتاجند نزد اهلیت (ع) است. هیچ حکم و مطلبی نیست که آیندگان بدان نیاز یابند مگر اینکه حکمش نزد امام موجود است. لذا کسی حق ندارد رأی و نظر خود را در دین و در دستورات احکام الهی دخالت دهد. امت مکلفند که تکلیف و وظیفه ی خود را از ایشان فرا گیرند و به تعبیر دیگر خود را در معرض هدایت ایشان قرار دهند و هدایت ایشان را بپذیرند.

اگر کسی هدایت امام را نپذیرد یا این است که همچون امثال ابوحنیفه دچار قیاس در احکام دین می شود و یا دنباله رو چنین کسانی می گردد:

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [قَالَ]: يَظُنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ فُقَهَاءٍ وَأَنََّّهُمْ قَدْ أُوتُوا جَمِيعَ الْفِقْهِ وَالْعِلْمِ فِي الدِّينِ مِمَّا يَخْتَاجُ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِلَيْهِ وَصَحَّ ذَلِكَ لَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ عِلْمُوهُ وَ حَفِظُوهُ، وَ لَيْسَ كُلُّ عِلْمِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عِلْمُوهُ وَ لَمَّا صَارَ إِلَيْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ لَا عَرَفُوهُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الشَّيْءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَحْكَامِ قَدْ يَرِدُ عَلَيْهِمْ فَيَسْأَلُونَ عَنْهُ فَلَمَّا يَكُونُ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ يَشْتَحِيُونَ أَنْ يَنْسِبَهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ وَ يَكْرَهُونَ أَنْ يُسْأَلُوا فَلَمَّا يُجِيبُونَ فَطَلَبَ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «كُلُّ بَدْعٍ ضَالَّةٌ» فَلَوْ أَنََّّهُمْ إِذْ سُئِلُوا عَنْ شَيْءٍ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص).

اسحاق بن عمار از امام صادق [روایت کرده که فرمودند: آنها ادعا می کنند عالم و فقیه اند و تمام فقه و دانش دین که امت بدان نیازمندند به آنها داده شده، و تمام اینها از رسول خدا (ص) به درستی به ایشان رسیده و ایشان آنرا دانسته و از بر کرده اند! و حال آنکه ایشان همه ی علم رسول خدا را نمی دانند و از آن حضرت به ایشان نرسیده. و از اینرو گاه چیزی از حلال و حرام و احکام بر ایشان عرضه می شود و درباره ی آن مورد پرسش واقع می شوند که روایتی که از رسول خدا درباره ی آن باشد نزدشان نیست، خجالت می کشند که مبادا مردم آنان را به نادانی نسبت دهند، و نمی پسندند که وقتی مورد پرسش قرار می گیرند جوابی ندهند تا مردم علم را از معدنش بجویند؛ از اینرو نظر و قیاس خود را در دین خدا بکار گرفتند و روایات را ترک کردند و خدا را با نوآوری ها پرستیدند، با اینکه رسول خدا (ص) فرموده: «هر بدعت و نوآوری گمراهی است». پس اگر آنگاه که درباره ی چیزی از دین خدا از ایشان پرسش می شد که روایتی از رسول خدا (ص) درباره ی آن نزد ایشان نبود، آن پرسش را به خدا و رسول خدا (ص) و اولوا الامرشان عرضه می داشتند، آل محمد (ص) که قدرت استنباط دارند حقیقت مطلب را فهمید (و به ایشان می گفتند). قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ [إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَ الْأَرَءِ الْبَاطِلَةِ وَ الْمَقَاسِيسِ الْفَاسِدَةِ وَ لَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلِمَ لَنَا سَلِمَ، وَ مَنْ اقْتَدَى بِنَا هُدَى، وَ مَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَ الرَّأْيِ هَلَكَ .

حضرت علی بن الحسین [فرمودند: همانا دین خدای با عقلهای ناقص و با نظرات باطل و قیاسهای فاسد درک نمی شود و جز با تسلیم نمی توان بدان دست یافت. پس هر کس در مقابل ما تسلیم شود سالم ماند و هر کس به ما اقتدا کند هدایت یابد و هر کس به قیاس و نظرش عمل کند نابود گردد. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى [جُعِلْتُ فِدَاكَ، فُقُّهْنَا

فِي الدِّينِ وَ أَعْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّىٰ إِنَّ الْجَمَاعَةَ مِنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ، تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَ يَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بِكُمْ. فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عَنكَ وَ لَا عَن آبَائِكَ شَيْءٌ فَ نَنْظُرْنَا إِلَىٰ أَحْسَنِ مَا يَحْضُرْنَا وَ أَوْفَىٰ الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ فَنَأْخُذُ بِهِ. فَقَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! فِي ذَلِكِ وَ اللَّهُ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ: «قَالَ عَلِيٌّ وَ قُلْتُ». قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: وَ اللَّهُ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرَخِّصَ لِي فِي الْقِيَاسِ . --

. الكافي، ج ١، ص ٣٧٤.

. الكافي، ج ٢، ص ٢٤.

. الاختصاص، ص ٢٥٩.

. كمال الدين، ج ١، ص ٣٢٤.

. الكافي، ج ١، ص ٥٦.

----- محمد بن حكيم گوید: به امام کاظم □ عرض کردم: فدایت گردهم، ما در دین دانشمند شدیم و خدا ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که چون جمعی از ما در مجلسی باشیم کسی از رفیقش چیزی نپرسد، زیرا آن مسأله و جوابش را در خاطر دارد. و این به واسطه منتی که خدا از برکت شما بر ما نهاده، اما گاهی مطلبی برای ما پیش می آید که از شما و پدران دربارہ ی آن سخنی به ما نرسیده، پس ما بهترین جوابی را که به نظرمان می رسد و با اخبار و روایات شما هم سازگارتر است انتخاب می کنیم.

حضرت فرمودند: چه دور است، چه دور است این راه از حقیقت! به خدا هر که هلاک شد از همین راه هلاک شد ای پسر حکیم، آنگاه فرمودند: خدا لعنت کند ابو حنیفه را که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم!

سپس ابن حکیم به هشام گفت: به خدا من از این سخن مقصودی نداشتم جز اینکه اجازه ی قیاس را به من بدهد. عَنْ يُونُسَ بْنِ عَزِيدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ □: بِمِثْلِ أَوْحَدِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: يَا يُونُسُ لَا تَكُونَنَّ مُبْتَدِعًا مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَكَ وَ مَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ (ص) ضَلَّ وَ مَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ .

یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم □ عرض کردم: چگونه خدا را به یگانگی پرستم؟

فرمودند: ای یونس! بدعت گزار مباش؛ کسی که رأی و نظرش را در دین وارد کند هلاک شود و هر که اهلیت پیامبرش را (ص) رها کند گمراه گردد و کسی که قرآن و گفتار پیامبرش را رها کند کافر گردد. عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى □ عَنِ الْقِيَاسِ، فَقَالَ: مَا لَكُمْ وَ الْقِيَاسُ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّمَ .

عثمان بن عیسی گوید: از حضرت موسی بن جعفر □ راجع به قیاس پرسیدم. فرمودند: شما را با قیاس چکار؟! از خدا پرسش

نشود چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

۳. برای مطالعه ی برخی از سندها و طرق این روایت در کتب اهل سنت: ر ک: إحقاق الحق، ج ۴، ص ۳۲۱ تا ۳۲۳ و ص ۳۸۲ و ج ۱۵، ص ۳۶۶ تا ۳۷۴ و ج ۲۰، ص ۴۰۹ و ۴۱۰ و ج ۲۲، ص ۱۵۵ تا ۱۶۰. و برای آشنایی بیشتر با علم آن حضرت در امر قضاوت و برخی از قضاوتهای شگفت انگیز آن حضرت که در کتب اهل سنت نیز روایت شده: ر ک: إحقاق الحق، ج ۸، ص ۳۴ تا ۸۶ و ج ۳۲، ص ۱۲۰ تا ۱۸۸. و ر ک: کتاب قضاء امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، تألیف علامه تستری، و یا ترجمه ی آن با عنوان: قضاوتهای امیر المؤمنین علی علیه السلام

برخی از مصادیق هدایت تشریحی اهلیت علیهم السلام

اشاره

بسیار مکرر و متعدد است مواردی که در دوران امامت اهلیت (ع)، معاصران ایشان، در علم به حکمی درمانده اند و پس از رجوع به اهلیت (ع) مشکل حل شده و حکم خدا برایشان روشن و نمودار گشته است که در اینجا برخی از مصادیق را ذکر می کنیم:

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

درباره ی علم حضرت علی ؑ به احکام شریعت و اینکه آن حضرت از این جهت یگانه ی زمان خود بودند روایات متعددی، هم در کتب روایی شیعه و هم در کتب اهل سنت از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است.

درباره ی قضاوت آن حضرت نیز (که فرع علم آن حضرت به شریعت است) فریقین هر کدام به سندها و طرق متعددی از رسول خدا (ص) روایت کرده اند که خطاب به اصحابشان فرمودند: «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ ؑ» و یا فرمودند: «أَقْضَى أُمَّتِي عَلِيٌّ ؑ».

مصادیق و نمونه های قضاوتهای آن حضرت در مواردی که دیگران در آن فرو مانده اند نیز مطلبی است که تمام علمای مسلمین در کتب روایی معتبر خود بر آن اتفاق نظر دارند و بابتی را در کتب خود به این موضوع اختصاص داده اند و یا کتابهایی را در این موضوع تألیف نموده اند. در اینجا بخاطر لزوم اختصار و برای اینکه از موضوع بحث خارج نشویم دو مورد از مجموعه قضاوتهای آن حضرت را ذکر می کنیم:

جَاءَتْ بِهِ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ فِي قِصِّهِ قُدَامَةَ بْنِ مِطْعُونٍ وَقَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَأَرَادَ عُمَرُ أَنْ يُحَدِّثَهُ فَقَالَ لَهُ قُدَامَةُ: إِنَّهُ لَا يَجِبُ عَلَيَّ الْحَدُّ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا» (مائده/۱۲۳/۹۳).

فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْحَدَّ، فَبَلَغَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ □ فَمَشَى إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ: لِمَ تَرَكْتَ إِقَامَةَ الْحَدِّ عَلَيَّ قُدَامَةَ فِي شُرْبِهِ الْخَمْرِ؟
فَقَالَ لَهُ: إِنَّهُ تَلَا عَلَيَّ الْآيَةَ وَتَلَاهَا عُمَرُ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □: لَيْسَ قُدَامَةُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَا مَنْ سَبَلَكَ سَبِيلَهُ فِي اِرْتِكَابِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَشْتَرُونَ حَرَامًا، فَارْذُ قُدَامَةَ وَاسْتَبْتَهُ مِمَّا قَالَ، فَإِنْ تَابَ فَأَقِمِ عَلَيْهِ الْحَدَّ وَإِنْ لَمْ يَتُبْ فَأَقْتُلْهُ فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْمِلَّةِ، فَاسْتَيْقِظَ عُمَرُ لِذَلِكَ وَعَرَفَ قُدَامَةَ الْخَبَرَ فَأَظْهَرَ التَّوْبَةَ وَالْإِقْلَاعَ فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْقَتِيلَ وَلَمْ يَدْرِ كَيْفَ يَحْدُثُهُ. فَقَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □: أَشْرَ عَلَيَّ فِي حَدِّهِ.

فَقَالَ: حُدِّهِ ثَمَانِينَ، إِنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ إِذَا شَرِبَهَا سَبَكَرَ وَإِذَا سَبَكَرَ هَدَى وَإِذَا هَدَى أَفْتَرَى، فَجَلَدَهُ عُمَرُ ثَمَانِينَ وَصَارَ إِلَى قَوْلِهِ فِي ذَلِكَ .

سنی و شیعه نقل کرده اند که قدامه پسر مظعون شراب خورد، عمر خواست حد بر او جاری کند که قدامه گفت: جاری کردن حد بر من لازم نیست زیرا خدای تعالی می فرماید: «بر آنان که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند باکی نیست در آنچه بخورند اگر پرهیزکاری کنند و ایمان آرند و کردار شایسته کنند سپس پرهیزکاری کنند و ایمان آرند».

پس عمر حدی بر او جاری نکرد، این جریان به گوش امیر المؤمنین □ رسید، نزد عمر رفته و به او فرمود: چرا حد شراب خوار بر قدامه جاری نکردی؟

گفت: او آیه ای از قرآن برایم خواند، و آن آیه را قرائت کرد.

حضرت امیر المؤمنین □ فرمودند: قدامه و هر کس روش او را در انجام محرمات الهی دنبال کند اهل این آیه نیست، زیرا هر آینه کسانی که ایمان آرند و کردار شایسته کنند حرام خدا را حلال نشمارند، پس قدامه را باز گردان و توبه اش ده، اگر توبه کرد حد شراب خوار بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد او را بکش، زیرا که از دین اسلام بیرون رفته، عمر به خود آمد (که اشتباه کرده) و قدامه نیز از این جریان آگاه شده اظهار توبه کرد و دست از این سخن برداشت، پس عمر او را نکشت ولی نمی دانست چگونه حد بر او جاری سازد، پس به حضرت امیر □ گفت: شما بفرمائید چگونه حد بر او بزنیم؟

حضرت فرمودند: هشتاد تازیانه به او بزن، زیرا همانا شرابخوار همین که شراب بخورد مست شود و چون مست شود هذیان گوید و وقتی هذیان گوید دروغ بندد.

پس عمر هشتاد تازیانه بر او زد و به فرمایش حضرت رفتار کرد.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ: اسْتَوْدَعَ رَجُلَانِ امْرَأَةً وَوَدِيعَهُ وَقَالَ لَهَا: لَا تَدْفَعِي إِلَيَّ وَاحِدٍ مِنَّا حَتَّى نَجْتَمِعَ عِنْدَكَ ثُمَّ انْطَلَقَا فَعَابَا، فَجَاءَ أَحَدُهُمَا إِلَيْهَا وَقَالَ: أَعْطِينِي وَوَدِيعَتِي فَإِنَّ صَاحِبِي قَدْ مَاتَ، فَأَبَتْ حَتَّى كَثُرَ اخْتِلَافُهُ إِلَيْهَا ثُمَّ أَعْطَتْهُ ثُمَّ جَاءَ الْآخَرُ فَقَالَ: هَاتِي وَوَدِيعَتِي! قَالَتْ: أَخَذَهَا صَاحِبُكَ وَذَكَرَ أَنَّكَ قَدْ مِتَّ فَارْتَفَعَا إِلَيَّ عُمَرَ فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: مَا أَرَاكِ إِلَّا وَقَدْ ضَمِنْتَ!

فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: اجْعَلْ عَلَيَّ □ بَيْنِي وَبَيْنَهُ.

فَقَالَ لَهُ: افْضِ بَيْنَهُمَا.

فَقَالَ عَلِيُّ □: «هَذِهِ الْوَدِيعَةُ عِنْدَهَا وَقَدْ أَمَرْتُهَا أَلَّا تَدْفَعَهَا إِلَيَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ حَتَّى تَجْتَمِعَا عِنْدَهَا فَأَتِينِي بِصَاحِبِكَ» وَ لَمْ يُضْمَنْهَا، وَقَالَ عَلِيُّ □: إِنَّمَا أَرَادَا أَنْ يَذْهَبَا بِمَالِ الْمَرْأَةِ.

ابراهیم بن محمد ثقفی گوید: دو مرد نزد بانویی ودیعه ای نهادند و گفتند: به هیچ یک از ما پس مده مگر آنکه هر دو با هم باشیم، سپس رفتند و غایب شدند و پس از چندی یکی از آن دو آمد و گفت: ودیعه ی مرا بر گردان، زیرا رفیقم از دنیا رفت، زن نپذیرفت تا اینکه رفت و آمد مرد نزد وی زیاد شد، زن ناچار ودیعه را به او بازگرداند. پس از آن، رفیقش آمد و تقاضای ردّ ودیعه کرد، زن گفت: رفیق آمد و گفت که تو از دنیا رفته ای و آن را گرفت! دادخواهی نزد عمر بردند. عمر به زن گفت: من نظری جز اینکه تو ضامنی ندارم.

زن گفت: علی □ را بین ما حکم قرار ده.

عمر به حضرت علی □ گفت: شما میان این دو حکم کن.

حضرت علی □ (به آن مرد) فرمودند: «این امانت، اکنون نزد این زن موجود است، ولی شرط شما این بوده که آنرا به یکی از شما به تنهایی تحویل ندهد تا هر دو با هم نزدش حاضر شوید، اکنون برو و همراه دوستت بازگرد». حضرت با این قضاوت قائل به ضامن بودن زن نشدند و فرمودند: آنها می خواستند مال این زن را به یغما برند. -----

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۹.

امام حسن مجتبی علیه السلام

عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: سَأَلَ أَعْرَابِيٌّ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ: إِنِّي أَصَبْتُ بَيْضَ نَعَامٍ فَشَوَيْتُهُ وَ أَكَلْتُهُ وَ أَنَا مُحْرِمٌ فَمَا يَجِبُ عَلَيَّ؟

فَقَالَ لَهُ: يَا أَعْرَابِيٌّ، أَشَكَلْتَ عَلَيَّ فِي قَضِيَّتِكَ! فَدَلَّهُ عَلَى عُمَرَ وَ دَلَّهُ عُمَرُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَلَمَّا عَجَزُوا قَالُوا: عَلَيْكَ بِالْأَصْلَحِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □: سَلْ أَيَّ الْعَلَمَيْنِ شِئْتَ.

فَقَالَ الْحَسَنُ □: يَا أَعْرَابِيُّ! أَلَيْكَ إِبْلٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَاعْمِدْ إِلَى عَدَدِ مَا أَكَلْتَ مِنَ الْبَيْضِ نَوْقًا فَاضْرِبْهُنَّ بِالْفُحُولِ فَمَا فَضَلَ مِنْهَا فَأَهْدِهِ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْعَتِيقِ الَّذِي حَجَجْتَ إِلَيْهِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □: إِنَّ مِنَ التُّوقِ السُّلُوبِ وَ مِنْهَا مَا يُزْلِقُ؟

فَقَالَ: إِنْ يَكُنْ مِنَ التُّوقِ السُّلُوبِ وَ مَا يُزْلِقُ فَإِنَّ مِنَ الْبَيْضِ مَا يَمْرُقُ.

قَالَ: فَسَمِعَ صَوْتَ مَعَاشِرِ النَّاسِ إِنْ الَّذِي فَهِمَ هَذَا الْعَلَامُ هُوَ الَّذِي فَهِمَهَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ ۳.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰.

عباده پسر صامت گوید: مرد عربی نزد ابو بکر آمد و گفت: من در حالی که مُحْرِم بودم چند تخم شتر مرغ را پخته و خورده ام، اکنون تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟

ابو بکر گفت: ای اعرابی! مسأله ات را برایم مشکل کردی! آنگاه او را نزد عمر فرستاد، عمر هم وی را نزد عبد الرحمن روانه کرد. هنگامی که آنان از جواب آن مسأله عاجز شدند او را گفتند: بر تو باد به اصلع (: یعنی کسی که جلوی سرش بی مو می باشد، مراد حضرت امیر □ است).

(همین که خدمت امیر المؤمنین □ رسید و سؤالش را پرسید حضرت با اشاره به دو فرزندشان) فرمودند: از این دو پسر، از هر کدام که خواستی سؤال کن!

امام حسن □ (در جواب این مسأله به او) فرمود: ای اعرابی، آیا شتر داری؟

گفت: آری.

فرمود: به تعداد آن تخم های شتر مرغی که خورده ای شتر ماده با شتر نر جفت گیری کن و بچه های آنها را برای خانه خدا که به سویس حج نمودی هدیه کن.

حضرت امیر □ فرمودند: گاهی شتران بچه می اندازند و گاهی هم بچه مرده به دنیا می آورند!

امام حسن □ فرمود: اگر شتران گاهی بچه می اندازند و یا بچه مرده به دنیا می آورند، تخم نیز گاهی فاسد و بی خاصیت می

شود.

در این هنگام حاضران صدایی شنیدند که می گفت: ای مردم! کسی که به این پسر فهمانید، همان کسی بود که به حضرت سلیمان فهمانید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ يَقُولَانِ: بَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ □ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ فَقَالُوا: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَرَدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: وَ مَا حَاجَتُكُمْ؟

قَالُوا: أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ.

قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ تُخْبِرُونَا بِهَا.

فَقَالُوا: امْرَأَةٌ جَامِعَهَا زَوْجُهَا فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُوتِهَا فَوَقَعَتْ عَلَى جَارِيَةِ بَكْرِ فَسَاحَقَتْهَا فَأَلْقَتِ النُّطْفَةَ فِيهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا؟

فَقَالَ الْحَسَنُ □: مُعْضَلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا، وَ أَقُولُ فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ وَ إِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنْ نَفْسِي فَأَرْجُو أَنْ لِمَا أَخْطِئُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ يُعْمِدُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَيُؤَخِّدُ مِنْهَا مَهْرَ الْجَارِيَةِ الْبَكْرِ فِي أَوَّلِ وَهْلِهِ لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى تُشَقَّ فَيَذْهَبَ عُمْدَرَتُهَا ثُمَّ تُرْجَمُ الْمَرْأَةُ لِأَنَّهَا مُخْصِيَةٌ ثُمَّ يُنْتَظَرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَ مِا فِي بَطْنِهَا وَ يُرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ ثُمَّ تُجَلَدُ الْجَارِيَةُ الْحَدَّ.

قَالَ: فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ □ فَلَقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ □ فَقَالَ: مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَ مَا قَالَ لَكُمْ؟

فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: لَوْ أَنَّنِي الْمَسْئُولُ مَا كَانَ عِنْدِي فِيهَا أَكْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي .

محمد بن مسلم گوید: از حضرت امام باقر و امام صادق □ شنیدم که می فرمودند: روزی امام حسن □ در مجلس حضرت امیر □ بود که گروهی وارد شدند و به حضرت گفتند: ای ابامحمد! با امیر المؤمنین کار داریم.

فرمود: کارتان چیست؟

گفتند: می خواهیم مسأله ای را از او پرسیم.

فرمود: چه مسأله ای؟ برای ما بگوید.

گفتند: زنی پس از اینکه شوهرش با او همبستر شد، با کنیز باکره ای مساحقه کرد، عورت آن دختر، نطفه را جذب کرد و دختر بدین وسیله حامله شد، درباره ی این مسأله چه می گویی؟

فرمودند: مسأله ای است مشکل، که پدرم از عهده ی آن بر می آید، ولی در عین حال من جواب آن را می گویم، اگر صحیح گفتم از طرف خدا و سپس امیر المؤمنین □ است و اگر اشتباه گفتم از سوی خودم می باشد، اما امیدوارم که ان شاء الله اشتباه نگویم؛ در مرحله ی اول بایستی مهریه ی آن کنیز باکره را از آن زن بگیرند، زیرا آن بچه جز با از بین رفتن بکارت آن دختر خارج نخواهد شد. آنگاه باید آن زن را سنگسار نمود، زیرا که زناى محصنه کرده است. سپس باید منتظر ماند تا آن دختر وضع حمل نماید و آن بچه را به صاحب نطفه داد، و بر آن دختر حد جاری کرد.

آن گروه از حضور امام حسن □ مرخص شده و با حضرت امیر □ ملاقات کردند. حضرت به ایشان فرمودند: شما به ابامحمد چه گفتید و او چه جوابی به شما داد؟

ایشان جریان را شرح دادند. حضرت فرمودند: اگر از من هم می پرسیدید جوابی بیش از جواب پسر من نبرد من نبود. -----

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۰۲.

امام حسین علیه السلام

رَوَى أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ يَخُطُّ النَّاسَ عَلَى مِثْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَذَكَرَ فِي خُطْبَتِهِ أَنَّهُ «أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ».

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ □ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ: انزِلْ أَيُّهَا الْكَذَّابُ عَنْ مِثْبَرِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ لَا [إِلَى] مِثْبَرِ أَبِيكَ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَمِثْبَرُ أَبِيكَ لِعَمْرِي يَا حُسَيْنُ لَا مِثْبَرُ أَبِي مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟ أَبُوكَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ □: إِنْ أُطِعَ أَبِي فِيمَا أَمَرَنِي فَلِعَمْرِي إِنَّهُ لَهَادٍ وَأَنَا مُهْتَدٍ بِهِ وَ لَهُ فِي رِقَابِ النَّاسِ الْبَيْعَةُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) نَزَلَ بِهَا جَبْرَائِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يُنْكِرُهَا إِلَّا جَاحِدٌ بِالْكِتَابِ، قَدْ عَرَفَهَا النَّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَ أَنْكَرُوهَا بِأَلْسِنَتِهِمْ، وَ وَيْلٌ لِلْمُنْكَرِينَ حَقَّقْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَا ذَا يَلْقَاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ إِدَامَةِ الْغَضَبِ وَ شِدَّةِ الْعَذَابِ!

فَقَالَ عُمَرُ: يَا حُسَيْنُ! مَنْ أَنْكَرَ حَقَّ أَبِيكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، أَمَرْنَا النَّاسَ فَتَأَمَّرْنَا وَ لَوْ أَمَّرُوا أَبَاكَ لَأَطَعْنَا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ □: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ! فَأَيُّ النَّاسِ أَمَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ قَبِيلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبَا بَكْرٍ عَلَى نَفْسِكَ لِيُؤَمِّرَكَ عَلَى النَّاسِ بِلَا حُجَّةٍ مِنْ نَبِيِّ وَ لِمَا رَضَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَرَضَ أَكْمُ كَانَ لِمُحَمَّدٍ (ص) رِضَى أَوْ رِضَا أَهْلِهِ كَانَ لَهُ سَخَطًا؟ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ أَنْ لِّلْسَانِ مَقَالًا يَطُولُ تَصْدِيقُهُ وَ فِعْلًا يُعِينُهُ الْمُؤْمِنُونَ لَمَا تَخَطَّاتِ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)، تَزَقَى مِثْبَرَهُمْ وَ صِرَتِ الْحَاكِمَ عَلَيْهِمْ بِكِتَابِ نَزَلَ فِيهِمْ لَا تَعْرِفُ مَعْجَمَهُ وَ لَا تَدْرِي تَأْوِيلَهُ إِلَّا سَمَاعَ الْأَذَانِ، الْمُخْطِئِي وَ الْمُصِيبِ عِنْدَكَ سَوَاءٌ، فَجَزَاكَ اللَّهُ جَزَاكَ وَ سَأَلَكَ عَمَّا أَحَدَّثْتَ سُؤَالَ حَفِيًّا.

قَالَ: فَنَزَلَ عُمَرُ مُغْضَبًا

روایت شده: روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا (ص) سرگرم ایراد خطبه ای بود و در ضمن آن گفت که او مصداق این

آیه است «اولی و سزاوارتر به مؤمنان از خودشان».

امام حسین □ که در گوشه ای از مسجد نشسته بود با شنیدن این کلام فریاد برآورد که: ای دروغگو! از منبر پدرم رسول خدا (ص) فرو شو و بر منبر پدر خود برو!

عمر گفت: آری، به جان خودم این منبر پدرت توست نه پدر من، چه کسی این حرفها را به تو یاد داده؟ پدرت علی بن ابی طالب؟! طالب؟! طالب؟! طالب!؟

امام حسین □ فرمود: اگر در این کار پدرم را اطاعت کرده باشم به جان خودم سوگند که او فردی هدایتگر است و من پیرو اویم، و او برگردن مردم بنا بر عهد رسول خدا (ص) بیعتی دارد که جبرئیل بخاطر آن از جانب خداوند نازل شده که جز افراد منکر قرآن کسی آن را انکار نمی کند، همه مردم در دل از آن خبر داشتند و با زبان آنرا رد نمودند، و وای بر منکرین حق ما اهلیت! آیا محمد رسول خدا (ص) جز با خشم و غضب و شدت عذاب با ایشان روبرو خواهد شد؟

عمر گفت: ای حسین! هر که حق پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند، مردم مرا حاکم کردند و من هم پذیرفتم، و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعت می کردیم.

امام حسین □ به او فرمود: ای پسر خطاب! کدامین از مردم، تو را بر خود حاکم کرد پیش از آنکه تو ابوبکر را بر خود حاکم کنی بدون هیچ حجتی از جانب رسول خدا (ص) و بدون رضایت آل محمد؟ آیا رضایت شما همان رضایت محمد (ص) است؟ یا اینکه رضایت خاندان او، موجب غضب اوست؟ به خدا که اگر برای زبان گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهل ایمان یاریش کنند هرگز به خطا بر دوش آل محمد (ص) سوار نمی شدی، که از منبرشان بالا-رفته و با قرآنی که بر آنان نازل شده بر آنان حکم کنی، کتابی که نه از مشکلاتش باخبری و نه از تأویلش جز آنچه شنیده ای می دانی، خطاکار و محق نزد تو یکسانند، پس خدای تعالی تو را جزا دهد به آنچه جزای توست و از این وقایعی که به بار آورده ای از تو بازخواست کند.

راوی گوید: پس از این کلام عمر در نهایت غضب از منبر فرو آمد

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً كَانَتْ تَطُوفُ وَ خَلْفَهَا رَجُلٌ فَأَخْرَجَتْ ذِرَاعَهَا، فَقَالَ بِيَدِهِ حَتَّى وَضَعَهَا عَلَى ذِرَاعِهَا، فَأَثَبَتْ اللَّهُ يَدَهُ فِي ذِرَاعِهَا حَتَّى قَطَعَ الطَّوْفَ وَ أُرْسِلَ إِلَى الْأَمِيرِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ وَ أُرْسِلَ إِلَى الْفُقَهَاءِ.

فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: اقْطَعْ يَدَهُ فَهُوَ الَّذِي جَنَى الْجِنَايَةَ.

فَقَالَ: هَاهُنَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟

فَقَالُوا: نَعَمْ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ □ قَدِمَ اللَّيْلَةَ.

فَأُرْسِلَ إِلَيْهِ فَدَعَاهُ فَقَالَ: انْظُرْ مَا لَقِيَا ذَانَ.

فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ فَمَكَثَ طَوِيلًا يَدْعُو ثُمَّ جَاءَ إِلَيْهَا حَتَّى خَلَصَ يَدَهُ مِنْ يَدِهَا.

فَقَالَ الْأَمِيرُ: أَلَا تُعَاقِبُهُ بِمَا صَنَعَ؟

فَقَالَ: لَا .

حضرت صادق ع فرمودند: زنی مشغول طواف بود. مردی پشت سر او حرکت می کرد. زن بازوی خود را بیرون آورد، مرد با دستش اشاره کرد و بازوی زن را گرفت. خداوند دست آن مرد را بر بازوی آن زن چسبانید چنان که طواف بند آمد و به دنبال امیر فرستادند. مردم جمع شدند و به دنبال فقها فرستادند.

فقها آمده و نظر دادند: دست مرد را قطع کنید که این جنایت از ناحیه ی او بوده.

امیر گفت: آیا کسی از فرزندان رسول خدا (ص) اینجا هست؟

گفتند: آری، حسین بن علی ع دیشب رسیده.

به دنبال حضرت فرستاد و ایشان را فرا خواند و به ایشان عرضه داشت: ببینید ایندو دچار چه بلایی شده اند!

حضرت رو به قبله کرده و دستانشان را بالا برده و مدت زیادی دعا کردند. آنگاه پیش زن رفته و دست مرد را از دست او جدا کردند.

امیر پرسید: آیا این مرد را مجازات نکنیم؟ -----

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۷۰.

فرمودند: خیر.

امام زین العابدین علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع تَزَوَّجَ سُرِّيَّةً كَانَتْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَبَلَغَ ذَلِكَ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ كِتَابًا أَنْتَكَ صِرَتْ بَعْلُ الْأُمَمَاءِ!

فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع: أَنَّ اللَّهَ رَفَعَ بِالْإِسْلَامِ الْحَسِيصَةَ وَآتَمَّ بِهِ النَّاقِصَةَ، فَأَكْرَمَ بِهِ مِنَ اللَّوْمِ فَلَا لُؤْمَ عَلَى مُسْلِمٍ، إِنَّمَا اللَّوْمُ لُؤْمٌ

الْجَاهِلِيَّةِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَنْكَحَ عَبْدَهُ وَنَكَحَ أُمَّتَهُ.

فَلَمَّا انْتَهَى الْكِتَابُ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ لِمَنْ عِنْدَهُ: حَبْرُونِي عَنْ رَجُلٍ إِذَا أَتَى مَا يَضَعُ النَّاسَ لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا شَرَفًا.

قَالُوا: ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ ذَاكَ.

قَالُوا: مَا نَعْرِفُ إِلَّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: فَلَا وَاللَّهِ مَا هُوَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ .

امام صادق □ فرمودند: علی بن الحسین □ با کنیز امام حسن □ ازدواج کرد. این خبر که به عبدالملک رسید نامه ای شماتت آمیز نوشت که: تو شوهر کنیزان شده ای!

حضرت در پاسخ او نوشتند: خداوند، نقصان و پستی را به واسطه ی اسلام برطرف نمود و مسلمان را گرامی تر از آن داشت که سرزنش شود، پس هیچ سرزنشی بر مسلمان نیست. سرزنش مربوط به جاهلیت است، همانا رسول خدا (ص) به غلامش دختر داد و با کنیزش ازدواج کرد.

همین که نامه ی حضرت به دست عبدالملک رسید رو به حاضرین گفت: کسی را سراغ دارید که اگر کاری که در نظر مردم بد است انجام دهد شرافت او افزون شود؟

گفتند: آن کس امیر مؤمنان است (منظورشان مروان، پدر عبدالملک، یا خود عبدالملک بود).

گفت: نه به خدا قسم چنین نیست.

گفتند: ما جز امیر مؤمنان دیگری را سراغ نداریم.

گفت: نه به خدا سوگند امیر مؤمنان چنین نیست، علی بن الحسین [□] این چنین است.

حضرت باقر العلوم علیه السلام

حضرت باقر العلوم علیه السلام

عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى الشَّعْبِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيْبَةَ قَالَ: كُنَّا عَلَى يَابِ أَبِي جَعْفَرٍ □ وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ نَنْتَظِرُ أَنْ يَخْرُجَ إِذْ جَاءَتْ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: أَيُّكُمْ أَبُو جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ لَهَا الْقَوْمُ: مَا تُرِيدِينَ مِنْهُ؟

قَالَتْ: أَرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلِهِ.

فَقَالُوا لَهَا: هَذَا فِقِيهِ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَسَلِيهِ!

فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجِي مَاتَ وَ تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ كَانَ لِي عَلَيْهِ مِنْ صَدَاقِي خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقِي وَ أَخَذْتُ مِيرَاثِي ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَى عَلَيْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

قَالَ الْحَكَمُ: فَبَيْنَا أَنَا أَحْسَبُ إِذْ خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ □ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي أَرَاكَ تُحَرِّكُ بِهِ أَصَابِعَكَ يَا حَكَمُ؟!

فَقُلْتُ: إِنَّ هَذِهِ الْمَرْأَةَ ذَكَرْتُ أَنَّ زَوْجَهَا مَاتَ وَ تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ كَانَ لَهَا عَلَيْهِ مِنْ صَدَاقِهَا خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقِهَا وَ أَخَذْتُ مِيرَاثِهَا ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَى عَلَيْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

فَقَالَ الْحَكَمُ: فَوَ اللَّهُ مَا أَتَمَمْتُ الْكَلَامَ حَتَّى قَالَ: أَقَرَّتْ بِثُلْثِ مَا فِي يَدَيْهَا وَ لَا مِيرَاثَ لَهَا.

قَالَ الْحَكَمُ: فَمَا رَأَيْتُ وَ اللَّهُ أَفْهَمُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ قَطُّ.

(قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ: وَ تَفْسِيرُ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا مِيرَاثَ لَهَا حَتَّى تَقْضِيَ الدَّيْنَ وَ إِنَّمَا تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ أَلْفٌ وَ خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ لَهَا وَ لِلرَّجُلِ فَلَهَا ثُلْثُ الْأَلْفِ وَ لِلرَّجُلِ ثُلَاثًا).

حَكَمُ بْنُ عَتِيْبَةَ كَوَيْدٌ: مَا جَمَاعَتِي بُوَدِيمُ كَهْ بَرِّ دَرِ خَانَةِ اِي اَمَامِ بَاقِرٍ □ اِنْتِظَارِ بِيْرُونَ اَمْدَنِ حَضْرَتِ رَا مِي كَشِيْدِيْمِ. دَرِ هَمِيْنِ حَالِ زَنِي سَرِ رَسِيْدِ وَ كَفْتِ: كَدَامَ يَكُّ اَزِ شَمَا اَبُو جَعْفَرِ (: كَنِيَةِ اِي اَمَامِ بَاقِرٍ □) اِسْتِ؟

حاضران گفتند: از او چه می خواهی؟

زن گفت: مسأله ای دارم.

گفتند: این (حکم) فقیه اهل عراق است از او بپرس.

زن گفت: شوهرم در گذشته، و هزار درهم بجا نهاده، و من دینی به مبلغ پانصد درهم از باب صداق بر ذمه ی او داشتم، پس صداق و میراث خود را از آن نقدینه برداشتم، سپس مردی آمد و ادعای طلب هزار درهم از او کرد و من به نفع آن مرد شهادت دادم.

حکم گوید: هنگامی که من حساب می کردم حضرت از خانه بیرون آمده و فرمود: چرا انگشتانت را حرکت می دهی ای حکم؟!

گفتم: این زن بیان کرد که شوهرش مرده، و هزار درهم بجا نهاده و او پانصد درهم از بابت صداقش بر ذمه ی شوهر داشته، از اینرو صداق و سهم الارث خود را از آن نقدینه

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۴۵.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۲۴.

برداشته است، سپس مردی از راه رسیده، و مدعی شده است که هزار درهم از او طلب داشته است، و این زن به نفع او شهادت داده است.

حکم گوید: پس به خدا قسم من سختم را تمام نکرده بوده که امام فرمود: این زن نسبت به دو سوم آنچه در دست دارد شهادت داده، و میراثی برای او نیست.

حکم گوید: پس به خدا قسم که من فهیم تر از ابو جعفر ندیده ام.

ابن ابی عمیر (راوی این روایت) گوید: تفسیر این حکم اینست که تا دین اداء نشود میراث موردی ندارد. متوفی هزار درهم از خود باقی گذاشته، در حالی که هزار و پانصد درهم بدهکار است (به همسرش و به آن مرد)، بنابراین یک سوم هزار درهم متعلق به زن او است، زیرا طلب او پانصد درهم است، و دو سوم هزار درهم متعلق به آن مرد است، زیرا طلب او هزار درهم است

امام جعفر صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أَتَى الرَّبِيعُ أَبَا جَعْفَرٍ الْمَنْصُورَ وَهُوَ خَلِيفَةٌ فِي الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَاتَ فُلَانٌ مَوْلَاكَ الْبَارِحَةَ فَقَطَعَ فُلَانٌ مَوْلَاكَ رَأْسَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ.

قَالَ: فَاسْتَشَاطَ وَغَضِبَ.

قَالَ: فَقَالَ لِابْنِ شُبْرَمَةَ وَابْنِ أَبِي لَيْلَى وَغَدَّ مَعَهُ مِنَ الْقَضَاءِ وَالْفُقَهَاءِ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا؟

فَكُلُّ قَالٍ: مَا عِنْدَنَا فِي هَذَا شَيْءٌ.

قَالَ: فَجَعَلَ يُرَدُّ الْمَسْأَلَةَ فِي هَذَا وَيَقُولُ: أَقْتُلُهُ أَمْ لَا؟

فَقَالُوا: مَا عِنْدَنَا فِي هَذَا شَيْءٌ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُهُمْ: قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ السَّاعَةَ فَإِنْ كَانَ عِنْدَ أَحَدٍ شَيْءٌ فَعِنْدَهُ الْجَوَابُ فِي هَذَا وَهُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [□] وَقَدْ دَخَلَ الْمَسْعى.

فَقَالَ لِلرَّبِيعِ: اذْهَبْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ لَوْ لَا مَعْرِفَتَنَا بِشُغْلِ مَا أَنْتَ فِيهِ لَسَأَلْنَاكَ أَنْ تَأْتِيَنَا وَلَكِنْ أَجَبْنَا فِي كَذَا وَكَذَا.

قَالَ: فَأَتَاهُ الرَّبِيعُ وَهُوَ عَلَى الْمَرْوَةِ فَأَبْلَغَهُ الرَّسَالَهَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □: قَدْ تَرَى شُغْلَ مَا أَنَا فِيهِ وَ قَبْلَكَ الْفُقَهَاءُ وَالْعُلَمَاءُ فَسَلُّهُمْ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ سَأَلْتَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِيهِ شَيْءٌ. قَالَ: فَرَدَّهُ إِلَيْهِ فَقَالَ: أَسْأَلُكَ إِلَّا أَجَبْتَنَا فِيهِ فَلَيْسَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِي هَذَا شَيْءٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □: حَتَّى أَفْرَغَ مِمَّا أَنَا فِيهِ.

قَالَ: فَلَمَّا فَرَّغَ جَاءَ فَجَلَسَ فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ لِلرَّبِيعِ اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ: عَلَيْهِ مِائَةٌ دِينَارٍ.

قَالَ: فَأَبْلَغَهُ ذَلِكَ.

فَقَالُوا لَهُ: فَسَلُّهُ كَيْفَ صَارَ عَلَيْهِ مِائَةٌ دِينَارٍ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □: فِي النُّطْفَةِ عِشْرُونَ وَ فِي الْعَلَقَةِ عِشْرُونَ وَ فِي الْمَضْغَةِ عِشْرُونَ وَ فِي الْعُظْمِ عِشْرُونَ وَ فِي اللَّحْمِ عِشْرُونَ «ثُمَّ أَنْشَأَنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (مؤمنون/۱۴/۳۴۲) وَ هَذَا هُوَ مِيتٌ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يُنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ جَنِينًا.

قَالَ: فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ بِالْجَوَابِ فَأَعْجَبَهُمْ ذَلِكَ وَ قَالُوا: ارْجِعْ إِلَيْهِ فَسَلُّهُ الدَّنَائِرَ لِمَنْ هِيَ لَوْرَثَتِهِ أَمْ لَا؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □: لَيْسَ لَوْرَثَتِهِ فِيهَا شَيْءٌ إِنَّمَا هَذَا شَيْءٌ أُتِيَ إِلَيْهِ فِي بَدَنِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ يُحْجُّ بِهَا عَنْهُ أَوْ يُتَصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصِيرُ فِي سَبِيلِ مَنْ سُبُلِ الْخَيْرِ.

قَالَ: فَرَعَمَ الرَّجُلُ أَنْهُمْ رَدُّوا الرَّسُولَ إِلَيْهِ فَأَجَابَ فِيهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □ بِسِتِّ وَ ثَلَاثِينَ مَسْأَلَةً وَ لَمْ يَحْفَظِ الرَّجُلُ إِلَّا قَدْرَ هَذَا الْجَوَابِ .

ربیع حاجب در زمان خلافت منصور دوانقی در حالی که وی مشغول طواف خانه ی خدا بود نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! شب گذشته فلان بنده ی شما مُرد و فلان بنده ی دیگر شما سر او را بعد از مردنش از بدنش جدا کرد.

منصور برافروخته شد و غضب کرد و به ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و برخی دیگر از قاضیان و فقهایى که همراهش بودند پرسید: درباره ی این مسأله می گوئید؟

همه گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

منصور باز سؤالش را تکرار می کرد و می پرسید: او را بکشم یا نه؟

باز گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

گوید: یکی از آنها گفت: هم اکنون مردی فرا رسید که اگر بنا باشد پاسخ این مسأله نزد کسی باشد نزد اوست، و او جعفر بن محمد [] است که داخل در سعی شد.

منصور به ربیع گفت: نزد او برو و بگو: اگر نه این بود که می دانیم مشغول اعمالید از شما درخواست می کردیم که نزد ما آید، ولی اکنون پاسخ ما در این مسأله را بفرمایید.

ربیع خدمت حضرت رسید، حضرت بر مروه بودند. پیام را رسانید.

حضرت فرمودند: می بینی که مشغول اعمالم، فقها و دانشمندان نزد تو هستند، از آنها پرس.

ربیع گفت: از آنها پرسید، کسی پاسخی نداشت، گفت: این مسأله را از او پرس. حضرت ربیع را بازگرداندند. منصور باز پیام فرستاد: از شما خواهش می کنم که پاسخ دهید، زیرا این گروه را پاسخی در قبال این مسأله نیست.

حضرت فرمودند: پس از فراغت از سعی پاسخ می دهم.

گوید: وقتی حضرت از سعی فراغت یافتند گوشه ای از مسجد الحرام نشسته و به ربیع فرمودند: بگو: باید آن شخص صد دینار بدهد.

پاسخ را به منصور رسانید. -----

۱. الکافی، ج ۷، ص ۳۴۷.

فقها گفتند: از او پرس که چرا باید صد اشرفی بدهد؟

حضرت صادق [] فرمودند: دیه ی نطفه بیست دینار است، در علقه شده بیست دینار دیگر، در مضغه شده بیست دینار دیگر، در رویدن استخوان بیست دینار دیگر و در بیرون آوردن لحم بیست دینار دیگر (یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می شود تا مرتبه ای که خلقتش تمام می شود و هنوز روح دمیده نشده صد دینار می شود)، «و سپس آن را آفرینش دیگری می دهیم». و مرده، به منزله ی بچه ی در شکم است که هنوز روح در آن دمیده نشده است.

ربیع برگشت و جواب حضرت را نقل کرد، همگی از این جواب به شگفت آمدند آنگاه گفتند: برگرد و از او پرس که آیا دینارها مال ورثه است یا نه؟

حضرت در جواب فرمودند: هیچ چیز از آن مال ورثه نیست، زیرا که این دیه در مقابل آن چیزی است که بعد از مردنش به

بدن او رسیده، باید با آن مال از طرف او حج نمود یا از جانب او صدقه داد یا در راهی از راههای خیر خرج کرد.

گوید: آنها آن فرستاده را سی و شش مرتبه با سی و شش سؤال نزد حضرت صادق □ فرستادند، ولی راوی جز همین مقدار از سؤال و جوابها را به خاطر نداشت.

امام موسی کاظم علیه السلام

عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادِ الْكُوفِيِّ قَالَ: تَزَوَّجَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا جَارِيَةً مُعْصِرًا لَمْ تَطْمَئِنَّ، فَلَمَّا اقْتَضَتْهَا سَأَلَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْوًا مِنْ عَشْرَةِ أَيَّامٍ، قَالَ: فَأَرَوْهَا الْقَوَابِلَ وَمَنْ ظَنُّوا أَنَّهُ يُبْصِرُ ذَلِكَ مِنَ النِّسَاءِ فَاخْتَلَفْنَ فَقَالَ بَعْضٌ: هَذَا مِنْ دَمِ الْحَيْضِ وَقَالَ بَعْضٌ: هُوَ مِنْ دَمِ الْعُذْرَةِ.

فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِكَ فَقَهَاءَهُمْ كَأَبِي حَنِيفَةَ وَغَيْرِهِ مِنْ فُقَهَائِهِمْ فَقَالُوا: هَذَا شَيْءٌ قَدْ أَشْكَلَ وَالصَّلَاةُ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ فَلْتَتَوَضَّأْ وَ لْتَصَلِّ وَ لِيَمْسِكْ عَنْهَا زَوْجَهَا حَتَّى تَرَى الْبَيَاضَ، فَإِنْ كَانَ دَمُ الْحَيْضِ لَمْ يَضُرَّهَا الصَّلَاةُ وَ إِنْ كَانَ دَمُ الْعُذْرَةِ كَانَتْ قَدْ أَدَّتِ الْفَرْضَ.

فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ ذَلِكَ وَ حَجَّجْتُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَلَمَّا صِرْنَا بِمِنَى بَعَثْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ □ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنْ لَنَا مَسْأَلَةٌ قَدْ ضِقْنَا بِهَا ذَرْعًا، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذِنَ لِي فَأَتِيكَ وَ أَسْأَلُكَ عَنْهَا.

فَبَعَثَ إِلَيَّ إِذَا هَدَاتِ الرَّجُلُ وَ انْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَأَقْبِلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ خَلْفٌ: فَرَأَيْتِ اللَّيْلَ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتِ النَّاسَ قَدْ قَلَّ اخْتِلَافُهُمْ بِمِنَى تَوَجَّهْتُ إِلَى مِضْرَبِهِ فَلَمَّا كُنْتُ قَرِيبًا إِذَا أَنَا بِأَسْوَدَ قَاعِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَقَالَ: مَنْ الرَّجُلُ؟

فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنَ الْحَاجِّ.

فَقَالَ: مَا اسْمُكَ؟

قُلْتُ: خَلْفُ بْنُ حَمَادٍ.

قَالَ: ادْخُلْ بِغَيْرِ إِذْنٍ، فَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَقْعَدَ هَاهُنَا فَإِذَا أَتَيْتَ أَذِنْتُ لَكَ.

فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَدَّ السَّلَامَ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى فِرَاشِهِ وَحَدَهُ، مَا فِي الْفُسْطَاطِ غَيْرُهُ. فَلَمَّا صِرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ سَأَلَنِي وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ جَارِيَةً مُعْصِرًا لَمْ تَطْمَئِنَّ فَلَمَّا اقْتَضَتْهَا سَأَلَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْوًا مِنْ عَشْرَةِ أَيَّامٍ وَ إِنْ الْقَوَابِلَ اخْتَلَفْنَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْحَيْضِ وَقَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْعُذْرَةِ فَمَا يَتَّبِعِي لَهَا أَنْ تَصْنَعَ؟

قَالَ: فَلْتَتَّقِي اللَّهَ! فَإِنْ كَانَ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ فَلْتَمْسِكْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَرَى الطُّهْرَ وَ لِيَمْسِكْ عَنْهَا بَعْلُهَا وَ إِنْ كَانَ مِنَ الْعُذْرَةِ فَلْتَتَّقِ اللَّهَ وَ لْتَتَوَضَّأْ وَ لْتَصَلِّ وَ يَأْتِيهَا بَعْلُهَا إِنْ أَحَبَّ ذَلِكَ.

فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ لَهُمْ أَنْ يَعْلَمُوا مِمَّا هُوَ حَتَّى يَفْعَلُوا مَا يَتَّبِعِي؟

قَالَ: فَالْتَفَتَ يَمِينًا وَ شِمَالًا فِي الْفُسَيْطَاتِ مَخَافَهُ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُ أَحَدٌ، قَالَ: ثُمَّ نَهَدَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا خَلْفُ! سِرِّ اللَّهَ سِرًّا فَلَا تُدِيْعُوهُ وَ لَا تَعْلَمُوا هَذَا الْخَلْقَ أَصُولَ دِينِ اللَّهِ بَلِ ارْضُوا لَهُمْ مَا رَضِيَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ.

قَالَ: ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى تِسْعِينَ ثُمَّ قَالَ: تَسْتَدْخِلُ الْقُطْنَةَ ثُمَّ تَدْعُهَا مَلِيًّا ثُمَّ تُخْرِجُهَا إِخْرَاجًا رَفِيقًا؛ فَإِنْ كَانَ الدَّمُ مُطَوَّقًا فِي الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْعُدْرَةِ وَ إِنْ كَانَ مُسْتَنْقَعًا فِي الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ.

قَالَ خَلْفُ: فَاسْتَحَفَّنِي الْفَرْحُ فَبَكَيْتُ فَلَمَّا سَكَنَ بُكَائِي قَالَ: مَا أَبْكََاكَ؟

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَنْ كَانَ يُحْسِنُ هَذَا غَيْرُكَ؟

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: وَ اللَّهُ إِنِّي مَا أَخْبِرُكَ إِلَّا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ .

خلف بن حماد کوفی گوید: یکی از اصحاب، با دختری که هنوز حیض نشده بود ازدواج کرد، وقتی با او نزدیکی کرد خونی جاری شد که تا حدود ده روز قطع نشد. گوید: او را به قابله ها و زنانی که به گمانشان، وارد بودند نشان دادند. زنها اختلاف کردند، بعضی گفتند: خون حیض است و بعضی گفتند: خون بکارت است.

این مسأله را از فقهای خود مثل ابوحنیفه و دیگران پرسیدند. در جواب گفتند: مسأله ی مشکلی است، نماز هم واجب است، باید وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش از نزدیکی با او خودداری کند تا پاک شود؛ اگر خون حیض باشد نماز خواندنش ضرر ندارد و اگر خون بکارت باشد که باید نماز بخواند.

دخترک همین کار را کرد. و من همان سال من به حج رفتم، وقتی به منا رسیدیم برای حضرت موسی بن جعفر □ پیغام دادم: فدایت کردم! مسأله ایست که ما را ناتوان کرده، اگر صلاح بدانید اجازه دهید خدمت شما برسم و آنرا از شما بپرسم.

حضرت جواب دادند: وقتی مردم از رفت و آمد افتادند و خلوت شد بیا ان شاء الله. منتظر ماندم تا شب شد و رفت و آمد مردم در منا کم شد. رو به خیمه ی حضرت روانه شدم، همین که نزدیک خیمه رسیدم غلام سیاهی را دیدم سر راه نشسته گفت: کیستی؟

گفتم: یکی از حاجیانم. -----

۱. الکافی، ج ۳، ص ۹۲.

پرسید: اسمت چیست؟

گفتم: خلف بن حماد.

گفت: بدون اجازه وارد شو، حضرت مرا دستور داده اینجا بنشینم تا هر وقت آمدی به تو اجازه ی ورود دهم.

داخل خیمه شده سلام کردم، حضرت جواب سلامم را دادند. تنها روی تشک نشسته بودند و در خیمه کسی جز ایشان نبود. همین که روبروی ایشان نشستم از حالم جو یا شدند و من نیز از حال ایشان پرسیدم.

آنگاه عرض کردم: یکی از دوستان شما (آنگاه شرح ماجرا را عرضه داشت و پرسید: وظیفه ی این زن چیست؟

فرمودند: باید تقوا پیشه کند؛ اگر خون حیض است نماز نخواند تا پاک شود و همسرش از نزدیکی با او خودداری کند و اگر خون بکارت باشد تقوا پیشه کند؛ وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش هم در صورتی که میل داشت می تواند با او همبستر شود.

عرض کردم: از کجا تشخیص دهند که چه خونی است که بعد به این دستور عمل کنند.

گوید: در این هنگام حضرت نگاهی به چپ و راست خیمه کردند مبادا کسی سخن ایشان را بشنود، آنگاه نزدیک من آمده فرمودند: ای خلف! سرّ خداست، سرّ خداست، مبادا فاش کنی، اصول دین خدا را به این مردم نیاموزید، بلکه برایشان راضی شوید به گمراهی که خدا راضی شده (یعنی چون امامت و هدایت تشریحی اهل بیت (ع) را نپذیرفتند در امور شرع الهی دچار سردرگمی و گمراهی گشتند و این سزایی است که خدا برایشان رقم زده است، شما به این سزا راضی شوید و احکامی را که از ما فرا می گیرید به آنها یاد ندهید).

سپس حضرت با دست چپ اشاره کرد که اینچنین پنبه را داخل فرج گذارد و کمی صبر کند، بعد آرام خارج نماید، اگر خون دور پنبه را فرا گرفته بود از بکارت است و چنانچه خون داخل پنبه رفته بود از حیض است.

خلف گوید: بخاطر شنیدن پاسخ، شادی وجودم را گرفت، آنگاه گریستم، وقتی گریه ام فرو نشست حضرت فرمودند: چرا گریه می کنی؟

گفتم: فدایت کردم! چه کسی جز شما می تواند چنین جوابی بدهد؟

گوید: در این هنگام حضرت دستشان را بالا برده و با اشاره به آسمان فرمودند: به خدا قسم تو را خبر ندادم مگر از جانب رسول خدا (ص) از جبرئیل از طرف خداوند .

عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَلَفَ رَجُلٌ بِخُرَّاسَانَ بِالطَّلَاقِ أَنْ مُعَاوِيَةَ لَيْسَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَيَّامَ كَانَ الرَّضَا □ بِهَا.

فَأُفْتِيَ الْفُقَهَاءُ بِطَلَّاقِهَا.

فَسُئِلَ الرَّضَا □، فَأُفْتِيَ أَنَّهَا لَا تُطَلَّقُ.

فَكَتَبَ الْفُقَهَاءُ رُفْعَهُ وَ أَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ وَ قَالُوا لَهُ: مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهَا لَمْ تُطَلَّقْ!؟

فَوَقَّعَ □ فِي رُفْعَتِهِمْ: قُلْتُ هَذَا مِنْ رِوَايَتِكُمْ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لِمَسْئَلِمَةَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَ قَدْ كَثُرُوا عَلَيْهِ: «أَنْتُمْ خَيْرٌ وَ أَصْحَابِي خَيْرٌ وَ لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ» فَأَمَّطَ الْهِجْرَةَ وَ لَمْ يَجْعَلْ هُوَ لَاءِ أَصْحَابًا لَهُ.

قَالَ: فَارْجِعُوا إِلَيَّ قَوْلِهِ .

احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از قول پدرش گوید: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنی مطلقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا (ص) نبود! (و این در هنگامی بود که حضرت رضا □ در خراسان بودند).

فقها فتوا دادند که زنی مطلقه است.

پس، از آن حضرت حکمش را پرسیدند، فرمود: زنی مطلقه نیست.

فقها نامه ای نوشتند و برای آن حضرت فرستادند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته ای آن زن مطلقه نیست ای پسر رسول خدا!؟

حضرت در پاسخ، بر نامه ی آنان مرقوم فرمودند: این را از روایتی گفتم که خودتان نقل کرده اید از ابو سعید خدری که رسول خدا (ص) در روز فتح مکه به کسانی که در آن روز مسلمان شدند در هنگامی که گرداگردش را فرا گرفته بودند فرمود: «شما خوبید و اصحاب من نیز خوبند، ولی پس از فتح، هجرتی نیست» رسول خدا (ص) هجرت بعد از فتح را باطل گردانید و آنان را به عنوان اصحاب خویش پذیرفت.

فقها پس از دریافت این جواب، از فتوای خود برگشته و فرموده ی حضرت را پذیرفتند. أُتِيَ الْمَأْمُونُ بِنَصْرَانِيٍّ قَدْ فَجَرَ بِهَا شَمِيئِهِ فَلَمَّا رَأَهُ أَسْلَمَ فَعَاظَهُ ذَلِكَ وَ سَأَلَ الْفُقَهَاءَ. فَقَالُوا: هَدَرَ الْإِسْلَامَ مَا قَبْلَهُ.

فَسَأَلَ الرَّضَا □ فَقَالَ: اقْتُلْهُ لِأَنَّهُ أَسْلَمَ حِينَ رَأَى الْبَأْسَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ خِيَدَهُ» (غافر/ ٤٧٦/ ٨٤) إِلَى آخِرِ السُّورَةِ .

١. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٨٧.

٢. كشف الغمه، ج ٢، ص ٣٠٦.

روزی مردی مسیحی را آوردند که با زنی هاشمی زنا کرده بود. همین که چشمش به مأمون افتاد اسلام آورد. مأمون عصبانی شد و از فقها حکمش را پرسید. گفتند: اسلام آوردن، گناهان پیشین او را از بین می برد.

از حضرت رضا ع پرسید، فرمودند: او را بکش زیرا او همین که کیفر را مشاهده کرد اسلام آورد و حال آنکه خدای بی فرماید: «پس همین که عذاب ما را بدیدند گفتند ما تنها به خدا ایمان آوردیم» تا پایان سوره (در آیه ی پایانی سوره، آیه ی ۸۵ می فرماید: ولی ایمانشان بعد از دیدن عذاب ما هرگز سودی به حالشان نداشت، این سنت خداست که همواره در بندگانش جریان دارد و در اینجاست که کافران زیانکار می شوند).

قَالَتِ الْمُعْتَرِلَةُ يَوْمًا فِي مَجْلِسِ الرَّضَا ع: إِنَّ أَعْظَمَ الْكِبَايِرِ الْقَتْلُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا» (نساء/۹۳/۹۳) الْآيَةَ.

وَ قَالَ الرَّضَا ع: أَعْظَمُ مِنَ الْقَتْلِ إِثْمًا وَ أَفْحُحٌ مِنْهُ بَلَاءُ الزَّانَا؛ لِأَنَّ الْقَاتِلَ لَمْ يُفْسِدْ بِضَرْبِ الْمَقْتُولِ غَيْرَهُ وَ لَا بَعِيدَهُ فَسَادًا وَ الزَّانِيَ قَدْ أَفْسَدَ النَّسْلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَحَلَّ الْمَحَارِمَ.
فَلَمْ يَبْقَ فِي الْمَجْلِسِ فَقِيهٌ إِلَّا قَبْلَ يَدِهِ وَ أَقْرَبُ مَا قَالَهُ .

روزی معتزله در مجلس حضرت رضا ع گفتند: بزرگترین گناهان، قتل است، زیرا خدای تعالی درباره ی آن فرموده: «و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آورد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد».

حضرت رضا ع فرمودند: بزرگتر از قتل و زشت تر از آن زناست زیرا که قاتل با کشتن مقتول، کس دیگری را تباه و فاسد نمی کند ولی زناکار تا روز قیامت نسل بشر را فاسد می کند و حرام را حلال می کند.

پس در آن مجلس، فقیهی باقی نماند مگر اینکه دست حضرتش بوسید و به درستی فرمایش ایشان اقرار کرد.

امام جواد علیه السلام

مناظره ی حضرت جواد ع با یحیی بن اکثم در سن نه سالگی در مجلس مأمون در حضور مردم، معروف است. از اینرو در اینجا فقط اشاره ای به آن کرده و سپس قضیه ی دیگری را می آوریم.

مأمون به قصد خجل کردن حضرت جواد ع، جایزه و مال فروانی را به یحیی وعده داد و از او خواست مسأله ای از آن حضرت پرسد که در جوابش واماند. یحیی در پاسخ به این درخواست، در مجلسی که بدین منظور فراهم آمده بود، در مقابل حضرت جواد ع یک فرع فقهی مطرح کرد. حضرت بیست و دو وجه برای آن فرع مطرح کردند و پرسیدند: کدام وجه مورد نظر توست؟ یحیی متحیر شد و عجز و ناتوانی اش در مقابل حضرت بر همگان نمایان گشت و نتوانست پاسخ دهد. سپس حضرت،

خود پاسخ همه ی وجوه را بیان کرده و مسأله ای از یحیی پرسیدند که او باز در جواب آن درماند و حضرت دوباره خود جواب آن مسأله را نیز تبیین فرمودند .

عَنْ زُرْقَانَ صِيَّاحِبِ ابْنِ أَبِي دُوَادٍ وَ صِيَّادِيْقُهُ بِشِدَّةٍ قَالَ: رَجَعَ ابْنُ أَبِي دُوَادٍ ذَاتَ يَوْمٍ مِنْ عِنْدِ الْمُعْتَصِمِ وَ هُوَ مُعْتَمٌ. فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ.

فَقَالَ: وَدِدْتُ الْيَوْمَ أَنِّي قَدِمْتُ مُنْذُ عَشْرِينَ سَنَةً.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ ذَاكَ؟

قَالَ: لِمَا كَانَ مِنْ هَذَا الْأَسْوَدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى ((ع)) الْيَوْمَ بَيْنَ يَدَيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُعْتَصِمِ.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ كَانَ ذَلِكَ؟

قَالَ: إِنَّ سَارِقًا أَقْرَعَ عَلَى نَفْسِهِ بِالسَّرِقَةِ وَ سَأَلَ الْخَلِيفَةَ تَطْهِيرَهُ بِإِقَامَةِ الْحِدِّ عَلَيْهِ، فَجَمَعَ لِدَلِكِ الْفُقَهَاءَ فِي مَجْلِسِهِ وَ قَدْ أَخْضَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ (□).

فَسَأَلْنَا عَنِ الْقَطْعِ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ يَجِبُ أَنْ يُقَطَعَ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: مِنَ الْكُرْسُوعِ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ؟

قَالَ: قُلْتُ: لِأَنَّ الْيَدَ هِيَ الْأَصْبَابُ وَ الْكُفُّ إِلَى الْكُرْسُوعِ، لِقَوْلِ اللَّهِ فِي التَّيْمَمِ: «فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ» (نساء/ ۴۳/۸۵ و مائده/ ۶/۱۰۸).

وَ اتَّفَقَ مَعِيَ ذَلِكَ قَوْمٌ وَ قَالَ آخَرُونَ: بَلْ يَجِبُ الْقَطْعُ مِنَ الْمِرْفَقِ.

قَالَ: وَ مَا الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ؟

قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ لَمَّا قَالَ: «وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمِرْفَقِ» فِي الْغُسْلِ دَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ حَدَّ الْيَدِ هُوَ الْمِرْفَقُ.

قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (□) فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا يَا جَعْفَرُ؟

فَقَالَ: قَدْ تَكَلَّمْتُ الْقَوْمَ فِيهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: دَعْنِي مِمَّا تَكَلَّمُوا بِهِ، أَيُّ شَيْءٍ عِنْدَكَ؟

قَالَ: أَغْفِنِي عَنْ هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَفَسَمْتُ عَلَيْكَ بِاللَّهِ لَمَّا أَخْبَرْتَ بِمَا عِنْدَكَ فِيهِ.

فَقَالَ: أَمَّا إِذَا أَفْسَمْتَ عَلَيَّ بِاللَّهِ إِنِّي أَقُولُ: إِنَّهُمْ أَحْطَأُوا فِيهِ السُّنَّةَ، فَإِنَّ الْقَطْعَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مِنْ مَفْصَلِ الْأَصَابِعِ فَيُتْرَكُ الْكَفُّ.

قَالَ: وَمَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ؟

۱. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۱.

۲. رك: الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۴۴ و الإرشاد، ج ۲، ص ۲۸۳.

قَالَ: قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص): السُّجُودُ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ: الْوَجْهِ وَالْيَدَيْنِ وَالرُّكْبَتَيْنِ وَالرِّجْلَيْنِ، فَإِذَا قُطِعَتْ يَدُهُ مِنَ الْكُزُسُوعِ أَوْ الْمَرْفِقِ لَمْ يَبْقَ لَهُ يَدٌ يَسْتَجِدُّ عَلَيْهَا وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»، يَعْنِي بِهِ هَذَا الْأَعْضَاءَ السَّبْعَةَ الَّتِي يُسْتَجَدُّ عَلَيْهَا «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (جَنِّ/۵۷۳/۱۸) وَمَا كَانَ لِلَّهِ لَمْ يُقْطَعْ.

قَالَ: فَأَعْجَبَ الْمُعْتَصِمَ ذَلِكَ وَ أَمَرَ بِقَطْعِ يَدِ السَّارِقِ مِنْ مَفْصَلِ الْأَصَابِعِ دُونَ الْكَفِّ

قَالَ ابْنُ أَبِي دَوَادٍ: قَامَتْ قِيَامَتِي وَ تَمَنَيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُ حَيًّا....

زرقان رفیق و دوست صمیمی ابن ابی داود گوید: روزی ابن ابی داود از پیش معتصم برگشت ولی خیلی غمگین و افسرده بود. گفتم: چه شده؟

گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم.

پرسیدم: چرا؟

گفت: بخاطر جریانی که امروز از این سیاه چهره، ابوجعفر محمد بن علی موسی ((ع)) در حضور امیر مؤمنان معتصم واقع شد.

گفتم: جریان چه بود؟

گفت: سارق را آوردند که اقرار به دزدی کرده بود و از خلیفه خواست که با اجرای حد او را پاک نماید، از اینرو فقها را در مجلس خود جمع کرده بود و محمد بن علی (ع) را نیز احضار نمود.

از ما پرسید: چه قسمت از دست دزد باید قطع شود؟

من گفتم: از مچ.

گفت: به چه دلیل؟

گفتم: زیرا دست، اطلاق بر انگشتها و کف دست می شود تا مچ، خداوند نیز در آیه ی تیمم می فرماید: «صورت و دو دست خود را مسح کنید».

گروهی با من هم نظر شدند و دسته ای دیگر گفتند: باید دستش تا آرنج قطع شود.

پرسید: به چه دلیل؟

گفتند: زیرا خداوند در مورد وضو گرفتن می فرماید: «و دستهایتان را تا آرنج ها (بشوئید)»، معلوم می شود دست شامل آرنج هم می شود.

در این موقع رو به جانب محمد بن علی (ؑ) کرده گفت: ای اباجعفر! شما درباره ی این مسأله چه می گوئید؟

فرمود: همه نظر خود را گفتند ای امیر مؤمنان!

گفت: حرفهای اینها را رها کن، چه پاسخی نزد شما هست؟

فرمود: مرا معاف دار ای امیر مؤمنان!

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که بگوئید چه پاسخی دارید.

فرمود: اکنون که به خدا قسم دادی می گویم: اینها بر خلاف سنت نظر دادند. دست دزد باید از آخر انگشتان قطع شود و کف دست باقی بماند.

گفت: به چه دلیل؟

فرمود: به دلیل فرمایش رسول خدا (ص) که فرمود: سجده بر هفت موضع انجام می شود: صورت و دو دست و دو زانو و دو پا. اگر دستش را از مچ یا آرنج قطع کنند دیگر دستی نخواهد ماند تا سجده کند و حال آنکه خداوند می فرماید: «سجده گاه ها از آن خداست» مقصود همین هفت موضع است که بر آن سجده می کنند، «پس احدی را با خدا مخوانید» آنچه اختصاص به خدا دارد قطع نمی شود.

معتصم نظر او را پسندید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی گذارند.

ابن ابی داود گفت: گوئی برای من قیامتی به پا شد و آرزو داشتم که زنده نبودم

امام هادی علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الزِّيَادِيِّ قَالَ: لَمَّا سَمَّ الْمُتَوَكِّلُ نَذَرَ لِلَّهِ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمَالٍ كَثِيرٍ. فَلَمَّا سَلِمَ وَ عُرِفِي سَأَلَ الْفُقَهَاءَ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِيرِ كَمْ يَكُونُ؟ فَاخْتَلَفُوا فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَلْفٌ دِرْهَمٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: عَشْرَةُ آلَافٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مِائَةٌ أَلْفٍ، فَاشْتَبَهَ عَلَيْهِ هَذَا.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ حَاجِبُهُ: إِنَّ أُتَيْتَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ هَذَا أُخْبِرَكَ بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ فَمَا لِي عِنْدَكَ؟

فَقَالَ الْمُتَوَكِّلُ: إِنَّ أُتَيْتَ بِالْحَقِّ فَلَكَ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَإِلَّا أَضْرِبُكَ مِائَةَ مَقْرَعَةٍ.

فَقَالَ قَدْ رَضِيتُ.

فَأَتَى أَبَا الْحَسَنِ الْعَشْرَكَرِيَّ □ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ □: قُلْ لَهُ يَتَصَدَّقُ بِثَمَانِينَ دِرْهَمًا.

فَرَجَعَ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: سَلُهُ مَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ؟

فَسَأَلَهُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ (ص): «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» (توبه/۱۹۰/۲۵) فَعَدَدْنَا مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَبَلَّغَتْ ثَمَانِينَ مَوْطِنًا.

فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ فَفَرِحَ وَ أَعْطَاهُ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ .

ابو عبدالله زیادی گوید: زمانی که متوکل عباسی مسموم شده بود برای خدا نذر کرد در صورتی که خدا او را شفا بخشد به مال زیادی صدقه دهد، وقتی سلامت و بهبودی خود را بازیافت نظر فقها را در مورد مقدار مال زیاد پرسید، آنان به اختلاف افتاده برخی

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۳.

آن را هزار درهم و برخی ده هزار درهم و برخی صد هزار درهم تشخیص دادند، و امر بر او مشتبه شد و تکلیفش را ندانست.

حسن، دربان متوکل به او گفت: ای امیر مؤمنان! اگر پاسخ صحیح و درست آنرا از این شخص (مقصودش امام هادی □ بود)

برایت بیاورم، مرا در نزد شما چه خواهد بود؟

متوکل گفت: ده هزار درهم، و گر نه صد ضربه شلاق خواهد زد.

گفت: پذیرفتم، پس نزد امام هادی \square رفته و از آن حضرت مسأله را پرسید.

حضرت فرمودند: به او بگو هشتاد درهم صدقه دهد.

دربان نزد متوکل بازگشت و کلام حضرت را به او خبر داد، متوکل گفت: از او بپرس: به چه علت؟

باز نزد حضرت بازگشت و علت را جویا شد، حضرت فرمودند: خداوند به پیامبرش (ص) فرموده: «بی شک خداوند شما را در میادین زیادی یاری کرد»، و ما میادین نبرد آن حضرت را شمردیم و آنها به هشتاد رسید.

دربان نزد متوکل برگشته و او را باخبر کرد، متوکل خوشحال شده و به او ده هزار درهم بخشید.

امام حسن عسکری علیه السلام

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْفَهْفَكِيُّ أَبَا مُحَمَّدٍ \square : مَا بَالُ الْمَرْأَةِ الْمَشِيكِينَةِ الضَّعِيفَةِ تَأْخُذُ سَهْمًا وَاحِدًا وَ يَأْخُذُ الرَّجُلُ سَهْمَيْنِ؟

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ \square : إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَ لَا نَفَقَةٌ وَ لَا عَلَيْهَا مَعْقَلَةٌ، إِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرَّجَالِ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ كَانَ قِيلَ لِي: إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ \square عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ.

فَأَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ \square عَلَيَّ فَقَالَ: نَعَمْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ مَسْأَلَةُ ابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ، وَ الْجَوَابُ مِنَّا وَاحِدٌ إِذَا كَانَ مَعْنَى الْمَسْأَلَةِ وَاحِدًا، جَرَى لِآخِرِنَا مَا جَرَى لِأَوْلَانَا وَ أَوْلَانَا وَ آخِرِنَا فِي الْعِلْمِ سَوَاءٌ، وَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ \square فَضْلُهُمَا.

فهنکی از حضرت ابا محمد (امام حسن عسکری \square) پرسید: چرا زن بیچاره ی ضعیف، از ارث یک سهم می گیرد و مرد دو سهم؟

حضرت فرمودند: زیرا جهاد، نفقه و خرجی خانواده، و دیه و غرامت بر عهده ی زن نیست، این گونه امور بر عهده ی مردان است.

راوی (اسحاق) گوید: من با خودم گفتم: شنیده بودم ابن ابی العوجاء همین مسأله را از حضرت صادق \square پرسیده و آن حضرت نیز همین جواب را به او داده اند.

در این هنگام حضرت عسکری \square رو به من کرده و فرمودند: آری، این سؤال، سؤال ابن ابی العوجاء است و جواب ما یکی است و هر گاه سؤال یکی باشد جواب ما یکی است. فضائل اولین ما در آخرین ما نیز جاری است و اولین و آخرین ما از

جهت علم یکسانند، و در عین حال، رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین □ برتری خود را دارند.

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِيِّ قَالَ: ... كُنْتُ قَدْ اتَّخَذْتُ طُومَارًا وَ أَثْبَتُ فِيهِ يَتِّفًا وَ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنْ صِحَابِ الْمَسَائِلِ لَمْ أَجِدْ لَهَا مُجِيبًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا خَيْرَ أَهْلِ بَلَدِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ □ فَارْتَحَلْتُ خَلْفَهُ وَ قَدْ كَانَ خَرَجَ قَاصِدًا نَحْوَ مَوْلَانَا بِسْرٍ مَنْ رَأَى فَلِحِقَّتُهُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ: بِخَيْرٍ لِحَاقَكَ بِي!

قُلْتُ: الشُّوقُ ثُمَّ الْعَادَةُ فِي الْأَسْئَلَةِ.

قَالَ: قَدْ تَكَفَيْتَنَا عَلَى هَيْدِهِ الْخُطَّةِ الْوَاحِدَةِ فَقَدْ بَرِحَ بِي الْقَرْمُ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ □ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاضِلَ فِي التَّأْوِيلِ وَ مَشَاكِلَ فِي التَّنْزِيلِ فَدُونَكهَا الصُّحْبَةَ الْمُبَارَكَةَ فَإِنَّهَا تَقِفُ بِكَ عَلَى ضَمِّهِ بَحْرٍ لَا تَنْفِضِي عَجَائِبَهُ وَ لَا تَفْنِي غَرَائِبَهُ وَ هُوَ إِمَامُنَا.

فَوَرَدْنَا سُرٍّ مَنْ رَأَى فَانْتَهَيْتَنَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيِّدِنَا فَاسْتَأْذَنَّا فَخَرَجَ عَلَيْنَا الْإِذْنَ بِالْدُّخُولِ عَلَيْهِ

نَظَرَ إِلَيَّ مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ □ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ؟

فَقُلْتُ: شَوْقِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا.

قَالَ: وَ الْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا؟

قُلْتُ: عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَايَ.

قَالَ: فَسَلْ قُرَّةَ عَيْنِي وَ أَوْمًا إِلَى الْعُلَامِ.

فَقَالَ لِي الْعُلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ مِنْهَا.

فَقُلْتُ لَهُ: مَوْلَانَا وَ ابْنِ مَوْلَانَا! إِنَّا رُؤِيَا عَنْكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) جَعَلَ طَلَّاقَ نِسَائِهِ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ حَتَّى أَرْسَلَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى عَائِشَةَ أَنَّكَ قَدْ أَرْهَجْتَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِفِتْنَتِكَ وَ أَوْرَدْتَ بَيْنِكَ حِيَاضَ الْهَلَاكِ بِجَهْلِكَ، فَإِنْ كَفَفْتَ عَنِّي غَرْبَكَ وَ إِلَّا طَلَّقْتُكَ، وَ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَدْ كَانَ طَلَّاقُهُنَّ وَفَاتَهُ.

قَالَ: مَا الطَّلَاقُ؟

قُلْتُ: تَخْلِيَةُ السَّبِيلِ.

قَالَ: فَإِذَا كَانَ طَلَاقُهُمْ وَفَاهَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَدْ خَلِيَتْ لَهُنَّ السَّبِيلُ، فَلِمَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ الْأَزْوَاجُ؟

قُلْتُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَرَّمَ الْأَزْوَاجَ عَلَيْهِنَّ.

قَالَ: كَيْفَ وَ قَدْ خَلَى الْمَوْتُ سَبِيلَهُنَّ؟

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ مَوْلَايَ عَنِ مَعْنَى الطَّلَاقِ الَّذِي فَوَّضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حُكْمَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □. -----

۱. الكافي، ج ۷، ص ۸۵.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظُمَ شَأْنُ نِسَاءِ النَّبِيِّ (ص) فَخَصَّهِنَّ بِشَرَفِ الْأَمَّهَاتِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ هَذَا الشَّرْفَ يَأْتِي لَهُنَّ مِمَّا دُمِنَ لِلَّهِ عَلَى الطَّاعَةِ، فَأَيُّهُنَّ عَصَتْ اللَّهَ بَعْدِي بِالْخُرُوجِ عَلَيْكَ فَأَطْلِقْ لَهَا فِي الْأَزْوَاجِ وَ أَسْبِقْهَا مِنْ شَرَفِ أُمَمِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْفَاحِشَةِ الْمُبَيَّنَّةِ الَّتِي إِذَا أَتَتْ الْمَرْأَةَ بِهَا فِي عِدَّتِهَا حَلَّ لِلزَّوْجِ أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ بَيْتِهِ.

قَالَ: الْفَاحِشَةُ الْمُبَيَّنَّةُ هِيَ السَّخْقُ دُونَ الزَّانِيَةِ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا زَنَتْ وَ أُفِيمَ عَلَيْهَا الْحَيْدُ لَيْسَ لِمَنْ أَرَادَهَا أَنْ يَمْتَنِعَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ التَّزْوُجِ بِهَا لِأَجْلِ الْحَيْدِ وَ إِذَا سَحَقَتْ وَ جَبَّ عَلَيْهَا الرَّجْمُ وَ الرَّجْمُ خَيْرٌ وَ مَنْ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِرَجْمِهِ فَقَدْ أَخْرَاهُ وَ مَنْ أَخْرَاهُ فَقَدْ أَبْعَدَهُ وَ مَنْ أَبْعَدَهُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَهُ ...

سعد بن عبد الله قمی گوید: ... طوماری برگرفته و چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی را نیافته بودم که پاسخ دهد، در آن نوشته بودم تا از دانای شهرم، احمد بن اسحاق، یار مولایم امام حسن عسکری □ بپرسم.

در آن موقع احمد به قصد ملاقات با مولایمان بسوی سامرا رهسپار شده بود. من هم پشت سر او حرکت کردم تا در یکی از منازل به او رسیدم. وقتی با او دست دادم گفتم: رسیدن به خیر!

گفتم: بخاطر شوق دیدار، و طبق معمول بخاطر سؤالاتی که از شما دارم خدمت رسیدم.

گفتم: در این مورد با هم برابریم، من هم مشتاق ملاقات مولایم ابومحمد □ هستم و می خواهم سؤالات مشکلی که از تأویل و تنزیل قرآن دارم از آن حضرت بپرسم. این رفاقت مبارک است زیرا به وسیله آن به دریایی خواهی رسید که عجائب و غرائب آن تمام شدنی نیست و او امام ماست.

پس وارد سامره شدیم و به در خانه مولایمان رفتیم و اجازه ورود خواستیم، دربان حضرت اجازه ورود داد

امام حسن عسکری □ نگاهی به من نمود و فرمود: ای سعد تو برای چه آمده ای؟

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت مولایم کرد.

فرمودند: سؤالاتی که می خواستی بررسی چه شد؟

عرض کردم: آقا همچنان بی جواب مانده است.

فرمودند: از نور چشم من سؤال کن. و با دست مبارکش اشاره به کودکمی نمود.

من رو به آن آقازاده نموده و عرض کردم: مولا- و فرزند مولای ما! از شما برای ما روایت شده که رسول خدا (ص) اختیار طلاق زنان خود را به دست امیر المؤمنین □ داده بود تا جایی که حضرت علی □ در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که: «تو با فتنه انگیزی خود بر اسلام و مسلمین غبار ستیزه پاشیدی و فرزندان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشاندی، اگر دست برداری که هیچ و گر نه تو را طلاق می دهم» در حالی که زنان رسول خدا (ص) با وفات وی مطلقه شده اند.

فرمودند: طلاق چیست؟

عرض کردم: یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد).

فرمودند: اگر طلاق زنان رسول خدا (ص) با رحلت ایشان محقق شد پس چرا هنوز ازدواج بر آنها جایز نبود؟

گفتم: زیرا خداوند شوهر کردن را بر آنها حرام کرد.

فرمودند: چرا؟ در حالی که وفات رسول خدا راه را بر آنها باز گذاشت؟

گفتم: ای فرزند مولایم! پس بفرمایید آن طلاق که رسول خدا (ص) حکمش را به امیر المؤمنین □ واگذارده چه بود؟

فرمودند: خداوند متعال شأن زنان پیامبر را بزرگ گردانید و آنان را به شرافت مادری امت مخصوص کرد و رسول خدا (ص) به امیر المؤمنین □ فرمود: ای ابوالحسن؟ این شرافت تا وقتی برای آنها باقی است که به طاعت خدا مشغول باشند، پس هر کدام آنها که پس از من، با قیام بر علیه تو خدا را نافرمانی کند، راه را برای شوهر کردن وی باز گذار و او را از شرافت مادری مؤمنان ساقط کن.

گفتم: مرا خبر دهید به اینکه آن گناه علنی (: فاحشه ی مبینة؛ اشاره به آیه ی اول سوره ی طلاق دارد) که چون زن در زمان عدّه مرتکب شود بر شوهرش رواست که او را از خانه خود بیرون کند چیست؟

فرمودند: منظور، مساحقه است نه زنا، زیرا اگر زنی زنا کند و حدّ بر او جاری شود مردی که می خواسته با او ازدواج کند نبایستی بخاطر اجرای حدّ، از ازدواج با او امتناع ورزد. اما اگر مساحقه کند بایستی رجم شود و رجم خواری است و کسی که خدا فرمان رجمش را دهد او را خوار ساخته است و کسی را که خدا خوار سازد وی را دور ساخته و هیچ کس را نسزد که با وی نزدیکی کند.

معنای دیگر «هدایت به امر»، هدایت به امر تکوینی است. این معنا را جناب علامه طباطبایی □ در تفسیر المیزان با تبیین دلائل قرآنی آن ذکر فرموده که خلاصه ترجمه ی آنرا در اینجا می آوریم:

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۵.

از این دو آیه (انبیاء/۷۳ و سجده/۴۱۷/۲۴) بر می آید وصفی که از امامت کرده وصف تعریف است و می خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند، از سوی دیگر همه جا این هدایت را مقید به امر کرده و با این قید فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست بلکه به معنای هدایتی است که با امر خدا صورت می گیرد و این امر هم همانست که در یک جا در باره اش فرموده:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (یس/۸۲ و ۸۳/۴۴۵)

«امر او وقتی چیزی را اراده کند تنها همین است که به آن چیز بگوید باش و او هست شود، پس منزه است خدایی که ملکوت هر چیز به دست اوست».

امر الهی که این آیه آنرا ملکوت نیز خوانده، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر، با خدای سبحان مواجه می شوند، خلقتی است طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان، و خالی از تغییر و تبدیل، و امر، همان چیزی است که مراد به کلمه «کُن» آنست و آن غیر از وجود عینی اشیاء چیز دیگری نیست.

کوتاه سخن آنکه: امام، هدایت کننده ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می کند، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد و هدایتش چون هدایت پیامبران و رسولان و مؤمنین صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه ی حسنه و بالأخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است.

قرآن کریم که هدایت امام را هدایت به امر خدا، یعنی «ایجاد هدایت» دانسته، درباره هدایت انبیاء و رسل و مؤمنین و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است، می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (ابراهیم/۴/۲۵۵).

«هیچ رسولی نفرستادیم مگر به زبان قومش تا برایشان بیان کند و سپس خداوند هر که را بخواهد هدایت، و هر که را بخواهد گمراه کند».

پس دیگر کسی نگوید چرا امر را در دو آیه ی (انبیاء/۷۳/۳۲۸ و سجده/۲۳/۴۱۷) به معنای ارائه ی طریق نگیریم؛ برای اینکه ابراهیم \square در همه عمر این هدایت را داشت. نبوت، منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست. پس هدایتی که منصب امام است معنایی نمی تواند غیر از رساندن به مقصد داشته باشد، و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف، راه را برای بردن دلها بسوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر، هموار می سازد. و چون تصرفی است تکوینی، و عملی است باطنی، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریحی، که صرف اعتبار است.

و چون امام به وسیله امر، هدایت می کند - با در نظر گرفتن اینکه باء در "بامره" باء سببیت و یا آلت است - می فهمیم که خود امام قبل از هر کس متلبس به آن هدایت است، و از او به سایر مردم منتشر می شود و بر حسب اختلافی که در مقامات دارند هر کس به قدر استعداد خود از آن بهره مند می شود.

از اینجا می فهمیم که امام، رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است، همچنان که پیامبر رابط میان مردم و خدای تعالی است در گرفتن فیوضات ظاهری، یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته، و از ناحیه پیامبر به سایر مردم منتشر می شود.

و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را بسوی مقاماتش راهنمایی می کند، همچنان که پیامبر دلیلی است که مردم را بسوی اعتقادات حق و اعمال صالح راه می نماید، البته بعضی از اولیای خدا تنها پیامبرند، و بعضی تنها امامند، و بعضی دارای هر دو مقام هستند، مانند ابراهیم و دو فرزندش ۱.

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۱۱ و ج ۱۴، ص ۴۲۹.

چگونگی وقوع هدایت تکوینی

با توجه به اینکه امر الهی از جهت مرتبت، پس از اراده ی او واقع می شود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا...» (یس/۸۲/۴۴۵)، لذا در هدایت به معنای دوم، ابتدا هدایت بنده اراده می شود و آنگاه امر، به هدایت تعلق می گیرد. از اینرو بهترین آیه ای که بیانگر متعلق این امر و چگونگی وقوع هدایت به امر می باشد آیه ی ذیل است:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (أنعام/۱۴۴/۱۲۵)

«پس هر که را خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام بگشاید و هر که را بخواهد در گمراهی واگذارد، سینه اش را تنگ و تنگ تر گرداند چنانکه گویی در آسمان بالا می رود. خدا این چنین بر کسانی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد».

عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيشَابُورِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ﷺ بِنَيْسَابُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»

قَالَ: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ النَّفَقَهُ بِهِ وَ السُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ «وَ مَنْ يُرِدُ أَنْ يُضَيِّقَهُ» عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ لِكُفْرِهِ بِهِ وَ عِصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا «يَجْعَلُ صِدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا» حَتَّى يَشُكَّ فِي كُفْرِهِ وَ يَضْطَرِبَ مِنْ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يَصِيرَ «كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» .

حمدان بن سلیمان نیشابوری گوید: در نیشابور از امام رضا ﷺ درباره ی معنای این آیه پرسیدم: «پس هر که را خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام بگشاید». فرمودند: هر کس را خدا بخواهد بخاطر ایمانی که در دنیا داشته به بهشت و خانه ی کرامتش راهنمایی کند سینه اش را گشاده سازد تا تسلیم خدا شود و به او اعتماد کند و به وعده ی پاداش الهی آسوده خاطر و مطمئن گردد، و هر کس را بخواهد به خاطر کفر و عصیان در این دنیا، از بهشت و خانه ی کرامتش گمراه سازد، سینه اش را تنگ و تنگ تر نماید تا جایی که در کفرش هم دچار شک شده و دلش در اعتقادش مضطرب گردد و چنان شود که «گویی می خواهد در آسمان بالا رود. خداوند اینگونه رجس و پلیدی بر آنان که ایمان نمی آورند قرار می دهد».

شرح صدر نیز بواسطه ی نوری که در دل روشن می شود حاصل می شود:

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (زمر/۴۶۱/۲۲)

«پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده و او بر نوری از جانب پروردگار خویش است [مانند سختدلان است]؟ پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا نمی کنند».

از نبی اکرم (ص) روایت شده که وقتی درباره ی آیه ی (انعام/۱۲۵) از ایشان پرسیده شد فرمودند: «يَقْسِذُ فِي قَلْبِهِ نُورًا فَيَنْشُرُحُ وَ يَتَوَسَّعُ»: نوری در دلش می اندازد که موجب گشادگی و وسعت دلش می گردد.

تا اینجا معلوم شد که هدایت به امر، از طریق ایجاد شرح صدر و با انداختن نوری در دل مؤمن صورت می پذیرد. برای روشن تر شدن این معنا سه روایت دیگر ذکر خواهد شد:

عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ فَقَدَفَهُ فَأَصَابَنِي ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ فَاطِمَةَ ﷺ ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ (ع) ثُلُثُ النُّورِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى إِلَى وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ لَمْ يُصَبَّ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ضَلَّ عَنْ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) .

ابوایوب انصاری گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: وقتی خدای بهشت را آفرید آنرا از نور عرش آفرید. آنگاه از آن نور

برگرفت و پرتاب نمود، یک سوم آن به من رسید، یک سوم به فاطمه □ و یک سوم به علی و خاندانش (ع)، پس هر کس را که از این نور برسد به ولایت آل محمد (ص) ره می یابد و هر کس را که نرسد راه ولایت آل محمد (ص) را گم خواهد کرد. عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابِلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَاللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحُجُّبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ. وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّنَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ .

ابو خالد کابلی گوید: امام باقر □ فرمودند: به خدا قسم ای ابو خالد، نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز، روشن تر است، به خدا قسم امامان دلهای مؤمنان را نورانی می سازند. و خدا نور ایشان را از هر که خواهد پنهان دارد تا دل آنها تاریک گردد، به خدا قسم ای ابو خالد، بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاک کند و خدا قلب بنده ای را پاک نکند تا اینکه تسلیم و فرمانبردار ما گردد و چون فرمانبردار شود خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز رستاخیز ایمنش سازد.

و در زیارت امام حسین □ که از امام صادق □ روایت شده خطاب به آن حضرت عرضه می داریم: «وَ بِضِيَاءِ نُورِكَ اهْتَدَى الطَّالِبُونَ إِلَيْكَ»: «و به برکت تابش نور تو بود که اهل طلب به تو راه یافتند» .

اصلا هر چه تعبیر نور در قرآن بکار رفته، چه در خصوص خدا، چه درباره ی قرآن و چه در شأن ائمه و امامت ایشان، مناسبتی با هدایت دارد (رک: خصوصیت نور بودن قرآن و عترت). -----

۱. التوحید، ص ۲۴۲.

۲. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۱.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۱۸۷.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۵. مصباح کفعمی، ص ۴۹۸.

پیشینه ی هدایت تکوینی

هدایت تکوینی تخلف پذیر نیست و هیچ چیزی و هیچ قدرتی نمی تواند مانعش شود. زیرا اراده و امر خداوند قهار پشتمانی نیست.

عَنْ ثَابِتِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □ يَا ثَابِتُ مَا لَكُمْ وَاللِّنَّاسِ كُفُوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا تَدْعُوا أَحَدًا إِلَى أَمْرِكُمْ فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ أَهْلَ

السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرْضِينَ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ أَنْ يَهْدُوا عَبْدًا يُرِيدُ اللَّهُ ضَلَالَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا عَلَيَّ أَنْ يَهْدُوهُ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرْضِينَ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ أَنْ يُضِلُّوا عَبْدًا يُرِيدُ اللَّهُ هِدَايَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يُضِلُّوهُ كُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا يَقُولُ أَحَدٌ: "عَمِّي وَ أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ جَارِي" فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ طَيِّبٍ رُوحَهُ فَلَا يَسْمَعُ مَعْرُوفًا إِلَّا عَرَفَهُ وَ لَا مُنْكَرًا إِلَّا أَنْكَرَهُ، ثُمَّ يَقْدِفُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ .

ثابت بن سعید گوید: حضرت صادق □ فرمودند: ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و هیچ کس را به مذهب خود نخوانید، به خدا قسم اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آیند تا بنده ای را که خدا گمراهیش را خواسته، هدایت کنند نتوانند و اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آیند تا بنده ای را که خدا هدایتش را خواسته، گمراه کنند نتوانند، از مردم دست بردارید و هیچ کس نگوید: "عموی من و برادر من و پسر عموی من و همسایه من" زیرا چون خدا نسبت به بنده ای اراده ی خیر نماید روحش را پاک کند، پس معروف و خوبی نشنود مگر اینکه بشناسد و منکر و زشتی را نشنود مگر اینکه انکار کند، پس از آن خدا در دلش کلمه ای اندازد که بدان، کارش را فراهم آورد.

اما نکته ای که در بحث هدایت تکوینی بایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که این هدایت پیشینه ای دارد. کسی که می خواهد از این هدایت برخوردار شود بایستی آن پیشینه را فراهم کند تا در معرض این هدایت قرار گرفته و تا مقصد و مقصود سیر کند.

پیشینه ی لازم برای برخورداری از این هدایت و واقع شدن در معرض این هدایت، ایمان به خداست. کسی از صدق دل به خدا ایمان آورد و او را بپذیرد در مسیر و معرض هدایت تکوینی خدا قرار می گیرد و خدا حاجتش را به او می شناساند. این وعده ی حتمی خدا در بسیاری از آیات قرآن است (رک: بقره/۲۱۳/۳۳، آل عمران/۶۱/۸۶، نساء/۱۰۰/۱۳۷ و ۱۰۵/۱۷۵، یونس/۲۰۹/۹، نحل/۲۷۹/۱۰۴، حج/۳۳۸/۵۴ و ...).

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (تغابن/۱۱/۵۵۷)

«و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا قلبش را هدایت می کند و خدا به همه چیز داناست»

الْقُطْبُ الرَّاوِنْدِيُّ فِي لُبِّ اللَّبَابِ، عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: قَضَى اللَّهُ عَلَيَّ نَفْسِي أَنَّهُ مَنْ آمَنَ بِهِ هِدَاةٌ ... وَ تَصْدِيقُهَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» .

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: خدا بر خود واجب کرده که هر کس را که به او ایمان آورد هدایت کند ... و مؤید این مطلب در کتاب خدا این آیه است: «و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا قلبش را هدایت می کند».

مصادیق هدایت تکوینی

اراده ی و امر تکوینی خداوند متعال در تمام وقایعی که در عالم وجود اتفاق می افتد وجود دارد. ممکن نیست چیزی در عالم

روی دهد که خلاف مشیت، اراده و امر تکوینی حضرت حق باشد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ \square أَنَّهُ قَالَ: لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَيْدَةِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِيئِهِ وَإِرَادِهِ وَقَدَرٍ وَقَضَاءٍ وَإِذْنٍ وَكِتَابٍ وَأَجَلٍ .

امام صادق \square فرمودند: چیزی نه در آسمان و نه در زمین واقع نمی شود مگر با این هفت خصلت: با مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ \square يَقُولُ: لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَقَدَّرَ وَقَضَى .

علی بن ابراهیم هاشمی گوید: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر \square شنیدم که می فرمود: چیزی ایجاد نشود مگر آنچه خدا خواهد و اراده کند و اندازه گیری نماید و حکم دهد.

هدایت شدن و به حق راه یافتن و آشنا با اهل بیت (ع) و ولایت ایشان شدن نیز یکی از امور و وقایعی است که در عالم رخ داده و رخ می دهد و از دایره ی مشیت و اراده ی حقتعالی بیرون نمی باشد.

از اینرو کوتاه فکری و کوتاه نگری است اگر بخواهیم در میان مواردی که دوستان اهل بیت (ع) به ایشان و ولایتشان راه یافته و هدایت شده اند چند مورد را جدا کنیم و به عنوان مصادیق هدایت تکوینی اهل بیت (ع) معرفی نماییم. هر کسی در هر کجای عالم به هر سبب و به هر شیوه ای بسوی اهل بیت (ع) و ولایت ایشان هدایت شد و راه یافت، اگر کلامی به گوشش خورد که به دلش نشست و سبب هدایتش شد، اگر معجزه ای دید که رهنمونش گشت، اگر استدلالی شنید و پذیرفت و هدایت یافت و در همه ی این موارد، هدایت نشد مگر به خواست و اراده ی خدا و امر تکوینی و ملکوتی او که در اختیار امام قرار داشت. لذا هر هدایتی در هر گوشه ی عالم هست، از مصادیق هدایت تکوینی است و اراده و امر

. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۵.

. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۸.

. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۹.

. الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰.

تکوینی در آن نقش دارد. امام حسین \square در دعای شریف و عالیقدر عرفه خطاب به حضرت حق عرضه می دارد:

أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ (أَجْبَاءَكَ) حَيْثُ اسْتَبَانَتْ لَهُمُ الْمَعَالِمُ .

تو بودی که دوستانت را هدایت کردی تا نشانه ها برایشان آشکار شد.

اما نکته ای که هست اینکه در برخی از موارد، اسباب ظاهری دخالتی ندارند و یا نمودشان کمتر است. لذا در آن موارد، ما که چشممان به اسباب دوخته شده، بیشتر خواست خدا و امر تکوینی او را در ایجاد هدایت درک می کنیم. این گونه موارد نیز در میان اصحاب اهل بیت (ع) و راه یافتگان به ولایت ایشان وجود دارد که سه مورد را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

قَالَ الْعَلَّامَةُ الْمُسَيَّبِيُّ: سَجِعْنَا مَذَاكِرَهُ مِنْ مَشَائِخِنَا قَدَّسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ، كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ مُحِبِّي عَلِيٍّ □ إِبْنُ أَخٍ وَ هُوَ مُبْغِضٌ لَهُ □ وَ كَمَا يَطْلُبُ مِنْهُ □ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ مُحِبِّيهِ، وَ مَضَى كَذَلِكَ إِلَى أَنْ اتَّفَقَ أَنَّ الْعَمَّ كَانَ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □، وَ هُوَ مَعَ صَاحِبِهِ وَ لَمَّا اجْتَاؤا وَ لَمْ يُسَلِّمُوا عَلَيَّ □ فَاثْفَعَلَ الْعَمُّ مِنْ ذَلِكَ، فَظَنَرَ عَلِيٌّ □ إِلَيْهِ فَرَجَعَ وَ أَكَبَّ عَلَيَّ قَدَمَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ وَ قَالَ: كُنْتُ أَبْغِضُ النَّاسَ عِنْدِي وَ الْآنَ أَنْتَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ لَدَيَّ .

علامه مستبیط می فرماید: از بزرگان و اساتیدمان شنیدیم که در زمان امیر المؤمنین □، مردی از دوستان آن حضرت را پسر برادری بود که با حضرت دشمنی داشت. دوست حضرت از ایشان درخواست می کرد که حضرت، پسر برادر او را هم از دوستان خود سازند. مدتی بدین منوال گذشت، روزی عموی آن پسر (دوست حضرت) همراه امیر المؤمنین □ بود. پسر برادرش همراه با دوستان خود از آنجا عبور کردند بدون اینکه بر حضرت سلام کنند. عموی او از کردار وی متأثر شد. در این هنگام حضرت نگاهی به آن پسر نمودند، پسر بازگشت و بر روی پاهای مبارک امیر المؤمنین □ افتاد و گفت: پیش از این شما دشمن ترین مردم نزد من بودید و اکنون شما از محبوب ترین مردم نزد من هستید.

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بِعَيْدِ وَفَاهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ أَنَا وَ صَاحِبِ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَيْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بِعَيْدِ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَ صَاحِبِ الطَّاقِ وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَهُ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ فَسَأَلْنَا عَنْ الزَّكَاهِ فِي كَمْ تَجِبُ؟

فَقَالَ: فِي مَائَتَيْنِ خَمْسَهُ.

فَقُلْنَا: فِي مَائَةٍ؟

فَقَالَ: دِرْهَمَانِ وَ نِصْفُ.

فَقُلْنَا: وَ اللَّهُ مَا تَقُولُ الْمُرْجِيئَةَ هَذَا.

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: وَ اللَّهُ مَا أُدْرِي مَا تَقُولُ الْمُرْجِيئَةَ.

قَالَ: فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُمَّلًا لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَخْوَلُ، فَفَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَرْقِهِ الْمَدِينَةَ بِأَكْبَنِ حَيَارَى لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ وَ نَقُولُ؛ إِلَى الْمُرْجِيئَةِ إِلَى الْقَدْرِيَّةِ إِلَى الرَّيْدِيَّةِ إِلَى الْمُعْتَرِلَةِ إِلَى الْخَوَارِجِ.

فَنَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلًا شَيْخًا لَا أَعْرِفُهُ يَوْمِي إِلَى يَدِيهِ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْنًا مِنْ عُيُونِ أَبِي جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ وَذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسٌ يَنْظُرُونَ إِلَيَّ مِنْ اتَّفَقَتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ □ عَلَيْهِ فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لِلْأَحْوَالِ: تَنَحَّ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي وَعَلَيْكَ وَإِنَّمَا يُرِيدُنِي لَا يُرِيدُكَ فَتَنَحَّ عَنِّي لَا تَهْلِكَ وَتُعِينَ عَلَيَّ نَفْسِكَ.

فَتَنَحَّى غَيْرَ بَعِيدٍ وَتَبِعْتُ الشَّيْخَ وَذَلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ، فَمَا زِلْتُ أَتَّبِعُهُ وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّى وَرَدَ بِي عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ □ ثُمَّ خَلَّانِي وَ مَضَى.

فَإِذَا خَرَجْتُ بِالْبَابِ فَقَالَ لِي: ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى □ فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ: لَمَّا إِلَى الْمُرْجِئِهِ وَ لَا إِلَى الْقَدْرِيهِ وَ لَا إِلَى الزَّيْدِيهِ وَ لَا إِلَى الْمُعْتَزِلِيهِ وَ لَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَيَّ إِلَيَّ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَضَى أَبُوكَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: مَضَى مَوْتًا؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَاكَ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنْ عَبَدَ اللَّهُ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ.

قَالَ: يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَاكَ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَأَنْتَ هُوَ؟

قَالَ: لَا مَا أَقُولُ ذَلِكَ.

قَالَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ أَصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! عَلَيْكَ إِمَامٌ؟

قَالَ: لَا.

فَدَاخَلَنِي شَيْءٌ لَّمَّا يَعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِعْظَامًا لَهُ وَهَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يُحِيلُ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَسْأَلُكَ عَمَّا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ؟

فَقَالَ: سَلْ تُخْبِرَ وَلَا تُدْعِ، فَإِنْ أَدْعَتْ فَهُوَ الذَّبْحُ.

فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بِحَرٍّ لَا يُنْزَفُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! شَيْعَتُكَ وَشَيْعَةُ أَبِيكَ ضَلَّالٌ، فَأُلْقِي إِلَيْهِمْ وَادْعُوهُمْ إِلَيْكَ وَقَدْ أَخَذْتَ عَلَيَّ الْكِتْمَانَ؟

قَالَ: مَنْ آنَسَتْ مِنْهُ رُشْدًا فَأُلْقِي إِلَيْهِ وَخُذْ عَلَيْهِ الْكِتْمَانَ، فَإِنْ أَدَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ، فَقَالَ لِي: مَا وَرَاءَكَ؟

قُلْتُ: الْهُدَى، فَحَدَّثْتُهُ بِالْقِصَّةِ.

قَالَ: ثُمَّ لَقِينَا الْفَضْلَ بْنَ وَابَةَ بَصِيرًا فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ وَسَمِعْنَا كَلَامَهُ وَسَأَلْنَاهُ وَقَطَعْنَا عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَاجًا فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةَ عَمَّارٍ وَأَصْحَابَهُ وَبَقِيَ عَبْدُ اللَّهِ لَمَّا يَدْخُلُ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: مَا حَالُ النَّاسِ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَامًا صَدَّ عَنْكَ النَّاسَ. قَالَ هِشَامٌ: فَأَقْعَدَ لِي بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ وَاحِدٍ لِيُضْرِبُونِي.

هشام بن سالم گوید: بعد از شهادت امام صادق \square من و صاحب الطاق در مدینه بودیم و مردم گرد عبد الله بن جعفر را گرفته و او را صاحب الامر و امام بعد از پدرش می دانستند، من با صاحب الطاق پیش او رفتیم در حالی مردم نزدش بودند، مردم از آنرو گرد وی جمع شده بودند که از امام صادق \square روایت می کردند که آن حضرت فرموده: امر امامت به پسر بزرگتر می رسد به شرط اینکه عیبی در او نباشد (البته عبدالله هم از جهت بدنی و هم از جهت فکری معیوب بود). ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم از او بپرسیم، لذا پرسیدیم زکات در چند درهم واجب می شود؟

گفت: در دو بیست درهم که باید پنج درهم آن را داد.

گفتیم: در صد درهم چطور؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: به خدا سوگند مرجه هم چنین چیزی نمی گویند!

عبدالله دستش را بسوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا من نمی دانم مرجه چه می گویند.

هشام گوید: من و ابو جعفر احوال (: معروف به مؤمن الطاق) از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم، نمی دانستیم به کجا رو آوریم، گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم، نمی دانستیم کجا برویم و به که روی آوریم، می گفتیم. به

مرجئه گرائيم يا به قدريه يا به زيديه يا به معتزله و يا به خوارج؟!

در همين حال بوديم كه پيرمردى را كه نمى شناختم ديدم كه با دست به سمت من اشاره مى كرد، ترسيدم كه از جاسوسهاى منصور عباسى باشد، زيرا او در مدينه جاسوسهاى داشت كه در پى آن بودند بينند شيعيان امام جعفر صادق ع بر امامت چه كسى اتفاق نظر پيدا مى كنند تا گردن او را بزنند، لذا من ترسيدم كه اين پيرمرد يكي از آنها باشد، از اينرو به احوال گفتم: از من دور شو كه من بر خود و بر تو هراسانم، اين پيرمرد مرا مى خواهد نه تو را، از من دور شو تا به هلاكت نيفتى و به دست خود به نابوديت كمك نكنى.

پس اندكى از من دور شد و من به دنبال پيرمرد به راه افتادم، گمان مى كردم نمى توانم از او خلاص شوم، پيوسته دنبالش مى رفتم و تن به مرگ داده بودم تا مرا در خانه ي ابو الحسن موسى بن جعفر ع برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت.

ناگاه خادمى دم در آمد و به من گفت: بفرما، خدايت رحمت كند. من وارد شدم. حضرت ابوالحسن موسى ع را ديدم، بى آنكه من چيزى بگويم فرمود: نه بسوى مرجئه برو نه بسوى قدريه نه بسوى زيديه نه بسوى معتزله و نه بسوى خوارج، [بلكه] بسوى من، بسوى من.

عرض كردم: فدائيت كردم، پدرت در گذشت؟

فرمودند: آرى.

عرض كردم: وفات كرد؟

فرمودند: آرى.

گفتم: پس از او، امام ما كيست؟

فرمودند: اگر خدا بخواهد ترا هدايت كند، هدايت مى كند.

گفتم: فدائيت كردم، عبد الله مى پندارد كه او امام بعد از پدرش مى باشد.

فرمودند: عبد الله مى خواهد خدا عبادت نشود.

گفتم: فدائيت كردم، امام ما پس از پدرتان كيست؟

فرمودند: اگر خدا بخواهد ترا هدايت كند، هدايت مى كند.

عرض كردم: فدائيت كردم، شمايييد؟

فرمودند: نه من اين را نمى گويم.

با خود گفتم: من راه پرشش را درست نرفتم، سپس عرض کردم: فدایت گردم، شما امامی دارید؟

فرمودند: نه.

(فهمیدم که خود او امام است) آنگاه از بزرگداشت و هیبت آن حضرت عظمتی در دلم افتاد که کسی جز خدای نمی داند، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می افتاد. سپس گفتم: فدایت گردم، از شما بپرسم آنچه از پدرت می پرسیدم؟

فرمود: بپرس تا باخبر شوی ولی فاش مکن، اگر فاش کنی نتیجه اش ذبح است.

سپس از آن حضرت سؤال کردم و ایشان را دریایی بیکران یافتم.

عرض کردم: فدایت گردم، شیعیان شما و شیعیان پدرتان در گمراهی سرگردانند، با وجود تعهد کتمانی که از من گرفته اید اگر ایشان را بینم به سوی شما دعوت کنم؟

فرمودند: هر کس از آنها که رشد و استقامتش را دریافتی، مطلب را به او بگو و با او شرط کن کتمان کند که اگر فاش کند، نتیجه اش ذبح است (و با دست اشاره به گلویش فرمود).

من از نزد آن حضرت خارج شدم و به ابو جعفر احوال برخوردم، گفتم: چه خبر بود؟

گفتم: هدایت، آنگاه داستان را برایش گفتم.

سپس فضیل و ابوبصیر را دیدیم، ایشان هم خدمت حضرت رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و به امامتش یقین کردند. سپس مردم را دسته دسته می دیدیم و راهنمایی می کردیم، هر کس خدمت حضرت رسید به امامتش یقین کرد مگر گروه عمار ساباطی و دوستانش. دیگر جز تعداد کمی از مردم، کسی نزد عبدالله نمی رفت، چون چنین دید گفتم: مردم در چه حالند؟! به او خبر دادند که هشام مردم را از تو بازداشت. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشت تا مرا بزنند!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفًا وَحَجَجْتُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، فَلَمَّا صَرْتُ بِمَكَّةَ خَلَجَ فِي صَدْرِي شَيْءٌ فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ ثُمَّ قُلْتُ: «اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلَبِي وَإِرَادَتِي، فَأَرْشِدْنِي إِلَى خَيْرِ الْأَذْيَانِ» فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتَى الرَّضَا □، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ وَقُلْتُ لِلْغُلَامِ: قُلْ لِمَوْلَاكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ.

قَالَ: فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَهُوَ يَقُولُ ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ.

فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ لِي: قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دُعَاكَ وَهَدَاكَ لِدِينِهِ.

فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ أَمِينُهُ عَلَى خَلْقِهِ .

عبد الله بن مغیره گوید: من واقفی مذهب بودم که به حج رفتم، همین که به مکه رسیدم، شکی در دلم (راجع به مذهبیم) خلجان کرد، خودم را به ملتزم چسبانیدم و گفتم: «خدایا! تو خواست و اراده ی مرا می دانی، مرا به بهترین دینها هدایت کن»، پس به دلم افتاد که خدمت حضرت رضا □ بروم. به مدینه آمدم و درب خانه ی حضرت ایستادم و به غلام ایشان گفتم: به آقایت بگو مردی از اهل عراق بر در خانه است.

گوید: ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرمودند: بفرما ای عبد الله بن مغیره! بفرما ای عبد الله بن مغیره!

وارد شدم. تا حضرت مرا دیدند فرمودند: خدا دعایت را اجابت کرد و به دین خودش هدایت فرمود.

گفتم: گواهی می دهم که شما یید حجت خدا و امین او بر خلقش. -----

. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۳.

. اقبال الأعمال، ص ۳۴۹.

. القطره، ج ۱، ص ۲۵.

۳. هدایت به واسطه ی روح الامر

اشاره

معنای سومی که برای هدایت به امر ذکر شده معنایی است که از حدیث ذیل قابل استفاده است:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: يَعْنِي الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ □ يُوْحَى إِلَيْهِمْ بِالرُّوحِ فِي صُدُورِهِمْ .

ابوحمزه از قول حضرت ابوجعفر الباقر □ روایت کرده که درباره ی آیه ی: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»، فرمودند: یعنی امامانی که از فرزندان فاطمه □ اند، خداوند روح را در سینه های ایشان وحی می کند.

مقصود از این روح، که خدا در سینه ی امامان وحی می کند چیست؟

در قرآن کریم، این مطلب درباره ی شخص پیامبر اکرم (ص) ذکر شده است:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (شوری/۴۸۹/۵۲).

«و اینچنین، ما روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم، و تو چه می دانستی کتاب چیست و ایمان چیست، ولی ما آنرا

نوری قرار دادیم که به وسیله ی آن هر کس از بندگانمان را که خواستیم هدایت کنیم، و همانا تو، قطعاً بسوی صراط مستقیم هدایت می کنی».

این آیه از حقیقت بسیار بزرگی خبر می دهد، از روحی که به پیامبر خاتم (ص) تعلیم می دهد و باعث هدایتگری آن حضرت می گردد. درباره ی پیامبران دیگر در هیچیک از آیات سخنی از این روح گفته نشده است. اما از این آیه هم، اختصاص آن به رسول خدا (ص) قابل استفاده نیست. زیرا درباره ی آن به صیغه ی مضارع که مربوط به حال و آینده است فرموده: «جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا».

. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۵.

. دیوار بین حجر الاسود و در خانه خدا که مستحب است سینه و شکم را به آنجا چسبانیده و دعا کنند.

. تأویل الآيات الظاهرة، ص ۳۲۲.

اولین این عباد، خود پیامبر اکرم (ص) است و پس از او، به دلیل آیات و روایات بسیاری، بندگان برگزیده ی خدا ذریه و اهل بیت (ع) آن جناب می باشند، که ایشان نیز از آن روح بهر مندند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ» قَالَ: خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، أَعْظَمَ مِنْ جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يُخْبِرُهُ وَ يُسَيِّدُهُ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ (ع) مِنْ بَعْدِهِ .

ابابصیر گوید درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور) از حضرت صادق □ پرسیدم. فرمودند: روح، آفریده ای از آفریدگان خدای است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل می باشد، همراه رسول خدا (ص) بود و به او خبر می داد و استوارش می داشت و همراه امامان پس از وی هم می باشد.

و قال □: لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ يُسَدِّدُهُمْ .

و فرمودند: آن روح با احدی از گذشتگان نبوده جز با حضرت محمد (ص) و او همراه ائمه است و ایشان را استوار می دارد.

در آیات و روایات از این روح، تعبیر به روح الأمر شده است. روح الأمر یعنی روحی که از عالم امر و از ملکوت است:

«وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء/ ۸۵/۲۹۰)

«و از تو درباره ی روح سؤال می کنند، بگو: روح از امر پروردگار من است.»

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ \square عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» قَالَ: خَلَقَ أَكْبَرُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ هُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ (ع) وَ هُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ .

ابابصیر گوید: درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور)، از حضرت صادق \square پرسیدم. فرمودند: او مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا (ص) و همراه انبیا (ع) است و او از عالم ملکوت است.

از جهت قواعد ادبی هم صحیح است که گفته شود: «انبیا (ع) توسط امر خدا هدایت می کنند» و مقصود این باشد که توسط روحی که از امر خداست هدایت می کنند. بنابراین معنای سوم هدایت به امر اینست که اهل بیت (ع) بواسطه ی روح الامر است که پس از پیامبر اکرم (ص) هادی این امت گشته اند.

اشکالی که ممکن است به نظر برسد اینست که خداوند متعال در قرآن کریم تنها راجع به پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت ایشان سخن از روح الامر گفته و روایات نیز بیانگر اختصاص این روح به ایشان است. اگر تعبیر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در دو آیه ی مذکور، اشاره به روح الامر داشته باشد - از آنرو که دو آیه ی مذکور در مورد امامت پیامبران پیشین است - با اختصاص روح الامر به پیامبر و امامان این امت منافات می یابد.

پاسخ این اشکال اینست که تعبیر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» وصف معرف امامت است و لذا هیچ اشکالی ندارد که در خصوص مرتبه ی بالاتری از امامت نیز با معنایی فراتر (از معنایی که در امامت پیامبران پیشین داشت) قابل صدق باشد.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

ایه سوم

آیه ی سوم

آیه ی دیگری که در آن نیز، شأن هدایتگری اهل بیت (ع) مطرح شده این فرمایش خداوند متعال است که در خطاب به نبی اکرم (ص) می فرماید:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد/ ۷/۲۵۰)

«جز این نیست که تو مُنذِر و بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است» آیا این آیه بیانگر این است که رسول خدا تنها انذار دهنده اند؟ آیا در این آیه، شأن هدایتگری از آن حضرت نفی شده است؟ پاسخ اجمالی این است که: خیر، زیرا در آیات دیگر، سخن از هدایتگری آن حضرت گفته شده. اما در پاسخ تفصیلی این سؤال، بایستی ابتدا مشخص شود که «مُنذِر» و «هَادٍ» در این آیه به چه معناست تا ببینیم معنایی که در این آیه از «هَادٍ» قصد شده آیا در آیات دیگر برای آن حضرت ثابت شده یا نه.

انذار، مهمترین شأن رسالت است و به معنای اخطار و هشدار دادن، و ترساندن و بر حذر داشتن است. شأن انذار در هر رسولی، از شأن بشارت بسیار مهمتر است؛ خداوند هیچ کجا در قرآن نفرموده فلان رسول را فرستادیم تا قومش را تنها بشارت دهد، بلکه هر جا شأن بشارت برای رسول مطرح شده شأن انذار نیز در کنارش مطرح شده. اما در آیات متعددی، خداوند، تنها شأن انذار را برای رسولانش ذکر کرده و سخنی از بشارت به میان نیاورده است. حتی در برخی از آیات، بجای اینکه بفرماید رسولی فرستادیم فرموده نذیر یا منذر (انذار دهنده) فرستادیم (سبأ/۴۳۲ و ۴۴/۴۳۳، صافات/۴۴۸ و ۷۲/۴۴۸ و زخرف/۴۹۱/۲۳). در مورد رسول خدا (ص) نیز بیان فرموده که رسالت بشارت و انذار، در آن حضرت، از طریق قرآن بوده است (که البته در مورد ایشان نیز، شأن انذار جلوه ی بیشتری در آیات دارد):

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (فرقان/۱۳۵۹)

«پرخیر و پاینده است آنکه بر بنده ی خود جدا کننده ی حق و باطل را نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد»

«وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِنُنذِرَكُمْ بِهِ» (انعام/۱۳۰/۱۹)

«و این قرآن بر من وحی شده است تا شما را بیم دهم».

«هَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ» (احقاف/۱۲/۵۰۳)

«و این کتابی به زبان عربی است که تصدیق کننده است، تا کسانی را که ستم کردند هشدار دهد و نیکوکاران را مژده ای باشد».

بنا بر این، قرآن کتاب انذار است. رسول خدا (ص) مسئول ابلاغ متن کتاب انذار به امت بودند؛ از اینرو ایشان در آیه ی مورد بحث، «مُنذِر» نامیده شدند. پیامبر اکرم نسبت به متن انذار دو وظیفه داشتند که هر دو، هدایت امت را در پی داشت:

۱. پیامبر (ص) آیات الهی را که به تدریج در طول دوران رسالت بر آن جناب نازل می شد برای امت تلاوت می نمود و امت با پذیرش آیات هدایت می شدند:

«... وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ» (نمل/۹۱ و ۹۲/۳۸۵)

«... و من مأمورم به اینکه تسلیم او باشم و اینکه قرآن را تلاوت کنم. پس هر که هدایت پذیرد به سود خود هدایت یافته و هر که گمراه شود، پس بگو: من فقط از هشدار دهندگانم (یعنی وظیفه‌ی من رساندن و تبلیغ متن انذار است)».

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (سجده/۲ و ۳/۴۱۵)

«فرو فرستادن کتاب - که هیچ شکّی در آن نیست - از طرف پروردگار جهانیان است. آیا می‌گویند: آنرا به دروغ ساخته است؟ بلکه آن حقّ است و از جانب پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم‌دهنده‌ای برایشان نیامده هشدار دهی، امید که هدایت یابند».

۲. پیامبر (ص) وظیفه داشتند آیاتی را که به تدریج برای مردم نازل می‌شد (□تنزیل)، با استفاده از کلّ قرآن که به صورت دفعی بر قلب مطهر ایشان نازل شده بود (□انزال)، برای امت تبیین فرمایند:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل/۲۷۲/۴۴)

«و این قرآن را بصورت دفعی بسوی تو فرستادیم تا آنچه را بصورت تدریجی بسوی مردم نازل شده برایشان تبیین کنی و امید است که بیندیشند».

امت در صورت پذیرش و ایمان به تبیینی که آن حضرت عرضه می‌دارد، راهش را می‌یابد و هدایت می‌شود:

«وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل/۲۷۳/۶۴)

«و ما این کتاب را بر تو بصورت دفعی نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می‌آورند».

اگر چه در طول حیات رسول خدا (ص) کلّ قرآن بصورت تدریجی برای امت فرو فرستاده شد و تبیین پیامبر نسبت به آیات الهی، مانع بروز اختلافات بود، ولی پس از رحلت آن جناب، نسبت به معارف قرآنی اختلافات بسیاری در امت ایجاد شد و وجود قرآن به عنوان یگانه منبع و مصدر مورد قبول همه، به تنهایی، مانع پیدایش اختلافات و مانع فرقه فرقه گشتن امت نشد.

آیا در چنین وضعیتی ممکن است خدا امت را به حال خود واگذارده باشد؟؟؟

مسئله نه؛ بروز اختلافات، بخاطر دور شدن از تدبیری بود که خداوند حکیم، پس از پیامبر، این امت را مکلف به مشی بر اساس آن فرموده بود. خداوند متعال علم حقایق قرآنی را پس از پیامبر (ص) نزد بندگان برگزیده اش به ارث نهاد (رک: فاطر/۳۱ و ۳۲/۴۳۸ و رعد/۴۳/۲۵۵)، لذا تنها آن بندگان برگزیده اند که قرآن را آنگونه که هست می‌فهمند و تبیین می‌کنند. اگر کسی آن بندگان برگزیده را شناخت و تبیین قرآن را از ایشان شنید و پذیرفت، از اختلاف و تفرقه نجات یافته و هدایت می‌شود. آن بندگان برگزیده کسانی هستند که در هر دوره و زمانی وجود ایشان لازم است، کار ایشان تبیین معارف قرآن

□تبیین متن انذار)، و هدایت امت از طریق این تبیین است. این بندگان همان کسانی هستند که در آیه ی مورد گفتگو خدا با تعبیر «هَادٍ»: «هدایتگر» از ایشان یاد کرده است. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ مَعْنَى الْهَادِي: الْمُنِيرُ لِمَا جَاءَ بِهِ الْمُنذِرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ .

. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۰۸، از تفسیر نعمانی.

حضرت امیر □ درباره ی آیه ی «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»، فرمودند: هدایت کننده یعنی کسی که آنچه را انذار دهنده از نزد خدا آورده تبیین می کند. چنان که گذشت، تبیین متن انذار، وظیفه ی خود پیامبر نیز بود، بنا بر این، خود آن حضرت نیز «هَادٍ» بودند اما تنها برای دوره و زمان خود، امت در هر دوره ای نیاز به تبیین کننده ای دارد، پیامبر در زمان خود تبیین کردند و ائمه نیز هر کدام در زمان خود؛ لذا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِعَلِيِّ □: أَنْتَ الْهَادِي الثَّانِي .

رسول خدا (ص) به حضرت علی □ فرمودند: شما دوّمین هدایت کننده هستید (اولین هدایت کننده خود رسول خدا (ص) بودند). عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ □: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمُنذِرُ وَ عَلِيُّ □ الْهَادِي، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟

قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعَتْ إِلَيْكَ.

فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ، مَاتَ الْكِتَابُ وَ لِكَتْمِهِ حَتَّى يَجْرَى فِيْمَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فِيْمَنْ مَضَى .

ابوبصیر گوید: برای امام صادق □ این آیه ی را خواندم: «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»، حضرت فرمودند: بیم دهنده رسول خداست (ص) و هدایت کننده علی □. ای ابامحمد، آیا امروز نیز هدایتگری هست؟

عرض کردم: آری فدایت شوم، همیشه از شما خانواده هدایتگری پس از دیگری بوده تا به شما رسیده است.

فرمودند: خدایت رحمت کند ای ابامحمد، اگر چنین بود که چون آیه ای درباره ی مردی نازل می شد و آن مرد می مُرد آیه هم از بین می رفت (و مصداق دیگری نداشت) که قرآن مرده بود، ولی قرآن همیشه زنده است؛ بر بازماندگان منطبق می شود چنانچه بر گذشتگان منطبق می شد.

آیه ی «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یکی از آیاتی است که بیانگر لزوم وجود امام پس از رسول خدا می باشد. با توجه به اینکه امام، تبیین کننده ی قرآن است، اگر آیندگان بخواهند به حقایق قرآن دست یابند چاره ای ندارند جز اینکه بیان درست آن را از ائمه جویا شوند. در واقع وجود امام لازم است تا معارف قرآن از مسیر خود منحرف نشود و از تحریف و تفسیر به

رأی در امان بماند. پیامبر وظیفه اش این بوده که قرآن را تمام و کمال به اُمت ابلاغ کند و در زمان حیات خویش آن را تبیین فرماید و از این طریق اُمت را هدایت کند. برای آیندگان نیز برای هر زمانی خدا امامی قرار داد تا با تبیین آنچه از سوی پیامبر به جا مانده اُمت را از اختلاف برهاند و به صراط مستقیم رهنمون گردد. در اینجا مناظره ای را از شاگرد مکتب امام صادق □ جناب هشام بن حکم که مطالب مذکور، در آن مطرح شده می آوریم:

مردی از اهل شام از مخالفان اهل بیت، خدمت امام صادق □ رسید و گفت: آمده ام تا با یاران شما مناظره کنم حضرت به او فرمودند: با این جوان (هشام بن حکم) مناظره کن.

گفت: آری. سپس به هشام گفت: ای جوان، درباره ی امامت این مرد از من بپرس!

هشام از بی ادبی او نسبت به ساحت مقدس امام □ خشمگین شد، طوری که می لرزید، سپس به شامی گفت: «یا هَذَا!» ای مرد، آیا پروردگارت نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است یا آفریدگان نسبت به خودشان؟

شامی: بلکه پروردگارم نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است.

هشام: در مقام خیرخواهی برای مردم چه کرده است؟

برای ایشان حجت و دلیلی به پا داشته تا گروه گروه نشوند و دچار اختلاف نگردند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمواری هاشان را هموار سازد و ایشان را به آنچه پروردگارشان واجب فرموده آگاه سازد.

- او کیست؟

- رسول خداست.

- بعد از رسول خدا (ص) کیست؟

- قرآن و سنت است.

.....
. الیقین، ص ۵۰۴.

. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱.

.....
- قرآن و سنت برای رفع اختلافِ امروز ما سودمند است؟

- آری.

- پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو بخاطر مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا آمدی!

شامی خاموش ماند. امام صادق (ص) به او فرمودند: چرا جواب نمی دهی؟

شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف می کنند حرفم نادرست است، زیرا عبارات کتاب و سنت، معانی مختلفی را متحمل است (چند جور معنا می شود)، و اگر بگویم اختلاف داریم و هر یک از ما مدعی حق می باشیم، قرآن و سنت، ما را سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم)، ولی من هم همین استدلال را می توانم بر علیه هشام مطرح کنم.

حضرت فرمودند: از او پرس تا بفهمی که سرشار است.

شامی خطاب به هشام گفت: ای مرد، چه کسی نسبت به آفریدگان خیرخواه تر است، پروردگارشان یا خودشان؟

هشام: پروردگارشان.

شامی: آیا پروردگار، شخصی را به پا داشته که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان هموار سازد و حق و باطل را به ایشان باز گوید؟

- در زمان رسول خدا (ص) یا امروز؟

- در زمان رسول خدا که خود آن حضرت بود، امروز کیست؟

- همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره به امام صادق \square) و از هر سو به سویش رهسپار می گردند، به میراث علمی که از پدرانش دست به دست از جدش گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز می گوید.

- من چگونه می توانم این را بفهمم؟

- هر چه خواهی از او پرس.

- عذری برایم باقی نگذاردی، بر من است که بیرسم!

امام صادق \square فرمودند: ای شامی، می خواهی گزارش سفر و راهت را خبر دهم؟ چنین و چنان بود ...

هر چه حضرت خبر می دادند مرد شامی می گفت: راست گفתי، اکنون اسلام آوردم!

امام صادق \square فرمودند: خیر، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، به وسیله ی اسلام از یکدیگر ارث

می برند و ازدواج می کنند و به وسیله ی ایمان پاداش داده می شوند.

شامی عرض کرد: درست فرمودید، گواهی می دهم که کسی جز خدا شایسته ی عبادت نیست و محمد (ص) رسول خداست و شما جانشین اوصیای اوئی -----

. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۲.

هدایت به سوی قرآن

اهلیت (ع) وارثان علم قرآنند؛ خداوند متعال علم و فهم لطایف و حقایق دقیق قرآن را به اهلیت (ع) عطا فرموده. انشاء الله در قسمت مربوط به خصوصیت علم اهلیت (ع) دلائل قرآنی و روایی این مطلب عرضه خواهد شد. اهلیت (ع) مؤمنان را (کسانی را که امامت، ولایت و هدایت ایشان را پذیرا شوند) بسوی معارف کتاب خدا هدایت و رهبری می کنند. ایشان کتاب خدا را به عنوان مرجع و مبنای علوم و روایات خود معرفی می کنند و کلام ایشان همه تبیین آیات قرآن است. لذا برای هر کلامشان شاهد و دلیلی از آیات قرآن دارند.

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ؑ: إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ وَفَسَادِ الْمَالِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ» (نساء/۹۷/۱۱۴) وَ قَالَ: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (نساء/۵/۷۷) وَ قَالَ: «لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» (مائده/۱۲۴/۱۰۱).

ابو جارود گوید: امام باقر ؑ فرمودند: وقتی مطلبی برایتان گفتم از من پرسید کجای کتاب خداست. آنگاه حضرت ضمن گفتارشان فرمودند: رسول خدا (ص) از بگو مگو و تباه کردن مال و زیادی سؤال نهی فرمود.

به حضرت عرض شد: ای پسر رسول خدا! این که فرمودید در کجای کتاب خداست؟

فرمودند: خدای بی فرماید: «در بسیاری از سخنان درگوشی آنها، خیر و سودی نیست مگر کسی که امر به کمک به دیگران، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند» و می فرماید: «اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست

. الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

بی خردان نسپارید» و می فرماید: «از چیزهایی که اگر بر شما عیان شود ناراحتان کند سؤال نکنید».

آنچنان کلمات آل الله (ع) با کتاب خدا مطابقت دارد که در روایات متعددی کتاب خدا را به عنوان ملائک و مینا برای تشخیص صحت انتساب کلامی به خود معرفی فرموده اند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي خُطْبِهِ بِمَنِيٍّ أَوْ بِمَكَّةَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي لَا يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَقُلْهُ .

حضرت صادق □ در خطبه ای در سرزمین منا یا مکه فرمودند: ای مردم! آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق باشد من آنرا گفته ام و آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق نباشد من آنرا نگفته ام. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □: يَا مُحَمَّدُ! مَا جَاءَكَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَخُذْ بِهِ وَ مَا جَاءَكَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يُخَالِفُ الْقُرْآنَ فَلَا تَأْخُذْ بِهِ .

محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق □ فرمودند: محمد! هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی داشت آنرا بپذیر و هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی نداشت آنرا مپذیر.

عَنْ كَلِيبِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ يَقُولُ: مَا آتَاكُمْ عَنَّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يُصَدِّقُهُ كِتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ .

کلیب اسدی گوید: از حضرت صادق □ شنیدم که می فرمودند: هر حدیثی از قول ما به شما برسد که کتاب خدا آنرا تصدیق نکند، پس آن باطل است (یعنی جعلی بوده و از اهلیت (ع) نمی باشد).

تفسیر به رأی، نتیجه ی محرومیت از هدایت

اشاره

کسانی که برای فهم معارف قرآن و برای دریافت مراد خدا در آیات تدوین، سراغ اهلیت (ع) نیامدند و از تبیین ایشان برخوردار نشدند و از این هدایت محروم گشتند، در فهم معارف قرآن واماندند، و چون نمی خواستند به جهل و نادانی خود اعتراف کنند، قرآن را بنابر رأی و نظر خود معنا کردند و اینگونه قرآن را از مسیرش منحرف ساختند و عامل تحریف معنوی قرآن شده و در واقع به خدا دروغ بسته و مصداق این آیه گشتند:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (انعام/۱۴۷/۱۴۴)

«پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچگاه ستمگران را هدایت نمی کند»

شرط هدایت شدن توسط قرآن اینست که تمسک به قرآن، همراه با تمسک به عترت باشد. رسول خدا (ص) در حدیث ثقلین فرمودند: «لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا»: «هرگز گمراه نخواهید شد در صورتی که به آندو تمسک جوید».

کسانی که دم از «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» زدند، به شهادت تاریخ و به شهادت روایات فریقین، از حقایق قرآن محروم شده دچار تفسیر به رأی شده، هم خود گمراه گشتند و هم دیگران را به ورطه ی گمراهی راندند.

در روز قیامت کسانی که توسط آنها گمراه شده اند خطاب به حضرت حق می گویند:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ» (فصلت/۴۷۹/۲۹)

«کافران گفتند: پروردگارا! آن دو نفر، از جن و انس را که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آنها را زیر پای خود نهمیم تا از پست ترین مردم باشند!»

عَنْ سَيِّوْرَةَ بْنِ كَلَيْبٍ عَنْ أَبِي عَيْدٍ اللَّهِ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ»، قَالَ: يَا سَوْرَةُ! هُمَا وَاللَّهِ هُمَا ثَلَاثًا، وَاللَّهِ يَا سَوْرَةُ إِنَّا لَخُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ فِي السَّمَاءِ وَإِنَّا لَخُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ .

سوره پسر کلب گوید: امام صادق □ درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: ای سوره! به خدا سوگند، مقصود از آن دو نفر آن دو هستند - و سه مرتبه این را فرمودند- به خدا سوگند ای سوره! مائیم خزانه داران خدا در آسمان و مائیم خزانه داران علم خدا در زمین.

رَوَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ عَنِ الْبَاقِرِ □ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ»؛ هُمُ الْأَوَّلُ وَالثَّانِي

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸.

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸.

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹.

. الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

. علامه امینی □ در کتاب گرانمایه ی الغدیر، ج ۶، ص ۱۳۳ تا ۱۴۵ مواردی از جهل عمر و عثمان را نسبت به کتاب خدا، از کتب اهل سنت استخراج و ارائه نموده است.

قاسم بن جندب از قول ابن عباس روایت کردند و حضرت باقر □ نیز درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: ایشان اولی و دوّمی هستند.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» (عنکبوت/۴۰۴/۶۸)

«چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟!»

فِي كِتَابِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ □ إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ: فَقَدْ سَمِعْتُ حَدِيثَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بغيرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.

در نامه ی امام حسین □ به اهالی بصره آمده: همانا از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: هر کس درباره ی قرآن، بدون علم چیزی بگوید، باید نشیمنگاه خود را برای آتش مهیا کند.

در پایان این قسمت، دو مورد از موارد فراوان تفسیر به رأی قرآن در زمان ائمه (ع) و حتی در محضر ایشان را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: دَخَلَ قَتَادَةُ بْنُ دِعَامَةَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ □ فَقَالَ: يَا قَتَادَةُ! أَنْتَ فَقِيهُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ؟
فَقَالَ: هَكَذَا يُزْعَمُونَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □ بَلَّغْنِي أَنَّكَ تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ!

فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ: نَعَمْ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ □: بِعِلْمٍ تُفَسِّرُهُ أَمْ بِجَهْلٍ؟

قَالَ: لَا بِعِلْمٍ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ □: فَإِنْ كُنْتَ تُفَسِّرُهُ بِعِلْمٍ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ.

قَالَ قَتَادَةُ: سَلْ!

قَالَ: أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سَبَا: «وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ» (سبأ/۴۳۰/۱۸).

فَقَالَ قَتَادَةُ: ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلِهِ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ كَانَ آمِنًا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: نَشَدْتُكَ اللَّهُ يَا قَتَادَةُ، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلِهِ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ فَيَقْطَعُ عَلَيْهِ الطَّرِيقَ فَتُذْهَبُ نَفَقَتُهُ وَ يُضْرَبُ مَعَ ذَلِكَ ضَرْبَةً فِيهَا اجْتِيَا حُ؟

قَالَ قَتَادَةُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: وَيْحَكَ يَا قَتَادَةُ! إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرَّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ، وَيْحَكَ يَا قَتَادَةُ ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ وَ رَاحِلِهِ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفًا بِحَقُّنَا يَهُونَا قَلْبُهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَاجْعَلْ أَفْتِدَاهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (ابراهيم/ ٣٧/٢٦٠) وَ لَمْ يَعْنِ الْبَيْتَ فَيَقُولَ إِلَيْهِ، فَخُنُّ وَ اللَّهُ دَعْوَةَ إِبْرَاهِيمَ الَّتِي مَنْ هَوَانًا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَاجَّتُهُ وَ إِلَّا فَلَا، يَا قَتَادَةُ! فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ آمِنًا مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

قَالَ قَتَادَةُ: لَا جَرَمَ وَ اللَّهُ لَا فَسَّرْتُهَا إِلَّا هَكَذَا.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: وَيْحَكَ يَا قَتَادَةُ! إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ .

زيد شحام گوید: قتاده پسر دعامه خدمت حضرت باقر □ رسید. حضرت بدو فرمودند: ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟

گفت: چنین پندارند.

فرمودند: شنیده ام تو قرآن را تفسیر می کنی!

گفت: آری.

فرمودند: دانسته تفسیر می کنی یا ندانسته؟

گفت: خیر، بنا بر علم و دانش.

فرمودند: اگر بنا بر علم و دانش تفسیر می کنی، من از تو بپرسم.

گفت: بپرسید؟

فرمودند: مرا خبر ده از گفتار خدای بکه در سوره ی سبأ می فرماید: «در میان آن منازل، سیر و سفر مقرر داشتیم، شبانه روز در امن و امان در آنها سیر و سفر کنید».

قتاده گفت: این آیه درباره ی کسی است که از خانه اش و با توشه ی حلال، مرکب حلال، و کرایه ی حلال به قصد خانه کعبه بیرون آید، چنین کسی در امان است تا نزد خانواده اش باز گردد.

حضرت فرمودند: ای قتاده! تو را به خدا، آیا می دانی که بسا مردی با توشه حلال و مرکب و کرایه ی حلال از خانه اش به قصد کعبه بیرون آید و دچار راهزن گردد و خرجی راه او را ببرند و با وجود این، کتکی هم به او بزنند که گاه نابودیش در آن باشد؟

قتاده ی پاسخ داد: آری، البته اینچنین است.

حضرت فرمودند: وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را بنا بر نظر خود تفسیر کرده ای هم خود هلاک گشته و هم دیگران را هلاک کرده ای و اگر از مردم گرفته ای، باز هلاک شده و مردم را نیز به هلاکت رسانده ای، وای بر تو ای قتاده! این آیه درباره ی کسی است که از خانه خویش با توشه و مرکب و کرایه ی حلال به قصد کعبه بیرون آید و نسبت به حق ما آشنا باشد و در دل محبت ما را داشته باشد، چنان که خدای (از قول حضرت

الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۳۹.

. التوحید، ص ۹۱.

. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۱. -----

ابراهیم □) فرموده: «و دل‌های گروهی از مردم را مایل به آنها گردان»، که مقصود، میل به کعبه نیست و گر نه می فرمود: «مایل به آن»، پس به خدا سوگند، دعای حضرت ابراهیم □ در حق ماست، هر که در دل میل و محبت ما را داشته باشد حج او پذیرفته است و گر نه پذیرفته نیست، ای قتاده! هر کس چنین باشد از عذاب جهنم در روز قیامت در امان است (و مقصود از امنیتی که در آیه آمده همین است).

قتاده گفت: ناچار به خدا سوگند من هم دیگر این آیه را جز بدین نحو تفسیر نخواهم کرد.

حضرت فرمودند: وای بر تو ای قتاده! قرآن را تنها کسی می فهمد که بدو خطاب شده است.

ذَكَرُوا أَنَّ أَيًّا حَنِيفَةَ أَكَلَ طَعَامًا مَعَ الْأِمَامِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ □ فَلَمَّا رَفَعَ الصَّادِقُ □ يَدَهُ مِنْ أَكْلِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْكَ وَمِنْ رَسُولِكَ.

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَجَعَلْتَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكًا؟

فَقَالَ لَهُ: وَيَلْبَسُكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» (توبه/۱۹۹/۷۴) وَ يَقُولُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ» (توبه/۱۹۶/۵۹).

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: وَاللَّهِ لَكَانِي مَا قَرَأْتُهُمَا قَطُّ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَأَسْمَعْتُهُمَا إِلَّا فِي هَذَا الْوَقْتِ.

فَقَالَ أَبُو عَیْدٍ اللَّهُ ﷻ: بَلَى قَدْ قَرَأْتَهُمْ اِوَسَّ مَعَهُمَا، وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِيكَ وَ فِي أَشْبَاهِكَ: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمّد/۲۴/۵۰۹) وَ قَالَ: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطفّفين/۱۴/۵۸۸).

نقل شده که ابوحنیفه با حضرت صادق ﷻ همسفره شد، وقتی حضرت دست از غذا کشیدند گفتند: «حمد و سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است، خدایا این از سوی تو از جانب رسول توست».

ابوحنیفه گفت: ای اباعبدالهن! با خدا شریک قرار دادی!؟

حضرت فرمودند: وای بر تو! خداوند متعال در کتابش می فرماید: «آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل او، بی نیاز ساختند» و می فرماید: «اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند، و بگویند: خدا ما را بس است، و به زودی خدا و رسولش، از فضل خود به ما می بخشند ما تنها رضای او را می طلبیم» .

ابوحنیفه گفت: به خدا قسم گوئی تا کنون هرگز این دو آیه را از کتاب خدا نخوانده و نشنیده بودم!

حضرت فرمودند: آری، هم خوانده ای و هم شنیده ای، ولی خداوند متعال درباره ی تو و امثال تو این آیه را نازل کرده: «یا بر دلها فقل زده شده» و فرموده: «چنین نیست (که آنها می پندارند)، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است».

ایه چهارم

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره/۳۸/۷)

«گفتیم: همگی از بهشت فرود آید! هرگاه هدایتی از من برای شما آمد، پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷻ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ فِي بَاطِنِ الْقُرْآنِ: «فَأَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» قَالَ: تَفْسِيرُ الْهُدَى عَلَيَّ ﷻ، قَالَ اللَّهُ فِيهِ: «فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» .

جابر گوید: از حضرت باقر ﷻ درباره ی تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم (آیه ی مذکور)، فرمودند: تفسیر هُدی (هدایت) علی ﷻ است که خدا درباره ی او فرموده: «پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند».

تبعیت، شرط هدایت

اشاره

در آیه ی مذکور و آیات متعدد دیگری که در آنها سخن از هدایت رفته، تبعیت از هدایت و پیروی از هدایتگر، به عنوان

شرط هدایت شدن معرفی شده است.

خداوند متعال در قرآن کریم، از قول دو تن از پیامبرانش، تبعیت از هدایتگر را به عنوان شرط هدایت معرفی کرده:

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (مریم/۳۰۸/۴۳)

«حضرت ابراهیم به عمویش گفت: ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.»

«وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (غافر/۴۷۱/۳۸)

در این دو آیه ای که حضرت به عنوان شاهد و دلیل بر کلام خود مبنی بر نسبت دادن نعمتها به رسول خدا (ص) ذکر کردند نیز، بخشش و فضل، هم به خدا و هم به رسول خدا نسبت داده شده است.

تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳.

«و آنکه (از قوم فرعون) ایمان آورده بود گفت: «ای قوم، مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم»

رسول اکرم (ص) نیز به امر خدا به امتش چنین می فرماید:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (أعراف/۱۷۰/۱۵۸)

«بگو: ای مردم من فرستاده خدای یکتا به همه شمایم، خدایی که آسمانها و زمین از اوست، معبودی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، پس به خدا و فرستاده او پیامبر درس ناخوانده، که به خدا و کلمات او مؤمن است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید که هدایت شوید.»

درباره ی آیه ی ذیل که بیانگر یکی از خصوصیات مؤمنان امت پیامبر (ص) است:

«وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» (أعراف/۱۷۰/۱۵۷)

«و از نوری که با وی (پیامبر) نازل شد پیروی کردند»

از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند: «النُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَةُ (ع)»: «مقصود از نور در اینجا،

امیر المؤمنین علی و دیگر امامان (ع) می باشند».

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ قَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْنَا وَ مِنْ حُكْمِهِ أَخَذْنَا وَ مِنْ قَوْلِ الصَّادِقِ سَمِعْنَا؛ فَإِنْ تَبِعُونَا تَهْتَدُوا .

جابر گوید: حضرت باقر □ فرمودند: ما خاندانی هستیم که از علم خدا می دانیم و از حکم او می گیریم و گفتار راستگو را می شنویم؛ پس اگر از ما پیروی کنید هدایت می یابید.

آیه ی پنجم

«وَمِنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُضِلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»
(نساء/۹۷/۱۱۵)

«کسی که بعد از آشکار شدن هدایت، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد»

عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِيرُ الْبَجَلِيِّ حَتَّى إِذَا كُنَّا بَطْهَرَ الْكُوفَةِ بِالْفَرَسِ، مَرَّ بِنَا ضَبُّ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِيرٌ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!» خِلَافًا عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ □ فَلَمَّا خَرَجَ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ لِعَلِيِّ □. فَقَالَ عَلِيُّ □: دَعُهُمَا فَهُوَ إِمَامُهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَمَا تَسْمَعُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى.»

مردی از انصار گوید: من و اشعث و جریر بَجَلِی از کوفه خارج شدیم. سوسماری از پیش ما عبور کرد. اشعث و جریر خطاب به او گفتند: «سلام بر تو ای امیر المؤمنین!» قصدشان مخالفت با حضرت علی □ بود. مرد انصاری پیش از آنان آمد و خدمت حضرت رسید و ماجرا را گفت. حضرت فرمودند: رهایشان کن، همان سوسمار در روز قیامت امام آندو است، آیا نشنیدی که خدا می فرماید: «او را به همان راه که می رود می بریم».

آیه ی ششم

«فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ» (أعراف/۱۵۳/۳۰)

«گروهی را هدایت کرد و گروهی، گمراهی بر ایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند و می پندارند که هدایت شده اند»

عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ اللَّيْثِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ □ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» يَعْنِي أَيْمَةَ الْجَوْرِ دُونَ أَيْمَةِ الْحَقِّ «وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ» .

ابواسحاق لیثی گوید: حضرت باقر □ درباره ی این فرمایش خداوند «گروهی را هدایت کرد و گروهی، گمراهی بر ایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند» فرمودند: امامان جور را بجای امامان حق ولی خود گرفتند «و می پندارند که هدایت شده اند».

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف/۱۷۴/۱۸۱)

«و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

این آیه بیانگر اینست که در میان آفریدگان حضرت حق، حتما گروهی هستند که بر حق می باشند. اینکه در این آیه به طور مطلق آمده: «از آنها که آفریدیم»، معلوم می شود این مطلب قانون و سنتی الهی است که در هر زمانی مصداقی داشته و خواهد داشت. چنان که درباره ی قوم حضرت موسی نیز به صراحت، همین مطلب عنوان شده است:

«وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف/۱۷۰/۱۵۹)

«و از قوم موسی گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

. بصائر الدرجات، ص ۵۱۴.

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵.

. در آیه ی بیست و یکم توضیحی درباره ی این آیه خواهد آمد.

. علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۱۰.

در کتب روایی فریقین نیز این مطلب از لسان رسول خدا (ص) روایت شده که فرمودند:

إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ، وَ إِنَّ أُمَّةَ عِيسَى افْتَرَقَتْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ، وَ إِنَّ أُمَّةَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ افْتَرَقَتْ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ النَّاجِي؟ قَالَ: الْمُتَمَسِّكُ بِمَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ أَصْحَابُكَ .

امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند. امت عیسی هفتاد و دو گروه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند و به زودی امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتش خواهند بود. (حضرت علی علیه السلام) پرسید: ای رسول خدا چه کسی نجات می یابد؟ فرمودند: کسی که تمسک جوید به آنچه تو و یارانت بر آنید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي بَصِيرٍ: أَمَا عَلِمْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ

رَفُضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَمَالُهُمْ فَلِحَقُوا بِمُوسَى لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هُدَاهُ فَسُمُوا فِي عَسْكَرِ مُوسَى الرَّافِضَةَ لِأَنَّهُمْ رَفُضُوا فِرْعَوْنَ وَ كَانُوا أَشَدَّ أَهْلَ ذَلِكَ الْعَسْكَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمْ حُبًّا لِمُوسَى وَ هَارُونَ وَ ذُرِّيَّتِهِمَا.

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَتَيْتَ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ، فَإِنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إِيَّاهُ. فَأَتَيْتَ مُوسَى الْإِسْمَ لَهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ هَذَا الْإِسْمَ حَتَّى نَحْلُكُمُوهُ.

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! رَفُضُوا الْخَيْرَ وَ رَفَضْتُمُ الشَّرَّ، افْتَرَقَ النَّاسُ كُلَّ فِرْقَةٍ وَ تَشَعَّبُوا كُلَّ شُعْبَةٍ فَأَنْشَعَبْتُمْ مَعَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ (ص) وَ ذَهَبْتُمْ حَيْثُ ذَهَبُوا وَ اخْتَرْتُمْ مَنِ اخْتَارَ اللَّهُ لَكُمْ وَ أَرَدْتُمْ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ فَأَبَيْتُمْ ثُمَّ أَبَيْتُمْ فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ الْمَرْحُومُونَ الْمُتَقَبَّلُونَ مِنْ مُحْسِنِكُمْ وَ الْمُتَجَاوِزُونَ عَنْ مُسِيئِكُمْ مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنْهُ حَسَنَةٌ وَ لَمْ يُتَجَاوَزْ لَهُ عَنْ سَيِّئَةٍ .

محمد بن سلیمان از قول پدرش گوید: حضرت صادق \square به ابابصیر فرمودند: ای ابا محمد، مگر نمی دانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل، وقتی گمراهی فرعون و قومش برایشان روشن شد آنها را ترک کردند، و همین که هدایت حضرت موسی برایشان روشن شد به او پیوستند، به همین سبب، در میان لشکر حضرت موسی به نام «رافضه» (: ترک کننده) خوانده می شدند. آنها در بین لشکر حضرت موسی بیش از دیگران عبادت می کردند و نسبت به حضرت موسی و هارون و فرزندان ایشان محبت بیشتری داشتند.

خداوند به حضرت موسی وحی فرمود: این نام را در تورات برای آنها ثبت کن، زیرا من آنان را به این اسم نامیده ام و این نام را بدانها بخشیده ام. حضرت موسی نیز این نام را برای آنها ثبت فرمود و پس از آن، خداوند، این نام را برای شما ذخیره کرد و به شما عطا فرمود.

ای ابا محمد، اینان (غیر دوستان اهل بیت) خیر ترک کردند و شما شر را. مردم به فرقه ها و گروه های مختلفی تقسیم شدند و شما در گروه خاندان پیامبران (ص) در آمدید و به راهی رفتید که آنها رفتند. شما کسی را که خدا برایتان برگزیده بود، انتخاب کردید و خواستار کسی که خدا اراده کرده بود شدید. پس مژده باد شما را و باز هم مژده باد شما را؛ به خدا سوگند شما باید که مورد رحمت حق قرار گرفته اید، کردار نیکوکاران شما پذیرفته می شود و از بدکاران درمی گذرند. هر کس روز قیامت بدان عقیده ای که شما دارید به پیشگاه پروردگار درنیاید، خداوند نه کردار نیکش را می پذیرد و نه از کردار بدش درمی گذرد. امامان (ع) بنابر نص آیات و روایاتی که برخی از آنها مطرح شد، هدایتگران راه حقند، خصوصیت فرقه و گروه اهل نجات در هر زمانی اینست که اهل هدایتند. یعنی اصالتا اهل بیت (ع) و به تبع ایشان، شیعیان ایشان مصداق آیه ی مذکور می باشند.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ \square عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ»، قَالَ: هُمْ الْأُمَّةُ .

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق \square درباره ی این خدای (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: ایشان ائمه هستند.

عَنْ زَادَانَ عَنْ عَلِيِّ \square : تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ

اللَّهُ تَعَالَى: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» وَهُمْ أَنَا وَشِيعَتِي .

زاذان گوید: حضرت علی ؑ فرمودند: این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود که هفتاد و دو فرقه در آتشند و یک فرقه در بهشت، و اینان همان کسانی هستند که خداوند در حق آن ها فرموده است: «و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» و آنها من و شیعیان من هستند.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» قَالَ: يَعْنِي أُمَّةَ مُحَمَّدٍ (ص).

يعقوب بن زيد گوید: حضرت امیر المؤمنین ؑ درباره ی آیه ی: «و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»، فرمودند: مقصود امت حضرت محمد (ص) می باشند.

اما آیا تعبیر امت محمد (ص) در این حدیث به معنای مصطلحی که دارد بوده و همه ی مسلمانان را شامل می شود؟

در این صورت معنا ندارد که پیامبر اکرم (ص) بفرماید: امتم هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یکی بر حق است و دیگران در آتش! بلکه مراد از تعبیر امت در کلام حضرت علی ؑ همان یک فرقه ی اهل نجات است که حقیقتاً تنها همان یک فرقه امت رسول خدا (ص) می باشند و دیگر فرقه ها در واقع از امت جدا شده اند. شاهد دیگر بر این مطلب کلامی است از صادق آل محمد (ص).

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ: ... مَنْ أُمَّتُهُ (أُمَّةُ مُحَمَّدٍ (ص))؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ صَدَقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمَتَمَسِّكُونَ بِالثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ أَمَرُوا بِالتَّمَسُّكِ بِهِمَا كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِترته أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَ هُمَا الْخُلَيْفَتَانِ عَلَى الْأُمَّةِ بَعْدَهُ .

ابابصیر گوید: به حضرت صادق ؑ عرض کردم: ... امت حضرت محمد (ص) چه کسانی هستند؟ فرمودند: مؤمنانی که آنچه را از نزد خدا آمده است تصدیق نمودند، و به آن دو چیز گرانبهایی که مأمور به تمسک به آنها گشته اند، چنگ زدند، کتاب خدا و عترت و خاندان رسول خدا (ص) که خداوند پلیدی را از آنان زدوده، و پاک و مطهرشان ساخته، و آن دو بعد از پیامبر، جانشین او بر امتش می باشند. شاهد دیگر بر اینکه فرقه ی ناجیه ی این امت، شیعیان و دوستان حضرت امیر ؑ می باشند، اینست که در آیه ی شریفه آنچه به عنوان محور هدایت و عدالت معرفی شده «حق» است. و بنا بر نقل فریقین در بسیاری از کتب روایی خود به سندهای متعدد، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»: «علی ؑ با حق، و حق با علی ؑ است».

----- الطرائف، ج ۲، ص ۴۳۰، احقاق الحق، ج ۷، ص ۱۸۵.

. الكافي، ج ۸، ص ۳۳.

. الكافي، ج ۱، ص ۴۱۴.

. کشف الیقین، ص ۳۸۹.

. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۴۳.

آیه ی هشتم

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس/۲۱۳/۳۵)

«بگو: آیا از شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: خدا به سوی حق هدایت می کند، آیا با این حال، کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟»

فِي رَوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ فِي قَوْلِهِ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» فَأَمَّا مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ بَعْدِهِ، وَ أَمَّا مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَهُوَ مَنْ خَالَفَ مِنْ قَرِيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ .

ابوالجارود از حضرت باقر □ در باره ی آیه ی (آیه ی مذکور) روایت کرده که فرمودند: اما آنها که بسوی حق هدایت می کنند حضرت محمد (ص) و آل محمد (ص) پس از اویند، اما کسانی که هدایت نمی یابند مگر آنکه کسی آنها را هدایت کند، کسانی از قریش و غیر قریش هستند که پس از پیامبر با خاندان او مخالفت کردند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: لَقَدْ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □ بِقَضِيَّتِهِ مَا قَضَى بِهَا أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ وَ كَانَتْ أَوَّلَ قَضِيَّتِهِ قَضَى بِهَا بَعِيدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ أَفْضَى الْأَمْرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أُتِيَ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ أَ شَرِبْتَ الْخَمْرَ؟

فَقَالَ الرَّجُلُ: نَعَمْ.

فَقَالَ: وَ لِمَ شَرِبْتَهَا وَ هِيَ مُحَرَّمَةٌ؟

فَقَالَ: إِنِّي لَمَّا أَسْلَمْتُ وَ مَنْزِلِي بَيْنَ ظَهْرَانِي قَوْمٍ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ يَسْتَحِلُّونَهَا وَ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّهَا حَرَامٌ فَأَجْتَبَيْتُهَا.

قَالَ: فَالْتَفَتَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ: مَا تَقُولُ يَا أَبَا حَفْصٍ فِي أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ؟!

فَقَالَ: مُغْضِلُهُ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا غُلَامُ! ادْعُ لَنَا عَلِيًّا.

قَالَ عُمَرُ: بَلْ يُؤْتَى الْحَكْمُ فِي مَنْزِلِهِ.

فَمَاتُوهُ وَمَعَهُ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَأَخْبَرَهُ بِقِصَّةِ الرَّجُلِ فَأَقْتَصَّ عَلَيْهِ قِصَّتَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ □ لِأَبِي بَكْرٍ: ابْعَثْ مَعَهُ مَنْ يَدُورُ بِهِ عَلَيَّ مَجَالِسِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَمَنْ كَانَ تَلَا عَلَيْهِ آيَةَ التَّحْرِيمِ فَلْيَشْهَدْ عَلَيْهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ تَلَا عَلَيْهِ آيَةَ التَّحْرِيمِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ.

فَفَعَلَ أَبُو بَكْرٍ بِالرَّجُلِ مَا قَالَ عَلِيٌّ □ فَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فَخَلَّى سَبِيلَهُ.

فَقَالَ سَلْمَانُ لِعَلِيٍّ □: لَقَدْ أُرْشِدْتَهُمْ.

فَقَالَ عَلِيٌّ □: إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجِدَّ تَأْكِيدَ هَذِهِ الْآيَةِ فِيَّ وَفِيهِمْ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ».

ابابصیر از امام صادق □ روایت کرده که فرمودند: روزی حضرت امیر المؤمنین □ قضاوتی کردند که کسی پیش از ایشان آن گونه قضاوت نکرده بود و این اولین قضاوتی بود که پس از رسول خدا (ص) نمودند؛ وقتی رسول خدا (ص) رحلت فرمودند و ابوبکر بر مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟ گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آنرا حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آنرا حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فراخوان.

عمر گفت: خیر، بلکه دیگران باید به منزل حکم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی □ به ابوبکر فرمودند: کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند، و جویا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد، و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد، اما کسی بر شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی ؑ عرضه داشت: آنها را راهنمایی کردید.

حضرت فرمودند: خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که بسوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟».

رَوَى جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ وَ عُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَا أَدْرِي مَا أَضْمَعُ بِالْمَجُوسِ، أَيْنَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا، فَجَاءَ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتَ عَلِيًّا يَقُولُ فِي الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِكَ، فَمَضَى ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى عَلِيٍّ ؑ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ .

روایت شده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر شنیده ای از او بپرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند. ----- . معانی الأخبار، ص ۹۴.

. رك: احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۲۳ الی ۶۳۹ و ج ۱۶، ص ۳۸۴ الی ۳۹۸ و ج ۲۱، ص ۳۹۰ الی ۳۹۶ و ج ۲۳، ص ۳۰۷ و ۳۰۸ و ج ۲۳، ص ۳۸۱.

. تفسير القمی، ج ۱، ص ۳۱۲. -----

ابابصیر از امام صادق ؑ روایت کرده که فرمودند: روزی حضرت امیر المؤمنین ؑ قضاوتی کردند که کسی پیش از ایشان آن گونه قضاوت نکرده بود و این اولین قضاوتی بود که پس از رسول خدا (ص) نمودند؛ وقتی رسول خدا (ص) رحلت فرمودند و ابوبکر بر مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟ گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آنرا حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آنرا حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فرا خوان.

عمر گفت: خیر، بلکه دیگران باید به منزل حکم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی \square به ابوبکر فرمودند: کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند، و جویا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد، و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد، اما کسی بر شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی \square عرضه داشت: آنها را راهنمایی کردید.

حضرت فرمودند: خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که بسوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟».

رَوَى جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ وَ عُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَا أَدْرِي مَا أَصْبَحَ بِالْمَجُوسِ، أَيْنَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا، فَجَاءَ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ فِي الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِكَ، فَمَضَى ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى عَلِيٍّ \square فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ .

روایت شده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر نشنیده ای از او پرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند

آیه ی نهم

«وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (نحل/۲۶۹/۱۶)

«و علامات ی قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می شوند»

عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا \square عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قَالَ: نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ (ص).

و شاء گوید: از حضرت رضا (ص) درباره ی این فرمایش خداوند متعال (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: ما علامات هستیم

آیه ی دهم

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ ادْعُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (نحل/۲۷۱/۳۶)

«و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت. پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود.»

این آیه از آیات بسیار مهمی است که بیانگر شرایط هدایت است. پیام خدا به تمام امت ها این است: پرستش خدا و اجتناب از طاغوت، ملاک هدایت، و سر باز زدن از این دو، موجب گمراهی است. انشاء الله پس از این در ذیل آیه ی شانزدهم (زمر/۱۷ و ۱۸/۴۶۰)، درباره ی شرایط هدایت، مفصلاً سخن خواهیم گفت؛ لذا در اینجا تنها به ذکر روایتی درباره ی این آیه بسنده می کنیم

الکافی، ج ۷، ص ۲۴۹. شیخ مفید در کتاب الإرشاد این قضیه را به اجمال نقل کرده و درباره ی آن فرموده: «جاء الخبر من رجال العامة و الخاصة».

. المناقب، ج ۲، ص ۳۶۸.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

عَنْ خَطَّابِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بَوَّلَّائِنَا وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ عِدُونَا، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ ادْعُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» بِتَكْذِيبِهِمْ آلَ مُحَمَّدٍ (ص)، ثُمَّ قَالَ: «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» .

خَطَّابِ بن مسلمه گوید: حضرت باقر □ فرمودند: خداوند هیچ پیامبری را برنیانگیخت مگر با ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما، و این همان فرموده ی خدا در کتابش است: «و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت» زیرا آل محمد (ص) را تکذیب کردند؛ «پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود.»

آیه ی یازدهم

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (طه/۳۱۷/۸۲)

«و همانا من بسیار آمرزنده ام نسبت به کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»

عَنِ الْحَارِثِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، قَالَ: أَلَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ يَنْفَعُهُ التَّوْبَةُ وَ الْإِيمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى! وَ اللَّهُ لَوْ جَهَدَ أَنْ يَعْمَلَ بِعَمَلٍ مَّا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدَى.

قُلْتُ: إِلَى مَنْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟

قَالَ: إِلَيْنَا .

حارث بن یحیی گوید: حضرت باقر □ درباره ی این فرمایش خدا (آیه ی مذکور) فرمودند: نمی بینی چگونه شرط کرده؟! توبه و ایمان و عمل صالح به بنده نفعی نرساند تا هدایت شود! به خدا قسم، هر چند در انجام کاری بکوشد، از او پذیرفته نشود تا اینکه هدایت یابد.

گفتم: فدایتان گردم! بسوی چه کس هدایت شود؟

فرمودند: بسوی ما.

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ □ وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ! إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَخْبَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعَلِّمُونَا وَ لَا يَتَّهِمُونَ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَ لَا يَتَّهِمُونَ لَنَا.

ثُمَّ قَالَ: يَا سَدِيرُ! فَأَرَيْكَ الصَّادِقِينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ؛ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ أَبِي حَنِيفَةَ وَ سَفِيَانَ الثَّوْرِيَّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ الصَّادِقُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِمَا هُدِيَ مِنَ اللَّهِ وَ لَمَّا كَتَبْتُ مُبِينًا، إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخْبَارِ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ (ص) حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخَبِّرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ (ص).

سدیر گوید: من از مسجد الحرام خارج می شدم که حضرت باقر □ وارد شدند. دست مرا گرفتند و رو به خانه ی خدا کرده و فرمودند: ای سدیر! مردم امر شده اند که نزد این سنگها بیایند و گرد آن طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایتشان نسبت به ما را اعلام کنند و این همان فرموده ی خداست: «و همانا من بسیار آمرزنده ام نسبت به کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»، آنگاه با دست به سینه ی خود اشاره ی کرده و فرمودند: بسوی ولایت ما.

سپس فرمودند: ای سدیر! کسانی که مردم را از دین خدا مانع می شوند به تو نشان می دهم؛ آنگاه به ابوحنیفه و سفیان ثوری که در آن زمان در مسجد مردم گرد ایشان حلقه زده بودند، نگرست و فرمود: اینها بدون هدایتی از جانب خدا و بدون سندی آشکار، از دین خدا جلوگیری می کنند، همانا این خبیث ها اگر در خانه های خود نشینند، مردم بگردند افتند و کسی را نیابند که از خداوند و رسولش به آنها خبر دهد، تا اینکه نزد ما آیند و ما آنها را از خدای و رسولش خبر دهیم.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» قَالَ: وَمَنْ تَابَ مِنْ ظُلْمٍ وَآمَنَ مِنْ كُفْرٍ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى إِلَيَّ وَلَا تَيْنًا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيَّ صَدْرِهِ .

يعقوب بن شعيب گوید: از حضرت صادق □ درباره ی این فرموده ی خدا (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: هر کس از ظلم به توبه بازگردد و از کفر به ایمان، و عمل صالح انجام دهد و آنگاه به ولایت ما راه یابد (و با دست به سینه ی خود اشاره فرمود).

عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، فَمَا هَذَا الْإِهْتِدَاءُ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالْإِيْمَانِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ الْأَيْمَةِ وَاللَّهِ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ .

داود بن کثیر رقی گوید: بر امام صادق □ وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم، اینکه خداوند فرموده: (آیه ی مذکور)، معنای این هدایت که پس از توبه و ایمان و عمل صالح می باشد چیست؟ فرمودند: به خدا قسم مقصود شناخت ائمه است، امامی پس از امام دیگر.

. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۵۸.

. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۱.

. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲.

. بصائر الدرجات، ص ۷۸.

. تأویل الآیات، ص ۳۱۰.

آیه ی دوازدهم

«قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» (طه/۱۲۳/۳۲۰)

«خداوند فرمود: همگی پایین بروید در حالی که بعضی دشمن بعضی دیگر خواهید بود، پس اگر هدایتی از من سوی شما آمد، پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت»

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ □ قَالَ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَاهُ □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّبِعُوا هُدَى اللَّهِ تَهْتَدُوا وَتَرْشُدُوا وَهُوَ هُدَايَ وَهُدَايَ وَهُدَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ □، فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَهُ فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ اتَّبَعَ هُدَايَ وَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ وَاللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَ هُدَى اللَّهِ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى .

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت کاظم □ از پدرشان درباره ی این فرمایش خداوند: «پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت» پرسیدند، ایشان فرمودند: رسول خدا (ص) فرمودند: ای مردم! پیرو هدایت خدا باشید تا هدایت شوید و راه یابید، و آن، هدایت من است، و هدایت من هدایت علی بن ابیطالب □ است، پس هر که پیرو هدایت او باشد، چه در زمان زندگی من و چه پس از مرگم، از هدایت من پیروی کرده و هر که از هدایت من پیروی کند از هدایت خدا پیروی کرده و آنکه از هدایت خدا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.

آیه ی سیزدهم

«قُلْ كُلُّ مُتَّبِعٍ فَتَرْبُّوا فَسَعَلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى» (طه/۳۲۱/۱۳۵)

«بگو: همه در انتظاریم! پس منتظر باشید که به زودی خواهید دانست چه کسی رهرو راه راست و هدایت یافته است»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سُئِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَسَيَتَعَلَّمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى» قَالَ: اهْتَدَى إِلَى وَ لَائِنَا .

جابر گوید: از حضرت باقر □ درباره ی این فرموده ی خداوند (آیه ی مذکور) پرسش شد، فرمودند: یعنی به ولایت ما راه یافته است.

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ □ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَسَيَتَعَلَّمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى» قَالَ: الصِّرَاطُ السَّوِيُّ هُوَ الْقَائِمُ □ وَ الْمَهْدِيُّ مَنْ اهْتَدَى إِلَى طَاعَتِهِ .

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت موسی بن جعفر □ فرمودند: از پدرم درباره ی این فرمایش خداوند پرسیدم (آیه ی مذکور)، فرمود: راه راست حضرت قائم □ است و هدایت یافته، کسی است که به اطاعت او راه یابد.

نکته

اینکه در ذیل برخی از آیات، اهلیت (ع) در روایات متعددی که از ایشان صادر شده، هدایت شدن را، به ولایت و پذیرش آن معنا کرده اند دو علت برای آن می توان برشمرد:

ولایت مهم ترین دستور خداست که موجب کامل شدن دین گشته، از اینرو هر کس بسوی آن هدایت شد و آنرا پذیرفت، به مهم ترین امر و تکلیف الهی راه یافته و گردن نهاده است.

راه یافتن به ولایت مساوی است با هدایت بسوی اسلام تحریف نشده. راه یافتن به ولایت یعنی فرا گرفتن عقاید، اخلاق و احکام دین خود از معدن پاک اهلیت (ع)، آن گونه که خدا و رسول خدا (ص) فرموده اند، بدون هیچ تحریف و آلودگی مربوط به افکار و نظرات بشر (در بحث هدایت تشریحی و هدایت تبیینی اهلیت (ع) مشروح این دلیل ذکر شد).

آیه ی چهاردهم

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» (حجج/۳۳۵/۲۴)

«و بسوی گفتار پاک هدایت شدند و به راه ستوده راه یافتند»

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» قَالَ: ذَاكَ حَمْزُهُ وَجَعْفَرُ وَعَبِيدُهُ وَسَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَعَمَارٌ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ .

عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق □ روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: (از مصادیق این آیه) حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار بودند که بسوی امیر المؤمنین □ هدایت شدند.

عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» فَقَالَ: هُوَ وَاللَّهُ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ . -----

تأویل الآیات، ص ۳۱۴.

. تأویل الآیات، ص ۳۱۷.

. تأویل الآیات، ص ۳۱۷.

. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۶.

ضُرَيْسِ كُنَاسِيٍّ از حضرت صادق □ درباره ی آیه ی مذکور پرسید، فرمودند: به خدا قسم، مقصود همین امری است که شما بر آنید (پذیرش امامت و ولایت اهلبیت (ع)).

آیه ی پانزدهم

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور/۳۵۷/۵۴)

«بگو: خدا را اطاعت کنید، و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید، بر او بار رسالت اوست و بر شما بار تکلیف خویش است، اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست»

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنِ الْإِمَامِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ □ عَنْ أَبِيهِ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ مِنَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْأَمَانَةِ وَ الصَّبْرِ» (وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ) مِنَ الْعُهُودِ الَّتِي أَخَذَهَا اللَّهُ عَلَيْكُمْ فِي عَلِيٍّ □ وَ مَا بَيْنَ لَكُمْ فِي الْقُرْآنِ مِنْ فَرْضِ طَاعَتِهِ، فَقَوْلُهُ «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» أَيْ وَ إِنْ تُطِيعُوا عَلِيًّا تَهْتَدُوا «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ

إِلَّا الْبَلَاغُ هَكَذَا نَزَلَتْ .

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر □ از قول پدرشان درباره ی آیه ی: «بگو: خدا را اطاعت کنید، و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید، بر او بار رسالت اوست» فرمودند: بر او شنیدن و اطاعت و امانت داری و صبر (در ادای رسالت خدا) است «و بر شما بار تکلیف خویش است» از پیمان‌هایی که خدا از شما در مورد علی □ گرفته و آنچه در قرآن از وجوب اطاعتش بیان نموده، پس اینکه فرموده: «اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد» یعنی اگر از علی اطاعت کنید هدایت می یابید «و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست» آیه این چنین نازل شده است.

نکته

با اینکه در آیه ی شریفه ظاهراً صحبت از اطاعت از پیامبر است و اطاعت از پیامبر، شرط هدایت یافتن معرفی شده، اما در کلام حضرت امام کاظم □ در ذیل این آیه، اطاعت از حضرت علی □ به عنوان شرط هدایت معرفی شد. سؤالی که به ذهن می رسد اینست که چرا حضرت کاظم □، آیه را اینگونه معنا کردند و آیا در جای دیگری از قرآن هم مؤیدی بر این معنا وجود دارد یا خیر؟

در آیه ی (نساء/۵۹/۸۷) خداوند متعال درباره ی اطاعت از رسول و اطاعت از اولی الامر که اهل بیت (ع) می باشند با یک امر «أطیعوا» فرمان داده که معلوم می شود اطاعت از رسول خدا (ص) و اطاعت از اهل بیت ایشان از یک سنخ است. لذا هر کجا هر خصوصیتی در مورد اطاعت از رسول خدا (ص) صدق کند در مورد اطاعت از اهل بیت (ع) نیز صدق می کند. پس اگر اطاعت از رسول خدا موجب هدایت یافتن می شود اطاعت از هر کدام از اهل بیت (ع) و در صدر ایشان، اطاعت از حضرت علی □ نیز موجب هدایت یافتن می شود.

خداوند متعال به برکت پیامبر اکرم (ص) و اطاعت از آن حضرت، امت ایشان را از جهل و گمراهی نجات دارد و هدایت فرمود: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران/۱۶۴/۷۱ و جمعه/۲/۵۵۳): «هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

اما نکته ای را هم به امت آن جناب هشدار داد:

«وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/۱۴۴/۶۸)

«محمد (ص) فقط فرستاده ی خداست، پیش از او نیز، فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد».

سؤال: ملاک بازگشت به گمراهی گذشته چیست؟

پاسخ این سؤال در چند آیه ی بعد آمده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَانقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (آل عمران/۶۹/۱۴۹)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید، شما را به عقب بازمی گردانند و از زیانکاران خواهید شد.»

این آیه به صراحت بیان می دارد که ملاک بازگشت به جهل و گمراهی پیشین، اطاعت از کسی است که نباید از او اطاعت و فرمانبری کرد. خداوند متعال در آیه ی نساء/۵۹، به اهل بیت (ع) با عنوان «اولوا الامر» تعبیر فرموده و به اطاعت ایشان دستور داده. اگر کسی پس از پیامبر از اهل بیت (ع) اطاعت کند، دنباله رو همان راه هدایتی است که با اطاعت از پیامبر در آن وارد شده بود. اما اگر از کسانی که اطاعت ایشان مورد تأیید و امضای خدا نیست، بلکه مورد نهی او بوده و در مقابل آن می باشد اطاعت کند مسلماً از شاهراه هدایت بیرون شده و به چاه ضلالت فرو شده و به دوران جاهلیت و گمراهی

. المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۹.

تأویل الآيات، ص ۳۶۴.

گذشته اش بازگشته است. پس، اطاعت از حضرت علی ؑ و دیگر ائمه ی هدی (ع) به طریق اولی (نسبت به اطاعت از پیامبر اکرم (ص)) موجب هدایت یافتن می شود

آیه ی شانزدهم (شرایط هدایت اولوا الالباب)

اشاره

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر/۱۷ و ۱۸/۴۶۰)

«و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن آنهاست. پس بندگان مرا بشارت ده، کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندان اند»

بنا بر روایت ذیل، بهر مندی اولوا الالباب از هدایت الهی، به خاطر رجوع به اهل بیت «علیهم السلام» و به برکت تسلیم شدن در مقابل ایشان بوده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ \square عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، قَالَ: هُمْ الْمُسْلِمُونَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ (ص)؛ الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ جَاءُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ .

ابابصیر گوید: از حضرت صادق \square درباره ی این آیه: «کسانی که قول را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند» پرسیدم، فرمودند: آنها تسلیم شدگانند در برابر آل محمد «صلی الله علیه و آله»، کسانی که چون حدیثی شنوند کم و زیادش نکنند و چنان که آن را شنیده اند بیاورند. با توجه به اینکه در دو آیه ی فوق سخن از کسانی است که از هدایت الهی بهرمنند شدند و برای ایشان چهار خصوصیت ذکر شده که در واقع چهار شرط لازم برای برخورداری از هدایت الهی است:

۱. اجْتَنَبُوا الطَّاعُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا

۲. وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ

۳. يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

۴. فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

به نظر می رسد که چون برخورداری از هدایت الهی بسیار اهمیت دارد، لازم است بدانیم که مقصود از هر یک از این چهار خصوصیت چیست تا «إنشاء الله» با اتیان به شرایط هدایت، از هدایت الهی بهرمنند گردیم؛ و نیز با تحقیق درباره ی خصوصیات مذکور با توجه به دیگر آیات، دریابیم که چه ربطی بین خصوصیات مذکور با رجوع به اهل بیت و تسلیم در مقابل ایشان است که حضرت صادق «علیه السلام» در تفسیر این آیه بیان فرمودند.

«اجْتَنَبُوا الطَّاعُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا»

اشاره

سؤال: طاعوت چیست و یا کیست؟ عبادت طاعوت و اجتناب از عبادتش به چه معناست؟

برای اینکه بدانیم طاعوت یعنی چه بایستی ابتدا معنای طغیان روشن شود. معنای طغیان را از این آیات می توان دریافت:

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى، أَنْ رَأَهُ اسْتَعْتَى» (علق / ۵ الی ۷/۵۹۷)

«به انسان آنچه را نمی دانست آموخت. چنین نیست، همانا آدمی طغیان می کند، همین که خود را بی نیاز بیند.»

از این آیات استفاده می شود که انسان با طغیانش - که آن هم در اثر احساس بی نیازی است - از پذیرش تعلیم الهی سر باز می زند. اما «ما لَمْ يَعْلَمْ» انسان چیست که خدا به او آموخت؟ پاسخ این سؤال را در این آیه می جوییم:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» (نحل/۲۷۵/۷۸)

«و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و دیدگان و دل ها قرار داد.»

انسان هیچ نمی دانست؛ خدا گوش و چشم و دلش داد تا اینها ابزار تعلم باشد در وجود او. البته جز اینها، کتابت را نیز به انسان آموخت تا به وسیله ی آن نیز تعلم بیند:

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (علق/۵۹۷/۴): «همان که به وسیله ی قلم آموخت.»

امّا خدا انسان را با این ابزارها به حال خود وانگذاشت تا خود به خود بیاموزد، بلکه خیل عظیمی از پیامبران را نیز به سوی او فرستاد تا سعادتش را به وی بیاموزد، و برای تحقّق این مقصود، علمی به پیامبران داد که به امتشان نداده بود و امت نمی توانستند با ابزارهای تعلم، خود به خود بدان دست یابند:

۱. «أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَ أَنْصَحَ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (اعراف/۱۵۸/۶۲)

«[نوح به امتش گفت:] پیام های پروردگار خویش را به شما می رسانم و اندرزتان می دهم و از خدا چیزها می دانم که شما نمی دانید.»

. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲.

. «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جِئْتَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (مریم/۳۰۸/۴۳)

«[ابراهیم گفت:] ای پدر، مرا از دانش [وحی، حقایقی] به دست آمده که تو را نیامده است، پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم.»

۳. «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۳/۱۵۱)

«چنان که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)، تا آیات ما را بر شما تلاوت کند و پاکتان سازد و کتاب و حکمتان بیاموزد و آنچه را نمی دانستید تعلیمتان دهد.»

۴. «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل/۲۷۲/۴۳ و انبیاء/۳۲۲/۷)

«پس اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید.»

یعنی «اهل ذکر»، علمی را که شما نمی دانید و نمی توانید بدانید می دانند، لذا راه شما به دانستن آن علم، تنها پرسش از اهل ذکر خواهد بود. اما اهل ذکر چه کسانی هستند؟ اگر مراد از «ذکر»، قرآن باشد - چنان که در آیات متعددی قرآن به این نام خوانده شده (رک: حجر/۲۶۲ و ۶/۲۶۲ و حجر/۲۶۲ و نحل/۲۷۲ و ۴۴/۲۷۲ و صاد/۴۵۳ و زخرف/۵ الی ۸/۴۸۹ و قمر/۵۲۹ و ۲۵/۵۱ و ۵۲/۵۶۶) - اهلش اولاً رسول خداست «صلی الله علیه و آله» که قرآن به صورت دفعی و تدریجی بر او نازل شده و علم آن نزد اوست و ثانیاً کسانی که پس از آن حضرت علم قرآن به ایشان به ارث رسیده که اهلیت آن حضرت می باشند (رک: رعد/۴۳/۲۵۵، و فاطر/۳۲/۴۳۸ به ضمیمه ی این دو آیه: آل عمران/۳۳ و ۳۴/۵۴ و نساء/۸۷/۵۴)، و اگر مراد از «ذکر»، رسول خدا «صلی الله علیه و آله» باشد (رک: طلاق/۱۰ و ۱۱/۵۵۹)، باز اهل ذکر، اهلیت آن حضرت می باشند.

انسان با ابزارهایی که خدا به او بخشیده، خود به خود، تنها نسبت به ظاهر زندگی دنیا علم پیدا می کند و علمش فراتر از آن نمی رود:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم/۷/۴۰۵)

«از زندگی دنیا ظاهری را می دانند و آنها از آخرت بی خبرند»

و با این علم اندک، از «ذکر» که کتاب خدا و رسول اوست رویگردان می شود!

«فَاعْرِضْ عَنْ مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ» (نجم/۲۹ و ۳۰/۵۲۷)

«پس، از کسی که از یاد ما دل می گرداند و جز زندگی دنیا را نمی خواهد روی گردان. این نهایت دانش آنهاست»

(و نیز رک: جاثیه/۲۴ و ۲۵/۵۰۱).

این رویگردانی در اثر طغیان است، و طغیان، ناشی از احساس بی نیازی از علم پیامبران و اکتفا به علم خویش! طغیان یعنی لبریز شدن، اما نه لبریز شدنی که بخاطر پر شدن است، لبریز شدنی که ناشی از خیال پر شدن است (أَنْ رَأَاهُ اسْتِغْنَى). انسان کوتاه بین که جز زندگی دنیا نمی داند در مقابل علم انبیا و دعوت ایشان به فراتر از ظاهر زندگی دنیا (: خدا و غیب و آخرت)، طغیان می کند، یعنی لبریز می شود و علوم و معارف ایشان را نمی پذیرد و انکار می کند و به زندگی دنیا بسنده می کند. این طغیان، اصل همه ی طغیانها و تجاوز از حدهاست: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ».

«فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ، وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (نازعات/۳۷ الی ۳۹/۵۸۴)

«پس امیاً آنکه سرکشی کرد، و زندگی پست تر را برگزید، پس همانا دوزخ جایگاه اوست» خدا در ابتدای سوره ی بقره (۲/۲) می فرماید: «قرآن که شکی در آن نیست هدایت است برای اهل تقوا». اهل تقوا کسانی اند که وقایه نفس می کنند، یعنی جلوی نفس خود را می گیرند تا مبادا پا از گلیمش فراتر نهد و طغیان کند. آنگاه وصفی که خدا برای ایشان ذکر فرموده این است: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره/۳/۲) «آنان که به غیب ایمان می آورند»، و در آیه ی بعد می فرماید:

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره/۴)

«و آنان که به آنچه به تو نازل گردیده و آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان می آورند و اینانند که به آخرت یقین دارند»

این آیات بیانگر این است که: اهل تقوا در مقابل آن کسانی اند که تنها ظاهری از زندگی دنیا می دانند و از آخرت غافلند و این نهایت دانش ایشان است. اهل تقوا در برابر انبیا زانو زدند و علم الهی ایشان را آموختند و به آن ایمان آوردند و به دست آنان هدایت یافتند:

«أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (بقره/۵)

«آنان بر هدایتی از پروردگار خویشند و هم ایشان رستگارانند.»

سپس روی سخن را به کفار و منافقان طغیان گر می نماید که:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (بقره/۶ و ۷/۳)

«همانا آنان که کفر ورزیدند تفاوتشان نکند، چه اندارشان کنی یا اندارشان نکنی ایمان نمی آورند. خدا بر دل ها و شنوایی شان مهر نهاده و بر چشمانشان پرده ای است و آنها را عذابی بزرگ است.»

چشم و گوش و دل که ابزار تعلم است که خدا به انسان عطا کرده، در اهل طغیان، مهر و پلمپ شده و پذیرای علوم انبیا نیست! سپس در ادامه ی آیات روی سخن به منافقان می گراید و اینکه آنان نیز حقیقتا ایمان نمی آورند و حيله گری می کنند و مؤمنان را سفیه می دانند و چون با یاران شیطانی خود تنها شوند گویند: «ما بی تردید با شما هستیم، جز این نیست که ما آنها را به مسخره گرفته ایم». سپس خدا در پاسخ ایشان می فرماید:

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (بقره/۱۵)

«خداست که آنها را به مسخره می گیرد و فرصت می دهد تا در طغیانشان سرگردان بمانند.»

در این آیه، خدا کلّ تعامل ایشان با پیامبر و مؤمنان را که آیات قبل بیانگر آن بود «طغیان» نامیده، پس در ادامه می فرماید: «آنان گمراهی را به بهای هدایت خریدند پس تجارتشان سود نکرد و هدایت پذیر نبودند»، این وصف، در مقابل وصف اهل تقوا و اولوا الالباب است که چون از طغیان به دور بودند از هدایت الهی برخوردار گشتند.

«صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (بقره/۱۸)

«کران و گنگان و کورانند، پس باز نمی گردند.»

وقتی ابزار تعلّم (چشم و گوش و دل) در اختیار معلّم نباشد، وجود و عدمش فرقی نخواهد داشت. ابزار تعلّم، در وجود اهل طغیان از مسیر اصلی خود دور افتاده:

«وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (انعام/۱۴۱/۱۱۰)

«و دل ها و دیدگان شان را می گردانیم همچنان که نخستین بار هم به آن ایمان نیاوردند و آنها را در طغیان شان رها می کنیم که سرگشته بمانند».

علم انبیا نه علمی است که جز از طریق ایشان بتوان بدان دست یافت؛ لذا در آیه ی بعد می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَسَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ» (انعام/۱۴۲/۱۱۱)

«و اگر ما فرشتگان را به سوی آنها می فرستادیم و مردگان با آنان به سخن می آمدند و همه چیز را فوج فوج در برابرشان گرد می آوردیم باز هم ایمان نمی آوردند مگر اینکه خدا بخواهد، و لیکن بیشترشان جهل می ورزند».

انسان بخاطر نهاد خداپرستش و نیز بخاطر اینکه وجودش آمیخته ای از ملک و ملکوت است، حقیقتاً محتاج علم انبیاست - و اگر چه در سر خیال استغنا و بی نیازی پروراند - و سعادت دنیا و آخرتش جز به پیروی از ایشان حاصل نمی آید. اگر انسان از انبیا که به علم الهی دانایند روی گرداند از مقتضای وجود خویش روی گردانده، اما این اقتضا و نیاز در وجود او باقی و حکمران است، اگر انسان از راه درست، آن اقتضا را پاسخ گفت که «فبها» و گر نه ناچار از راه نادرست پاسخ خواهد گفت و در دام طاغوت می افتد. «فَالطَّاغُوتُ مِنْ أَشْتَدِّ طُغْيَانُهُ»؛ طاغوت کسی است که خود را از علم انبیا بی نیاز پنداشت اما چون حقیقتاً با این نیاز و اقتضا در وجود خود و دیگران مواجه شد و نیاز انسان ها را به علم و حکمت و هدایت انبیا دید، جاهلانه حکم راند و در مقابل انبیا دعوت راند و ادعای هدایتگری نمود! طغیان گران که از علم انبیا سر باز می زنند ناچار دچار جهل طاغوت می شوند و به حکم طاغوت رجوع می کنند. طاغوت، رهبران جبهه ی مقابل انبیا و اوصیای انبیایند. خدا در ادامه ی آیات مذکور از سوره ی انعام، رجوع طغیان گران را به حکم طاغوت، چنین بیان می کند:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَ مَا يُفْتَرُونَ، وَ لَتَصْغَى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيُرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ» (انعام/۱۱۲ و ۱۱۳/۱۴۲)

«و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جنّ گماشتیم که برای فریب، بر یکدیگر سخنان فریبنده القا می کنند، و اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند. پس ایشان را با افترا بی که می بندند رها کن. و برای این است که قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن گفتار [باطل] مایل شود و به آن دل خوش دارند و آنچه را در صدد ارتکاب آن هستند مرتکب شوند».

شیاطین انس و جنّ، همان شیاطینی هستند که در چند آیه ی بعد سخن از ایشان گفته شده:

«إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (انعام/۱۴۲/۱۲۱)

«همانا شیاطین، به اولیاء خود القا می کنند تا با شما مجادله کنند».

و نیز به دلیل لفظ «اولیاء» با توجه به اینکه ولایت، رابطه ای دوطرفه است، همان طاغوتی هستند که به عنوان اولیاء کافران معرفی شده اند:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَائُهُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره/۴۳/۲۵۷)

«و کسانی که کافر شدند اولیاء ایشان طاغوت است».

و نیز به دلیل مقابله ی «زخرف القول» با «حکم خدا» در آیات ۱۱۲ و ۱۴۴ انعام، معلوم می شود که شیاطین جن و انس، همان طاغوتی هستند که در این آیه نیز سخن از حکمرانی وی در مقابل تنزیل گفته شده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء/۸۸/۶۰)

«آیا ندیدی کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گشته ایمان دارند؟ می خواهند داوری را پیش طاغوت برند، حال آن که دستور یافته اند که به آن کافر شوند! ولی شیطان می خواهد آنها را به گمراهی دوری در اندازد».

«زخرف القول» سخنان بی اساس فریبنده است که طاغوت و طغیان گران بدان دل خوش کرده و از حکم عالمانه ی حق تعالی وامانده اند. علم فراتر از ظاهر زندگی دنیا را بایستی تنها از خدا جست (به وساطت انبیا و اوصیا). هر سخنی که هر کسی در موضوعی فراتر از ظاهر زندگی دنیا از خود بگوید از مصادیق «زخرف القول» است؛ در علوم ماوراء ظاهر زندگی دنیا، تنها قول خدا و قولی که بر اساس قول خدا گفته شود «زخرف القول» نیست. حضرت صادق «علیه السلام» فرمودند: «كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرَفٌ»: «هر موضوعی باید به قرآن و سنت ارجاع شود، و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد زخرف است».

اینکه هر سخنی باید با کتاب خدا موافق باشد، از آیه ی بعد سوره ی انعام نیز فهمیده می شود، که خدا پس از بیان دلخوشی اهل طغیان به «زخرف القول» از زبان پیامبرش می گوید:

«أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا» (انعام/۱۴۲/۱۱۴)

«پس آیا حکمی جز خدا جویم؟ در حالی که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است».

یعنی کسانی که سرگرم و دلخوش به «زخرف القول» گشتند، به جای پیروی از حکم خدا، پیرو حکم گویندگان «زخرف

القول» گشتند. اما اگر بنا شد ما جز خدا را حکم نگیریم و جز از حکم او پیروی نکنیم، حکم او را از کجا به دست آریم؟ آیه ی مذکور می فرماید: «از کتاب مفضّلی که خدا به سوی شما نازل کرده است». معلوم می شود که خدا حکم همه چیز را در قرآن بیان فرموده، و گر نه همین آیه، مجوز این خواهد شد که آنجا که حکم خدا نباشد بتوان به حکم غیر او رجوع کرد.

اگر گفته شود: آیا ما می توانیم حکم همه چیز را از قرآن استنباط کنیم؟ پاسخ این است که: اگر ما در این زمینه ناتوانیم، حکم این ناتوانی ما نیز در قرآن بیان شده؛ خدا در قرآن بارها کسانی را که علم قرآن نزد ایشان است و تنها بر اساس آن حکم می کنند و حکم همه چیز را از آن استنباط می کنند معرفی کرده و امت را به ایشان ارجاع داده است. چنان که خدای تعالی در آیه ی «وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ» (نحل/۷۸/۲۷۵) فرموده، گوش و چشم و فؤاد را به عنوان ابزارهای تعلّم در وجود انسان نهاده، اما در پایان آیه نیز فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ یعنی خدا گوش و چشم و فؤاد را برای شما نهاد تا شاید شکر کنید. شکر گوش و چشم و فؤاد به این است که انسان این سه را در جایگاه حقیقی علم به کار برد، یعنی در دانستن فراتر از ظاهر زندگی دنیا، گوش و چشم و دلش را به پیامبران سپارد و در اختیار ایشان نهد که مجرای علم الهی اند. اما در عین حال، خدا خبر داد که انسان ها کمتر شکر این سه نعمت را به جا می آورند. در سوره ی مؤمنون، ابتدا در آیات (۷۵ تا ۷۷) عاقبت اهل طغیان را بیان کرد و آنگاه خطاب به دیگر انسان ها فرمود:

«وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ» (مؤمنون/۷۸/۳۴۷)

«و اوست که برای شما گوش و چشم و دل پدید آورد، اما کمتر سپاسگزاری می کنید».

و در سوره ی سجده (۹/۴۱۵) نیز از کمی شکر این سه نعمت سخن گفت و آیه ی بعد، از قول کسانی که نسبت به این سه نعمت ناشکر بودند فرمود:

«وَ قَالُوا أَ إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» (سجده/۱۰/۴۱۶)

«و گفتند: آیا وقتی در زمین ناپدید شدیم، در آفرینش تازه ای خواهیم شد؟ بلکه آنها به لقای پروردگارشان کافرند».

اینها همان اهل طغیانند که در جای دیگری نیز درباره ی ایشان فرمود: «فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَانَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (یونس/۱۱/۲۰۹)). سپس خدا در ادامه ی آیات سوره ی سجده، حال آنان را در آخرت بیان می کند: «وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ» (سجده/۱۲/۴۱۶): «و اگر می دیدی هنگامی که مجرمان در پیشگاه پروردگارشان سرها را به زیر افکنده [می گویند]: پروردگارا، دیدیم و شنیدیم، پس ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم، که اینک ما به یقین رسیده ایم». خدا ایشان را در دنیا چشم و گوش و دل داد تا در همین دنیا ببینند و بشنوند و یقین کنند!

طاغیان با رجوع به طاغوت، چشم و گوش و فؤاد خود را در اختیار طاغوت گذاردند:

«وَ لَتَصْنَعِيَ إِلَيْهِ أَفْنِدَهُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (انعام/۱۱۳/۱۴۲)

«و برای اینکه قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن گفتار [باطل] مایل شود».

طاغوت، مدعی علم و حکمت و هدایت است، پرستش طاغوت به پذیرش این ادعای اوست، لذا کسی که این ادعای طاغوت را پذیرفت و چشم و گوش و دلش را در اختیار طاغوت نهاد در واقع طاغوت را پرستید.

قَالَ رَسُولَ اللَّهِ (ص): «مَنْ أَضِغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَيَّدَهُ؛ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَيَّدَ اللَّهُ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَيَّدَ إِبْلِيسَ».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است؛ اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن گوید او خدا را عبادت کرده، و اگر از جانب ابلیس سخن گوید ابلیس را عبادت کرده است.

اگر کسی سخنش بر اساس کلام خدا باشد در واقع سخن خدا را گفته و اگر کسی سخنش بنا بر کلام خدا نباشد ناچار بنا بر جهلش سخن خواهد گفت و این همان «زخرف القول» است که شیاطین جنّ و انس به یکدیگر القا می کنند. پذیرش سخن اول، پرستش خداست، و پذیرش سخن دوم، پرستش شیطان.

اینکه اولوا الالباب «از پرستش طاغوت دوری کردند» معنایش این است که ایشان اجتناب کردند از اینکه گوش و چشم و فؤاد خود را در اختیار طاغوت جاهل بگذارند، زیرا آنان متذکر این بودند که: «آنان که می دانند با آنان که نمی دانند یکسان نیستند» (رک: زمر/۴۵۹/۹)، و اقتضای این تذکر در وجود ایشان این شد که از طاغوت کناره گیری کردند.

خدا کفر به طاغوت و ایمان به خویش را ملازم هم قرار داده:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا» (بقره/۲۵۶/۴۲)

«پس هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، یقیناً به محکم ترین دستاویز دست آویخته است که هرگز نخواهد گسست».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا، أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء/۵۹/۸۷ و ۶۰/۸۸ و ۸۸)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر و کاردارانی که از شما هستند فرمان برید. پس هرگاه در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید، که این بهتر و نیکو تأویل تر است. آیا ندیدی کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گشته ایمان دارند؟ می خواهند داوری را پیش طاغوت برند، حال آنکه دستور یافته اند که به آن کافر شوند! ولی شیطان می خواهد آنها را به گمراهی دوری در اندازد».

در دو آیه ی فوق، ابتدا وظیفه ی مؤمنان به ایشان گوشزد شده: «اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر و ردّ موارد نزاع به خدا و رسول»، اگر چه در این آیه در ردّ موارد تنازع، نامی از اولی الامر برده نشد، اما چون اطاعت ایشان و اطاعت از رسول از یک سنخ است - و از اینرو با یک «أَطِيعُوا» بدان امر کرد- لذا ردّ به ایشان عین ردّ به رسول است، مگر آنکه تنازع امت در خصوص خود اولی الامر باشد که با ردّ مورد تنازع به خدا و رسول، این تنازع برچیده خواهد شد. مؤید اینکه ردّ امور به اولی الامر عین ردّ به رسول خداست این آیه است:

«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳/۹۱)

«اگر آن را به رسول و اولی الامرشان ارجاع می دادند قطعاً کسانی از ایشان که آن را استنباط می کنند آن را می دانستند».

امام رضا «علیه السلام» درباره ی این آیه فرمودند: «يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ (ص) وَ هُمُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَ مِنَ الْقُرْآنِ»: «مقصود، آل محمدند (ص)، و ایشانند که از قرآن استنباط می کنند».

اینکه بایستی در احکام امور به اولی الامر رجوع کرد از آن روست که علم قرآن نزد ایشان است و ایشان بر اساس حکم خدا در کتابش حکم می کنند، و اینکه نباید به طاغوت رجوع کرد برای این است که طاغوت، جاهلان حکم می راند، لذا حکمش به بیراهه و گمراهی می کشد. در دو آیه ی فوق (نساء/۵۹ و ۶۰)، خدا پس از ذکر وظیفه ی مؤمنان، حال کسانی را بیان کرده که اگر چه مدعی ایمان به رسول خدا و کتاب او و کتاب های دیگر رسولان الهی اند اما با ارجاع حکم به طاغوت، از ایمان به دور و دچار گمراهی گشتند. خدا درباره ی آنان می فرماید: «الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ» (نساء/۶۰)، و با این بیان، مشکل آنان را ایمان نداشتن به قرآن و دیگر کتاب های الهی می داند. حکم خدا در امور مختلف، در کتاب های خدا آمده؛ ایمان به کتاب های خدا محض ادعا نیست، بلکه لازمه ی ایمان حقیقی اینست که مؤمن، حکم تمام امور را تنها از کتاب پروردگارش جويا شود یا از کسی که می تواند بر اساس آن حکم کند:

«فَلَا وَ رَبِّكَ لَا- يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا- يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/۶۵/۸۸)

«پس نه، به پروردگارت سوگند، ایمان نمی آورند مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند».

خدا در سوره ی مائده در آیات (۴۴ و ۴۵ و ۴۷/ص ۱۱۵ و ۱۱۶) کسانی را که بر اساس کتاب خدا حکم نمی کنند کافر و ظالم و فاسق خوانده:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

و در آیات (۴۳ و ۴۴ و ۴۷) چنین گفته که حکم خدا در تورات و انجیل آمده و پیامبران خدا پیش از پیامبر اکرم بر اساس تورات حکم می کردند، و سپس در آیه ی (۴۸ و ۴۹) به خاتم انبیا می فرماید:

«أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»

«و میان آنها مطابق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هوس هایشان پیروی مکن.»

سپس در آیه ی ۵۰ می فرماید:

«أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»

«آیا آنها خواهان حکم جاهلیت اند؟ و برای قومی که یقین دارند، حکم چه کسی از حکم خدا بهتر است؟»

معلوم می شود هر حکمی که بر اساس کتاب خدا نباشد حکم جاهلیت است. بلافاصله در آیه ی بعد می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (مائده/۱۱۷/۵۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را اولیاء خود مگیرید، آنها اولیاء یکدیگرند، و هر که از شما پذیرای ولایت آنها شود از آنهاست. همانا خداوند ظالمان را هدایت نمی کند.»

با توجه به سیاق آیات، اولیاء گرفتن یهود و نصارا به معنی رجوع به ایشان است در احکام امور، و حال آنکه ایشان بنا بر کتاب خدا حکم نمی کنند، بلکه بنا بر هواها و هوس هایشان حکم می رانند، لذا چون هوا و هوس ها متعدد است کسی که به آنان رجوع می کند با حکم ها و با اولیاء سر و کار دارد نه با حکم و با ولی، و در مقابل، خطاب به مؤمنان فرمود:

«إِنَّمَا وَدَّعَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/۱۱۷/۵۵)

«ولیی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.»

چون رسول خدا و اهلیت آن حضرت بر اساس کتاب خدا حکم می کنند، کسانی که به ایشان رجوع می کنند با حکم خدا و با ولایت او سر و کار دارند، حکم و ولایت رسول خدا و اهلیت «علیهم السلام» همان حکم و ولایت خداست.

کسی که حکم و ولایت یهود و نصارا را پذیرفت، یگانه وجودش که از آن با ضمیر مفرد تعبیر می رفت: «فَإِنَّهُ»، متشکلت شد و متعلق شد به عدّه ای که با ضمیر جمع از آنان تعبیر می شود: «مِنْهُمْ»، اما کسی که ولایت خدا و رسول و اهلیت را پذیرفت، یگانه شد مر خدای یگانه را، و از حزب خدا شد، آنجا تنها سخن از حزب خداست و تعدّد حزبی نیست:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (مائده/۵۶)»

«و هر که ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده اند بپذیرد پس همانا حزب خدا پیروزند.»

و اینجا این مثل قرآنی روی می نماید که:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَيْلٌ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمِيدُ لِلَّهِ بَلَّ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»
(زمر/۴۶۱/۲۹)

«خدا مردی را مثل زده که مملوک شریکانی بدخو و ناسازگار است و مردی که تنها تسلیم یک نفر است. آیا این دو در مثل یکسانند؟ حمد مخصوص خداست، ولی بیشترشان نمی دانند.»

اینکه درباره ی پذیرندگان ولایت یهود و نصارا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (مائده/۵۱)، با توجه به چند آیه ی قبل که در آن ظالمان را معرفی کرد: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده/۴۵)، روشن می شود که چرا آنان از هدایت الهی محروم شدند؛ چون هدایت خدا در امور مختلف، همان حکم اوست در آن امور.

در آیات بعد خطاب به اهل کتاب می فرماید:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ» (مائده/۵۹)

«بگو: ای اهل کتاب، آیا بر ما خرده می گیرید؟ جز این است که ما به خدای یگانه و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه پیش از این نازل شده ایمان آورده ایم؟ و این به خاطر آن است که بیشتر شما فاسقید.»

فاسق را نیز در آیات قبل (مائده/۴۷) معرفی کرد: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

آنها بخاطر طغیان، زیر بار حکم خدا که بر خودشان نازل شده بود نمی رفتند، نزول قرآن بر پیامبر خات، مزید بر علت شد و مرض ایشان را شدت بخشید:

«وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا» (مائده/۶۴ و ۶۸/۱۱۸ و ۱۱۹)

«و آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، بی گمان بر کفر و طغیان بسیاری از آنان می افزاید.»

مرکز و خواستگاه طغیان در وجود انسان نفس اوست:

«وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا، كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا، فَكَذَّبُوهُ» (شمس/۷ الی ۱۴/۵۹۵)

«و سو گند به نفس آدمی و آنکه او را سامان داد. پس فجور و تقوا را به وی الهام کرد. بی شک هر که خود را تزکیه کرد

رستگار شد. و بی گمان آنکه خود را بیالود، محروم گشت. ثمود از روی طغیان نفس، تکذیب کردند. آنگاه که شقی ترین آنها به پاخواست. پس پیامبر خدا به آنها گفت ناقه خدا را با آب خوردنش گذارید. پس او را تکذیب نمودند.

طغیان نفس، تجاوز آن است از حدّ و مرز خویش؛

قال مولانا امیر المؤمنین «علیه السلام»: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ»، «كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يَجْهَلَ قَدْرَهُ»، «لَا جَهْلَ أَعْظَمَ مِنْ تَعَدِّي الْقُسْدِرِ»، «مَنْ جَهَلَ قَدْرَهُ جَهَلَ كُلَّ قَدْرٍ»، «مَنْ جَهَلَ قَدْرَهُ عَدَا [تَعَدَّى] طَوْرَهُ»، «هَلَكَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ»، «مَا هَلَكَ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ»، «مَا عَقَلَ مَنْ عَدَا طَوْرَهُ»، «لَا عَقْلَ لِمَنْ يَتَجَاوَزُ حُدَّهُ وَ قَدْرَهُ» .

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّ الْعَقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَ النَّفْسَ مِثْلُ أَخْبِثِ الدَّوَابِّ فَإِنْ لَمْ تُعْقَلْ حَارَتْ فَالْعَقْلُ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ .

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: همانا عقل، بندی است بر نادانی، و نفس همچون پلیدترین جنبندگان باشد که اگر پایبندش نباشد هار شود، پس عقل، پایبند نادانی است.

کسی که نفسش را که پلیدترین جنبندگان است به حال خود واگذارد و به پایبند عقل، در بندش نکشد حال او همین است که در این دو آیه بیان شده است:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال/۱۷۹/۲۲)

«همانا بدترین جنبندگان نزد خداوند، ناشنویان گنگی هستند که تعقل نمی کنند».

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (انفال/۱۸۴/۵۵)

«همانا بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که کافر شدند پس آنها ایمان نمی آورند».

حدّ و مرز و قدّ و اندازه ی نفس چیست و کجاست که نباید از آن تجاوز کند؟

همان است که خدای تعالی در قرآن بیان فرموده:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۴۳۶/۱۵)

«ای مردم، شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی نیاز و ستوده است».

«وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۱۶ و ۲۳۲/۳۴ و ۳۷، آل عمران/۵۸/۶۶، نحل/۲۷۵/۷۴، نور/۳۵۱/۱۹): «خدا می داند و شما نمی دانید».

وقتی بنده با فقر خویش نسبت به حضرت حقّ که ریشه در ذات و خلقت او دارد آشنا شد و پذیرفت که خدا همه چیز را می داند و بنده ی فقیر، هیچ نمی داند، دیگر در محضر او در مقابل فرستادگان و حجّت های او طغیان نخواهد کرد، بلکه در

پیشگاه ایشان زانوی ادب بر زمین می نهد و توسط ایشان با حقایق آشنا می شود، از اینرو قال مولانا «علیه السلام»: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ اُنْتَهَى اِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَ عِلْمٍ»: «هر کس خویشتن را شناخت به نهایت هر معرفت و علمی راه یافت».

چنان که پیش از این آیاتش ذکر شد، طغیان علمی، ریشه و اصل هر طغیان است. جالب توجه است که در روایتی که از امام صادق «علیه السلام» درباره ی آیه ی سیزدهم سوره ی شمس نقل شده، آن حضرت، طغیان قوم ثمود را نیز تأویل به طغیان در مقابل علم الهی امام فرمودند: النَّاقَةُ الْاِمْرَاةُ الَّذِي فَهِمَ عَنِ اللّٰهِ وَ فَهِمَ عَنِ رَسُوْلِهِ «و سقیها» اَى عِنْدَهُ مُسْتَتَقَى الْعِلْمِ «فَكَذَّبُوهُ»: تأویل ناقه، امام است که فهمش از جانب خدا و رسول خداست «و آب خوردنش» یعنی نزد او آبشخور علم است «پس او را تکذیب کردند».

خدای تعالی درباره ی قوم عاد که جهل می ورزیدند (احقاف/۲۳/۵۰۵) و پیامبرشان حضرت هود را تکذیب می کردند و آخر به عذاب الهی مبتلا شدند می فرماید:

«جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ اَبْصَارًا وَ اَفْنَدَهُ فَمَا اَغْنٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا اَبْصَارُهُمْ وَ لَا اَفْنَدْتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ ؕ اِذْ كَانُوْا يَجْحَدُوْنَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِؤْنَ» (احقاف/۲۶/۵۰۵)

«و برای آنان گوشش و دیده ها و دل هایی قرار داده بودیم، ولی چون آیات الهی را انکار کردند نه گوش و نه دیدگانشان و نه دل هایشان به هیچ وجه به کارشان نیامد و آن که استهزایش می کردند بر سرشان آمد».

کسی از گوش و چشم و دلش بهرمنده خواهد شد که با این ابزارها، علم صحیح الهی را از مجاری حقیقی آن که حجج اویند دریافت کند و این امر را امتثال کند که:

«وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُوَادَ كُلُّ اُولٰٓئِكَ كَانَ عَنْهٗ مَسْئُوْلًا» (اسراء/۳۶/۲۸۵)

«و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد».

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّ أَبَا بَكْرٍ مَنِيَّ بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَ إِنَّ عُمَرَ مَنِيَّ بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ وَ إِنَّ عُثْمَانَ مَنِيَّ بِمَنْزِلَةِ الْفُوَادِ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ دَخَلَتْ اِلَيْهِ وَ عِنْدَهُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا اَبَتِ، سَمِعْتُكَ تَقُولُ فِي اَصْحَابِكَ هُوَ لَاءِ قَوْلًا، فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ اَشَارَ اِلَيْهِمْ فَقَالَ: هُمُ السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ وَ الْفُوَادُ وَ سَيَسْأَلُونَ عَنْ وَصِيِّ هَذَا وَ اَشَارَ اِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ قَالَ: اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُوَادَ كُلُّ اُولٰٓئِكَ كَانَ عَنْهٗ مَسْئُوْلًا»، ثُمَّ قَالَ: وَ عَزَّ رَبِّي اِنَّ جَمِيْعَ اُمَّتِي لَمَوْقُوفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَسْئُوْلُونَ عِنْدَ وَ لَسَاتِيهِ، وَ ذٰلِكَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ قَفُّوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُوْلُونَ» (صافات/۲۴/۴۴۶).

امام حسین «علیه السلام» فرمودند: رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: همانا ابوبکر نسبت به من همچون گوش است و همانا عمر نسبت به من همچون چشم است، و همانا عثمان نسبت به من همچون فؤاد است! فردای آن روز مجددا خدمت آن حضرت رسیدم، امیر المؤمنین «علیه السلام» و ابوبکر و عمر و عثمان نیز آنجا بودند. عرض کردم: پدر جان، دیروز درباره ی

این اصحابتان مطلبی فرمودید، مقصودتان چه بود؟ فرمودند: بله، سپس به آنان اشاره کرده، چنین گفتند: آنان گوش و چشم و فؤاد هستند و به زودی در خصوص وصی من - و به علی بن ابی طالب «علیه السلام» اشاره کردند - سؤال خواهند شد، سپس افزودند: همانا خدای عزوجل می فرماید: «همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد»، سپس فرمودند: قسم به عزت پروردگارم که تمام امت را در قیامت نگه دارند و از ولایت او سؤال کنند، و این مطلب، همان است که در این آیه آمده است: «آنان را نگه دارید، که از ایشان سؤال خواهد شد».

اینکه «منی بمنزله» ترجمه شد به اینکه «نسبت به من همچون» نه به اینکه «از منند همچون»، با توجه به سیاق روایت معنا شد، که اگر جز این بود معنا نداشت که در روز قیامت، از گوش و چشم و دل پیامبری که خود ولایت دارد و در ولایت بر وصی اش تقدّم دارد و ولی او نیز هست، در خصوص ولایت وصی وی پرسش و بازخواست شود!

اولی را فرمودند: «گوش است» اما فرمودند که آیا گوشی شنواست است یا گوشی کر؟ و همچنین در خصوص دومی که آیا چشمی بیناست است یا نابینا؟ و نیز سومی آیا فؤادی است متمایل و هوایی این خانواده یا میلش به سمت و سوی دیگری است؟ با توجه به رفتار این سه به وصی پیامبر می توان پاسخ این سه سؤال را دریافت.

اما تفاوت تعبیرات سه گانه شاید به تفاوت خصوصیت شخصی آن سه بازگردد. اگر چه خدا همه را گوش و چشم و دل داده امّا میزان اثر بخشی هر یک از اینها در افراد، مختلف است؛ برخی بیشتر از راه شنیدن اثر می پذیرند، برخی از راه دیدن و برخی از طریق گرایش دل. هدایت و گمراهی هر یک این سه دسته نیز متناسب با خصوصیت هر کدام است. اهل سمع، به شنیدن دعوت، راه می یابند، اهل بصر به دیدن معجزات، و اهل فؤاد به مواجه شدن با محبوب و دلخواه خویش. عامل اصلی محرومیت از هدایت، طغیان است، امّا طغیان اهل سمع، به ناشنیدن رهنمودهای پیامبران است، طغیان اهل بصر به نادیدن معجزات و نسبت سحر دادن به پیامبران، و طغیان اهل فؤاد به دلدادگی به باطل و پشت کردن به حقّ است.

اگر در این امت، مظاهر طغیان در مراتب سه گانه وجود داشته، حتما مظاهر کمال هدایت در مراتب سه گانه را نیز می توان یافت. سلمان با اینکه پیامبر را ندیده و سخنش نشنیده بود امّا به نام و وصفی که از آن حضرت دریافته بود هوایی ایشان شد تا آنکه پس از سالها انتظار، با محبوبش ملاقات کرد، و در ارتباط او با پیامبر اکرم و اهلیت ایشان، محبت در وجود او نقش اول را داشت، و از طریق ایشان به علوم و معارفی راه یافت که دیگران از آن محروم بودند. ابوذر در ابتدا امری خارق العاده مشاهده کرد و این باعث بر ایمانش شد، و پس از آن نیز بیشتر اهل تفکر و عبرت بود که تفکر و عبرت، در بصیرت اصل است، و مقدمات دعوت و سخن پیامبر را شنید و پذیرفت و تا پایان نیز شعار زبان و عمل وی، «سمع و طاعت» بود. اجتناب از بندگی طاغوت، شرط جدائی ناپذیر هدایت است و پذیرش طاغوت و ایمان به آن و آنرا هدایت یافته تر از اهلیت (ع) پنداشتن، حتما و حتما موجب گمراه شدن است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» (نساء/۵۱/۸۶)

«آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده، به جبت و طاغوت ایمان می آورند، و درباره کافران می گویند:

آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند!»

مؤمنان همه در مسیر هدایتند و در رأس مؤمنان، ائمه هدی (ع)، هم خود در مرتبه ی هدایتند و هم هدایتگر مؤمنانند. اما کسانی که نسبت به امامت ایشان کافرند و از هدایت ایشان محروم، از جبت و طاغوت هدایت می جویند و آن دو را بر ائمه ی هدی (ع) ترجیح می دهند!

عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِيبِ وَ الطَّاعُوتِ» فَلَانٌ وَفُلَانٌ «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» يَقُولُونَ لِأَيِّمِهِ الضَّلَالِ وَالدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِيلًا «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» .

برید عجلی گوید: امام باقر □ درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده، به جبت و طاغوت ایمان می آورند» فرمودند: (مقصود از جبت و طاغوت) فلانی و فلانی هستند «و درباره کافران می گویند: آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند!» درباره ی پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان بسوی آتش می گویند: آنها از آل محمد (ص) هدایت یافته ترند! «آنان کسانی اند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز یآوری برای او نخواهی یافت».

----- عیون أخبار الرضا «علیه السلام»، ج ۱، ص ۳۱۳.

. راغب در بیان معنای این کلمه گوید: جبت، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود.

. بصائر الدرجات، ص ۳۴ . تصنیف غرر الحکم، ص ۲۳۳.

. تحف العقول، ص ۱۵.

. تصنیف غرر الحکم، ص ۲۳۲.

. تأویل الآیات، ص ۷۷۷.

نکته

جزائی که خدا به بندگانش در قبال عمل ایشان می دهد با عمل آنان هم گونی و هم خوانی دارد، چنان که فرمود: «جَزَاءٌ وَفَاقًا» (نبا/۵۸۲/۲۶)، جالب توجه است هم گونی دو نمونه جزای دو دسته از طاغیان با طغیان آنان:

«وَقَوْمٍ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِنْهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْعَى» (نجم/۵۲۸/۵۲): «و پیش از آنها قوم نوح را [هلاک نمود]، آنها ظالم تر و طاعی تر بودند». در اثر طغیان آنها: «طَغَى الْمَاءُ» (الحاقه/۱۱/۵۶۷): «آب طغیان کرد».

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» (شمس/۵۹۵/۱۱): «ثمود از روی طغیان نفس، تکذیب کردند». و در اثر طغیان آنها: «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلَكُوا بِالطَّاغِيَةِ» (الحاقه/۵۶۶/۵): «اما ثمود با صیحه ی طغیانگر به هلاکت رسیدند».

«إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ، لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أذُنٌ وَاعِيَةٌ» (الحاقه/۱۱ و ۱۲/۵۶۶): «ما وقتی که آب طغیان کرد، شما را بر کشتی سوار نمودیم، تا آن را برای شما تذکری گردانیم و گوش های فرا گیرنده آن را نگاه دارد». «وَاعِيَةٌ» معنایی مقابل طغیان است، اگر آنها طغیان کردند و پذیرای علوم پیامبران نشدند شما درس بگیرید و پذیرا گردید.

«وَأُنَابُوا إِلَى اللَّهِ»

اشاره

شرط دیگری که اولوا الالباب که هدایت یافتگان حضرت حَقَد بدان اتیان نمودند «انابه» است:

«إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ» (رعد/۲۵۲/۲۷)

«خدا هر که را بخواهد گمراه می کند و هر که را انابه کند به سوی خویش هدایت می کند»

«اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (شوری/۴۸۴/۱۳)

«خدا هر که را بخواهد به سوی خود بر می گزیند و هر که را انابه می کند به سوی خود هدایت می نماید»

چون انابه موجب هدایت می شود خدا به پیروی از راه اهل انابه دستور می دهد: «وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أُنَابَ إِلَيَّ» (لقمان/۴۱۲/۱۵).

انابه را به رجوع و بازگشت قلبی عبد به سوی حق تعالی معنا کرده اند؛ در قرآن تعبیر «قَلْبٌ مُنِيبٌ» آمده است (ق/۵۱۹/۳۳). اما چه خصوصیتی در انابه وجود دارد که هدایت را در پی دارد؟ به بیان دیگر در این بازگشت قلبی عبد به مولا چه اتفاقی می افتد که موجب هدایت می شود؟ با تأمل در این چند آیه می توان به جواب ره یافت:

«وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ» (روم/۴۰۸/۳۳)

«و چون مردم را زیانی رسد پروردگار خود را با حال انابه می خوانند، و آنگاه که از جانب خود رحمتی به آنها چشاند به ناگاه دسته ای از ایشان به پروردگار خود شرک می ورزند!»

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنكبوت/۴۰۴/۶۵)

«و هنگامی که بر کشتی سوار می شوند، خدا را با اخلاص در دین می خوانند، و آن گاه که نجاتشان داد و به خشکی آورد، به ناگاه همانها شرک می ورزند»

با توجه به اتحاد موضوع و نتیجه در دو آیه ی فوق، می توان «دَعَا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ» را از جهت معنایی معادل «دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» قرار داد؛ مؤید این جمع، این آیه است:

«وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ، فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (غافر/۱۳ و ۱۴/۴۶۸)

«و تنها کسی متذکر می شود که انابه می کند؛ پس خدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده اید بخوانید، هر چند کافران را خوش نیاید»

تفریح آیه ی دوم بر آیه ی اول، افاده ی این معنا می کند که: حال که تنها اهل انابه متذکر می شوند راه شما برای اهل انابه شدن این است که خدا را با دین خالصانه بخوانید.

با توجه به آیه ی مذکور از سوره ی روم (۳۳) و نیز آیه ی ذیل:

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ» (لقمان/۱۵/۴۱۲)

«و اگر آن دو (والدینت) سعی کنند که تو چیزی را که بدان علم نداری شریک من انگاری، فرمانشان مبر، و در دنیا با آنها به نیکی معاشرت کن، و راه کسی را پیروی کن که به سوی من انابه می کند».

انابه، در مقابل شرک است. انابه یعنی خداخوانی خالصانه ی خالی از شرک. کسی که نسبت به حقّ تعالی شرک ورزد مسلماً در جهل قدم نهاده است: «تُشْرِكُ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، زیرا بر خلاف حقّ و حقیقت عمل کرده، حقّ و حقیقت این است که: «لَا شَرِيكَ لَهُ» (انعام/۱۵۰/۱۶۳). خداخوانی و پرستش خالصانه، بر اساس حقّ و حقیقت و مطابق علم است. کسی که بخواهد خدا را خالصانه بخواند یا پرستد مهم تر از همه چیز، نیازمند «علم» نسبت به حقّ و حقیقت است، لذا علم، لازمه ی انابه است. البته انابه دو گونه است: انابه ی اضطراری و انابه ی اختیاری. انابه ی اضطراری در زمانی روی می نماید که انسان در طوفان حوادث و مشکلات گرفتار آید و غیر خدا را عاجز از یاری خود یابد، در این زمان، فطرت یکتاپرست انسان در وجود او حکم می راند و خداخوانی خاصانه از او سر می زند. اما انابه ی اختیاری از آن رو که عملی اختیاری است - و اگر چه مطابق فطرت است - نیازمند علم است، و این علم را باید از خدا و فرستادگان و حجّت های او بر خلقش اخذ کرد.

«ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ، هَيْلٌ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ، فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شَيْعًا كُلٌّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (روم/۲۸ الی ۳۲/۴۰۷)

«خدا برای شما از خودتان مثلی زده است: آیا از بردگانتان در اموالی که روزیتان کرده ایم شریکانی هست تا در آن با آنها

برابر باشید و همان طور که از یکدیگر بیم دارید، از آنها بترسید؟ این گونه آیات خود را برای مردمی که می اندیشند شرح می دهیم. بلکه ستم پیشگان، بی هیچ دانشی از هوس های خود پیروی کردند. پس آن را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند؟ و آنها را هیچ یآوری نیست. پس حق گرایانه به سوی این آیین روی آور، فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است، تغییری در آفرینش خدا نیست، آیین پایدار همین است و لیکن بیشتر مردم نمی دانند. در حالی که به سوی او انابه می کنید و از او پروا دارید، و نماز را برپا کنید و از مشرکان نباشید، از آنها که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه هایی شدند، هر فرقه ای بدآنچه نزد خود دارند دلخوشند».

اگر انابه این است که «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، مشرکان که در مقابل اهل انابه اند چنین اند که: «فَرَقُوا دِينَهُمْ». مشرکان تابع هوای نفس خویش اند و از علم بی نصیب: «بِئَلَى اتَّبَعِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»، لذا به آنچه نزد خود دارند، یعنی عقاید جاهلانه ی خویش شادند: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»؛ اما کسانی که علم را از معدنش که حضرت حق است که: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۱۶ و ۲۳۲/۳۴ و ۳۷، آل عمران/۵۸/۶۶، نحل/۲۷۵/۷۴، نور/۱۹/۳۵۱): «خدا می داند و شما نمی دانید»، از طریق مجاری آن که رسول خدا و ائمه ی برحق پس از اویند دریافت کنند دیگر به علمی که نزد خداست شاد خواهند بود نه به آنچه نزد خودشان است و چنین کسانی از حزب الله خواهند بود نه از حزبهای متفرقه ی بشری:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده/۱۱۷/۵۶)

«و هر که ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده اند بپذیرد پس همانا حزب خدا پیروزند».

لذا در آیات قرآن، در مقابل اهل انابه - که دارای دین خالصند، و دین خالص خویش را از طریق پذیرش ولایت خدا و رسول و اهل بیت دارا شده اند - سخن از کسانی گفته شده که بتها و شیاطین را به جای خدا اولیاء خود گرفتند:

«قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ، إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اعراف/۲۹ و ۳۰/۱۵۳)

«بگو: پروردگام به انصاف فرمان داده است و اینکه نزد هر مسجدی روی خود را فرا دارید و خدا را با خالص کردن دین برای او بخوانید (انابه). همان گونه که شما را پدید آورد بر می گردید. گروهی را هدایت کرد (اهل انابه) و گروهی گمراهی بر آنها محقق شد، آنها شیاطین را به جای خدا اولیاء خود گرفتند و می پندارند که ره یافته اند!»

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَيَا مَنْ هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (زمر/۲ و ۳/۴۵۸)

«همانا ما کتاب را به حق به سوی تو نازل کردیم، پس خدا را بندگی کن در حالی که دین را برای او خالص کرده ای (ربط نزول کتاب با پرستش خالصانه این است که کتاب به علم خدا نازل شده و راه عبودیت خالصانه را ترسیم می کند). آگاه باش که دین خالص برای خداست (دین خالص، خصوصیتی است که در خداخوانی اهل انابه نیز هست)، و کسانی که جز خدا اولیائی گرفتند [می گویند]: ما آنها را عبادت نمی کنیم جز برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند! به یقین خداوند در باره ی

آنچه اختلاف می کنند میانشان داوری خواهد کرد، بی تردید خدا آن کسی را که دروغ پرداز کفرپیشه است هدایت نمی کند».

پیش از این در بحث طاغوت با توجه به آیات (مائده/۴۴ الی ۵۵) گفته شد که: ولایت خدا و رسول و ائمه «علیهم السلام» بر مؤمنان به معنای آن است که رسول و ائمه «علیهم السلام»، بر اساس «مِا أَنْزَلَ اللَّهُ» برای مؤمنان حکم می فرمایند؛ اهل انابه، حکم الهی را از ایشان اخذ می کنند. در دو آیه ی ذیل نیز ابتدا سخن از انحصار ولایت در خدای تعالی گفته شده و سپس اینکه حکم هر اختلافی نزد اوست، پس تنها بر او باید توکل کرد و تنها به سوی او انابه نمود:

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (شوری/۹ و ۱۰/۴۸۳)

«آیا به جای او سرپرستانی برای خود گرفته اند؟ خداست که ولی است، و اوست که مردگان را زنده می کند و هموست که بر هر چیزی تواناست. و درباره ی هر چه اختلاف کردید حکمش با خداست. این خدای یکتا است که پروردگار من است، تنها بر او توکل کردم و تنها به سوی او انابه می کنم».

لذا در سوره ی انعام پس از ذکر اهل طغیان و رجوع ایشان به شیاطین جنّ و انس که اولیای ایشانند (که گفته شد طاغوت هم ایشانند)، در آیه ی بعد در واقع از لسان اهل انابه فرمود:

«أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا» (انعام/۱۴۲/۱۱۴)

«پس آیا حکمی جز خدا جویم؟ در حالی که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است».

و چنانچه در سوره ی زمر، ابتدا اجتناب اولوالالباب از عبادت طاغوت مطرح شده و بلافاصله انابه ی ایشان به سوی حقّ تعالی، در اینجا چگونگی عبادت طاغیان نسبت به طاغوت و بلافاصله پس از آن، چگونگی انابه ی اهل انابه که همان اولوالالباب می باشند ذکر شده است.

اما دلیلی دیگر بر اینکه اهل انابه همان اولوالالباب هستند:

«وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ» (غافر/۴۶۸/۱۳): «و تنها کسی متذکر می شود که انابه می کند»

«إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (رعد/۲۵۲/۱۹ و زمر/۴۵۹/۹): «تنها اولوالالباب متذکر می شوند»

از این دو آیه که در هر دو، تنها گروهی که اهل تذکرند منحصرآ ذکر شده، می توان دریافت که اولوالالباب همان اهل انابه اند و اهل انابه همان اولوالالباب.

سؤال: در حالت اضطرار چه خصوصیتی نهفته که حتی مشرکان را به مرتبه ی انابه می رساند؟ آن خصوصیت آیا در انابه ی اختیاری هم

جواب: کسانی که مشرک می شوند و غیر خدا را می خوانند از آن رو چنین می کنند که غیر خدا را نافع یا ضار می پندارند، لذا وقتی که خدا آنان را در طوفان حوادث دچار اضطراب می کند در آنجا ناتوانی غیر خدا را در نجات خویش مشاهده کرده و به فطرت خود بازگشته و خدا را خالصانه می خوانند (= انابه ی اضطرابی). در مقابل، کسانی بدون اینکه نیاز به مشکلات و حوادث داشته باشند به خدا ایمان آورده و تنها او را همه کاره ی عالم می دانند و با تکیه بر او دلشان آرام گرفته و در هر زمان برای درخواست هر نفع و خیر و برکتی و نیز برای نجات از هر ضرر و شری دلشان تنها متوجه ی او می گردد (= انابه ی اختیاری). از مهم ترین منافع، راه سعادت دنیا و آخرت را به انسان نمودن و او را از شقاوت و عذاب ابدی نجات دادن است (= هدایت)، که اهل انابه چون این منفعت را از معدن و مرجع آن طلب می کنند از آن برخوردار می شوند و مشرکان چون این منفعت را از کسانی طلب می کنند که عالم به آن و قادر به اعطای آن نیستند محروم می گردند:

۱. «قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُزِّدْ عَلَيْنَا عِقَابَنَا بَعِيدًا إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ خَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى اثْنًا قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى وَ أَمْرًا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام/۷۱/۱۳۶)

«بگو: آیا به جای خدا چیزی را پرستیم که نه سودی به ما رساند و نه زیانی، و بعد از آنکه خدا هدایتمان کرده به گذشته ی خود بازگردیم؟ مانند کسی که شیاطین او را زمین گیر کرده که سرگشته مانده است، یارانی هم دارد که وی را به هدایت می خوانند که به سوی ما بیا! بگو: بی گمان تنها هدایت خدا هدایت است، و ما دستور یافته ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.»

اگر کسی تنها هدایت خدا را هدایت دانست نیاز خود به هدایت را تنها با رجوع به او پاسخ می دهد (= انابه)، لذا از هدایت الهی برخوردار می شود. اینکه در پایان آیه فرمود: «وَ أَمْرًا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» تسلیم حکم الهی شدن مرتبه ی پس از انابه است، چنان که جای دیگر فرمود: «وَ أَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ» (زمر/۴۶۴/۵۴): «و پیش از آنکه شما را عذاب فرا رسد و دیگر یاری نشوید به سوی پروردگارتان انابه کنید و تسلیم او شوید.»

۲. «وَ أَنْ أَوْفَمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ، وَ إِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ، قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (یونس/۱۰۵/۱۰۸/۲۲۰ و ۲۲۱)

«و با گرایش به حقّ به این دین روی آور و هرگز از مشرکان مباش. و جز خدا چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند مخوان که اگر چنین کنی در آن صورت قطعا از ستمکارانی. و اگر خدا زیانی به تو برساند هیچ کس جز او برطرف کننده ی آن نیست و اگر برای تو خیری بخواهد، تفضّل او را هیچ بازدارنده ای نخواهد بود. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می رساند، و او آمرزنده ی مهربان است. بگو: ای مردم، پیام حقّ از جانب پروردگارتان برای شما آمده است؛ پس هر که هدایت پذیرد تنها به سود خویش هدایت می شود و هر که گمراه شود فقط به زیان خود گمراه می گردد، و من بر شما

۳. «يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ» (حج/۳۳۳/۱۲)

«به جای خدا چیزی را می خوانند که نه زبانی به او می رساند و نه سودش می دهد! گمراهی دور همین است».

کسانی که به جای رجوع به معدن علم و هدایت سراغ غیر خدایی که مالک این منفعت نیست رفتند دچار «گمراهی دوری» خواهند شد. تا اینجا مشخص شد که لازمه ی انابه این است که انسان بداند که سود و زیان تنها در دست خداست و غیر او مالک سود و زبانی نیست مگر به اذن او. این علم، حقیقت توکل است، چنان که جبرئیل به رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در تعریف توکل عرضه داشت: «الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّهُ وَ لَا يَنْفَعُهُ وَ لَا يُعْطَى وَ لَا يَمْنَعُ وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ»: «علم به اینکه مخلوق زیان نمی زند و سود نمی بخشد و بخشش نمی کند و باز نمی دارد، و ناامیدی از مخلوق را به کار داشتن، پس هر گاه بنده چنین باشد برای کسی جز خدا عمل نکند و امید نبندد و نترسد جز از خدا، و به کسی جز خدا طمع نبندد؛ پس اینست توکل».

بنا بر این، توکل، مقدمه ی انابه است، چنان که حضرت حق نیز توکل را قبل از انابه ذکر فرمود: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» (شوری/۴۸۳/۱۰).

الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ

اشاره

از دیگر خصوصیات اولوا الالباب که هدایت ایشان را در پی دارد گوش فرا دادن است به «القول».

سؤال: اولوا الالباب به چه قوی گوش فرا می دهند؟ در آیه ی مذکور، بیان شده که به «القول»؛ مراد از «القول» چیست؟ آیا مقصود این است که به هر گفتاری گوش فرا می دهند و از برترین آنها پیروی می کنند؟

جواب: لازمه ی اطلاق تجویز استماع، این است که به سخنان طاغوت نیز می توان گوش فرا داد، و حال آنکه این معنا با اجتناب از پرستش طاغوت که در آیه ی قبل مطرح شده مقابل است، و ثانیاً خدا در دیگر آیات، اجازه ی همنشینی و شنیدن سخنان هر کسی را به مؤمنان نمی دهد:

«وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسَيِّئُهَا بِهَا فَلَ تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (نساء/۱۰۰/۱۴۰)

«البته خدا در این کتاب بر شما نازل کرده که: چون بشنوید آیات الهی مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد با آنها منشینید تا سخنی دیگر آغاز کنند، چرا که در این صورت شما نیز مثل آنها خواهید شد! و مسلماً خدا همگی منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد».

این منکران ریشخند کننده، همان اهل طغیانند که درباره‌ی آنان فرمود: «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ، اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (بقره/۱۴ و ۱۵/۳)

«و چون با مؤمنان رو به رو شوند گویند: ایمان آورده ایم، و چون با یاران شیطانی خود تنها شوند گویند: ما بی‌تردید با شما هستیم، جز این نیست که ما به ریشخند گرفته ایم. خداست که آنها را به ریشخند می‌گیرد و فرصت می‌دهد تا در طغیانشان سرگردان بمانند».

پس مسلماً نمی‌توان سخن هر کسی را گوش فرا داد و مراد از «القول» نمی‌تواند هر قولی باشد و «ال» آن را نمی‌توان «ال» جنس گرفت، بلکه «ال» عهد ذکری است و بایستی دید در دیگر آیات آیا مصداق مشخصی برای آن معرفی شده یا خیر؟ پاسخ این است که: آری، خدای تعالی در دیگر آیات، مصداق «القول» را مشخص نموده و این تعبیر را در دو آیه در خصوص قرآن استعمال فرموده است:

«أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأُولِينَ» (مؤمنون/۳۴۶/۶۸)

«آیا در این قول تدبیر نکردند یا چیزی برای آنها آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده است؟»

«وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (قصص/۳۹۲/۵۱)

«و به راستی برای ایشان، قول را پی در پی آوردیم، به امید آن که متذکر شوند».

و در چند آیه‌ی بعد در وصف ایمان آورندگان به قرآن می‌فرماید:

«وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» (قصص/۳۹۲/۵۵)

«و چون سخن بیهوده شنوند از آن روی بر می‌تابند و می‌گویند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست، سلام بر شما، ما خواهان جاهلان نیستیم».

که این خود دلیل دیگری است بر عدم اطلاق تجویز استماع هر قولی. جز دلیل فوق، به دو دلیل دیگر نیز می‌توان استدلال کرد بر اینکه مراد از «القول» قرآن است:

۱. با توجه به اینکه اولوا الألباب، خوبان از بندگان خدا هستند مسلماً آن قولی که ایشان بدان گوش فرا می‌دهند قولی است گوش‌دانی. حال بنا بر آیات قرآن کدام قول است که گوش‌دانی است (یعنی شایسته‌ی آن است که بدان گوش فرا داده

الف: در آیات قرآن تنها در دو مورد خدای تعالی با صیغه ی امر به گوش فرا دادن (: استماع) دستور داده است:

اول: درباره ی کل قرآن: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف/۱۷۶/۲۰۴): «و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش باشید تا مشمول رحمت شوید».

دوم: درباره ی جزئی از قرآن: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ» (حج/۳۴۱/۷۳): «ای مردم، مثلی زده شده است، پس بدان گوش فرا دهید».

ب: چنان که در بحث پیرامون طاغوت گفته شد، با توجه به آیه ی ۷۸ نحل (ص ۲۷۵)، خدا گوش و چشم و فؤاد را به عنوان ابزار تحصیل علم در وجود انسان قرار داده و تشکر و قدردانی نسبت به این سه نعمت را از انسان خواهان است. قدردانی از این سه نعمت هم این است که آنها را آنجا که حقیقتاً مجاری علم است استعمال کنند، و علم فراتر از ظاهر زندگی دنیا تنها نزد خداست و از مجرای پیامبران و فرستادگان و حجّت های او می توان بدان دست یافت. لذا انسان موظف و مسئول است که سمع و بصر و فؤاد خود را تنها در این مجرا کار فرماید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء/۲۸۵/۳۶)

«و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد».

۲. با توجه به اینکه اولوا الألباب از هدایت الهی بهرمنندند مسلماً آن قولی هم که بدان گوش فرا می دهند قولی است که در هدایت ایشان نقش دارد. آن قول شنیدنی که موجب هدایت می شود قول خداست:

«وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» (جن/۵۷۲/۱۳)

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی».

در این آیه خداوند متعال گفتار اجنه ای را که قرآن را از پیامبر شنیده و بدان ایمان آوردند نقل فرموده. جالب توجه است که آنها نگفتند: «ما وقتی قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم»، بلکه آن قدر هدایتگری قرآن برایشان جلوه داشت که گفتند: «ما وقتی هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم». شاهد بر اینکه مسموع ایشان همان آیات قرآن بوده اولاً آیات (جن/۱ و ۲/۵۷۲) است و ثانياً آیات (احقاف/۲۹ و ۳۰/۵۰۶). بنا بر این آیه، قرآن آن قول شنیدنی است که هدایت را در پی دارد.

چهارمین خصوصیت اولوا الالباب که موجب هدایت ایشان می شود و شرط چهارم هدایت است پیروی از احسن قول است.

سؤال: همه ی قرآن از حُسن برخوردار است، امّا آیا می توان آیات آن را تقسیم به حَسَن و أَحْسَن کرد؟ اینکه در این آیه سخن از تبعیت از احسن قول گفته شده آیا موجب تضعیف این نظر که مراد از «القول» قرآن باشد نمی شود؟ اگر مراد از «القول» قرآن است مراد از «أحسنه» چیست؟

پاسخ: اولاً: تبعیت از احسن در خصوص قرآن کریم تنها در آیه ی مورد بحث مطرح نشده، بلکه در آیه ی (زمر/۴۶۴/۵۵) نیز خدا صریحاً فرموده:

«اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»

«و از نیکوترین آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده پیروی کنید».

و در آیه ی قبلش نیز همچون آیه ی مورد گفتگو سخن از انابه است و امر به آن فرموده، که این نیز دلیل دیگری است بر اتّحاد مفاد در دو موضع؛ لذا «أحسن» در آیه ی ۵۵ زمر به هر معنایی که باشد «أحسنه» نیز در آیه ی مورد گفتگو به همان معناست.

ثانیاً: اگر چه مؤمنان مأمور به تبعیت از کلّ قرآنند، امّا خدا در قرآن، هر گونه تبعیتی را نسبت به قرآن تأیید نکرده است؛

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» (آل عمران/۷/۵۰)

«اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است که اساس کتابند و برخی متشابه اند، امّا کج دلان، برای فتنه جویی و به قصد تأویل، متشابهات آن را که پیروی می کنند».

«زَيْغٌ» را به انحراف از حقّ معنا کرده اند و در روایتی به شکّ معنا شده که باعث انحراف از حقّ است. در هر صورت وجود «زیغ» در دل، موجب فسوق و محرومیت از هدایت می گردد، چنان که خدای تعالی می فرماید:

«فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (صف/۵/۵۵۱)

«پس چون منحرف شدند خدا هم دل هایشان را برگرداند (دچار زیغ کرد)، و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند».

تعبیر «فَيَتَّبِعُونَ» در دو جای قرآن آمده، یکی درباره ی اهل زیغ و دیگری درباره ی الوا الالباب، در هر دو نیز مقصود، تبعیت

از قرآن است، اما نتیجه‌ی یکی محرومیت از هدایت است و ثمره‌ی دیگری برخورداری از هدایت الهی. جالب این است که در پایان آیه‌ی ۷ آل عمران، سخن از اولواالالباب نیز به میان آمده و در ابتدای آیه‌ی بعد، دعای ایشان مطرح شده: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (آل عمران/۸): «پروردگارا، دل‌های ما را پس از آن که هدایت‌مان کردی برمگردان (دچار زغ مکن)».

اهل زیغ در مقابل اولواالالباب اند، و تبعیت از متشابهات قرآن در مقابل تبعیت از احسن قرآن است. حال، آیا مقصود از احسن قرآن چیست؟ خدای تعالی در ادامه‌ی آیه‌ی ۷ آل عمران می‌فرماید:

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»

«اما کج‌دلان، برای فتنه‌جویی و به قصد تأویل، متشابهات آن را که پیروی می‌کنند، و تأویل آن را جز خدا نداند! و آنها که در دانش ریشه دارند گویند: ما بدان ایمان داریم، همه از جانب پروردگار ماست، و جز اولواالالباب متذکر نمی‌شوند.»

با توجه به ادامه‌ی آیه، آیا مقصود از احسن قرآن محکمت آن است؟ اگر تنها محکمت مقصود باشد مستلزم این است که متشابهات قرآن که کتاب هدایت است در هدایتگری با قرآن همراهی نداشته و وجود آنها در کتاب هدایت بی‌فایده باشد، حال آنکه اولوا: خدا بارها دستور به تبعیت از کل قرآن داده‌اند:

«اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» (اعراف/۱۵۱/۳)

«از آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده پیروی کنید.»

و ثانیاً: بنا بر آیات متعددی، کل قرآن، کتاب هدایت است:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره/۲/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است.»

بنا بر این نمی‌توان گفت که احسن قرآن محکمت آن است، بلکه می‌توان گفت که احسن قرآن، هم محکمت است و هم متشابهات مؤول به محکمت، اما «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ»، تأویل متشابهات را جز خدا نمی‌داند و البته راسخان در علم نیز به تعلیم خدا می‌دانند، و تنها اولواالالباب متذکر این مطلب هستند؛ لذا اولواالالباب تأویل متشابهات قرآن را از طریق راسخان در علم درمی‌یابند و از آن تبعیت می‌کنند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء/۵۹/۸۷)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر و کاردارانی که از شما هستند فرمان برید. پس هرگاه در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید، که این بهتر و نیکو تأویل تر است.»

و البتّه ردّ امور به اولی الامر نیز عین ردّ به خدا و رسول است، چنان که در جای دیگر فرمود:

«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳/۹۱)

«اگر آن را به رسول و اولی الامرشان ارجاع می دادند قطعاً کسانی از ایشان که آن را استنباط می کنند آن را می دانستند.»

با رجوع به رسول خدا و اولی الامر می توان به علم دست یافت. رسول خدا و اولی الامر همان راسخان در علم اند که به تعلیم الهی، تأویل متشابهات قرآن را می دانند و می توانند حکم امور را از قرآن استنباط کنند: «لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳)؛ لذا تنها با رجوع به ایشان می توان به تأویل احسن دست یافت: «ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء/۵۹).

اگر نتوان آیات قرآن را تقسیم به احسن و غیر احسن کرد امّا چنین تقسیمی درباره ی تأویل متشابهات رواست؛ یک تأویل، تأویل جاهلانیه ی ناپسند و خالی از حُسن اهل زیغ است، و یک تأویل، تأویل عالمانه ی الهی احسن است که اولوا الالباب به واسطه ی راسخان در علم که رسول خدا و اولی الامر (اهلیت آن حضرت «علیهم السلام») می باشند دریافت و از آن تبعیت می کنند: «الَّذِينَ يَشْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» ای احسنه تأویلاً.

پس اگر خدا در جایی فرمود: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» (اعراف/۳) و در جای دیگر فرمود: «اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» (زمر/۵۵)، جمع این دو آیه به این نخواهد بود که یکی را عامّ دانیم و دیگری را خاصّ (که در این جمع، ابهاماتی نیز هست، مثل اینکه: آیا «احسن» و «غیر احسن» قرآن کدام آیات است؟ آیا ملاک و معیاری هست که تکلیف را کاملاً مشخص و متمیز سازد، که اگر نباشد نمی توان به تکلیف اتیان نمود؟! و آیا مخاطبان به خطاب خاصّ، مخاطب به خطاب عامّ نیز هستند یا اینکه تبعیت از «غیر احسن» قرآن بر آنان واجب نیست؟ پس خطاب عامّ، خطاب به کیست؟)، بلکه جمع این دو آیه به این خواهد بود که بگوییم: آیه ی دوّم در واقع بیانگر چگونگی تبعیت از آیه ی اوّل است.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»

آیه ی هفدهم

«وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» (محمد/۵۰۸/۱۷)

«و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» عَنْ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ لِي: يَا خَيْثَمَةُ، إِنَّ شَيْعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقْذَفُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، أَلَا إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّنَا وَيَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرْنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا

زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» يَعْنِي مَنْ لَقِينَا وَ سَمِعَ كَلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًى عَلَي هُدَاهُ .

خیثمه ی جعفری گوید: خدمت حضرت باقر □ رسیدم. فرمودند: خیثمه! همانا محبت ما اهل بیت به دل شیعیان ما می افتد و محبت ما اهل بیت به آنان الهام می شود. شخص، ما را دوست دارد و آنچه در فضل ما می شنود می پذیرد با اینکه ما را ندیده و سخن ما را نشنیده، چون خدا خیر او را خواسته، و این فرمایش خدا اشاره به همین است: «و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است»، یعنی هر کس ما را ببیند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می افزاید. عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلْبِيِّ قَالَ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا» بَوْلَايِهِ عَلَي □ «زَادَهُمْ هُدًى» حَيْثُ عَرَفَهُمُ الْأَنَمَةَ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْقَائِمِ □ «وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» أَي تَوَابَ تَقْوَاهُمْ أَمَانًا مِنَ النَّارِ .

محمد حلبی گوید: حضرت صادق □ فرمودند: «و کسانی که هدایت یافتند» به ولایت علی □، «خدا بر هدایتشان افزود» به شناساندن امامان پس از حضرت علی □ و حضرت قائم □، «و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» یعنی پاداش تقوایشان را که امان از آتش بود.

آیه ی هجدهم

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ» (محمد/۵۰۹/۲۵)

«همانا کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنها، روگردان شدند، شیطان این کار زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!» عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ»؛ فَلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ، ارْتَدُّوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَ لَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ .

حضرت صادق □ درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: مقصود فلانی و فلانی و فلانی هستند که با ترک ولایت امیر المؤمنین □ از ایمان روگردان شدند.

آیه ی نوزدهم

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ» (محمد/۵۱۰/۳۲)

«همانا کسانی که کافر شدند و از راه خدا جلوگیری نموده و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد، هرگز ضرری به خدا نمی زنند و به زودی خدا اعمالشان را نابود می کند» قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □: «وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ» أَي قَاطَعُوهُ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ أَخْذِهِ الْبَيْتَاقَ عَلَيْهِمْ لَهُ .

امیر المؤمنین □ فرمودند: «و از رسول خدا جدا شدند» یعنی از رسول خدا (ص) در اهل بیت او جدا شدند بعد از آنکه از آنها

نسبت به اهلیتتش پیمان گرفته بود.

عَنِ الْبَاقِرِ □ «وَشَاقُوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى» قَالَ: فِي أَمْرِ عَلِيٍّ □ .

امام باقر □ درباره ی «و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد» فرمودند: در امر (ولایت) حضرت علی □ (از رسول خدا جدا شدند)؛ نسبت به امر (ولایت) حضرت علی □ مطلب را برایشان روشن کرد -----

تفسیر فرات، ص ۴۱۷.

. تأویل الآیات، ص ۵۷۲.

. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰.

. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۸.

. کشف الیقین، ص ۳۷۳.

. الکافی، ج ۸، ص ۲۸۸.

آیه ی بیستم

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (ملک/۵۶۳/۲۲)

«پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر صراط مستقیم می رود؟» عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ □ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَهُوَ مُتَّكِيٌّ عَلَيَّ، فَنَظَرُ إِلَى النَّاسِ وَنَحْنُ عَلَىٰ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ فَقَالَ: يَا فَضَيْلُ! هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛ لَا يَعْرِفُونَ حَقًّا وَلَا يَدِينُونَ دِينًا. يَا فَضَيْلُ! انْظُرْ إِلَيْهِمْ مُكِبِّينَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَشِيخُورٍ بِهِمْ مُكِبِّينَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» يَعْنِي وَاللَّهِ عَلِيًّا □ وَالْأَوْصِيَاءَ .

فضیل گوید: همراه امام باقر □ وارد مسجد الحرام شدم، حضرت به من تکیه زده بود، کنار درب بنی شیبه بودیم، حضرت نگاهی بسوی مردم انداخته و فرمودند: ای فضیل! مردم در دوران جاهلیت نیز همین طور طواف می کردند؛ نه حقی را می شناختند و نه دینی داشتند. ای فضیل! آنها را ببین، بر روی خود واژگونند، خدا لعنتشان کند که مردمی خوار و زبون و واژگون بر روی خویش اند. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت کردند: «پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر صراط مستقیم می رود؟» و فرمودند: به خدا قسم، مقصود (از صراط مستقیم) علی □ و اوصیاء هستند. عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي □ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلًا مَنْ حَادَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ □ كَمَنْ يَمْشِي عَلَىٰ وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ، وَ

جَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □ .

محمد بن فضیل گوید: حضرت کاظم □ درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: همانا خدا کسی را که از ولایت علی □ برگشته مثال زده به کسی که بر رویش راه می رود و در کارش گمراه است، و کسی را که از علی □ پیروی کند، با قامت راست و بر صراط مستقیم قرار داده و صراط مستقیم امیر المؤمنین □ است.

آیه ی بیست و یکم

«وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» (جن/۵۷۲/۱۳)

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان ایمان آوردیم، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد، نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی». عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي □ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ... «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ»، قَالَ: الْهُدَى الْوَلَايَةُ، آمَنَّا بِمَوْلَانَا فَمَنْ آمَنَ بِوَلَايَةِ مَوْلَاهُ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا .

محمد بن فضیل گوید: از حضرت کاظم □ درباره ی این آیه پرسیدم: «و ما همین که هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم»، فرمودند: هدایت، همان ولایت است. یعنی به مولای خود ایمان آوردیم، پس هر کس به ولایت مولایش ایمان آورد از نقصان و ستم نهراسد. در آیه ی فوق، سخن بعضی از جثیان نقل شده که آیات قرآن را از پیامبر شنیدند و به آن ایمان آوردند (رک: جن/۱ و ۲/۵۷۲). اما اینکه امام کاظم □ «هدی» را به «ولایت» تفسیر کردند وجهش این است که - همچنان که در جای جای مباحث مربوط به شرایط هدایت اولوا الالباب آیاتش ذکر شد - پذیرش ولایت خدا - که ولایت پیامبر و ائمه نیز همان ولایت خداست - شرط اصلی و اساسی هدایت است، بلکه این شرط، جامع شرایط هدایت اولوا الالباب و مجمل آن است. اثبات این گفته و تفصیل این اجمال در آن مباحث گذشت. اینکه پذیرش ولایت خدا شرط هدایت است، از آیه ی ذیل نیز قابل استفاده است:

«فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اعراف/۱۵۳/۳۰)

«گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی بر آنها محقق شد آنها شیاطین را به جای خدا ولی خود گرفتند و می پندارند که راه یافته اند».

بنا بر این آیه، علت تحقق ضلالت در حق گمراهان، شیاطین را به جای خدا اولیاء خود گرفتن است؛ معلوم می شود که هدایت یافتگان، ولایت خدا را پذیرفتند که هدایت شدند.

خدا با علم به پیشینه و پسینه ی هر کس و با خبر دادشتن از سرّ و نهان هر انسان، نسبت به وضعیت هدایت او داناتر است. غیر خدا در تشخیص هدایت یافتگان نیز دچار اشتباه می شوند، چه رسد به اینکه بخواهند پس از تشخیص اینکه کسی هدایت یافته، دریابند که در آینده نیز دچار گمراهی نخواهد شد، و بالاتر اینکه برایشان محرز شود که او می تواند هدایتگر خلق نیز باشد! «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (أنعام/۱۱۷/۱۴۲)

«همانا پروردگار تو بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف می شود، و همو به ره یافتگان داناتر است» «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس/۳۵/۲۱۳)

«پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه شده است، چگونه حکم می کنید؟» بشریت در تجربه ی تاریخی اش بارها ناتوانی خود را در تشخیص این امر ثابت کرده است؛ لذا خدا نیز هرگز از بشر کاری را که در توانش نیست نخواسته و اصلاً چنین اختیاری به بشر نداده است: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (قصص/۶۸/۳۹۳)

«پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند، و هر چه بخواهد برمی گزیند. آنان اختیاری ندارند. منزّه است خدا از همتیانی که برای او قائل می شوند!» عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ كَيْفَ شَاءَ، ثُمَّ قَالَ: «وَيَخْتَارُ» إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ اخْتَارَنِي وَ أَهْلَ بَيْتِي عَلَىٰ جَمِيعِ الْخَلْقِ فَأَنْتَجِبْنَا، فَجَعَلَنِي الرَّسُولَ وَ جَعَلَ عَلِيٌّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ الْوَصِيَّ ثُمَّ قَالَ: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» يَعْنِي مَا جَعَلْتُ لِلْعِبَادِ أَنْ يَخْتَارُوا وَ لَكِنِّي أَخْتَارُ مَنْ أَشَاءُ؛ فَأَنَا وَ أَهْلَ بَيْتِي صِيَّةٌ مَوْتُهُ وَ خَيْرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، ثُمَّ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ» يَعْنِي اللَّهُ مَنْزَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ بِهِ كُفَّارٌ مَكَّةَ .

انس بن مالک گوید: از رسول خدا (ص) درباره ی معنای آیه ی «پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند ...» پرسیدم. فرمودند: خداوند آدم را از گل، آن گونه که می خواست آفرید، سپس فرمودند: «و هر چه بخواهد برمی گزیند» همانا خداوند متعال مرا و اهل بیت مرا بر جمیع آفریدگان اختیار کرد و برگزید؛ مرا فرستاده اش قرار داد و علی را وصی. سپس فرمودند: «آنان اختیاری ندارند» یعنی برای مردم، حق انتخاب قرار ندادم، لکن خود، هر کس را بخواهم انتخاب می کنم. پس من و اهل بیتم برگزیدگان خدا از میان آفریدگان او هستیم. سپس فرمودند: «منزّه است خدا از همتیانی که برای او قائل می شوند» یعنی منزّه است خداوند از همتیانی که کافران مکه برای او قائل می شوند. خداوند متعال خود عهده دار هدایت خلق گشته و هدایت را بر خویش واجب ساخته و فرموده است: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (لیل/۱۲/۵۹۵): «همانا هدایت بر عهده ی ماست». تعیین امام هم که لازمه ی هدایت خلق است بر عهده ی خود اوست. از اینرو که برای هدایت، بایستی هدایتگری (امام) تعیین

شود خدا هیچ قومی را بدون هادی و امام، به حال خود وانمی گذارد. آیه ی: «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد/۲۵۰/۷): «و هر قومی را هدایتگری است»، بیانگر تضمین الهی در زمینه ی تعیین امام است. چنان که خطاب به حضرت نوح نیز فرمود:

وَلَمْ أَكُنْ أَتْرُكُ النَّاسَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِي وَ دَاعٍ إِلَيَّ وَ هَادٍ إِلَى سَبِيلِي وَ عَارِفٍ بِأَمْرِي فَهَإِنِّي قَدْ قَضَيْتُ أَنْ أَجْعَلَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيًّا أَهْدِي بِهِ السُّعَدَاءَ وَ يَكُونُ حُجَّةً لِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ .

من مردم را بدون حجّت خود و دعوت کننده ی بسوی خود و هدایتگر به راه خود و عارف به امر خود وانهم، من چنین مقرر کردم که در میان هر قومی رهبر و رهنمایی قرار دهم تا به وسیله ی او سعادت‌مندان را رهنمایی کنم و بر بدبختان اتمام حجّت باشد. او کسی را امام قرار می دهد که خود مستقیماً پذیرای هدایت الهی بوده و می تواند این هدایت را به خلق خدا برساند و در آینده نیز از جهل و گمراهی پیراسته خواهد بود. بر همین اساس رسول خدا (ص) در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به امام و هدایتگر امت پس از خویشتن، حضرت امیر المؤمنین □ فرمودند:

لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَضِلَّ بَعْدَ الْهُدَى وَ لَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكَ فُسَاقَ قُرَيْشٍ وَ عَادِيَتَهُمْ .

. الطرائف، ج ۱، ص ۹۷.

. الکافی، ج ۸، ص ۲۸۵.

. بصائر الدرجات، ص ۱۲۱.

نسبت به تو از این نمی ترسم که پس از هدایت، گمراه شوی، بلکه بر تو از فاسقان قریش و دشمنی ایشان بیم دارم. امیر المؤمنین □ از جانب حضرت حق، امام و هدایتگر این امت گشته؛ لذا راه نداشتن جهل و گمراهی در او، از سوی علم بیکران الهی تضمین شده است. از اینرو پیامبر اکرم با اعتماد به پشتوانه ی علم الهی است که خطاب به او می فرماید: «از این نمی ترسم که پس از هدایت، گمراه شوی». و این خاصّ امیر المؤمنین □ نیست، بلکه شامل حال امامان پس از آن حضرت نیز که از جانب خدا تعیین شده اند می شود. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَمَّيْنَ لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَرْوِيَهَا عَنِ اللَّهِ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ .

معاویه پسر عمار گوید: حضرت صادق □ فرمودند: امامت، عهد و پیمانی است از جانب خدای که برای مردانی نامبرده و معین، بسته شده است؛ امام، حق ندارد آن را از امام بعد از خود دور دارد و بگرداند. عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ يَوْمًا وَ عِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا □ وَ قَدْ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْكَلَامِ مِنَ الْفِرَقِ الْمُخْتَلِفَةِ، فَسَأَلَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بَأَيِّ شَيْءٍ تَصِحُّ الْإِمَامَةُ لِمُدَّعِيهَا؟

قَالَ: بِالنَّصِّ وَ الدَّلِيلِ.

قَالَ لَهُ: فَدَلَّاهُ الْإِمَامَ فِيمَا هِيَ؟

قَالَ: فِي الْعِلْمِ وَاسْتِجَابَةِ الدَّعْوَةِ .

حسن بن جهم گوید: روزی به مجلس مأمون وارد شدم، حضرت رضا \square در آنجا بود و فقها و متکلمان از هر فرقه و طائفه ای نیز در آن مجلس بودند، یکی از آنان از حضرت پرسید: ای فرزند رسول خدا! به چه دلیل امامت برای مدعی آن ثابت می شود؟

حضرت فرمودند: به نصّ و دلیل.

پرسید: دلالت امام در چیست؟

فرمود: در علم و دانش، و مستجاب شدن دعای او. اینکه ثابت شدن امامت نیاز به نصّ دارد، بیان دیگر همان مطلبی است که گفته شد. نصّ بر امامت امام بعد و معرّفی او لازم است از سوی امام قبل یا امامان قبل یا پیامبر و یا حضرت حقّ رسیده باشد. بازگشت نصوصی هم که بر امامت امامان بعدی از سوی امامان قبلی وجود دارد همه به اختیار و انتخاب خداست که امام در واقع همان را بیان می کند و پرده از آن برمی دارد. -----

. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۸.

. عیون أخبار الرضا \square ، ج ۲، ص ۲۰۰.

اوصاف هدایت در روایات

ائمه الهدی

تعبیر امام هدایت و ائمه ی هدی، در روایات بیش از هر تعبیر و توصیف دیگری (در موضوع هدایت)، در خصوص اهلیت (ع) استعمال شده است. عین این تعبیر را خداوند متعال در قرآن کریم درباره ی ائمه مطرح فرموده که در قسمت آیات، در ذیل آیه ی اوّل و دوّم بررسی شد.

ابواب الهدی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا بَابُ الْهُدَى بَعْدِي .

عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: ای مردم! همانا علی \square ، پس از من در هدایت است.

یعنی تا وقتی رسول خدا (ص) در این عالم بودند وجود ایشان همچون دری بود که از آن به هدایت راه می یافتند. پس از آن

حضرت، دری که بایستی هدایت را از آن جست امیر المؤمنین علی ؑ است. إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ؑ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا ؑ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى؛ فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ لَلَّهِ فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ .

ابراهیم بن ابی بکر گوید: از حضرت کاظم ؑ شنیدم که می فرمود: همانا علی ؑ دری از درهای هدایت است، کسی که از این در وارد شود مؤمن است و کسی که از آن خارج شود کافر است و کسی که نه از آن وارد شود و نه خارج، در آن طبقه ای است که خدا هر چه خواهد درباره ی آنان انجام می دهد. در زیارت مأثور امام حسین ؑ نیز خدمت ایشان عرضه می داریم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ بَابُ الْهُدَى»: «شهادت می دهم که شما یید کلمه ی پرهیزگاری و درب هدایت». با توجه به اینکه اهلیت (ع) درهای هدایتند، قسمتی از خطبه ی حضرت علی ؑ را نیز مورد توجه قرار می دهیم. ایشان در خطبه ی ۸۷ نهج البلاغه، هم کسی را که با درهای هدایت آشناست معرفی می کنند و اوصاف او را بیان می فرمایند و هم کسی را که با درهای هدایت بیگانه است؛ در ابتدا می فرمایند: ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب ترین بنده نزد خدا، بنده ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است «فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكِهِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَعَالِيْقِ أَبْوَابِ الرَّدَى»: «و از کوردلی و مشارکت با هواپرستان خارج شد، کلید درهای هدایت شد و قفل درهای خواری گشت». اینکه فرمودند: «کلید درهای هدایت شد»، بیانگر اینست که چنین بنده ای، دم از اهلیت (ع) می زند و دیگران را بسوی ایشان ره می نماید. در ادامه، در توصیف گروه دیگر می فرمایند: و دیگری که او را دانشمند نامند اما از دانش بی بهره است، یک دسته از نادانی ها را از جمعی نادان فرا گرفته، و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته، و دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق می دهد، و حق را به هوس های خود تفسیر می کند «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكُمْ مِثُّ الْأَحْيَاءِ»: «چهره ی او چهره انسان، و قلبش قلب حیوان است، در هدایت را نمی شناسد تا از او پیروی کند، و در کوری را نمی شناسد تا از آن روی گرداند؛ پس او مرده ای است در میان زندگان». آنگاه حضرت، از این قسمت خطبه به بعد، عترت پیامبر (ص) را که درهای هدایتند معرفی می کنند. -----

أمالی الصدوق، ص ۳۱.

. الکافی، ج ۲، ص ۳۸۸.

. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۰.

. نهج البلاغه، ص ۱۱۸.

. نهج البلاغه، ص ۱۱۹.

هنگام ضربت خوردن حضرت علی ؑ جبرئیل به گونه ای که هر انسان بیداری می شنید صدا زد:

تَهَدَّمَتْ وَاللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى .

به خدا قسم ستونهای هدایت فروریخت.

اعلام الهدی

کلمه ی عِلْم، از جهت لغوی به چیزی گفته می شود که توسط آن، عِلْم به چیزی حاصل می شود: «الْعَلْمُ إِسْمٌ لِمَا يُعْلَمُ بِهِ». در فارسی کلمه ای که به روشنی همین معنا را می رساند کلمه ی «علامت و نشانه» است.

در زمان رسول خدا (ص) خود آن حضرت علامت و نشانه ی هدایت بودند. در صلواتی که بعد از نماز عصر جمعه وارد شده درباره ی پیامبر اکرم (ص) تعبیر «علم الهدی» وارد شده است .

پس از رسول خدا (ص) نیز ائمه (ع) علامتها و نشانه های هدایتند. رسول خدا (ص) در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به حضرت علی ؑ فرمودند:

فَإِنَّمَا مَثَلُكَ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ نَصَبَهَا اللَّهُ عَلَمًا وَ إِنَّمَا تُؤْتِي مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَ نَادٍ سَحِيقٍ وَ إِنَّمَا أَنْتَ الْعَلَمُ الْعَلَمُ الْهُدَى .

همانا تو در این امت همچون کعبه ای که خدا آنرا عِلْم ساخته؛ از هر راه و مجلس دوردستی نزد تو می آیند و تنها تو عِلْم و نشانه ی هدایتی. و در دعائی که از حضرت صادق ؑ روایت شده (پس از دو رکعت نمازی که خواندن آن در روز عید غدیر مستحب است) به خدا عرضه می داریم:

اللَّهُمَّ فَلِمَكَ الْحَمْدُ عَلَى إِنْعَامِكَ عَلَيْنَا بِالذِّي هَدَيْتَنَا إِلَى وَلايِهِ وَلاهِ أَمْرِكَ مِنْ بَعْدِ نَبِيِّكَ الْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ الرَّاشِدِينَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ أَعْلَامَ الْهُدَى .

خداوند! تو را سپاس بخاطر اینکه بر ما نعمت نهادی با هدایت کردن ما به ولایت صاحبان امرت پس از پیامبرت، امامان هدایگر راهنمائی که آنها را پایه های توحید و عِلْم های هدایت قرار دادی. حضرت صادق ؑ نیز به مفضل فرمودند: «فنحن أعلام الهدى»: «ماييم نشانه های هدایت». همچنین در موارد متعددی در زیارات اهل بیت (ع) تعبیر «علم الهدی» راجع به ایشان استعمال شده است. از جمله در دعای پس از زیارت آل یاسین که از ناحیه ی مقدسه صادر گشته درباره ی امام زمان ؑ نیز تعبیر مذکور وجود دارد .

مهمترین خصوصیتی که عِلْم و نشانه باید از آن برخوردار باشد پیدایی است، علم باید آشکار باشد. از اینرو خداوند متعال، پس از پیامبر اکرم (ص)، امامت و هدایت را در اهل بیت و ذریه ی آن حضرت که از تمام امت آشکارتر و نمودارتر بودند قرار داد. در اینجا بخشی از مناظره ی هشام بن حکم را که بیانگر لزوم نمود و پیدایی امام پس از پیامبر (ص) است ذکر می نمایم:

امام بایستی از جهت نژادی چهار خصوصیت داشته باشد:

۱. از جنسی شناخته شده و معروف باشد.

۲. از تیره و قبیله‌ی شناخته شده‌ای باشد.

۳. از خاندان شناخته شده‌ای باشد.

۴. از سوی صاحب شریعت و دعوت (رسول خدا (ص))، اشاره‌ای در خصوص وی رسیده باشد.

در میان اجناس بشری، جنسی از جنس عرب معروف تر نیست که صاحب شریعت و دعوت از آنها است، همان که هر روز پنج نوبت بالای مساجد به نام او فریاد می‌زنند: «أَشْهَدُ أَنْ لَمَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، و دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکار و دانا و نادان و مقرّر و منکر در شرق و غرب زمین می‌رسد. اگر روا بود که حجت خدا بر این خلق در جنس دیگری باشد لازم می‌آمد که جوینده و خواستار، عمری جستجو کند و به او پی نبرد و روا بود که او را در نژاد دیگری از بشر مانند عجم و دیگران بجوید و لازم می‌آمد از راهی که خدا مصلحت جوئی برای بشر کرده فساد به وجود آید و این در حکمت و عدل خدا روا نباشد که بر مردم امری واجب کند که یافت نشود، و چون این موضوع جائز نباشد روا نیست

بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۲.

. التحقيق، ج ۸، ص ۲۱۰.

. بلد الأمين، ص ۷۳.

. خصائص الأئمة، ص ۷۲.

. تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۱۴۵.

. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۵۰.

. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۴.

که امام و رهبر از غیر جنس عرب باشد، زیرا جنس عرب به صاحب شریعت و دعوت پیوند دارد، و به همین دلیلی که ذکر شد در میان جنس عرب هم روا نیست که در غیر تیره و قبیله‌ی پیامبر باشد که قریشند، زیرا نژاد آنان قرب به پیامبر دارد. و چون روا نبود که در قبیله‌ی دیگری باشد روا نیست مگر آنکه در میان این قبیله نیز در خاندانی باشد که پیامبر از آنهاست،

زیرا آن خاندان نسبت به صاحب شریعت و دعوت نزدیکترند، و چون اهل این خاندان بسیارند و ناچار در امر امامت به ستیزه و گفتگو پردازند و بخاطر برتری و شرافت این مقام، هر یک مدعی آن گردند، لذا بایستی صاحب شریعت و دعوت، او را نشان دهد و شخص و نام و نسبش را بیان کند تا دیگری در آن طمع نکند. اهمیت روز عید غدیر بخاطر همین است که در این روز، پیامبر اکرم (ص) به امر حضرت حق، حضرت علی را در مقابل تمام امت علم نمودند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ» (انشرح ۷/ و ۸/۵۹۶) يَقُولُ: إِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ عَلَمَكَ وَاعْلُنْ وَصِيَّتَكَ فَأَعْلِمَهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِيَةً، فَقَالَ (ص): مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ .

حضرت صادق را در باره ی آیه ی «پس چون فارغ شدی منصوب کن و بسوی پروردگارت رغبت نما» فرمودند: می گوید: وقتی فراغت یافتی علمت را نصب کن و وصی خود را اعلان دارد و برتری او را علنا به آنها بیاموز. پس (رسول خدا (ص) در پی این دستور الهی) فرمودند: هر که را من مولا بودم علی مولاست، خدایا هر که را که او را دوست دارد دوست بدار و هر که را که او را دشمن دارد دشمن دارد. سه مرتبه اینرا فرمودند. اما برخی از خفاش صفتان این امت چشم خود را بر روی این علم بستند تا در تاریکی جهل و گمراهی خود وامانند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ عَائِدِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبِ الصَّيْرَفِيِّ فَدَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو حَنِيفَةَ النُّعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ فَذَكَرَنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ دَارَ بَيْنَنَا كَلَامٌ فِي غَدِيرِ خُمٍّ، فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: قَدْ قُلْتُ لِأَصْحَابِنَا: «لَا تُقْرُوا لَهُمْ بِحَدِيثِ غَدِيرِ خُمٍّ فَيَخْصِمُواكُمْ!»

فَتَعَبَّرَ وَجْهُ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبِ الصَّيْرَفِيِّ وَقَالَ لَهُ: لِمَ لَا يَقْرُونَ بِهِ أَمَا هُوَ عِنْدَكَ يَا نُعْمَانُ؟!

قَالَ: بَلَى، هُوَ عِنْدِي وَقَدْ رُؤِيتُهُ! ...

محمد بن نوفل گوید: نزد هیثم بن حبیب صیرفی بودم که ابوحنیفه نعمان بن ثابت بر ما وارد شد، از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب گفتیم و درباره ی غدیر خم سخن به میان آمد. ابوحنیفه گفت: من به یاران خود گفته ام: «نزد آنان (شیعیان) به حدیث غدیر اعتراف نکنید که شما را محکوم می کنند»!

ناگهان رنگ چهره ی هیثم دگرگون شد و به او گفت: چرا اعتراف نکنند، مگر تو خود قبول نداری ای نعمان؟!

گفت: چرا، من خودم قبول دارم و برایم نقل شده است! ... اندک اندک خوی کن با نور روز

ور نه خفاشی بمانی بی فروز

امیر المؤمنین □ در خطبه ای به مردم فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا أَنْفُ الْإِيمَانِ أَنَا أَنْفُ الْهُدَى وَعَيْنَاهُ .

ای مردم! من بینی و دو چشم هدایتم.

آیه الهدی

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعِ سَمِعْتُ نِدَاءً مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: أَنْ عَلِيًّا □ آيَةُ الْهُدَى .

ابوهریره گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: شبی که مرا به آسمان هفتم بردند صدائی از زیر عرش شنیدم که می گفت: علی □ نشانه ی هدایت است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: نَحْنُ آيَةُ الْهُدَى .

کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۶.

الکافی، ج ۱، ص ۲۹۴.

أمالی مفید، ص ۲۶.

غیبت نعمانی، ص ۲۷.

مئه منقبه، ص ۸۹.

بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۵۹.

محمد بن سنان گوید: حضرت صادق □ فرمودند: مائیم آیت و نشانه ی هدایت.

رابطه سبیل الهدی

حضرت باقر □ در شأن ائمه (ع) فرمودند:

جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ... رَابِطَةً عَلَى سَبِيلِ هُدَاهُ لَا يَهْتَدِي هَادٍ إِلَّا بِهِدَاهُمْ وَلَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَى إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ .

خداوند آنها را ... رابط راه هدایتش قرار داد؛ هیچ کس هدایت نشود مگر به هدایت ایشان و کسی از هدایت بیرون نشود مگر به کوتاهی نسبت به حق ایشان.

رایه الهدی

رایت به پرچم بزرگی گفته می شود که در گذشته در جنگها در هر کدام از دو لشکری که در مقابل هم قرار داشتند برافراشته می شد و دو لشکر را از هم جدا می کرد و حمله ی هر لشکر به سمت و سوی پرچم لشکر دیگر بود و هدف دشمن در حمله ی اول پرچم بود، زیرا لشکر بی پرچم را تاب و توان رویارویی با دشمن نبود: «الرَّايَةُ هِيَ الَّتِي يَتَوَلَّاهَا صَاحِبُ الْحَرْبِ وَيُقَاتِلُ عَلَيْهَا وَإِلَيْهَا تَمِيلُ الْمُقَاتِلَةُ» .

تعبیر «پرچم هدایت» در موارد متعددی در روایات درباره ی ائمه (ع) آمده است. اهلبیت (ع) چه در گذشته و چه در حال و آینده، در همه ی میدانهای علم و عمل، پرچم هدایتند. در رویارویی آراء و عقاید اقوام و ملل مختلف، در تهاجم های فرهنگی و در میدان عمل، در مقابل نفس اماره و شیطان، بایستی توجه داشت که پرچم را گم نکنیم. مبدا دشمن، پرچم را از ما بگیرد و ما را در ورطه ی نادانی و گمراهی واگذارد!

در روایات متعددی در کتب مناقب فریقین، این تعبیر آمده است: «عَلَيْ رَايَةِ الْهُدَى» و یا: «إِنَّ عَلِيًّا رَايَةُ الْهُدَى» .

خصوصیتی که در «رایت» وجود دارد اینست که در جلوی لشکر قرار دارد و تمام لشکر به دنبال آن حرکت می کنند و کسی حق پیش افتادن یا واماندن از آنرا ندارد.

حضرت امیر □ فرمودند: «مَعَنَا رَايَةُ الْحَقِّ وَالْهُدَى مَنْ سَبَقَهَا مَرَقَ وَمَنْ خَذَلَهَا مُحِقٌّ وَمَنْ لَزِمَهَا لِحِقٌّ»

پرچم حق و هدایت با ماست؛ هر کس از آن پیش افتد از دین خارج شود، و هر کس آن را واگذارد نابود شود، و هر کس همراه آن باشد به مقصد رسد.

از اینرو در زیارت جامعه ی کبیره به ائمه (ع) عرضه می داریم:

«فَالرَّايَةُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَالْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ»

پس هر کس از شما روی برتابد از دین خارج شود، و کسی که ملازم شما گردد (به مقصد و مقصود) پیوندد، و کسی که در حق شما کوتاهی کند نابود شود.

سبب الهدی

عَنْ أُمِّ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ □ يَقُولُ: ... اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمْنَا أَنَا سَبَبُ الْهُدَى لَهُمْ .

اُمّی صیرفی گوید: از حضرت امام باقر ؑ شنیدم که می فرمودند: ... خداوندا! تو می دانی که ما سبب هدایت ایشانیم.

سبیل الهدی

حضرت امیر ؑ بر منبر کوفه خطاب به مردم فرمودند:

فَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلُ الْهُدَى .

مائیم کلمه ی پرهیزگاری و راه هدایت.

غایه الهدی

رسول خدا (ص) خطاب به حضرت علی ؑ فرمودند:

يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ مَنَارَةٌ الْأَنَامِ وَ غَايَةُ الْهُدَى .

ای علی! همانا تو نور مردم و غایت هدایتی.

الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

. مجمع البحرين، ج ۱، ص ۱۹۹.

. إحقاق الحق، ج ۴، ص ۱۶۵ الی ۱۷۱ و ج ۱۵، ص ۱۸۱ الی ۱۸۴ و ج ۲۲، ص ۳۱۸ الی ۳۲۱ و ج ۳۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۶۰ و ۲۶۱.

. کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۱۵.

. آمالی مفید، ص ۳۱۲.

. تفسیر فرات، ص ۱۷۸.

قاده الهدی

رسول خدا (ص) خطاب به حضرت علی ؑ فرمودند:

يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى وَ أَوْلَادُكَ مِنْكَ فَأَنْتُمْ قَادَةُ الْهُدَى وَ التَّقَى .

ای علی! تو از ائمه ی هدی هستی و فرزندان تو از تو می باشند، پس شما زمامداران هدایت و تقوائید. وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □:
هُدَى مَنْ سَلَّمَ مَقَادَتَهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِهِ .

حضرت امیر المؤمنین □ فرمودند: هدایت شده کسی که زمام خود را تسلیم خدا و رسول خدا و ولی امرش نماید.

مدینه الهدی

حضرت امام حسین □ در حضور امیر المؤمنین □ خطاب به مردم فرمودند:

يَا مَعَاشِرَ النَّاسِ! سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا هُوَ مَدِينَةُ الْهُدَى فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ .

ای مردم! از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: همانا علی □ شهر هدایت است، هر که وارد این شهر شود نجات می یابد و هر که از آن واماند هلاک گردد.

منار الهدی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَهْلُ بَيْتِي مَنَارُ الْهُدَى وَ الدَّالُّونَ عَلَى اللَّهِ.

رسول خدا (ص) فرمودند: اهلبیت من منار هدایت و راهنمایان بسوی خدا می باشند. عَنْ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ قَالَ:
سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَحْنُ مَنَارُ الْهُدَى .

خثیمه جعفی گوید: از حضرت باقر □ شنیدم که می فرمودند: ما منار هدایتیم.

منازل الهدی

عَنْ أَبِي ذَرِّ الْعِفَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: ... فَإِنَّا مَنَازِلُ الْهُدَى .

ابوذر غفاری گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: همانا ما فرودگاه هدایتیم.

. إحقاق الحق، ج ۲۰، ص ۳۸۴ و ج ۲۲، ص ۳۴۳ و ج ۳۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۹ الی ۲۶۱.

. تأویل الآیات، ص ۱۱۲.

. تصنیف غرر الحکم، ص ۹۴.

. إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۷۶ و إحقاق الحق، ج ۲۰، ص ۳۳۶.

. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۶.

. تفسیر فرات، ص ۲۵۸.

. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۴.

. خصائص الأئمة، ص ۷۴.

موطن الهدی

از آنرو که «الفضل ما شهدت به الأعداء» جالب توجه است که ابوبکر پس از شنیدن سخنان حضرت زهرا □ (خطبه ی فدکیه) خطاب به ایشان گفت:

صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ إِبْنَتُهُ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ، وَ مَوْطِنُ الْهُدَى ...

راست گفت خدا و رسول او و دخترش که معدن حکمت و اقامتگاه هدایت است.

نور الهدی و ضیاؤه

پیامبر اکرم (ص) خطاب به مردم فرمودند:

خَلَفْتُ فِيكُمْ الْعَلَمَ الْأَكْبَرَ عِلْمَ الدِّينِ وَ نُورَ الْهُدَى وَ ضِيَاؤُهُ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ □ .

به جانشینی گذاردم در میان شما، بزرگترین علامت را، علامت دین و نور و تابش هدایت را که علی بن ابیطالب □ است. در کلام رسول خدا (ص) دو تعبیر «نور» و «ضیاء» آمده. تفاوت بین این دو کلمه اینست که با توجه به اینکه در قرآن کریم ضیاء برای خورشید مطرح شده و نور برای ماه، ضیاء مرتبه ی شدیدتر و بالاتر نور و اصل آنست. در هدایت، حضرت علی □ هم با نور افشانی خود و کلامشان هدایت می کنند و هم مرتبه ی شدیدتر و بالاتر و اصل این نور در وجود آن حضرت موجود است.

هداه الأبرار

در زیارت جامعه ی کبیره که از امام هادی □ روایت شده خطاب به ائمه (ع) عرضه می داریم:

أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاةُ الْأَبْرَارِ .

شما نور خوبان و هدایتگر نیکوکارانید.

. یونس/۵/۲۰۸: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا»: «او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد».

. تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۹۹.

منابع و مأخذ

۱. احقاق الحق و ازهاق الباطل، قاضی نور الله مرعشی، نشر مکتبه آیه الله مرعشی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

۲. الإحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی مشهد مقدس، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.

۳. الإختصاص، شیخ مفید محمد بن محمد، نشر المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۴. الإرشاد، شیخ مفید محمد بن محمد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۵. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، انتشارات شریف رضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۶. إقبال الاعمال، علی بن موسی بن طاووس، دارالکتب اسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۷.

۷. الأمالی، شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه، نشر کتابچی، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶ ش.

۸. الأمالی، الأمالی، شیخ مفید محمد بن محمد، نشر کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۹. بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسی، نشر دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۱۰. بشاره المصطفی بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم طبری آملی، نشر المکتبه الحیدریه، نجف، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ق.

۱۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد «صلی الله علیهم»، محمد بن حسن صفّار، نشر مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.

۱۲. البلد الأمين و الدرع الحصین، ابراهیم بن علی کفعمی عاملی، نشر مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۸

ق.

۱۳. تأویل الآيات الظاهره، سید شرف الدین حسینی استر آبادی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

۱۴. تحف العقول، حسن بن علی ابن شعبه حرانی، نشر جامعه ی مدرسین، قم، چاپ دوّم، ۱۴۰۴ ق.

۱۵. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.

۱۶. ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، نشر دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.

۱۷. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد تمیمی آمدی، نشر دفتر تبلیغات، قم، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.

۱۸. تفسیر الإمام العسکری، امام حسن عسکری «علیه السلام»، انتشارات مدرسه امام مهدی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

۱۹. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، نشر المطبعة العلمیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق.

۲۰. تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

۲۱. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، نشر دار الکتب، قم، چاپ سوّم، ۱۴۰۴ ق.

۲۲. التوحید، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.

۲۳. تهذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی، نشر دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۲۴. خصائص الأئمّه «علیهم السلام»، شریف الرضی محمد بن حسین، نشر آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.

۲۵. الخصال، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ ش.

۲۶. دعائم الإسلام، ابن حیون نعمان بن محمد مغربی، نشر مؤسسه آل البيت «علیهم السلام»، قم، چاپ دوّم، ۱۳۸۵ ق.

۲۷. الصراط المستقیم إلى مستحقّی التقدیم، علی بن محمد عاملی نباطی، نشر المكتبة الحیدریه، نجف، چاپ اول، ۱۳۸۴ ق.

۲۸. الطرائف، علی بن موسی بن طاووس، نشر خیام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.

۲۹. عیون أخبار الرضا «علیه السلام»، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق.

۳۰. علل الشرائع، محمد بن علی ابن بابویه، نشر کتاب فروشی داوری، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.

۳۱. الغدير، علامه امینی، نشر مرکز الغدير، قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

۳۲. الغيبة، محمد بن ابراهيم نعمانی، نشر صدوق، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۷ ق.

۳۳. القطره من بحار مناقب النبی و العتره «عليهم السلام»، سيد احمد مستنبت، نشر حاذق، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق.

۳۴. الكافي، محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني، نشر دار الكتب الإسلاميه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۳۵. كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس هلالی، انتشارات هادی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.

۳۶. كشف الغمه، علی بن عيسى إربلی، نشر مکتب بنی هاشمی تبریز، چاپ اول، ۱۳۸۱ ق.

۳۷. كشف اليقين، علامه حلی حسن بن يوسف بن مطهر، نشر وزارت ارشاد، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.

۳۸. كمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق محمد بن علی بن بابويه، نشر اسلاميه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.

۳۹. مائه منقبه من مناقب أمير المؤمنين و الأئمه، ابن شاذان محمد بن احمد، نشر مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

۴۰. مجمع البحرين، فخر الدين بن محمد طريحي، نشر مرتضوی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ش.

۴۱. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقي، نشر دار الكتب الإسلاميه، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.

۴۲. مستدرک الوسائل، محدث نوري، مؤسسه آل البيت قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

۴۳. المصباح (جنته الأمان الواقيه)، ابراهيم بن علی كفعمی، نشر دار الرضی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.

۴۴. معانی الأخبار، شيخ صدوق محمد بن علی ابن بابويه، نشر دفتر انتشارات اسلامي، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.

۴۵. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق محمد بن علی ابن بابويه، دفتر انتشارات اسلامي، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.

۴۶. مناقب آل ابی طالب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، مؤسسه انتشارات علامه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۴۷. نهج البلاغه للصبحي صالح، محمد بن حسين شريف الرضی، انتشارات هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۴۸. ولايت كليّه، سيّد حسن ميرجهانی طباطبائي، انتشارات الهادي، قم، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.

۴۹. الهدايه الكبرى، حسين بن حمدان خصيبي، نشر البلاغ، بيروت، ۱۴۱۹ ق.

۵۰.یقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بامر المؤمنین، علی بن موسی بن طاووس، نشر دار الکتب، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

جلد ۲

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند متعال خود نور است، نوری که هیچ ظلمت و تاریکی در آن راه ندارد: «هُوَ نُورٌ لَّا ظُلْمَةٌ فِيهِ». {توحید، ص ۱۴} و البته مقصود از این نور، نور حسی نیست که با چشم دیده شود زیرا: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ»: {أنعام/۱۰۳} «چشم ها او را در نمی یابند، ولی او چشم ها را در می یابد».

هم ذات او نور است و هم از نامهای نیکوی او، نام «نور» است. در آیه ی نور هم به این نام اشاره شده است.

اولین آفریده ی او نیز نور بوده است. نور، اصل همه ی خیرات و خوبی ها و کمالات است. خدا همه ی خیرات را از پرتو آن نوری که ابتدا آفرید خلق کرد (در بحث روائی، روایات مربوط به خلقت نوری خواهد آمد).

هر کسی در عالم از هر نوری برخوردار است؛ چه از نور حسی و ظاهری مثل نور خورشید و ماه و ستارگان و چه از نور معنوی و باطنی همچون نور علم و معرفت و هدایت و ایمان و کمالات، خدا آن نور را برای او ایجاد کرده و قرار داده است:

{نور/۴۰} «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»

«و هر کس که خدا نوری برایش قرار نداده، او را هیچ نوری نخواهد بود»

کلمه ی «نور» برای چیزی وضع شده که خود پیدا و روشن بوده و موجب پیدایی و نمود غیر خودش می گردد. نور حسی، برای چشم حس (بصر) روشن و روشنگر است و نور معنوی برای چشم دل (بصیرت):

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»

«آنان (منافقان) همچون کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهایشان کرد»

در روایات، به «علم»، از آن جهت که خود به خود پیدا و روشن است و موجب پیدایی و نمود حقائق عالم می گردد «نور» گفته شده است:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ. {مصباح الشریعه، ص ۱۶}

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: علم نوری است که خدا در دل هر کس بخواهد قرار می دهد.

و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ... أَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ وَأَنَّ النُّورَ فِي الْعِلْمِ. {الكافی، ج ۱، ص ۲۹}.

و فرمودند: توسط عقل، بندگان [خدا] دریافتند که ... همانا تاریکی در نادانی و نور در علم است.

خصوصیتی که نور به خاطر روشنی و روشنگریش دارد، مسأله ی هدایت و راهنمایی است. نور حسی و ظاهری باعث هدایت به راههای ظاهری زمینی می شود و نور معنوی (علم) باعث هدایت به راههای باطنی آسمانی.

لذا وقتی سخن از نور و ارتباطش با بندگان خدا می شود، آنچه بیشتر مورد نظر است خصوصیت روشنگری (علم) و هدایتگری نور است.

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ» {أنعام/۹۷}

«و او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکی های خشکی و دریا، به وسیله آنها راه یابید.»

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» {مریم/۴۳}

«(حضرت ابراهیم علیه السلام به عمویش گفت:) ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.»

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» {مائده/۱۰۴ و رک: أنعام/۱۴۰ و ۱۴۴}.

«و هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، می گویند: آنچه از پدران خود یافته ایم، ما را بس است! آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند (باز از آنها پیروی می کنند)؟!».

البته امکانش هست که کسی با وجود علم هدایت نشود. منافات ندارد که آدمی راه را بداند و در عین حال بیراهه برود و یا به چیزی یقین داشته باشد در عین حال آن را انکار کند، «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» (نمل/۱۴). { برای اینکه علم ملازم هدایت نیست، هم چنان که ضلالت ملازم با جهل نیست، بلکه آن علمی ملازم با هدایت است که توأم با التزام عالم به مقتضای علمش باشد، یعنی عالم ملترم به لوازم علم خود نیز باشد و به آن عمل کند تا دنبالش هدایت بیاید و اما اگر عالم باشد، ولی به خاطر اینکه نمی تواند از هوای نفس صرف نظر کند ملترم به مقتضا و لوازم علم خود نباشد، چنین علمی باعث اهتداء او نمی شود، بلکه چنین علمی در عین اینکه علم است ضلالت هم هست: {ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۶۴}.

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصِيرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» {جاثیه/۲۳}.

«آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود گرفت و با وجود اینکه علم داشت خدا او را گمراه ساخت و بر گوش و قلبش مهر زد و بر چشمش پرده ای افکند؟ پس چه کسی غیر از خدا او را هدایت می کند؟ آیا متذکر نمی شوید؟».

و قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَرَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا. {منیه المرید، ص ۱۵۲}.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که علمش زیاد شود اما هدایتش افزون نگردد، جز بر دوریش از خدا افزوده نشده است.

در روایات، بیان عمیق تری نیز بر این مطلب (که کسی با وجود علم داشتن هدایت نشود) وجود دارد و آن اینکه، علمی که موجب هدایت نشود علم حقیقی، یا علم نافع نیست، اگر چه تسامحاً بدان علم گفته شود:

فِي الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلُمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيْدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ. {وفاقی، ج ۱، ص ۱۰. و نیز شبیه این روایت در «منیه المرید، ص ۱۶۷» از قول حضرت صادق علیه السلام نقل شده است.}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: علم، به زیاد آموختن نیست، بلکه آن نوری است که خدا در دل هر کس که بخواهد هدایتش کند می اندازد.

و در کلام دیگری فرمودند: الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ، فَذَلِكَ حُجَّةٌ عَلَى ابْنِ آدَمَ وَ عِلْمٌ فِي الْقَلْبِ، فَذَلِكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ. {عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۷۴}.

علم دو گونه است: علمی که بر سر زبان است، پس آن موجب اتمام حجت بر فرزند آدم است و علمی که در قلب است، پس آن، علم نافع و سودمند می باشد. {البته هیچ کدام این دو روایت، تعلیم و تعلم را نفی نمی کند، بلکه از مرتبه ای فراتر از تعلیم و تعلم سخن می گوید.}

خدای مهربان، در تاریکی های جهل و گمراهی دنیا، بشر را به حال خود رها نکرده، بلکه برای او نور فرستاده است. قرآن و عترت، هر کدام نوری هستند که خداوند برای نجات بشر از تاریکی های جهل و گمراهی دنیا، فرستاده است.

در این قسمت، به توفیق الهی، به بررسی آیات و روایاتی که بیانگر نورانیت قرآن و عترت می باشد می پردازیم.

نورانیت عترت

اشاره

درباره ی اینکه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله خود نورند، خلقتشان از نور است، نور خدا و مثل نور او هستند، روشنگرند، کلامشان نور است و ... آیات و روایات فراوانی وجود دارد.

خبری از نور پیامبر در تورات

... فَقَالَ لَهُ (لِرَأْسِ الْجَالُوتِ) الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تُتَكَّرُ أَنَّ التَّوْرَةَ تَقُولُ لَكُمْ: جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرٍ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ؟

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: أَعْرِفُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَ مَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا.

قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أُخْبِرُكَ بِهِ؛ أَمَّا قَوْلُهُ: «جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ» فَذَلِكَ وَحَى اللّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَى مُوسَى عَلَى جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرٍ» فَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِي أَوْحَى اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ هُوَ عَلَيْهِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ» فَذَاكَ جَبَلٌ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا يَوْمٌ. {عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۱۶۵.} (۱)

... حضرت رضا علیه السلام (به رأس الجالوت، دانشمند یهودیان) فرمودند: آیا منکر این مطلب هستی که تورات برایتان می گوید: نور از سوی طور سیناء آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید؟

رأس الجالوت گفت: این کلمات را می دانم ولی تفسیرش را نمی دانم.

حضرت فرمودند: من برایت خواهم گفت، اینکه: «نور از کوه طور سیناء آمد» مقصود وحی خداوند متعال است که در کوه طور سیناء بر حضرت موسی نازل کرد و اینکه: «از کوه ساعیر بر ما درخشید» اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر حضرت عیسی بن مریم وحی فرمود و جمله «از کوه فاران بر ما آشکار گردید» مراد کوهی از کوههای مکه است که فاصله اش تا مکه یک روز می باشد.

[بحث قرآنی]

اشاره

در این قسمت ابتدا آیاتی را که بیانگر نورانیت اهلیت علیهم السلام است ذکر کرده و در ذیل هر آیه، با استفاده از آیات و روایات، مقصود و مصداق آن آیه را بیان می کنیم و سپس به بحث روائی می پردازیم:

آیه ی اول (آیه ی نور)

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ ءَ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» {نور/۳۵.}

«خدا نور آسمان ها و زمین است. مثل نور او همچون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت با برکت زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می شود. روغنش [از شفافیت] گرچه آتشی به آن نرسد، نزدیک است روشنی دهد، نوری بر فراز نور است. خدا هر که را خواهد به نورش هدایت

می کند و این مثل ها را خدا برای مردم می زند و خدا به همه چیز داناست».

از آنجا که در این آیه ی شریفه، خداوند متعال به عنوان نور آسمانها و زمین معرفی شده است، معلوم می شود صحبت از مرتبه ی صفات و اسماء اوست نه ذات او. به بیان دیگر، در این آیه ی شریفه، سخن از اسماء فعل اوست نه اسماء ذات او. شاهد دیگر بر این مطلب اینست که در ادامه ی آیه ی شریفه نمی فرماید: «مَثَلُ او ...»، بلکه می فرماید: «مَثَلُ نور او ...».

از آن رو که خداوند متعال با روشنگری خود، گم گشتگان تاریکی های دنیا را ره می نماید، از هادی بودن خدا تعبیر به نور شده است.

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، فَقَالَ: هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَهَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. {الكافی، ج ۱، ص ۱۱۵}.

عباس ابن هلال گوید:

از حضرت رضا علیه السلام درباره ی این فرمایش خدا: «خدا نور آسمانها و زمین است» پرسیدم، فرمودند:

خدا هادی اهل آسمانها و هادی اهل زمین است.

آنچه در هدایت الهی نقش اساسی دارد علم است. بدین معنا که خداوند متعال با تعلیم بندگانش موجب هدایت آنها می شود. در آیات متعددی رابطه ی علم با هدایت و عدم علم با ضلالت مطرح شده است ((در مقدمه، برخی از آن آیات ذکر شد و درباره ی آنها صحبت شد).

آنگاه خداوند در آیه ی نور، مثلی برای نور خود می زند، می فرماید: نور خدا که موجب هدایت است همچون چراغدانی است (مقصود از چراغدان شکافی است که در دیوار تهیه می شده تا چراغ را در آن بگذارند) که چراغی در آن است. آن چراغ خود در یک جسم شفاف مانند یک قندیل و یا شیشه قرار گرفته. وقتی نور چراغ داخل شیشه قرار گیرد، یا به علت اینکه نورها منعکس می شوند و یا از جهت اینکه احتراق کامل تر می شود، نور بیشتر می شود.

روشنایی این چراغ از روغن زیتون است که بهترین روغن برای احتراق می باشد.

روغن، از درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی. شرقی نیست که در ابتدای روز خورشید بر آن طلوع کند و در نیمه ی اول روز از تابش خورشید استفاده کند اما در نیمه ی دوم روز، خورشید بر آن غروب نکند، بلکه بر آنچه در جانب مغرب واقع شده غروب کند و درخت در سایه ی آنها واقع شود و غربی نیست تا در نیمه ی اول روز از تابش خورشید محروم باشد. بلکه گوئی بر فراز قله ی کوهی واقع شده که طلوع و غروب خورشید بر آن است {تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۳} و از تابش خورشید بیشترین استفاده را می برد و در نتیجه بهترین زیتون را به بار می نشاند.

روغن این درخت چنان آماده ی احتراق است که گویی قبل از آن که آتشی با آن تماس بگیرد خودش می خواهد روشنایی

این چراغ، با این خصوصیات در کجا واقع شده است؟

«فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» {نور/۳۶}

«(چراغدان و چراغ مذکور) در خانه هایی است که خداوند اذن داده بالا برده شود و نام او در آنها برده شود و صبح و شام در آنها تسبیح او گفته شود».

با توجه به اینکه برترین و بالاترین مثلها اختصاص به خداوند متعال دارد: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى»، {نحل/۶۰} «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، {روم/۲۷} خانه هایی هم که در این آیه ی شریفه به عنوان جایگاه مثل نور خدا مطرح شده است برترین خانه هایی است که در قرآن کریم درباره ی آن سخن گفته شده است. البته با توجه به اینکه در این خانه ها یاد و تسبیح خدا می شود، برتری و رفعت این خانه ها، ظاهری نبوده و به اعتبار یاد و تسبیح خدا توسط اهل آن خانه ها می باشد.

اهل آن خانه ها بنا بر آیه ی بعد (نور/۳۷) مردانی هستند که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند، آنها از روزی می ترسند که در آن، دلها و چشمها زیر و رو می شود.

اگر بخواهیم مصداق مثل مذکور و آن خانه های بلند مرتبه و اهلش را دریابیم بایستی ببینیم در آیات دیگر برترین و شریفترین خانه هایی که درباره ی آن و اهلش سخن گفته شده کدام خانه و کدام اهل خانه ای می باشند.

بنا بر آیات قرآن، اهل هیچ خانه ای، از ابتدا تا انتهای عالم، شرافت و مرتبه ای را که در آیه ی ذیل آمده ندارند:

«إِنَّمَا يَرِيْدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» {احزاب/۳۳}

«خداوند می خواهد پلیدی را تنها از شما خانواده دور کرده، شما را پاک و مطهر نماید»

این آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام بوده و با حصر «إِنَّمَا» در ابتدای آیه، فضیلت ذکر شده در آیه را تنها و تنها مختص ایشان معرفی کرده است. لذا برترین اهل خانه ای که در قرآن کریم از ایشان سخن گفته شده اهل خانه ی نبوت، محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند. از این رو، ایشان یا تنها مصداق و یا برترین مصداق مثل نور خدا هستند.

در روایاتی هم که توسط فریقین در ذیل آیه ی نور/۳۵ آمده این مطلب تأیید شده است. در اینجا برخی از آن روایات را ذکر می کنیم:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَعَنْ بُرَيْدَةَ قَالَا: قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْآيَةَ: «فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ...» فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتِ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

فَقَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا - لَبَيْتِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ؟

قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا. {شواهد التنزيل، ج ١، ص ٥٣٣. و برای مشاهده ی دیگر طرق این روایت در کتب اهل سنت رک: احقاق الحق، ج ٩، ص ١٣٧ و ج ١٤، ص ٤٢١ و ٤٢٢ و ج ٢٠، ص ٧٣.}

انس بن مالک و بریده گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت فرمود: «در خانه هایی است که خداوند اذن داده ...» مردی بلند شد و گفت: اینها کدام خانه ها هستند ای فرستاده ی خدا!!
فرمودند: خانه های پیامبران.

ابو بکر بلند شد و گفت: ای فرستاده ی خدا! خانه علی و فاطمه هم از آنهاست؟
فرمودند: آری از برترین آنهاست.

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»
[قَالَ:] يَقُولُ:

أَنَا هَادِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، مَثَلُ الْعِلْمِ الَّذِي أُعْطِيَتْهُ وَهُوَ نُورِي الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ مَثَلُ الْمَشْكَاهِ فِيهَا الْمِضْبَاحُ، فَالْمَشْكَاهُ قَلْبُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمِضْبَاحُ النُّورُ الَّذِي فِيهِ الْعِلْمُ.
وَ قَوْلُهُ: «الْمِضْبَاحُ فِي رُجَاجِهِ» يَقُولُ:

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَفِضَّكَ، فَاجْعَلِ الَّذِي عِنْدَكَ عِنْدَ الْوَصِيِّ كَمَا يَجْعَلُ الْمِضْبَاحُ فِي الرُّجَاجِ.

«كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»، فَأَعْلَمَهُمْ فَضْلَ الْوَصِيِّ، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرِهِ مُبَارَكِهِ»، فَأَصْلُ الشَّجَرِ الْمُبَارَكِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» {هود/٧٣}. وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». {آل عمران/٣٣ و ٣٤.}

«لَا شَرْقِيَّةَ وَ لَا غَرْبِيَّةَ» يَقُولُ: لَسْتُمْ بِيَهُودَ فَتَصَلُّوا قِبَلَ الْمَغْرِبِ وَ لَا نَصَارَى فَتَصَلُّوا قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ أَنْتُمْ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». {آل عمران/٦٧.}

وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» يَقُولُ: مَثَلُ أَوْلَادِكُمُ الَّذِينَ يُولَدُونَ مِنْكُمْ كَمَثَلِ الزَّيْتِ الَّذِي يَعْصِرُ مِنَ الزَّيْتُونِ «يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» يَقُولُ: يَكَادُونَ أَنْ يَتَكَلَّمُوا بِالنُّبُوَّةِ وَ لَوْ لَمْ يَنْزَلْ عَلَيْهِمْ مَلَكٌ. {كافى، ج ٨، ص ٣٧٩.}

جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند عزوجل: «خدا نور آسمان ها و زمین است»، [فرمودند]: می فرماید: من هادی آسمانها و زمینم، علمی که عطا کردم - که همان نور من است که با آن هدایت می شوند، همچون چراغانی است که چراغی داخل آن باشد. چراغدان، قلب محمد صلی الله علیه و آله است و چراغ، نور علم در قلب اوست.

اینکه فرمود: «آن چراغ در شیشه ای است» می فرماید: من می خواهم تو را قبض روح کنم، لذا علمی را که نزد توست نزد وصی خود قرار ده، همان طور که چراغ را در شیشه می گذارند.

«آن شیشه گویی اختری درخشان است»، فضیلت وصی را اعلام می کند.

«که از درخت با برکتی روشن می شود»، اصل درخت (نژاد) با برکت، ابراهیم علیه السلام است که خداوند درباره ی آن می فرماید: «رحمت خدا و برکات او بر شما خانواده است، همانا او ستوده ی بزرگوار است» و می فرماید: «همانا خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برگزید. فرزندان که برخی از نسل برخی دیگرند و خدا شنوای داناست».

«که نه شرقی است و نه غربی» می فرماید: یهودی نیستید که به جانب مغرب نماز بخوانید و مسیحی هم نیستید که به جانب مشرق نماز گزارید. بلکه بر آئین ابراهیم علیه السلام هستید که خداوند درباره ی او می فرماید: «ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی، بلکه موحدی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود».

«روغنش [از شفافیت] گرچه آتشی به آن نرسد، نزدیک است روشنی دهد، نوری بر فراز نور است. خدا هر که را خواهد به نورش هدایت می کند»، می فرماید: فرزندان که از شما متولد می شوند همچون روغنی هستند که از زیتون گرفته می شود، نزدیک است که سخن به نبوت گویند اگر چه فرشته ای بر آنها نازل نشده است (یعنی از همان ابتدا، به صورت خدا دادی علم نبوت دارند).

عَنْ عِيسَى بْنِ رَاشِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ... «يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّ شُهُ نَارًا» قَالَ: يَكَادُ الْعَالِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَتَكَلَّمُ بِالْعِلْمِ قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَ. «نُورٌ عَلَى نُورٍ» يَعْنِي إِمَامًا مُؤَيَّدًا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْحِكْمَةِ فِي إِثْرِ إِمَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ذَلِكَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ. {التوحيد، ص ۱۵۸}.

عیسی بن راشد گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خدا: ... «روغنش [از شفافیت] گرچه آتشی به آن نرسد، نزدیک است روشنی دهد» فرمودند: نزدیک است که عالم از آل محمد صلی الله علیه و آله به علم تکلم کند پیش از آنکه از او سؤال شود. «نوری بر فراز نور است» یعنی امامی که مؤید به نور علم و حکمت است بعد از امامی دیگر از آل محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود و این امر از زمان حضرت آدم بوده و تا برپائی قیامت نیز خواهد بود (که هیچگاه زمین از حجت خدا خالی نخواهد شد).

رُوي عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَيَّلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» فَقَالَ: هُوَ مِثْلُ ضَرْبَةِ اللَّهِ لَنَا، فَالْتَبَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْأَيْمَةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ دَلَالَاتِ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ الَّتِي يَهْتَدَى بِهَا إِلَى التَّوْحِيدِ وَ مَصَالِحِ الدِّينِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ الْفَرَائِضِ وَ الشُّنَنِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ {التوحيد، ص ۱۵۷}.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که درباره ی آیه: «خدا نور آسمان ها و زمین است. مثل نور او همچون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است» از ایشان سؤال شد. فرمودند: این مثلی است که خدا از برای ما زده است، پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان «صلوات الله علیهم اجمعین» از دلالتهای خدا و نشانه های اویند که توسط ایشان به سوی توحید و مصالح دین و شرایع اسلام و فریضه ها و سنتها هدایت می شوند و قوت نیروئی نیست مگر از جانب خدای بلند مرتبه ی بزرگ.

آیه ی دوم

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» {أعراف/۱۵۷}.

«کسانی که از این رسول، پیامبر درس ناخوانده پیروی می کنند که [وصف] او را نزد خویش در تورات و انجیل مکتوب می یابند، که آنها را به کار پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند منع می کند و پاکیزه ها را برایشان حلال و پلیدی ها را بر آنان حرام می کند و تکالیف سنگین و قید و زنجیرهایی را که بر آنها بود بر می دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و حرمتش را نگاه داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده پیروی نمودند، هم آنان رستگارانند».

در این آیه ی شریفه برخی او اوصاف پیروان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح شده است و در اواخر آیه درباره ی ایشان فرموده: «وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ»: «و نوری را که با او (پیامبر صلی الله علیه و آله) نازل شده پیروی نمودند».

سؤال: نوری که با پیامبر نازل شده چیست؟

ابتدا به نظر می رسد آن نور، قرآن باشد، زیرا قرآن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است. اما در آیه فرموده: «نوری که با پیامبر نازل شده»، نه نوری که بر ایشان نازل شده!

وقتی به روایات رجوع می کنیم می بینیم در روایات گفته شده مقصود از این نور حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام هستند.

و اما توجیه و تبیین هر یک از این دو نظر:

اینکه قرآن، آن نوری باشد که با پیامبر نازل شده و باید از آن تبعیت کرد، مطلبی است که مورد تأیید آیات دیگر قرآن است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» {حدید/۲۵. و رک: بقره/۲۱۳}.

«و همانا ما فرستادگان خود را با دلائل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را نازل کردیم»

نازل شدن کتاب با پیامبران، هر معنایی که در این آیه دارد در آن آیه نیز خواهد داشت.

لزوم تبعیت از قرآن نیز در آیات متعددی مطرح و بدان دستور داده شده است.

اما اینکه عترت آن نوری باشد که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و باید از ایشان تبعیت کرد؛

نازل شدن شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله در آیه ی دیگری نیز مطرح شده است:

{فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ} {طلاق/۱۰ و ۱۱}.

«پس ای خردمندانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید که همانا خداوند به سوی شما ذکری نازل کرده، رسولی که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند».

کلمه ی «رَسُولًا» در آیه ی یازدهم عطف بیان و یا بدل است برای کلمه ی «ذِكْرًا». پس مراد از ذکری که خدا نازل کرده، همان رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

بنابر این، مراد از اهل ذکر در آیه ی ذیل نیز، همان اهلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند:

{فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ} {نحل/۴۳ و انبیاء/۷}.

«پس، از اهل ذکر پرسید اگر خود نمی دانید».

حال، در صورتی که مراد از نوری که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده اهلیت علیهم السلام باشند، نازل شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت ایشان به چه معناست؟

نازل شدن یعنی از مرتبه ی عالی و والا به مرتبه ی پائین آمدن.

شکی نیست که حضرت محمد و آلش صلی الله علیه و آله، عالیتین مرتبه را نزد خدا داشته و دارند. خدای مهربان برای دستگیری و نجات خلقش از تاریکی های دنیای دانی و پست، ایشان را که وجودشان عین نور علم و هدایت بود به سوی خلقش فرو فرستاد. از این رو از این «فرستادن»، به «نازل کردن» تعبیر شده است.

و اما درباره ی تبعیت؛ خداوند متعال در قرآن کریم، از تبعیت و پیروی از راه کسانی که نمی دانند نهی کرده {یونس/۸۹ و جایه/۱۸} و تبعیت از ظن و گمان را در مقابل تبعیت از علم مطرح کرده و آن را خطا شمرده است، {نساء/۱۵۷، أنعام/۱۴۸ و نجم/۲۸، و رک: أنعام/۱۱۶، یونس/۳۶ و نجم/۲۳} بلکه تبعیت از هر نظر و خواسته ای را که در مقابل علم باشد محکوم کرده {بقره/۱۲۰ و ۱۴۵ و رعد/۳۷} و آن را ظلمی دانسته که موجب گمراهی می شود. {روم/۲۹}.

لذا آنچه مورد تأیید قرآن است، تبعیت از علم و عالم است. از نظر قرآن علم، ملاک تبعیت است. حتی اینکه در برخی از

آیات، تبعیت از هدایت نیز مطرح شده، به خاطر اینست که هدایت فرع بر علم و نتیجه ی آن است.

از این رو خدا از قول حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده که به عمویش گفت:

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» {مریم/۴۳}

«ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم».

حال، بنابر آیات قرآن، تبعیت از اهلیت پیامبر صلی الله علیه و آله که خدا از ایشان با تعبیر اهل ذکر یاد کرده و با امر به اینکه: «آنچه را نمی دانید از ایشان پرسید» مرجعیت علمی ایشان را تأیید کرده، بلا مانع و بلکه لازم است.

پس، از جهت آیات قرآن، مانعی ندارد که مقصود از نور در آیه ی مورد بحث، ائمه علیهم السلام باشند.

اما در آیه ی مورد بحث، آیا واقعا مقصود از نور، قرآن است یا عترت؟ تبعیت از قرآن مطرح شده یا تبعیت از عترت؟

اگر کسی اندک تأملی درباره ی حدیث شریف و متواتر ثقلین داشته باشد درمی یابد که با توجه به جدائی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر: «وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا» تبعیت و پیروی از قرآن و عترت نیز جدائی ناپذیر است.

از این رو در روایتی هم که از امیر المؤمنین علیه السلام درباره ی آیه ی مورد بحث رسیده است، آن حضرت همین مطلب را بدین بیان فرمودند:

فَالنُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ هُوَ الْقُرْآنُ وَ مِثْلُهُ فِي سُورَةِ التَّغَابِنِ قَوْلُهُ تَعَالَى: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» {تغابن/۸} يَغْنِي سُبْحَانَهُ الْقُرْآنُ وَ جَمِيعَ الْأَوْصِيَاءِ الْمُعْصُومِينَ حَمَلَهُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَزَنَتُهُ وَ تَرَاجَمَتُهُ الَّذِينَ نَعَتَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» {آل عمران/۷} وَ هُمُ الْمُنْعَوَتُونَ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِمُ الْبِلَادَ وَ هَدَى بِهِمُ الْعِبَادَ. {بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۲۱ به نقل از نعمانی}.

مقصود از نور در اینجا (آیه ی مورد بحث) قرآن است و همچنین در سوره ی تغابن که خداوند متعال می فرماید: «پس به خدا و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید»، قرآن و اوصیاء معصومین علیهم السلام که حامل و خزانه دار و مترجم قرآنند که خدا در ستایش ایشان فرموده: «تأویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی داند. [آنان که] می گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست»، ایشان ستایش شدگانی هستند که خدا به واسطه ی آنان شهرها را نورانی کرد و بندگان را هدایت کرد. نکته:

از آن جهت که بر اساس آیات قرآن، تمام و کمال علم قرآن و علم به مراد خدا در آیات آن، تنها و تنها نزد اهلیت علیهم السلام است (رک: بحث از خصوصیت علم اهلیت علیهم السلام)، لذا اگر تبعیت از نور در آیه ی مورد بحث، به تبعیت از قرآن (نه اهلیت علیهم السلام) معنا شود، این معنا، معنایی خواهد بود که امکان وقوعی ندارد. یعنی محال است کسی بتواند بی واسطه ی اهلیت علیهم السلام تمام حقایق و معارف دین را آن گونه که هست از قرآن استنباط کند (با صرف نظر از

اینکه مهمترین آیات قرآن نیز آیاتی است که امت را به لزوم محبت و مودت و اطاعت و ولایت اهل بیت علیهم السلام ارجاع می دهد).

اما اگر تبعیت از نور در آیه ی شریفه به تبعیت از اهل بیت علیهم السلام معنا شود، از آن رو که علم کامل به کتاب خدا تنها نزد ایشان است، تبعیت از ایشان، تبعیت از قرآن را هم در دل خود دارد. لذا این معنا ((تبعیت از اهل بیت علیهم السلام) برای تبعیت از نور، به طریق اولی درست تر است. چنان که در برخی از روایات نیز این گونه معنا شده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: النُّورُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱}

ابابصیر گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرموده ی خدا (آیه ی مورد بحث) فرمودند: مقصود از نور، علی علیه السلام است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْأَنْجِيلِ يَا أُمَّرُؤَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» إِلَى قَوْلِهِ «وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» قَالَ: النُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. {الكافی، ج ۱، ص ۱۹۴}

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که درباره ی این فرمایش خداوند متعال (آیه ی مورد بحث) فرمودند: مقصود از نور در اینجا حضرت علی امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام می باشد.

دو روایت دیگر نیز ذیل آیه ی «تغابن/۸» خواهد آمد.

آیه ی سوم

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى فَمَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ * مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» {بقره، ۱۶ و ۱۷}

«آنها (منافقان) کسانی اند که گمراهی را به بهای هدایت خریدند، در نتیجه داد و ستدشان سودی به بار نیاورد و هدایت یافته نبودند. آنان همچون کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهاشان کرد».

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ» يَقُولُ: أَضَاءَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.. وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» يَعْنِي قَبْضَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ظَهَرَ الظُّلْمَةُ فَلَمْ يُبْصِرُوا فَضَّلَ أَهْلَ بَيْتِهِ. {كافی، ج ۸، ص ۳۸۰}

جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خدای عزوجل: «آنان همچون کسانی است که آتشی افروختند و

چون پیرامون آنان را روشنایی داد» فرمودند: می فرماید: زمین به نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله روشن شد.. و اینکه فرموده: «خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهایشان کرد» یعنی وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند تاریکی آشکار شد و آنان دیگر برتری خاندانش را نمی دیدند.

در آیه ی شریفه، درباره ی منافقان آمده که آنان به دست خود آتشی روشن کردند تا اطرافشان را بدان ببینند. ولی در حدیث فوق صحبت از نورانیت زمین به نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و مقصود از منافقان کسانی هستند که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد ایشان جمع شده بودند اما پس از رحلت ایشان، سراغ اهل بیت علیهم السلام نرفتند. اما معنای اینکه منافقان، خود آتشی افروختند و چند صباحی از آن برخوردار شدند بیان نشده است. این مطلب را از حدیث ذیل می توان دریافت:

قَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَثَلُ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ «كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا» أَبْصَرَ بِهَا مَا حَوْلَهُ، فَلَمَّا أَبْصَرَ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهَا بِرِيحٍ أَرْسَلَهَا عَلَيْهَا فَأُطْفِئَتْ أَوْ بِمَطَرٍ. كَذَلِكَ مَثَلُ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ النَّاكِثِينَ، لَمَّا أَخَذَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَيْعَةِ لِعَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُعْطُوا ظَاهِرًا بِشَهَادَةِ: أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّهُ وَ وَصِيَّهُ وَ وَارِثُهُ وَ خَلِيفَتُهُ فِي أُمَّتِهِ وَ قَاضِي دُيُونِهِ وَ مُنْجِز عِدَاتِهِ وَ الْقَائِمُ بِسِيَاسَةِ عِبَادِ اللَّهِ مَقَامَهُ.

فَوَرِثَ مَوَارِيثَ الْمُسْلِمِينَ بِهَا [وَ نَكَحَ فِي الْمُسْلِمِينَ بِهَا] وَ وَالَوْهَ مِنْ أَجْلِهَا وَ أَحْسَنُوا عَنْهُ الدِّفَاعَ بِسَبِّهَا وَ اتَّخَذُوهُ أَخًا يَصُونُونَهُ مِمَّا يَصُونُونَ عَنْهُ أَنْفُسَهُمْ بِسَمَاعِهِمْ مِنْهُ لَهَا.

فَلَمَّا جَاءَهُ الْمَوْتُ وَقَعَ فِي حُكْمِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْعَالِمِ بِالْأَسْرَارِ، الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ، فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ بِبَاطِنِ كُفْرِهِمْ، فَذَلِكَ حِينَ ذَهَبَ نُورُهُمْ وَ صَارُوا فِي ظُلُمَاتٍ [عَذَابِ اللَّهِ، ظُلُمَاتٍ] أَحْكَامِ الْآخِرَةِ، لَمَّا يَرُونَ مِنْهَا خُرُوجًا وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا. {تفسير امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۳۱}

امام حسن عسکری علیه السلام از قول حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: مثل آن منافقان (در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله) «همچون کسی است که آتشی افروخت» تا با آن اطراف خود را ببیند، همین که دید، خدا توسط بادی که بر آن فرستاد و یا به واسطه ی باران، نورش را خاموش کرد. همچنین است مثل آن منافقان عهد شکن، وقتی که خداوند متعال از آنان برای علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت گرفت، آنها به ظاهر شهادت دادند به اینکه معبودی جز خدا نیست و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده ی اوست و علی بن ابی طالب علیه السلام ولی خدا و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و وارث و جانشین او در امتش و ادا کننده ی بدهی هایش و وفا کننده ی به پیمانهای او و بر پا دارنده ی سیاست بندگان خدا به جای اوست.

و با این شهادت، منافق، از مسلمانان ارث برد و با آنان پیوند خانوادگی برقرار کردند و به برکت این شهادت، مسلمانان او را یاری کردند و به خوبی از او دفاع کردند و او را برادر خود گرفتند و به خاطر شنیدن این شهادت از او، در مقابل آنچه خود را از آن محافظت می کردند از او نیز محافظت نمودند.

اما همین که مرگش رسید در حکم پروردگار جهانیان واقع شد که اسرار را می داند و هیچ امر نهانی بر او پنهان نمی باشد، پس عذابی که باطن کفرشان بود آنها را فراگرفت و این همان وقتی است که نورشان رفت و در تاریکی های عذاب خدا و تاریکی های احکام آخرت منتقل شدند که دیگر بیرون شدن از آن را نخواهند دید و راه فراری از آن نخواهند یافت.

درباره ی بی بهرگی منافقان از نور و نیاز آنان بدان در روز قیامت، در آیه ی دیگری آمده است:

«يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ * ينادونهم ألم نكن معكم قالوا بلى ولكنكم فتنتم أنفسكم وتربصتم وارتبتم و عزتكم الأمانى حتى جاء أمر الله و عركم بالله العزور» {حديد/۱۳}

«آن روز که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نورتان فروغی برگیریم. گفته شود: به پشت سرتان [دنیا] بازگردید و از آن جا نوری بطلبید. آنگاه میان آنها دیواری زده شود که آن را دری است که اندرون آن رحمت است و بیرونش روی به عذاب دارد.

آنها را ندا دهند: آیا ما با شما نبودیم؟ می گویند: چرا، ولی شما خود را در فتنه و گرفتاری افکندید و به انتظار نشستید و تردید کردید و آرزوها شما را فریفت، تا فرمان خدا (مرگتان) فرا رسید و فریبکار، شما را درباره ی خدا فریفت»

عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «فَضْرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ * ينادونهم ألم نكن معكم» قَالَ: فَقَالَ: أَمَا إِنَّهَا نَزَلَتْ فِينَا وَ فِي شِيَعَتِنَا وَ فِي الْكُفَّارِ أَمَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ حُبَسَ الْخَلَائِقُ فِي طَرِيقِ الْمَحْشَرِ ضَرَبَ اللَّهُ سُورًا مِنْ ظُلْمِهِ فِيهِ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ يَغْنِي النُّورَ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ يَغْنِي الظُّلْمَةَ فَيَصِيرُنَا اللَّهُ وَ شِيَعَتَنَا فِي بَاطِنِ السُّورِ الَّذِي فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ النُّورُ وَ يَصِيرُ عَدُونَنَا وَ الْكُفَّارَ فِي ظَاهِرِ السُّورِ الَّذِي فِيهِ الظُّلْمَةُ فَيَنَادِيكُمْ عِدُونَنَا وَ عِدُّوكُمْ مِنَ الْبَابِ الَّذِي فِي السُّورِ مِنْ ظَاهِرِهِ: أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا؟ نَبِينَا وَ نَبِيِّكُمْ وَ أَحَدٌ وَ صِيَلَاتُنَا وَ صَلَاتِكُمْ وَ أَحَدٌ وَ صَوْمُنَا وَ صَوْمُكُمْ وَ حُجَّنَا وَ حُجُّكُمْ وَ أَحَدٌ!

قَالَ: فَيَنَادِيهِمُ الْمَلَكُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: «بلى وَ لكنكم فتنتم أنفسكم» بَعِيدَ نَبِيِّكُمْ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ وَ تَرَكْتُمْ اتِّبَاعَ مَنْ أَمَرَكُمْ بِهِ نَبِيِّكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ» بِهِ الدَّوَائِرُ «وَ ارْتَبْتُمْ» فِيمَا قَالَ فِيهِ نَبِيِّكُمْ «وَ عَزَّتْكُمْ الأمانى» وَ مَا اجْتَمَعْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خِلَافِكُمْ لِأَهْلِ الْحَقِّ ... {تأويل الآيات، ص ۶۳۶}

سَلَامُ بْنُ مُسْتَبِيرٍ كَوَيْد:

از حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند متعال پرسیدم: «آنگاه میان آنها دیواری زده شود که آن را دری است که اندرون آن رحمت است و بیرونش روی به عذاب دارد. آنها را ندا دهند: آیا ما با شما نبودیم؟» فرمودند: این آیه درباره ی ما و شیعیانمان و درباره ی کفار نازل شده است. وقتی روز قیامت شود و خلائق در راه محشر بازداشت شوند، خداوند دیواری از تاریکی می زند که دربی دارد، داخلش رحمت است یعنی نور است و ظاهرش از جلو، عذاب است یعنی تاریکی است. خداوند ما و شیعیان ما را در داخل دیوار، در رحمت و نور قرار می دهد و دشمنان ما و کفار را در بیرون دیوار،

در تاریکی قرار می دهند. دشمنان ما و شما فریاد می زنند و از آن دربی که در دیوار به شما می گویند: مگر ما با شما نبودیم؟ در دنیا پیامبر ما و شما یک نفر بود، نماز ما و شما یکی بود و روزه و حج ما و شما یکی بود!

آنگاه فرشته ای از جانب خدا ایشان را ندا می دهد: آری، ولی شما بعد از پیامبران خود را در فتنه و گرفتاری افکندید، سپس پیروی از کسی را که پیامبران دستور پیروی از او را داده بود رها کردید و به انتظار مصیبت و ناراحتی برای او نشستید و نسبت به آنچه پیامبران گفته بود تردید کردید و آرزوها شما را فریفت و گول جمعیتی را خوردید که بر خلاف اهل حق گرد هم آمده بودید.

آیه ی چهارم

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» {بقره/۲۵۷}.

«خدا سرپرست مؤمنان است و آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و کسانی که کافر شدند سرپرستانشان طغیانگراند که از نور به تاریکی هایشان می برند. آنها دوزخی اند و در آن جاودانند»

عَنْ مَسِيْعِدَةَ بْنِ صَيْدَقَةَ قَالَ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»، فَالنُّورُ هُوَ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الظُّلُمَاتُ عَدُوُّهُمْ. {تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۸}.

مَسِيْعِدَةَ گوید: حضرت صادق علیه السلام درباره ی این قول خداوند متعال (آیه ی مذکور) فرمودند: مقصود از نور، آل محمدند صلی الله علیه و آله و مقصود از تاریکی ها دشمنان ایشان.

بنا بر این، معنای اینکه «خدا مؤمنان را به سوی نور می برد» اینست که خدا مؤمنان را به سوی اهل بیت علیهم السلام رهنمون می گردد و این مطلب به سه صورت واقع شده است:

خدا در آیات متعددی از قرآن، مؤمنان را به اهل بیت علیهم السلام ارجاع داده است.

بارها دستور معرفی حضرت علی و دیگر ائمه علیهم السلام را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده که نمونه ی بارزش آیه ی ۶۷ مائده است.

هر کس به اهل بیت علیهم السلام راه یابد به توفیق الهی راه یافته است.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَغْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَخَالِطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَ يَتَوَلَّوْنَ فَلَانًا وَ فَلَانًا لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ وَ أَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ لَا الصِّدْقُ!

قَالَ: فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا وَ أَقْبَلَ عَلَى كَالْغَضْبَانِ ثُمَّ قَالَ: لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَلَا عَثَبَ عَلَى مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَدَلٍ مِنَ اللَّهِ.

قَالَ: قُلْتُ: لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ وَلَا عَثَبَ عَلَى هَؤُلَاءِ؟

فَقَالَ: نَعَمْ لِمَا دِينَ لِأَوْلِيكَ وَلَا عَثَبَ عَلَى هَؤُلَاءِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» يُخْرِجُهُم مِّنَ ظُلُمَاتِ الدُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ لَوْلَا يَتِيهِمْ كُلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ، قَالَ اللَّهُ: «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ».

قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْسَ اللَّهُ عَنَىٰ بِهَا الْكُفَّارَ حِينَ قَالَ: «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا»؟

قَالَ: فَقَالَ: وَ أَىٰ نُورٍ لِلْكَافِرِ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُخْرِجَ مِنْهُ إِلَى الظُّلُمَاتِ؟ وَ إِنَّمَا عَنَى اللَّهُ بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ، فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُمْ مِّنَ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ، فَأَوْجَبَ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ فَقَالَ: «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». {تفسير عياشى، ج ١، ص ١٣٨ و در كافي، ج ١، ص ٣٧٥ نیز با اندکی تفاوت آمده است.}

عبدالله بن ابی یعفور گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: همانا من با مردم معاشرت دارم و بسیار تعجب می کنم از کسانی که پیرو شما نیستند و به دنبال فلانی و فلانی می روند، ولی امین و راستگو و با وفایند و در مقابل کسانی هستند که پیرو شما نیستند اما آن امانت و وفا و راستگویی را ندارند!

حضرت صادق علیه السلام راست نشستند و به حالت خشمناکی رو به من کرده، آنگاه فرمودند: هر که خدا را با ولایت امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، دین ندارد و بر کسی که خدا را با ولایت امام عادل از جانب خدا دینداری کند سرزنشی نیست.

گفتم: آنها دین ندارند و بر اینها سرزنشی نیست؟!

فرمودند: آری آنها دین ندارند و بر اینها سرزنشی نیست، سپس فرمودند: مگر فرمایش خدا را نمی شنوی؟ «خدا سرپرست مؤمنان است و آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد»، از تاریکی های گناهان به سوی نور توبه و آمرزش می برد، زیرا ولایت امام عادل را که از جانب خداست داشتند و فرموده: «و کسانی که کافر شدند سرپرستانشان طغیانگراند که از نور به تاریکی هایشان می برند».

گفتم: آیا این آیه درباره ی کافران نیست که در آن فرموده: «و کسانی که کافر شدند»؟

فرمودند: کافر از آن جهت که کافر است چه نوری دارد تا از آن به سوی تاریکی ها بیرون شود؟ بلکه مقصود اینست که آنها بر نور اسلام بودند، ولی چون از هر امام ستمگری که از جانب خدا نبود پیروی کردند، از نور اسلام به تاریکی های کفر گراییدند، پس خدا برای ایشان همراه کفار، آتش را واجب ساخت و فرمود: «آنها دوزخی اند و در آن جاوداند».

اینکه حضرت صادق علیه السلام در روایت فوق، ایمان و کفر را به ایمان و یا کفر به ولایت معنا کردند علتش اینست که بنابر آیات قرآن، شرط ایمان، پذیرش ولایت خدا و رسول و اهلیت علیهم السلام و دوری از ولایت غیر ایشان است. {رک: مائده/۵۵ و مائده/۵۱، ۵۷ و ۸۱، أعراف/۲۷ و محمد «صلی الله علیه و آله» /۱۱}.

این هم که فرمود: «خدا ولی مؤمنان است و آنها را از تاریکی ها به سوی نور می برد»، با توجه به اینکه سخن از خدا به عنوان «ولی» است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهلیت علیهم السلام نیز همان ولایت الهی را بر مؤمنان دارند، لذا اگر رسول خدا یا خاندان او صلی الله علیه و آله با شأن ولایی الهی شان، مؤمنان را از تاریکی ها به سوی نور برند، باز منافاتی با آیه ی شریفه ندارد و بلکه خود این آیه بر این مطلب دلالت می کند. زیرا همان طور که ولایت ایشان به خدا نسبت داده می شود، شئون مربوط به ولایت ایشان را نیز می توان به خدا نسبت داد.

آیه ی پنجم

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» {نساء/۱۷۴}.

«ای مردم، همانا از جانب پروردگارتان برهانی نزد شما آمد و ما به سوی شما نوری آشکار نازل کردیم»

برهان به معنای حجت و دلیل محکم روشنگر است. درباره ی اینکه مقصود از کلمه ی برهان، رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد جناب علامه «رحمه الله» در المیزان قرآنی را ذکر فرموده {رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۴۸} و بحث درباره ی اینکه نور نازل شده از جانب پروردگار، قرآن است یا عترت و یا هر دو، در ذیل آیه ی دوم (أعراف/۱۵۷) مطرح شد.

اما روایتی که در آن بیان شده مقصود از این نور، حضرت علی علیه السلام است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ...» قَالَ: الْبُرْهَانُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالتُّورُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۷۹ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۵}.

عبد الله بن سلیمان گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) پرسیدم. فرمودند: برهان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و نور، حضرت علی علیه السلام.

آیه ی ششم

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» {أنعام/۱۲۲}.

«آیا کسی که مرده بود و زنده اش کردیم و برایش نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، مانند کسی است که گویا در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟ بدین سان برای کافران اعمالی که انجام می دادند، جلوه یافته است»

در این آیه ی شریفه مرده و زنده ی حقیقی معرفی شده اند؛ مرده کافری است که در تاریکی ها وامانده و راه بیرون آمدن ندارد و زنده مؤمنی است که خدا نوری برایش قرار داده تا بتواند با آن در میان مردم راه برود.

مقصود از نور در این آیه ی شریفه، نور هدایت است که با آن می توان صراط مستقیم را پیمود:

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» {ملک/۲۲}.

«پس آیا آن کس که نگویند راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر صراط مستقیم می رود؟»

از آن رو که نور در آیه ی مذکور، همان هدایت است، بیان دیگر آیه اینست: زنده کسی است که از نور هدایت بهر مند است و مرده کسی است که گرفتار گمراهی است و امید هدایتی برایش نیست.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... أَنَّ الْهِدَايَةَ هِيَ حَيَاةُ الْأَبَدِ {الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۱}.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: همانا هدایت، حیات و زندگی جاودانه و ابدی است.

حال، اینکه خدا برای کسی نور هدایت قرار دهد یعنی چه؟

چنان که در بحث «خصوصیت هدایت» آمده، از مهمترین شئون امامت، هدایتگری است. با توجه به اینکه امامت، بنابر آیات قرآن، به جعل و قرار داد الهی است، {رک: بقره/۱۲۴، انبیاء/۷۳، فرقان/۷۴، قصص/۵ و سجده/۲۴} اینکه در آیه ی مورد بحث نیز آمده: «برایش نوری قرار دادیم»، مقصود از این نور می تواند با توجه به قرائن مذکور، «امام هدایتگر» باشد. در روایت نیز این تطبیق بیان شده است:

عَنْ بُرَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» فَقَالَ: مَيِّتٌ لَمَّا يَعْرِفُ شَيْئًا وَ «نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» إِمَامًا يُؤْتَمُّ بِهِ «كَمَنْ مَثَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» قَالَ: الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ. {الكافي، ج ۱، ص ۱۸۵}.

بُرَيْدٌ گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که درباره ی این فرموده ی خدای تبارک و تعالی (آیه ی مذکور) می فرمودند: مرده کسی است که هیچ معرفتی ندارد و مقصود از «نوری که با آن میان مردم راه رود» امامی است که از او پیروی کند و مقصود از: «مانند کسی است که گویا در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟» کسی است که امام را نشناسد.

اینکه در روایت فوق، مرده به کسی معنا شده که هیچ معرفتی ندارد، مراد کسی است که چون با امامش آشنا نیست، از معرفت نسبت به تمام اشیاء محروم گشته است. اگر کسی بخواهد نسبت به تمام حقایق عالم، علم و معرفت پیدا کند بایستی در محضر اهلیت علیهم السلام زانو بزند و علم و معرفت را از ایشان بجوید.

کسی که علم و معرفت ندارد در تاریکی است، لذا راهش را تشخیص نمی دهد و از هدایت نیز محروم می گردد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. {احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۸۵ و ۸۶}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته، به مرگ جاهلیت مرده است.

آیه ی هفتم

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» {رعد/۱۶}.

«بگو: پروردگار آسمان ها و زمین کیست؟ بگو: خدا. بگو: پس چرا غیر او سرپرستانی گرفته اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند؟ بگو: آیا کور و بینا یکسانند؟ یا تاریکی ها و نور برابرند؟ آیا برای خدا هم‌تایانی قرار داده اند که مانند آفرینش او آفریده اند و این آفرینش بر آنها مشتبه شده است؟ بگو: خدا خالق هر چیزی است و او یگانه ی قهار است»

در این آیه، ابتدا رب بودن خدا نسبت به آسمانها و زمین به صورت سؤالی مطرح شده است (همچنان که در ابتدای آیه ی نور، نور بودن خدا برای آسمانها و زمین مطرح شد)، {آیه ای که جامع بین این دو آیه است اینست: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (زمر، ۶۹).} سپس کسانی را که غیر رب آسمانها و زمین را - که حتی مالک سود و زیان خود هم نیستند- به عنوان اولیاء و سرپرستان خود گرفتند را توبیخ کرده. اینکه ابتدا، ربوبیت خدا مطرح شده دو دلیل دارد:

۱. ربوبیت خدا حقیقتی است که به نص آیات قرآن همه بدان اعتراف و اقرار دارند (رک: سوره مؤمنون، آیه ۸۶ و ۸۷).

۲. ربوبیت خدا مقدم بر ولایت اوست، او ولی است چون رب است. {انشاء الله در بحث از «خصوصیت ولایت» این مطلب بیشتر توضیح داده خواهد شد.}

با اینکه همگان به ربوبیت او اقرار و اعتراف دارند، اما عده ای در اعتقاد و عمل، غیر او را ولی و سرپرست خود می گیرند.

خداوند در ادامه ی آیه، با مطرح کردن عدم تساوی کور و بینا و ظلمات و نور، در واقع کسانی را که غیر خدا را ولی خود می گیرند کور معرفی کرده و کسانی را که خدا را ولی خود می گیرند بینا. ظلمات نیز اولیاء غیر خدا هستند و نور خود خداست، کور کسی است که فرق خدا و غیر او را نفهمد و غیر را ولی خود بگیرد و بینا کسی است که پس از فهم عدم تساوی خدا و غیر، خدا را ولی خود بگیرد.

در ادامه می پرسد: شریکانی که آنها برای خدا قائل شدند آیا مانند خدا آفریدگار چیزی بودند تا امر خلق برای آنها مشتبه شود و ندانند که خلقت آفریده ی خداست یا آفریده ی شریکانی که برای خدا قائل شدند و در پایان می فرماید: خدا آفریدگار همه چیز است و او یگانه ی قهار است.

اینکه یگانه بودن او مطرح شده، بیانگر انحصار ولایت در اوست و اینکه قهاریت مطرح شده اشاره به این دارد که او شرک در

ولایتش را نمی بخشد و به شدت با آن برخورد می کند.

خلاصه اینکه: کسی که چشم بینا و نورین دارد ولایت خدا را می پذیرد و کسی که کور است و از دیدن نور محروم، در ظلمات خیال و وهم خویش گرفتار آمده و غیر خدا را ولی خود می گیرد و در نتیجه، تا ابد گرفتار گمراهی خواهد ماند:

«فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ» {اعراف/۳۰}

«[خداوند] گروهی را هدایت نمود و گروهی، گمراهی بر آنان ثابت شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا، سرپرستان خود گرفتند و می پندارند که راه یافتگانند».

اما ارتباط این آیه با اهل بیت علیهم السلام:

پذیرش کامل ولایت خدا نیز با پذیرش ولایت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله محقق می شود:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» {مائده/۵۵}

«ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند»

ولایت رسول خدا و ائمه علیهم السلام همان ولایت خداست و آنگاه که خدا ولایتی را تأیید کرد یا به آن اذن داد، دیگر آن ولایت، غیریتی نسبت به ولایت خدا ندارد. مانند مسأله ی شفاعت در دو آیه ی ذیل:

«مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ أَ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ» {سجده/۴}

«شما را جز از خدا ولی و شفیع نیست، پس آیا متذکر نمی شوید؟»

«مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ» {یونس/۳}

«بی اذن او شفاعتگری نیست. اینست خدایی که پروردگار شماست، پس او را پرستید. آیا متذکر نمی شوید؟»

در آیه ی اول، وجود هر شفاعتگری جز خدا نفی شده و در آیه ی دوم، اذن خود را شرط شفاعت توسط دیگران معرفی کرده است. از جمع این دو آیه در می یابیم: شفاعتگری که با اذن خدا شفاعت می کند غیریت و جدائی با خدا ندارد. در بحث ولایت نیز مطلب همین گونه است؛ جز خدا کسی ولی و سرپرست مؤمنان نیست، اما ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز عین ولایت خداست (از این رو در آیه ی ولایت نیز تعبیر «وَلِيَّكُمْ» با آنکه سه مصداق برایش معرفی شده مفرد آمده است). از این رو اگر کسی ولایت ایشان را نپذیرد در واقع ولایت خدا را نپذیرفته است.

«أَوْ كُظِّمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» {نور/۴۰}.

«یا مانند تاریکی هایی در دریای عمیق و پهناور است که موجی آن را می پوشاند و روی آن موجی دیگر است و بر فرازش ابری است. ظلمت هایی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است. وقتی دستش را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند و هر که را خدا برایش نوری قرار نداده، او را هیچ نوری نخواهد بود»

این آیه در سوره ی نور و بعد از آیه ی نور آمده که در آن سخن از مثل نور خدا گفته شد و اهل بیت علیهم السلام به عنوان مثل نور خدا معرفی شدند.

عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ: «أَوْ كُظِّمَاتٍ فَلَانٍ وَ فُلَانٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ» يَعْنِي نَعْتَلُ «مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» مُعَاوِيَةُ وَ يَزِيدُ وَ فَتَنُ بَنِي أُمَيَّةَ «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ» فِي ظُلْمِهِ فَنَتَيْتِهِمْ «لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا» يَعْنِي إِمَامًا مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ «فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» فَمَا لَهُ مِنْ إِمَامٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَمُشِي نُورَهُ. {تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۶}.

صالح بن سهل گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که درباره ی آیه ی: «یا مانند تاریکی هایی است» فرمودند: فلانی و فلانی، «در دریای عمیق و پهناور که موجی» یعنی گفتار (سومی) «که روی آن موجی دیگر است» یعنی طلحه و زبیر، «ظلمت هایی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است» یعنی معاویه و یزید و فتنه های بنی امیه «وقتی دستش را بیرون آورد» در تاریکی فتنه ی آنان، «ممکن نیست آن را ببیند و هر که را خدا برایش نوری قرار نداده» یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السلام، «او را هیچ نوری نخواهد بود» او را در روز قیامت امامی نخواهد بود تا با نور او راه برود.

عَنِ الْحَكِيمِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ... «وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» [قَالَ:] أَى مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ إِمَامًا فِي الدُّنْيَا فَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نُورٍ إِمَامٍ يَرْشُدُهُ وَ يَتَّبِعُهُ إِلَى الْجَنَّةِ. {تأویل الآيات، ص ۳۶۱}.

حکیم بن حمران گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این فرمایش خدای عزوجل پرسیدم: ... «و هر که را خدا برایش نوری قرار نداده، او را هیچ نوری نخواهد بود»، فرمودند: یعنی هر کس که خدا در دنیا برایش امامی قرار ندهد، در آخرت از نور بی نصیب خواهد بود یعنی امامی ندارد که او را راهنمایی کند و با دنباله روی او به بهشت رود.

آیه ی نهم

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» {زمر/۲۲}.

«پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده و او بر نوری از جانب پروردگار خویش است [مانند سختدلان است]؟ پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا نمی کنند»

ربط این آیه با روشنگری و هدایتگری ائمه علیهم السلام در بحث خصوصیت «هدایت توسط عترت»، در قسمت "چگونگی وقوع هدایت تکوینی آمده است. بنابر آن بحث، از طریق ائمه علیهم السلام می توان از نور هدایت الهی بهر مند شد.

آیه ی دهم

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظلمُونَ» {زمر/۶۹}

«و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه [اعمال در میان] نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و بر آنان ستم نرود»

رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَاسْتَعْنَى الْعِبَادُ عَنِ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَذَهَبَتِ الظُّلْمَةُ. {الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۱} وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: ... وَ صَارَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَاحِدًا وَ ذَهَبَتِ الظُّلْمَةُ. {منتخب الأنوار المضيئة، ص ۱۹۰}

مفضل بن عمر گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: همانا وقتی قائم ما علیه السلام قیام کند زمین به نور پروردگارش روشن شود و مردم از نور خورشید بی نیاز گردند و تاریکی از میان برود و در روایت دیگری چنین آمده.. و شب و روز، یکی شود و تاریکی از میان برود.

اگر چه کلام حضرت در حدیث فوق دلالت بر روشن شدن زمین به نور حسی و ظاهری در زمان ظهور دارد، اما مطلب بسیار بالاتری که در ظهور آن حضرت وجود دارد و قابل مقایسه با نور ظاهری و حسی نیست، روشن شدن حقیقت و روشن شدن زمین به نور حقیقت است که در روایات دیگر بدان اشاره شده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ (فِي ذِكْرِ ظُهُورِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ): ... وَ تُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ لَا تَبْقَى فِي الْأَرْضِ بُعْدٌ فِيهَا غَيْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا عَبْدَ اللَّهِ فِيهَا وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. {كمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۶}

ابابصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که (درباره ی ظهور حضرت حجت علیه السلام) می فرمودند: ... و زمین به نور پروردگارش روشن خواهد شد و جائی از زمین باقی نمی ماند که غیر خدای عزوجل در آن پرستش شود و تمام دین از خدا خواهد بود، اگر چه مشرکان نپسندند.

آیه ی یازدهم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرِسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» {حدید/۲۸}

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا دارید و به پیامبر او ایمان آورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما

نوری قرار دهد که بدان راه روید و شما را بیامرزد و خداوند آمرزنده ی مهربان است»

در این آیه نیز همچون آیه ی أنعام/۱۲۲ سخن از قرار دادن نوری است توسط خدا برای مؤمنان، که بتوانند در پرتو آن راه روند. چنان که در آنجا نیز گفته شد، مقصود از این نور، نور هدایت است که قرار دادن آن، با قرار دادن امام محقق می شود.

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۳۰۹}

جابر بن عبدالله گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد» فرمودند: آن دو سهم حسن و حسین «علیهما السلام» اند. «و برای شما نوری قرار دهد که بدان راه روید» فرمودند: نور علی بن ابی طالب علیه السلام است.

از حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام نیز روایت شده که در بیان مقصود از نور در این آیه ی شریفه فرمودند: «یعنی اماماً تَأْتُمُونَ بِهِ»: {کافی، ج ۱، ص ۱۹۵ و ص ۴۳۰. تعبیری که در متن آمد از حضرت باقر علیه السلام است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِمَامٌ تَأْتُمُونَ بِهِ». {یعنی امامی که به او اقتدا کنید}.

آیه ی دوازدهم

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» {صف/۸}

«می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش کنند، ولی خدا کامل کننده ی نور خویش است، هر چند کافران خوش نداشته باشند»

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلا يَهْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَفْوَاهِهِمْ.

قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»؟

قَالَ: يَقُولُ: وَاللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ وَالْإِمَامَةُ هِيَ النُّورُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» {تغابن/۸} قَالَ: النُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. {الكافی، ج ۱، ص ۱۹۶}

محمد بن فضیل گوید: از حضرت کاظم علیه السلام درباره ی این فرمایش خدای عزوجل «می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش کنند» پرسیدم، فرمودند: یعنی می خواهند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را با پف دهانشان خاموش کنند.

گفتم: «خدا کامل کننده ی نور خویش است»؟

فرمودند: خدا کامل کننده ی امامت است و امامت همان نور است، به دلیل این فرمایش خدای عزوجل: «پس به خدا و رسول

او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید» نور همان امام است.

آیه ی سیزدهم

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» {تغابن/۸}

«پس به خدا و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید و خدا به آنچه می کنید آگاه است»

«نوری که نازل شده و باید بدان ایمان آورد» چیست؟ آیا مقصود قرآن است؟

شکی نیست که قرآن نوری است که از طرف خدا نازل شده و ایمان بدان لازم است.

اما چنان که در ذیل آیه ی دوم (أعراف/۱۵۷) گفته شد، ائمه علیهم السلام نیز نوری هستند که همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خدا نازل شده اند. از این رو ممکن است این آیه بیانگر لزوم ایمان به اهلیت علیهم السلام باشد.

بحث و گفتگو درباره ی اینکه هم قرآن و هم عترت هر دو با هم نیز می توانند مصداق نور نازل شده باشند و اینکه اگر عترت مصداق آن نور باشد نسبت به قرآن اولویت دارد، در ذیل آیه ی دوم مطرح شد.

در روایات نیز، ائمه علیهم السلام به عنوان مصداق نور در این آیه ی شریفه معرفی شده اند:

عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابِلِيِّ قَالَ:

سَيَأْتِي أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»، فَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ النَّورُ وَاللَّهُ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْأَيَّامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللَّهُ يَنْوَرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتَظْلَمَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يَحْجُبُنَا عَيْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يَطْهَرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يَطْهَرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يَسْلِمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا، فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ. {الكافي، ج ۱، ص ۱۹۴}

ابو خالد کابلی گوید:

از حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خدای عزوجل پرسیدم: «پس به خدا و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید»، فرمودند: ای ابو خالد! به خدا قسم نور، تا روز قیامت، امامان از آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند و به خدا قسم ای ابو خالد، ایشانند نور خدا که نازل شده و به خدا قسم ایشانند نور خدا در آسمانها و زمین، به خدا قسم ای ابو خالد همانا نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز، روشن تر است و به خدا قسم ایشان دلهای مؤمنان را نورانی می سازند و خدای عزوجل نور ایشان را از هر کس بخواهد پنهان می دارد تا دل آنها تاریک گردد، به خدا قسم ای ابو خالد،

هر بنده ای ما را دوست بدارد و از ما پیروی کند خدا قلبش را پاک کند و خدا قلب بنده ای را پاک نکند مگر اینکه تسلیم و فرمانبردار ما گردد و چون تسلیم شود خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز رستاخیز ایمنش سازد.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... وَالْإِيمَانُ هِيَ النُّورُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» قَالَ: النُّورُ هُوَ الْإِيمَانُ. {الكافي، ج ۱، ص ۱۹۶}.

محمد بن فضیل گوید: حضرت کاظم علیه السلام فرمودند: ... امامت همان نور است و این همان فرمایش خداست: «پس به خدا و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید»، نور همان امام است.

آیه ی چهاردهم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» {تحریم ۸/}

«ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه کنید، توبه ای راستین و خالص، امید است که پروردگار شما بدی هایتان را از شما بزداید و شما را به باغ هایی که از پای درختانش نهرها جاری است در آورد. روزی که خدا، پیامبر و کسانی را که با او ایمان آورده اند خوار نسازد. نورشان پیشاپیش آنها و سمت راستشان می دود. می گویند: پروردگار! نورمان را برای ما به کمال رسان و ما را پیامز که بی تردید تو بر هر چیزی قادری»

در این آیه سخن از نور مؤمنانی گفته شده که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورده اند. شکی در این نیست که اولین کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که در برخی از آیات دیگر نیز با تعبیر «الَّذِينَ آمَنُوا»، بلافاصله پس از پیامبر از ایشان سخن گفته شده است (مثل مائده/۵۵).

از این رو ممکن است در این آیه ی شریفه نیز مقصود از کسانی که با پیامبر ایمان آورده اند شخص حضرت علی علیه السلام باشد و بر دیگر ائمه نیز قابل صدق باشد و این آیه بیانگر مرتبه ای والاتر از سایر مؤمنان برای ایشان در روز قیامت باشد.

این احتمال توسط روایتی از حضرت باقر علیه السلام تأیید می شود که در آن معنای دعای پیامبر و مؤمنان (ائمه علیهم السلام) نیز بیان شده است:

أَبُو خَالِدٍ الْكَابِلِيُّ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ [أَنَّهُ قَالَ] فِي قَوْلِهِ: «أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا»، أَلْحَقْ بِنَا شِيعَتَنَا. {مناقب، ج ۳، ص ۸۱}

ابو خالد کابلی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این آیه: «نورمان را برای ما به کمال رسان» فرمودند: یعنی شیعیان ما را به ما ملحق کن.

مِنْ كِتَابِ رِيَاضِ الْجَنَانِ، لِفَضْلِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْفَارِسِيِّ؛ سَأَلَ الْمُفَضَّلُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا كُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ

وَ الْأَرْضِينَ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُنَّا أَنْوَاراً حَوْلَ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ نُقَدِّسُهُ حَتَّى خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ فَقَالَ لَهُمْ: سَبِّحُوا، فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا لَا عِلْمَ لَنَا، فَقَالَ لَنَا: سَبِّحُوا فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِسُبْحَانَا.

أَلَمْ إِنَّا خَلَقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ خُلِقَ شَيْعَتُنَا مِنْ دُونِ ذَلِكَ النُّورِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ التَّحَقَّتِ السُّفْلَى بِالْعُلْيَا. ثُمَّ قَرَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ إِضْبَعِيهِ السَّبَابِيهِ وَ الْوُسْطَى وَ قَالَ: كَهَاتَيْنِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا مُفْضَلُ! أَ تَدْرِي لِمَ سُمِّيَتِ الشَّيْعَةُ شَيْعَةً؟ يَا مُفْضَلُ! شَيْعَتُنَا مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْ شَيْعَتِنَا، أَمَا تَرَى هَذِهِ الشَّمْسُ أَيْنَ تَبْدُو؟
قُلْتُ: مِنْ مَشْرِقٍ.

وَ قَالَ: إِلَى أَيْنَ تَعُودُ؟

قُلْتُ: إِلَى مَغْرِبٍ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَكَذَا شَيْعَتُنَا مِنَّا يَدْعُوا وَ إِلَيْنَا يُعُودُونَ. {بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٢١. در بحار الأنوار، ج ٢٦، ص ٣٥٠ نیز این حدیث از کتاب المحتضر، تألیف حسن بن سلیمان حلی تا آنجا که حضرت دو انگشت مبارک خود را کنار هم گذاردند نقل شده است.}

مفضل از حضرت صادق علیه السلام پرسید: پیش از آفرینش آسمانها و زمینها شما کجا بودید؟

حضرت فرمودند: ما نورهایی بودیم گرد عرش خدا، که خدا را تسبیح و تقدیس می نمودیم. تا اینکه خدا فرشتگان را آفرید و به آنها فرمود: تسبیح بگویید! گفتند: پروردگارا! ما را علمی نیست (تسبیح نمی دانیم)، پس خدا به ما فرمود: تسبیح بگویید، ما تسبیح گفتیم و فرشتگان نیز با تسبیح ما (تسبیح را آموختند و) تسبیح گفتند.

بدان که همانا ما از نور خدا آفریده شدیم و شیعیان ما از قسمت پایین تر آن نور، لذا هنگامی که روز قیامت فرا می رسد قسمت پایین تر نور به قسمت بالاتر ملحق می شود. آنگاه حضرت انگشت سبابه و انگشت میانی دست خود را به هم چسبانند و فرمودند: مانند این دو.

سپس فرمودند: مفضل! می دانی چرا شیعه، شیعه نامیده شده است؟ مفضل! شیعیان ما از ما هستند و ما از شیعیانمان. آیا نمی بینی خورشید از کجا آشکار می شود؟

گفتم: از مشرق.

فرمودند: به کجا باز می گردد؟

گفتم: به مغرب.

فرمودند: همچین شیعیان ما از ما آشکار می شوند و به سوی ما باز می گردند.

در حدیث فوق، حضرت علت تسمیه ی شیعه به این نام را اشارتاً مطرح کردند. در برخی از روایات، این مطلب صریح تر آمده است:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ (فِي الشُّعْبَةِ): إِنَّمَا سُمُّوا شِيعَةً لِأَنََّّهُمْ خُلِقُوا مِنْ شُعَاعِ نُورِنَا. {مشارك أنوار اليقين، ص ۶۵}

ابوحمزہ ی ثمالی گوید: حضرت باقر علیه السلام (درباره ی شیعه) فرمودند: تنها بدین علت شیعه نامیده شدند که از شعاع نور ما آفریده شده اند.

روایاتی که بیانگر اینست که شیعیان از نور اهلبیت علیهم السلام آفریده شده اند در منابع روایی شیعه بسیار زیاد است که در اینجا به ذکر همین مقدار از آنها بسنده می کنیم.

آیه ی پانزدهم

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا...» {یونس/۵}

«اوست کسی که خورشید را درخشان و ماه را تابان کرد...»

اگر چه این آیه درباره ی خورشید و ماه است اما در روایات، تأویلی نیز برای آن بیان شده است:

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَضَاءَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا تُضِيءُ الشَّمْسُ فَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الشَّمْسَ وَضِيَاءَ وَالْقَمَرَ نُورًا وَ قَوْلُهُ: «وَأَيُّهُ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسِيلٌ مِنْهُ النَّهَارُ فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ» {یس/۳۷} وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» {بقره/۱۷} يَعْنِي قَبِضَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ ظَهَرَتِ الظُّلْمَةُ فَلَمْ يُبْصِرُوا فَضَلَّ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْتَمِعُوا وَ تَرَاهُمْ يُنظَرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ» {أعراف/۱۹۸} ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَضَعَ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ عِنْدَ الْوَصِيِّ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ... {کافی، ج ۸، ص ۳۸۰}

جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند: زمین به نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله روشن شد چنانچه خورشید نورافشانی می کند و خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به خورشید مثل زده و وصی او را به ماه، آنجا که فرموده: «اوست کسی که خورشید را درخشان و ماه را تابان کرد» و فرمود: «و یک نشانه برای آنها، شب است که روز را از آن بر می کنیم و ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند» و فرمود: خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهایشان کرد» یعنی وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند تاریکی آشکار شد و آنان دیگر برتری خاندانش را نمی دیدند

و از این رو خدا درباره ی آنان فرمود: «و اگر آنها را به هدایت فراخوانی نمی شنوند و آنها را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که نمی بینند» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن علمی را که داشت نزد وصی سپرد و خدا درباره ی این مطلب فرمود: «خدا نور آسمان ها و زمین است» ...

آیه ی شانزدهم

{و الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا * وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا} {شمس/ ۱ الی ۴.}

«سوگند به خورشید و تابشش و ماه چون از پی آن برآید و روز چون آن را هویدا سازد و شب وقتی که آن را بپوشاند»

عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا» قَالَ: الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ.

قَالَ: قُلْتُ: «الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا»؟

قَالَ: ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَلَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا.

قَالَ: قُلْتُ: «وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا»؟

قَالَ: ذَاكَ أَيْمَنُ الْجُورِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ، فَغَشُوا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجُورِ فَحَكَى اللَّهُ فِعْلَهُمْ فَقَالَ: «وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا».

قَالَ: قُلْتُ: «وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا»؟

قَالَ: ذَلِكِ الْإِيمَانُ مِنْ ذُرِّيهِ فَطَاطَمَهُ عَلَيْهَا السَّلَامُ يَسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَيَجْلِيهِ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ: «وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا». {كافی، ج ۸، ص ۵۰.}

ابومحمد (کنیه ی دیگر ابوبصیر است) گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این فرمایش خدای عزوجل پرسیدم: «سوگند به خورشید و تابشش»، فرمودند: مقصود از خورشید رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خدا توسط او دین مردم را برایشان روشن کرد.

گفتم: «و ماه وقتی که از پی آن درآید»؟

فرمودند: مقصود امیر المؤمنین علیه السلام است که از پی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و آن حضرت علم را به طور کامل در او دمید (چنان که ماه از خورشید کسب نور می کند حضرت علی علیه السلام، علمش از رسول خدا صلی الله علیه و آله است).

گفتم: «و شب وقتی که آن را بپوشاند»؟

فرمودند: یعنی پیشوایان ستمگر که از روی خودسری به جای خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت را به دست گرفتند و به مسندی نشستند که خاندان رسول بدان سزاوارتر بودند، پس دین خدا را با ظلم و ستم پوشاندند و خدا کار آنان را بدین بیان حکایت کرد: «و شب وقتی که آن را بپوشاند».

گفتم: «و روز چون آن را هویدا سازد»؟

فرمودند: یعنی امام از فرزندان فاطمه علیها السلام که وقتی درباره ی دین رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پرسش شود آن را برای پرسش کننده آشکار سازد، خدا درباره ی گفتار [روشنگر] او فرموده: «و روز چون آن را هویدا سازد».

در کتب روایی اهل سنت نیز، روایاتی همچون روایت فوق درباره ی آیات مذکور موجود است:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» قَالَ: [هُوَ] رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» قَالَ: [هُوَ] عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» قَالَ: الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» قَالَ: بَنُو أُمِّيَةَ. {شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۴۳۲. و رک: احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۴۷۸ و ج ۳۰، ص ۹۷.}

ابن عباس درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «سوگند به خورشید و تابشش» گوید: خورشید رسول خدا صلی الله علیه و آله است. «و ماه چون از پی آن برآید»، ماه علی بن ابی طالب علیه السلام است. «و روز چون آن را هویدا سازد»، مقصود حسن و حسین علیهما السلام است. «و شب وقتی که آن را بپوشاند» یعنی بنی امیه.

روایت ذیل نیز که در کتب فریقین آمده، از جهت مضمون با روایات ذکر شده همخوانی دارد:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَاةَ الْفَجْرِ فَلَمَّا انْفَتَلَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بَوَّجِهِ الْكَرِيمِ عَلِيُّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ قَالَ: مَعَاشَرَ النَّاسِ مَنِ افْتَقَدَ الشَّمْسَ فَلَيْسَ تَمْسِكُ بِالْقَمَرِ وَ مَنِ افْتَقَدَ الْقَمَرَ فَلَيْسَ تَمْسِكُ بِالزُّهْرَةِ فَمَنِ افْتَقَدَ الزُّهْرَةَ فَلَيْسَتْ تَمْسِكُ بِالْفَرْقَدِينَ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا الشَّمْسُ وَ عَلِيٌّ الْقَمَرُ وَ فَاطِمَةُ الزُّهْرَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ الْفَرْقَدَانِ وَ كِتَابُ اللَّهِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. {معانی الأخبار، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ و رک: احقاق الحق، ج ۶، ص ۲۲۴ و ج ۲۴، ص ۲۵۰.}

انس بن مالک گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را خواند و چون تعقیباتش را انجام داد چهره آبرومندش به درگاه خدا را به جانب ما نموده، فرمودند: ای مردم! هر کس خورشید را از دست داد باید به نور ماه آویزد و هر کس ماه را از دست داد باید به ستاره زهره تمسک جوید و اگر ستاره زهره نیز از دیدش نهان گردید باید به فرقدین (دو ستاره در قطب شمال) پناهنده شود.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من خورشیدم و علی علیه السلام ماه و فاطمه علیها السلام زهره و حسن و

حسین علیهما السلام فرقدین، که با کتاب خدا، از هم جدا نگردند تا اینکه بر لب حوض بر من وارد آیند.

بحث روایی

خلقت نوری

صحبت از ابتدای آفرینش، صحبت از موضوعی است که ما خود راهی برای دریافت حقایقش نداریم. نه در ابتدای آفرینش بوده ایم تا ببینیم و بدانیم چه اتفاقی رخ داده و خلقت چگونه آغاز گشته و نه فکر و درک ما توان راه یافتن بدانجا را دارد.

درباره ی این موضوع، در مرتبه ی اول خدا که آفریدگار همه ی آفرینش است می تواند سخن بگوید و در مرتبه ی بعد اولین مخلوقات خدا در ابتدای آفرینش و در مرتبه ی پایین تر، کسی که علم مربوط به این موضوع را از خدا و یا اولین آفریدگان او گرفته باشد.

در روایات اهلبیت علیهم السلام، درباره ی این موضوع، بسیار سخن گفته شده و این موضوع حجم گسترده ای از روایات را ویژه ی خود ساخته است.

در قرآن کریم نیز اگر چه سراغ نداریم که مستقیماً درباره ی این موضوع سخنی گفته شده باشد اما اشاراتی وجود دارد که مؤید روایات رسیده است.

بر اساس روایات، اولین آفریده ی خدا، نور بوده است:

قَالَ الْحَسِيُّ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكَوْفَةِ فِي الْجَامِعِ، إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ.

فَقَالَ: سَلْ تَفَقُّهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْنُتًا.

فَأَخْبَدَقَ النَّاسُ بِأَبْصَارِهِمْ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. فَقَالَ: خَلَقَ النُّورَ ... {علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۹۳ و عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۱}.

امام حسین علیه السلام فرمودند: حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در مسجد کوفه بود که مردی شامی جلو آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! سؤالاتی دارم.

حضرت فرمودند: برای فهمیدن سؤال کن نه برای اذیت کردن و به زحمت انداختن.

مردم همه خیره خیره نگاه می کردند. مرد شامی گفت: اولین چیزی که خدا آفرید چه بود؟

حضرت فرمودند: نور را آفرید ...

نوری که خدا در ابتدا آفرید و آن را اصل آفرینش همه ی خیرات و موجودات قرار داد، بنا بر روایات فریقین، نور برترین آفریده ی خدا و حیب او، حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود:

مِنْ كِتَابِ رِيَاضِ الْجَنَانِ، لِفَضْلِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْفَارِسِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مَا هُوَ؟

فَقَالَ: «نُورُ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ، خَلَقَهُ اللَّهُ ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ كُلَّ خَيْرٍ» {رك: ينابيع الموده، ج ١، ص ٥٦، المولد النبوی الشریف، ص ٢٠٠، مجموع لطیف أنسی، ص ١١، تاریخ الخمیس، ج ١، ص ١٩}. ثُمَّ أَقَامَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي مَقَامِ الْقُرْبِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَقْسَامًا فَخَلَقَ الْعَرْشَ مِنْ قِسْمٍ وَ الْكُرْسِيَّ مِنْ قِسْمٍ وَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ وَ خَزَنَةَ الْكُرْسِيِّ مِنْ قِسْمٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الْحُبِّ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَقْسَامًا فَخَلَقَ الْقَلَمَ مِنْ قِسْمٍ وَ اللَّوْحَ مِنْ قِسْمٍ وَ الْجَنَّةَ مِنْ قِسْمٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الْخَوْفِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَجْزَاءً فَخَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ جُزْءٍ وَ الشَّمْسَ مِنْ جُزْءٍ وَ الْقَمَرَ وَ الْكَوَاكِبَ مِنْ جُزْءٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الرَّجَاءِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَجْزَاءً فَخَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ جُزْءٍ وَ الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ مِنْ جُزْءٍ وَ الْعِصْمَةَ وَ التَّوْفِيقَ مِنْ جُزْءٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الْحَيَاءِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ بِعَيْنِ الْهَيْبَةِ فَرَشَّحَ ذَلِكَ النُّورَ وَ قَطَرَتْ مِنْهُ مِائَةٌ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ قَطْرَةٍ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ رُوحَ نَبِيٍّ وَ رَسُولٍ ثُمَّ تَنَفَّسَتْ أَرْوَاحُ الْأَنْبِيَاءِ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْ أَنْفَاسِهَا أَرْوَاحَ الْأَوْلِيَاءِ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ {بحار الأنوار، ج ١٥، ص ٢٢}.

جابر بن عبدالله گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: اولین چیزی که خدا آفرید چه بود؟

فرمودند: نور پیامبرت بود ای جابر، خدا آن را آفرید و آنگاه همه ی خیرات را از آن آفرید. آنگاه آن را تا مدتی که خدا خواست در بین دو دستش در مقام قرب به پا داشت و سپس آن را چند قسمت نمود. عرش را از قسمتی آفرید و کرسی را از قسمت دیگر و حاملان عرش و خزانه داران کرسی را از قسمت دیگر و قسمت چهارم را تا مدتی که خدا خواست در مقام حُب به پا داشت و آنگاه آن را چند جزء قرار داد؛ فرشتگان را از جزئی آفرید، خورشید را از جزء دیگر، ماه و ستارگان را از جزئی دیگر و قسمت چهارم را تا مدتی که خدا خواست در مقام خوف به پا داشت، سپس آن را چند جزء ساخت و عقل را از جزئی آفرید و علم و بردباری را از جزء دیگر و عصمت و توفیق را از جزئی دیگر و قسمت چهارم را تا مدتی که خدا خواست در مقام حیا به پا داشت، سپس با چشم هیت بدو نگریست، آن نور تراوش کرد و ۱۲۴ هزار قطره از آن چکید، خدا از هر قطره روح پیامبر و رسولی را آفرید، آنگاه ارواح پیامبران تنفس کردند، خدا از نفسهای ایشان ارواح اولیا و شهدا و صالحان را آفرید.

بر اساس آیه ی مباحله (آل عمران/۶۱)، که در آن امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح شده است، تمام فضائل پیامبر، برای حضرت امیر علیه السلام ثابت می شود مگر پیامبری و رسالت (که با دلیل دیگری استثنا شده است). پس، در خلقت نور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام نیز آفریده شد، چنان که روایات فریقین نیز بدین مطلب گویاست:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنِي وَ عَلِيًّا نُورًا وَاحِدًا. {روضه الواعظین، ج ١، ص ٨٣. برای ملاحظه

ی روایات اهل سنت که بیانگر خلقت نور حضرت علی علیه السلام با نور پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهی این دو نور با هم، پیش از آفرینش دیگر آفریدگان است رک: احقاق الحق، ج ۴، ص ۹۱ و ۹۲، ج ۵، ص ۱، ۴، ۲۴۲ الی ۲۵۵، ج ۶، ص ۱۳۸، ۴۴۳ و ۴۴۶، ج ۷، ص ۴۸۸، ج ۹، ص ۲۶۹، ج ۱۵، ص ۱۴۲، ۱۹۹، ۲۰۰ و ۶۹۲، ج ۱۶، ص ۱۰۵ الی ۱۱۹، ج ۲۱، ص ۴۲۹ الی ۴۳۳}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خدا من و علی را یک نور آفرید.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَا نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِالْفِي عَامٍ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ النُّورَ رَأَتْ لَهُ أَصْلًا قَدْ تَشَعَّبَ مِنْهُ شُعَاعٌ لَمِيعٌ، فَقَالَتْ: إِلَهَنَا وَ سَيِّدَنَا! مَا هَذَا النُّورُ؟

فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِمْ: هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي، أَصْلُهُ نُبُوَّةٌ وَ فَوْعُهُ إِمَامَةٌ، أَمَّا النُّبُوَّةُ فَلِمُحَمَّدٍ عَيْدِي وَ رَسُولِي وَ أَمَّا الْإِمَامَةُ فَلِعَلِيٍّ حُجَّتِي وَ وَليي وَ لَوْلَاهُمَا مَا خَلَقْتُ خَلْقِي. {علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۷۴}.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا حضرت محمد و علی علیهما السلام نوری در میان دو دست خدا بودند، دو هزار سال پیش از اینکه مخلوقات آفریده شوند، فرشتگان وقتی آن نور را مشاهده کردند ریشه ای برایش دیدند که شعاع درخشانی از آن منتشر شده، گفتند: ای معبود و سرور ما، این نور چیست؟

خداوند متعال به ایشان وحی کرد: این، نوری نور من است که ریشه اش پیامبری و شاخه اش امامت می باشد، اما پیامبری برای بنده و فرستاده ام محمد صلی الله علیه و آله است و امامت برای حجت و ولی من، علی است و اگر این دو نبودند آفریدگانم را نمی آفریدم.

و بنا بر آیه ی ۳۳ و ۳۴ آل عمران، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و آل او (که از آل ابراهیمند) همه از همدند:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» {آل عمران/ ۳۳ و ۳۴}.

«همانا خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید؛ فرزندان ی که برخی از برخی دیگرند»

اینکه فرموده: «بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» دلالت دارد بر اینکه هر بعضی از ایشان را فرض کنیم، از بعضی دیگر پیدا شده و به بعضی دیگر منتهی می شود و لازمه این سخن آن است که مجموع آنان متشابه الاجزا باشند و در صفات و حالات از یکدیگر جدا نباشند، [آنها همه] مثل هم و از جنس همدند. {رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۶۲} و این، بیان دیگری از حقیقت «اتحاد انوار حضرت محمد و آل او صلی الله علیه و آله» است:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ النُّورَانِيَةِ: كُنْتُ أَنَا وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نُورًا وَاحِدًا مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ النُّورَ لِيَنْشَقَّ، فَقَالَ لِيَنْصَفِ: «كُنْ مُحَمَّدًا» وَ قَالَ لِلنُّصْفِ الْآخَرِ: «كُنْ عَلِيًّا». فَمِنْهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مِنِّي ... كَلَّنَا وَاحِدًا؛ أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ كَلَّنَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. {المناقب (كتاب عتيق)، ص ۷۱}.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث شریف نورانیت فرمودند: من و حضرت محمد صلی الله علیه و آله یک نور، از نور خدا بودیم خداوند عزوجل به آن نور فرمود که دو پاره شود و آنگاه به نیمی فرمود: «محمد باش» و به نیم دیگر فرمود: «علی باش». از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی از من است و من از علی» ... من محمدم و محمد من است و من از محمدم و محمد از من ... همه ی ما یکی هستیم؛ اولین ما محمد است و میانی ما محمد است و آخرین ما محمد است و همه ی ما محمدیم صلی الله علیه و آله.

روایات فریقین نیز بیانگر این مطلب است که خداوند، پیش از خلقت دیگر موجودات، از نور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نور ائمه علیهم السلام را آفریده است:

[قَالَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمْعٍ مِنَ الْقُرَيْشِ وَالْأَنْصَارِ مُخَاطَبًا لَهُمْ:] أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ ... أَنَّ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنِّي وَ أَهْلَ بَيْتِي كُنَّا نُورًا يَشْعَى بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَضَعَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ وَ أَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ حَمَلَهُ فِي السَّفِينَةِ فِي صُلْبِ نُوحٍ ثُمَّ قَدَفَ بِهِ فِي النَّارِ فِي صُلْبِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ لَمَمَ يَزِيلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَنْقُلُنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ وَ مِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ إِلَى الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ مِنَ الْأَبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ لَمْ يَلْتَقِ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى سِفَاحِ قَطُ.

فَقَالَ أَهْلُ السَّابِقَةِ وَ الْقَدَمَةِ وَ أَهْلُ بَدْرِ وَ أَهْلُ أُحُدٍ: نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. {كمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۵ و فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۴ و رک: احقاق الحق، ج ۲۰، ص ۲۸۶. همچنین در روایات متعددی از اهل سنت درباره ی پیامبر اکرم و حضرت علی علیهما السلام روایت شده که چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم آفریده شده اند. رک: احقاق الحق، ج ۴، ص ۹۲، ج ۵، ص ۱، ۴، ۲۴۳، ۲۴۴ و ۲۴۶، ج ۶، ص ۴۴۷، ج ۷، ص ۳۹۰، ج ۱۵، ص ۱۴۲، ۲۰۰ و ۶۹۲، ج ۱۶، ص ۱۰۷ و ۱۱۲، ج ۲۱، ص ۴۳۰، ۴۳۱ و ۴۳۲ و ج ۳۱، ص ۲۴۲}.

حضرت امیر علیه السلام در جمعی از قریش و انصار خطاب به آنان فرمودند: آیا نمی دانید که ... پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا من و اهل بیتم چهارده هزار سال پیش از آنکه خدا حضرت آدم را بیافریند نوری بودیم که بین دو دست خدا ساطع بود و چون حضرت آدم را آفرید آن نور را در صلب وی نهاد و او را به زمین فرود آورد، سپس آن را در آن کشتی و در صلب حضرت نوح حمل کرد، سپس آن را در آتش افکند در حالی که در صلب حضرت ابراهیم بود، سپس همواره خدای عزوجل ما را از اصلااب کریمه به ارحام طاهره و از ارحام طاهره به اصلااب کریمه ی پدران و مادران منتقل کرد و هرگز هیچ یک از آنان مرتکب زنا نگشتند.

در این هنگام پیشگامان و اهل بدر و أُحُد گفتند: آری، این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم.

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُورًا قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فِيهِ أَرْوَاحُنَا.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مِنَ الْأَرْبَعَةِ عَشَرَ؟

فَقَالَ: مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَيَطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَظُلْمٍ. {كمال الدين، ج ۲، ص ۳۳۵}.

مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خداوند متعال چهارده هزار سال پیش از آفرینش دیگر آفریدگان، چهارده نور آفرید که همان ارواح ما بود.

کسی پرسید: ای پسر رسول خدا! آن چهارده نفر چه کسانی بودند؟

فرمودند: حضرات محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل حسین علیهم السلام، که آخرین ایشان قیام کننده ی ایشان است که پس از غیبتش قیام می کند و دجال را می کشد و زمین را از هر ظلم و ستمی پاک می کند.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ خِدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: خُلِقْتُ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخُلِقَ أَهْلُ بَيْتِي مِنْ نُورِي وَخُلِقَ مُجْتَبَاهُمْ مِنْ نُورِهِمْ وَسَائِرُ الْخَلْقِ فِي النَّارِ. {أمالی طوسی، ص ۶۵۴ و ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۶ و ج ۳، ص ۳۶۶}.

امام حسن علیه السلام فرمودند: از پدر بزرگم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: من از نور خدا آفریده شدم و اهلیتیم از نور من و دوستان اهلیتیم از نور ایشان آفریده شدند و بقیه ی خلق در آتشند.

درباره ی اینکه دوستان اهلیت علیهم السلام از نور ایشان آفریده شده اند در ذیل آیه ی چهاردهم (تحریم/۸) صحبت شد.

اما اینکه بقیه ی خلق (کسانی که بهره ای از نور ندارند) در آتشند، به خاطر مقابله ای است که بین نور و نار وجود دارد. اگر کسی از نور برخوردار باشد، در آتش دوزخ واقع نخواهد شد، که اگر واقع شود نورش نار دوزخ را خاموش سازد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَقُولُ جَهَنَّمَ لِلْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: جُزْ يَا مُؤْمِنٌ فَقَدْ أَطْفَأَ نُورَكَ لَهْبِي. {حکم النبی الأعظم صلی الله علیه و آله، ص ۴۰۹ به نقل از تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۹۴ و ج ۱۲، ص ۱۱۱ عن یعلی بن متبه و مجمع البیان، ج ۶، ص ۸۱۲ و بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۹}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: جهنم در روز قیامت به مؤمن گوید: زود بگذر ای مؤمن، که نورت شعله ی آتشم را فرو نشاند.

مصطفی فرمود از گفت جحیم

کو به مؤمن لابه گر گردد ز بیم

گویدش بگذر زمن ای شاه زود

هین که نورت سوز نارم را ربود

در ابتدای بحث روائی در روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شد آن حضرت اجمالا فرمودند:

«خدا هر خیری را از نور من آفرید». شرح چگونگی آفرینش هر خیری از نور آن حضرت، در روایات دیگر آمده است. خداوند متعال پس از آفریدن انوار اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از نور آن حضرت، از انوار پنج تن «صلوات الله علیهم أجمعین»، دیگر مخلوقاتش را آفرید:

عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ حِينَ لَا سَمَاءَ مَبْنِيَّةً وَ لَا أَرْضَ مَدْحِيَّةً وَ لَا ظِلْمَةَ وَ لَا نُورًا وَ لَا شَمْسًا وَ لَا قَمَرًا وَ لَا نَارًا.

فَقَالَ العَبَّاسُ: فَكَيْفَ كَانَ بَدْءَ خَلْقِكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

فَقَالَ: يَا عَمُّ! لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَنَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَخَلَقَ مِنْهَا نُورًا ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحًا ثُمَّ خَلَطَ النُّورَ بِالرُّوحِ فَخَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الحَسَنَ وَ الحُسَيْنَ، فَكُنَّا نُسَبِّحُهُ حِينَ لَا تَشْيِخَ وَ نُقَدِّسُهُ حِينَ لَا تَقْدِيسَ.

فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَنْشِئَ خَلْقَهُ فَتَقَّ نُورِي فَخَلَقَ مِنْهُ العَرْشَ فَالعَرْشُ مِنْ نُورِي وَ نُورِي مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ نُورِي أَفْضَلُ مِنَ العَرْشِ.

ثُمَّ فَتَقَّ نُورَ أُخِي عَلِيٍّ فَخَلَقَ مِنْهُ المَلَائِكَةَ فَالمَلَائِكَةُ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ وَ نُورِ عَلِيٍّ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنَ المَلَائِكَةِ.

ثُمَّ فَتَقَّ نُورَ ابْنَتِي فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَ المَآرِضَ فَالسَّمَاوَاتُ وَ المَآرِضُ مِنْ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ أَفْضَلُ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ المَآرِضِ.

ثُمَّ فَتَقَّ نُورَ وَلَدِي الحَسَنِ وَ خَلَقَ مِنْهُ الشَّمْسَ وَ القَمَرَ فَالشَّمْسُ وَ القَمَرُ مِنَ نُورِ وَلَدِي الحَسَنِ وَ نُورِ الحَسَنِ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ الحَسَنِ أَفْضَلُ مِنَ الشَّمْسِ وَ القَمَرِ.

ثُمَّ فَتَقَّ نُورَ وَلَدِي الحُسَيْنِ فَخَلَقَ مِنْهُ الجَنَّةَ وَ الحُورَ العِينِ فَالجَنَّةَ وَ الحُورَ العِينِ مِنْ نُورِ وَلَدِي الحُسَيْنِ وَ نُورِ وَلَدِي الحُسَيْنِ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ وَلَدِي الحُسَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ نُورِ الجَنَّةِ وَ الحُورِ العِينِ ... {بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۹ به نقل از مصباح الأنوار فی مناقب إمام الأبرار تأليف شيخ هاشم بن محمد، که علامه مجلسی «رحمه الله» درباره ی او می فرماید: از متن کتاب مشخص است که مؤلفش از فضلا و بزرگان است و از اصول معتبره ی خاصه و عامه روایت می کند (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰ و ۴۰). دیگر اسناد این روایت: بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۶ به نقل از کتاب ریاض الجنان طبرسی، تأویل الآیات، ص ۱۴۳}.

انس بن مالک گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا خدا من و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آفرینش آدم آفرید. زمانی که نه آسمان افراشته و نه زمین گسترده، نه تاریکی و نه نور، نه خورشید و نه ماه و نه آتش بود.

عباس (عموی پیامبر) پرسید: ابتدای آفرینش شما چگونه بود ای فرستاده ی خدا؟!

فرمودند: ای عمو! وقتی خدا خواست ما را بیافریند به کلمه ای تکلم کرد که از آن نوری آفرید، سپس به کلمه ی دیگری

تکلم کرد که از آن روحی آفرید. آنگاه نور را با روح آمیخت و من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را آفرید. پس ما او را تسبیح می نمودیم وقتی که هیچ تسبیح دیگری نبود و تقدیس می کردیم زمانی که تقدیسی نبود.

هنگامی که خدای تعالی خواست خلقتش را بیافریند نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید، پس عرش از نور من است و نور من از نور خداست و نور من برتر از عرش است.

سپس نور برادرم علی علیه السلام را شکافت و فرشتگان را از آن آفرید، پس فرشتگان از نور هستند و نور علی از نور خداست و علی برتر از فرشتگان است.

آنگاه نور دخترم فاطمه علیها السلام را شکافت و آسمانها و زمین را از آن آفرید، پس آسمانها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور دخترم فاطمه از نور خداست و دخترم فاطمه برتر از آسمانها و زمین است.

سپس نور پسر من حسن علیه السلام را شکافت و از آن خورشید و ماه را آفرید، پس خورشید و ماه از نور پسر من حسن است و نور حسن از نور خداست و حسن از خورشید و ماه برتر است.

آنگاه نور فرزندم حسین علیه السلام را شکافت و از آن بهشت و حور العین را آفرید، پس بهشت و حور العین از نور فرزندم حسین است و نور فرزندم حسین از نور خداست و فرزندم حسین از بهشت و حور العین برتر است.

و رُوِيَ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: ... فَفَتَقَ نُورِي فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنَا وَاللَّهُ أَجَلُ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ فَتَقَ نُورَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَلَقَ مِنْهُ الْعَرْشَ وَ الْكَرْسِيَّ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَفْضَلُ مِنَ الْعَرْشِ وَ الْكَرْسِيَّ وَ فَتَقَ نُورَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَلَقَ مِنْهُ اللَّوْحَ وَ الْقَلَمَ وَ الْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ اللَّوْحِ وَ الْقَلَمِ وَ فَتَقَ نُورَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَلَقَ مِنْهُ الْجَنَانَ وَ الْحُورَ الْعَيْنَ وَ الْحُسَيْنُ وَاللَّهُ أَجَلُ مِنَ الْجَنَانِ وَ الْحُورِ الْعَيْنِ ... {الفضائل (تأليف شاذان بن جبرئيل قمی)، ص ۱۲۹، الروضة، ص ۱۱۲، الدر النظيم، ص ۷۶۵ و احقاق الحق، ج ۲۰، ص ۲۵۰}.

و از ابن مسعود روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ... پس خدا نور مرا شکافت و آسمانها و زمین را از آن آفرید و من به خدا قسم از آسمانها و زمین والاترم و نور علی بن ابیطالب علیه السلام را شکافت و عرش و کرسی را از آن آفرید لذا علی بن ابیطالب علیه السلام از عرش و کرسی برتر است و نور حسن را شکافت و از آن لوح و قلم را آفرید و حسن از لوح و قلم برتر است و نور حسین علیه السلام را شکافت و از آن بهشت ها و حوریان را آفرید و به خدا سوگند حسین، از بهشت ها و حور العین برتر است.

در روایت اول، از اصل خلقت بودن نور حضرت زهرا علیها السلام نیز سخن گفته شده اما در روایت دوم هنوز سخنی از حضرت زهرا علیها السلام گفته نشده، اما هر دو روایت هنوز ادامه دارد:

درخشش نور حضرت زهرا «علیها السلام»

پس از آنکه خداوند متعال عرش و فرشتگان و لوح و قلم و آسمانها و زمین و خورشید و ماه و بهشت و حوریان را از نور اهل بیت علیهم السلام آفرید ناگهان اتفاقی در عالم رخ داد:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: ...

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الظُّلْمَةَ بِالْقُدْرَةِ فَأَرْسَلَهَا فِي سَحَابِ البَصْرِ.

فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: سُبُوْحٌ قُدُّوسٌ رَبَّنَا مُذْ عَرَفْنَا هَذِهِ الْأَشْبَاحَ مَا رَأَيْنَا سَوْءًا فَبِحُزْمَتِهِمْ إِلَّا كَشَفْتَ مَا نَزَلَ بِنَا.

فَهَنَّا لِكَ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى قَنَادِيلَ الرَّحْمَةِ وَعَلَّقَهَا عَلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ.

فَقَالَتْ: إِلَهَنَا لِمَنْ هَذِهِ الْفَضِيلَةُ وَهَذِهِ الْأَنْوَارُ؟

فَقَالَ: هَذَا نُورُ أُمَّتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ أُمَّتِي الزَّهْرَاءَ لِأَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَن بُنُورَهَا ظَهَرَتْ وَ هِيَ ابْنَةُ نَبِيِّ وَ زَوْجُهُ وَصِي وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي.

أَشْهَدُكُمْ يَا مَلَائِكَتِي أَنِّي قَدْ جَعَلْتُ ثَوَابَ تَشْيِيحِكُمْ وَ تَقْدِيسِكُمْ لِهَذِهِ الْمَرْأَةِ وَ شِيْعَتِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. {بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۷ به نقل از ریاض الجنان طبرسی و تأویل الآيات، ص ۱۴۴}

انس بن مالک گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

سپس خداوند با قدرتش تاریکی را آفرید و آن را بر پرده ی چشمها افشاند.

فرشتگان گفتند: «سُبُوْحٌ قُدُّوسٌ» پروردگارا! از وقتی این اشباح (انوار اهل بیت علیهم السلام) را شناخته ایم چیز بدی ندیده ایم، پس به احترام ایشان قسمت می دهیم که این گرفتاری را از ما برطرف سازی.

در این هنگام خداوند قندیل های رحمت را آفرید و بر سر پرده ی عرش آویخت.

فرشتگان گفتند: خدایا این فضیلت و نورها از کیست؟

فرمود: این نور کنیزم فاطمه ی زهراست. به همین جهت زهرا نامیده شد که آسمانها و زمین به نور او پدیدار شد، او دختر پیامبرم و همسر وصیم و حجت من بر آفریدگانم است. شما را گواه می گیرم ای فرشتگانم، که ثواب تسیح و تقدیس شما تا روز قیامت را برای این بانو و شیعیانش قرار دادم.

در این موقع عباس از جای حرکت کرد و پیشانی علی بن ابی طالب را بوسیده گفت: یا علی خدا ترا حجت بالغه بر مردم قرار داده تا روز قیامت.

وَ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: ... ثُمَّ أَظْلَمَتِ الْمَشَارِقُ وَ الْمَغَارِبُ فَشَكَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ

يَكشِفَ عَنْهُمْ تِلْمَكِ الظَّلْمَةِ فَتَكَلَّمَ اللَّهُ حَيْلَ جَلَالِهِ بِكَلِمَةٍ فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحاً ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَخَلَقَ مِنْ تِلْكَ الرُّوحِ نُوراً فَأَضَافَ النُّورَ إِلَى تِلْمَكِ الرُّوحِ وَأَقَامَهَا أَمَامَ الْعَرْشِ فَزَهَرَتِ الْمَشَارِقُ وَالْمَغَارِبُ فَهِيَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ وَإِتْدَالِكَ سُمِّيَتْ الزَّهْرَاءُ لِأَنَّ نُورَهَا زَهَرَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ. (الفضائل (تأليف شاذان بن جبرئيل قمي)، ص ١٢٩، الروضة، ص ١١٢، الدر النظيم، ص ٧٦٥ و احقاق الحق، ج ٢٠، ص ٢٥٠.}

ابن مسعود گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ... سپس شرق و غرب عالم را تاریکی فرا گرفت، فرشتگان به خدای تعالی شکایت کردند تا آن تاریکی را از ایشان برطرف سازد. پس خدا به کلمه ای تکلم کرد که از آن روحی آفرید و باز به کلمه ای تکلم کرد و از آن روح، نوری آفرید. آنگاه نور را به روح اضافه کرد و آن را روبروی عرش برپا داشت. پس شرق و غرب را روشن کرد و او فاطمه ی زهرا علیها السلام بود و به همین خاطر زهرا نامیده شد که آسمانها به نورش روشن شد.

انتقال نور حضرت زهرا «علیها السلام» به صلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ خُلِقَ نُورُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ.

فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَلَيْسَتْ هِيَ إِنْسِيَّةٌ؟

فَقَالَ: فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ.

قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَ كَيْفَ هِيَ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ؟

قَالَ: خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نُورِهِ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ آدَمُ إِذْ كَانَتِ الْأَرْوَاحُ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ عَرِضَتْ عَلَى آدَمَ.

قِيلَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَ أَيْنَ كَانَتْ فَاطِمَةُ؟

قَالَ: كَانَتْ فِي حُقِّهِ تَحْتَ سَاقِ الْعَرْشِ.

قَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَمَا كَانَ طَعَامُهَا؟

قَالَ: التَّنْبِيخُ وَ التَّهْلِيلُ وَ التَّحْمِيدُ، فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ وَ أَخْرَجَنِي مِنْ صُلبِهِ أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَخْرِجَهَا مِنْ صُلبِي، جَعَلَهَا تَفَاحَةً فِي الْجَنَّةِ وَ أَنَانِي بِهَا جَبْرَائِيلُ فَقَالَ لِي: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، يَا مُحَمَّدُ!

قُلْتُ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ، حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ.

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ رَبَّكَ يَقْرئُكَ السَّلَامَ.

قُلْتُ: مِنْهُ السَّلَامُ وَ إِلَيْهِ يُعُودُ السَّلَامُ.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ هَذِهِ تُفَاحُهُ أَهْدَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْكَ مِنَ الْجَنَّةِ.

فَأَخَذْتُهَا وَضَمَمْتُهَا إِلَى صَدْرِي.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: كُلَّهَا.

فَفَلَقْتُهَا فَرَأَيْتُ نُورًا سَاطِعًا فَفَزِعْتُ مِنْهُ.

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! مَا لَكَ لَا تَأْكُلُ، كُلَّهَا وَلَا تَخَفُ، فَإِنَّ ذَلِكَ النُّورَ الْمُنْصُورَةَ فِي السَّمَاءِ وَهِيَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةُ.

قُلْتُ: حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ! وَلِمَ سُمِّيتَ فِي السَّمَاءِ الْمُنْصُورَةَ وَفِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ؟

قَالَ: سُمِّيتَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ لِأَنَّهَا فَطَمَتْ شَيْعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَفُطِمَ أَعْدَاؤُهَا عَنْ حُبِّهَا وَهِيَ فِي السَّمَاءِ الْمُنْصُورَةَ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: عَزَّ وَجَلَّ: «يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بَنَصْرِ اللَّهِ يُنصِرُ مَنْ يُشَاءُ» يَعْنِي نَصَرَ فَاطِمَةَ لِمُحِبِّيهَا. {معاني الأخبار، ص ۳۹۶}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نور فاطمه پیش از آفرینش زمین و آسمانها آفریده شد.

یکی از مردم گفت: ای پیامبر خدا بنا بر این فاطمه از جنس بشر نیست؟

فرمودند: فاطمه حوریه ی انسیه است.

گفت: ای پیامبر خدا! چگونه می شود که حوریه ی انسیه باشد؟

فرمودند: خدا او را از نور خود آفرید پیش از آنکه حضرت آدم را بیافریند، در آن هنگام که ارواح بوده اند و همین که آدم را آفرید بر آدم ارائه شد.

گفته شد: ای پیامبر خدا! فاطمه در آن هنگام کجا بود؟

فرمودند: در ظرفی در زیر ساق عرش جای داشت.

گفتند: ای پیامبر خدا! غذای وی چه بود؟

فرمود: تسبیح و تهلیل (لا اله الا الله) و حمد خدا، وقتی که خدای عزوجل آدم را آفرید و مرا از صلب او بیرون آورد، دوست داشت فاطمه علیها السلام را از صلب من بیرون آورد، لذا او را در بهشت به صورت یک سیب در آورد و جبرئیل آن سیب را نزد من آورد و به من گفت: ای محمد! درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد!

گفتم: ای دوست من جبرئیل! درود و رحمت خدا بر تو باد!

آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگارت تو را سلام می رساند.

گفتم: سلام از جانب خداست و به سوی او باز می گردد.

گفت: ای محمد، این سیبی است که خدای عزوجل از بهشت به تو هدیه داده.

آن را گرفتم و به سینه خود چسباندم.

جبرئیل گفت: ای محمد! خداوند می فرماید: این سیب را بخور.

سیب را شکافتم، نوری از آن تابید که از آن ترسیدم.

گفت: ای محمد! چرا آن را نمی خوری؟ آن را بخور و نترس! زیرا آن نور بانوئی است که در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» می باشد.

گفتم: ای دوست من جبرئیل! چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» نامیده شده؟

گفت: در زمین فاطمه نامیده شده زیرا او شیعیان خود را از آتش رهایی می بخشد و دشمنانش از محبت وی به دورند و در آسمان منصوره است که خدا فرموده: «و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا - که هر کس را بخواهد یاری می کند - شاد می گردند»، منظور از این یاری، یاری حضرت فاطمه علیها السلام نسبت به دوستانش می باشد.

نام زهرا «سلام الله علیها»

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّيتِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ زَهْرَاءُ؟

فَقَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتْهُ فَلَمَّا أَشْرَقَتْ أَضَاءَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ بُنُورَهَا وَغَشِيَتْ أَبْصَارُ الْمَلَائِكَةِ وَخَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ لِلَّهِ سَاجِدِينَ وَقَالُوا: إِلَهَنَا وَسَيِّدَنَا مَا لِهَذَا النُّورِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي أَسْكَنْتُهُ فِي سَمَائِي خَلَقْتُهُ مِنْ عَظَمَتِي أَخْرَجْتُهُ مِنْ صُلْبِ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِي أَفْضَلُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَخْرَجْتُهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ أَنْتُمْ يَقُومُونَ بِأَمْرِي يَهْدُونَ إِلَيَّ حَقِّي وَاجْعَلُهُمْ خُلَفَائِي فِي أَرْضِي بَعْدَ انْقِضَاءِ وَحْيِي. {علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۸۰}

جابر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: چرا فاطمه ی زهرا علیها السلام زهرا نامیده شد؟

فرمودند: زیرا خدای عزوجل او را از نور عظمتش آفرید و هنگامی که آن نور درخشید آسمانها و زمین به نورش روشن شده و دیدگان فرشتگان را فرا گرفت و فرشتگان برای خدا سجده نموده و عرض کردند: ای معبود و سرور ما، این نور چیست؟ خدا به آنها وحی فرمود: این نوری از نور من است که در آسمانم ساکنش کرده ام، آن را از عظمت خویش آفریدم، آن را از صلب پیامبری از پیامبرانم که بر همه ی پیامبران برتریش داده ام خارج می نمایم و از این نور امامانی را که به امر من قیام می کنند و مردم را به حق من هدایت می نمایند بیرون می آورم و آنها را پس از انقطاع وحی، جانشینان خود در روی زمینم قرار

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لِمَ سُمِّيَتِ الزَّهْرَاءُ؟

فَقَالَ: لِأَنَّهَا كَانَتْ إِذَا قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا زَهَرَ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. {علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۸۱}

جعفر بن محمد بن عماره از قول پدرش می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: چرا حضرت فاطمه علیها السلام زهرا نامیده شد؟

فرمودند: زیرا وقتی آن حضرت در محرابش می ایستاد نورش برای اهل آسمان می درخشید، همان طوری که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد.

عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لِمَ سُمِّيَتِ الزَّهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَامُ زَهْرَاءُ؟

فَقَالَ: لِأَنَّهَا تَزْهَرُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّهَارِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِالنُّورِ؛

كَانَ يَزْهَرُ نُورُ وَجْهِهَا صِيْلَاءَ الْعَدَاةِ وَالنَّاسِ فِي فُرْشِهِمْ فَيَدْخُلُ بِيَاضَ ذَلِكَ النُّورِ إِلَى حُجْرَاتِهِمْ بِالْمَدِينَةِ فَيَتَبَيَّنُ حَيْطَانُهُمْ فَيَعْجَبُونَ مِنْ ذَلِكَ فَيَأْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَسْأَلُونَهُ عَمَّا رَأَوْا فَيُرْسِلُهُمْ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَيَأْتُونَ مَنْزِلَهَا فَيَرَوْنَهَا قَاعِدَةً فِي مِحْرَابِهَا تُصَلِّيُ وَالنُّورُ يَسْطَعُ مِنْ مِحْرَابِهَا مِنْ وَجْهِهَا فَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي رَأَوْهُ كَانَ مِنْ نُورِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

فَإِذَا نَصَفَ النَّهَارُ وَتَرْتَبَتْ لِلصَّلَاةِ زَهْرٌ وَجْهِهَا بِالصُّفْرِهَ فَيَدْخُلُ الصُّفْرَةَ حُجْرَاتِ النَّاسِ فَتَضِيءُ فَرَّ ثِيَابِهِمْ وَأَلْوَانُهُمْ فَيَأْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَسْأَلُونَهُ عَمَّا رَأَوْا فَيُرْسِلُهُمْ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَيَرَوْنَهَا قَائِمَةً فِي مِحْرَابِهَا وَقَدْ زَهَرَ نُورُ وَجْهِهَا.

فَإِذَا كَانَ آخِرُ النَّهَارِ وَغَرَبَتِ الشَّمْسُ احْمَرَّ وَجْهَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَشْرَقَ وَجْهِهَا بِالحُمْرِهِ فَرِحًا وَشُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَكَانَ يَدْخُلُ حُمْرُهُ وَجْهِهَا حُجْرَاتِ الْقَوْمِ وَتَحْمَرُّ حَيْطَانُهُمْ فَيَعْجَبُونَ مِنْ ذَلِكَ وَيَأْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ، فَيُرْسِلُهُمْ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَيَرَوْنَهَا جَالِسَةً تَسْبِيحُ اللَّهَ وَتُحَمِّدُهُ وَنُورٌ وَجْهِهَا يَزْهَرُ بِالحُمْرِهِ فَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي رَأَوْا كَانَ مِنْ نُورِ وَجْهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ. فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ النُّورُ فِي وَجْهِهَا حَتَّى وُلِدَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهُوَ يَتَقَلَّبُ فِي وُجُوهِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي الْأَنْثَمَةِ مِمَّا أَهَلَ الْبَيْتِ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ. {علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۸۰}

ابان بن تغلب می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! چرا حضرت زهرا علیها السلام زهرا نامیده شد؟

فرمودند: زیرا نور حضرت زهرا علیها السلام در روز سه مرتبه برای امیر المؤمنین علیه السلام می درخشید:

هنگام نماز صبح که مردم در فراش و بسترشان بودند نور صورت آن حضرت می درخشید و سفیدی آن نور به اتاقهای آنها

در مدینه می تابید و دیوارهایشان به نور سفید روشن می شد، آنها از این امر تعجب می کردند و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می رسیدند و درباره ی آنچه دیده بودند از آن حضرت می پرسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به منزل فاطمه علیها السلام می فرستاد، آنها آنجا رفته حضرتش را می دیدند که در محراب نشسته و نماز می خواند و نور از محرابش، از صورت آن بانو ساطع است، می فهمیدند نوری که دیده بودند از نور حضرت فاطمه علیها السلام بوده.

وقتی روز به نیمه می رسید و حضرت زهرا علیها السلام مشغول نماز ظهر می شدند نوری زرد رنگ از صورت آن حضرت می درخشید و زردی نور در اتاقهای مردم می تابید و لباسها و رنگشان زرد می گردید، باز خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و از آن جناب راجع به آنچه دیده بودند می پرسیدند، پیامبر ایشان را به منزل حضرت فاطمه علیها السلام می فرستاد، وقتی آنجا می رفتند می دیدند آن حضرت در محرابش ایستاده و نور صورتش درخشش دارد.

و هنگامی که روز به آخر می رسید و خورشید غروب می کرد نور صورت آن حضرت به سرخی می گرایید پس صورتش با رنگ سرخی می درخشید که نشانگر خوشحالی ایشان و نشانه شکرگزاری آن حضرت در مقابل خدای عزوجل بود، سرخی نور آن حضرت داخل منازل مردم می شد و دیوارهایشان را سرخ می کرد، ایشان به شگفت آمده و محضر پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و سر آن را از آن حضرت سؤال می کردند، پیامبر ایشان را به منزل حضرت زهراء علیها السلام می فرستاد، آنها به منزل خانم می رفتند و می دیدند که آن حضرت نشسته و خدا را تسبیح و تمجید می نماید و نور صورتش با رنگی قرمز می درخشد، آنها می فهمیدند نوری که دیده بودند از نور صورت فاطمه علیها السلام می باشد، آری پیوسته این نور در صورت آن حضرت بود تا وقتی که حضرت امام حسین علیه السلام متولد شدند از آن پس این نور در صورت های ما ائمه پدیدار شد و هر امامی که از دنیا می رود در صورت امام بعدی ظاهر می گردد تا روز قیامت.

نور چادر حضرت زهرا «سلام الله علیها»

رُوی أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَفْرَضَ شَعِيرًا مِنْ يَهُودِيٍّ، فَمَاسَتْ رَهْنَهُ شَيْئًا فَدَفَعَ إِلَيْهِ مِائَةَ فَاطِمَةَ رَهْنًا وَ كَانَتْ مِنَ الصُّوفِ، فَأَدْخَلَهَا الْيَهُودِيَّ إِلَى دَارِهِ وَ وَضَعَهَا فِي بَيْتِ.

فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلُ دَخَلَتْ زَوْجَتَهُ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الْمَلَاءَةُ لِسُغْلِ، فَرَأَتْ نُورًا سَاطِعًا أَضَاءَ بِهِ الْبَيْتَ، فَانصَرَفَتْ إِلَى زَوْجِهَا وَ أَخْبَرَتْهُ بِأَنَّهَا رَأَتْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ ضَوْءًا عَظِيمًا، فَتَعَجَّبَ زَوْجُهَا الْيَهُودِيَّ مِنْ ذَلِكَ وَ قَدْ نَسِيَ أَنَّ فِي بَيْتِهِمْ مِائَةَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَهَضَّ مُسِيرًا وَ دَخَلَ الْبَيْتَ، فَإِذَا ضِيَاءُ الْمَلَاءَةِ يَنْشُرُ شِعَاعَهَا كَأَنَّهُ يَشْتَعِلُ مِنْ يَدْرِ مُنِيرٍ يَلْمَعُ مِنْ قَرِيبٍ فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِكَ فَانْعَمَ النَّظَرَ فِي مَوْضِعِ الْمَلَاءَةِ فَعَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ النُّورَ مِنْ مِائَةِ فَاطِمَةَ فَخَرَجَ الْيَهُودِيَّ يَغْدُو إِلَى أَقْرَبِيَّائِهِ وَ زَوْجَتَهُ تَعْدُو إِلَى أَقْرَبَائِهَا وَ اسْتَحْضَرَهُمْ دَارَهُمَا فَاسْتَجْمَعَ نَيْفٌ وَ ثَمَانُونَ نَفْرًا مِنَ الْيَهُودِ قَرَأُوا ذَلِكَ وَ أَسْلَمُوا كُلَّهُمْ. {الخراج و الجرائح، ج ٢، ص ٥٣٧}.

روایت شده که حضرت علی علیه السلام مقداری جو از یک یهودی قرض کرد، یهودی در مقابل چیزی را به عنوان رهن درخواست کرد. حضرت علی علیه السلام چادر حضرت فاطمه علیها السلام را که از پشم بود به عنوان رهن به او سپرد، یهودی چادر را به خانه برده و در اتاقی گذاشت.

شب هنگام همسر آن یهودی برای انجام کاری داخل اتاقی که چادر در آن بود شد، نور تابانی را دید که اتاق را روشن کرده، فوراً از اتاق خارج شده و نزد شوهرش رفت و خبر داد که نور عظیمی در آن اتاق مشاهده کرده، شوهر یهودیش که فراموش کرده بود چادر فاطمه علیها السلام در آن اتاق است تعجب نموده و به سرعت برخاست و داخل آن اتاق شد، روشنایی چادر چنان پرتو افکنی می کرد که گویی از ماه درخشانده ای که در همان نزدیکی می درخشید پرتو می گرفت. یهودی به شگفت آمد و خوب به محل چادر نگاه کرد، دریافت که آن نور از چادر فاطمه علیها السلام است. بیرون دوید و نزدیکانش را خبر کرد، همسرش نیز بیرون دوید و به نزدیکان خود خبر داد و همه را در خانه شان حاضر کردند، بیش از هشتاد یهودی گرد آمدند و آن صحنه را دیدند و همه اسلام آوردند.

از دواج نور با نور

عَلِيَّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ لَهُ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ وَجْهًا. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ، لَمْ أَرَكَ فِي مِثْلِ هَذِهِ الصُّورَةِ! فَقَالَ الْمَلَكُ: لَسْتُ بِجَبْرَائِيلَ، أَنَا مَحْمُودٌ وَبَعْتَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ. قَالَ: مَنْ مِنْ مَنْ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. {معانی الأخبار، ص ۱۰۴ و أمالی شیخ صدوق، ص ۵۹۲. و رک: مناقب خوارزمی، ص ۳۴۰}

علی بن جعفر گوید: از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستند بودند که فرشته ای بر ایشان وارد شد که بیست و چهار صورت داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: حبیبم جبرئیل، تو را در این صورت ندیده بودم! فرشته عرض کرد: من جبرئیل نیستم، من محمودم، خدا مرا فرستاده که نور را با نور تزویج کنم. فرمودند: چه کسی را با چه کسی؟ عرض کرد: فاطمه را با علی علیهما السلام.

نور لبخند فاطمه «سلام الله علیها»

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بَيْنَمَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ يَتَعَمَّوْنَ وَأَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ يَعِدُّوْنَ، إِذْ لَأَهْلِ الْجَنَّةِ نُورٌ سَاطِعٌ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا هَذَا النُّورُ؟ لَعَلَّ رَبَّ الْعِزَّةِ أَطَّلَعَ فَنَظَرَ إِلَيْنَا.

فَيَقُولُ لَهُمْ رِضْوَانٌ: لَمَا وَلَكُنْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَيَازِحَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَتَبَسَّمَتْ، فَأَضَاءَ ذَلِكَ النُّورُ مِنْ ثَنَائِهَا. {مقتل الحسين عليه السلام (تأليف خوارزمي)، ج ۱، ص ۱۱۳. در روایتی که از قول ابن عباس نقل شده آمده که بهشت از نور خنده ی حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام روشن خواهد شد. رک: أمالی شیخ صدوق، ص ۲۶۱ و روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۶۳}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی اهل بهشت در بهشت از نعمتهای بهشتی بهر مند می شوند و اهل آتش در آتش عذاب می شوند ناگهان نوری بر اهل بهشت می تابد، بعضی به بعض دیگر می گویند: این نور چیست؟ شاید پروردگار عزت بر ما نظر کرده!

پس رضوان (کلیددار بهشت) به آنها می گوید: خیر، بلکه حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه علیها السلام مزاح نمود و حضرت فاطمه علیها السلام لبخند زد، این نور از دندانهای خانم است.

دعای نور

جالب است که دعای معرف به دعای نور را نیز حضرت زهرا علیها السلام به سلمان یاد دادند و فرمودند: این دعایی است که پدرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله به من آموخته و من هر صبح و شام آن را می گویم.

سلمان عرضه داشت: سرورم، آن را به من تعلیم فرمایید.

فرمودند: اگر دوست داشتی که در طول زندگیت در دنیا دچار تب نشوی بر آن مواظبت کن:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ النَّوْرِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورِ النَّوْرِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورِ عَلِيٍّ نُورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّوْرَ مِنَ النَّوْرِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّوْرَ مِنَ النَّوْرِ وَ أَنْزَلَ النَّوْرَ عَلَى الطُّورِ فِي كِتَابٍ مَشْهُورٍ فِي رَقٍّ مَنُشُورٍ بِعَدْرِ مَقْدُورٍ عَلَى نَبِيِّ مَحْبُورٍ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُورٌ وَ بِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ وَ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ مَشْكُورٌ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

سلمان گوید: دعا را یاد گرفتم و به خدا قسم به بیش از هزار نفر از اهل مدینه و مکه که دچار بیماری تب بودند یاد دادم، به اذن خدا همه از بیماری شفا یافتند. {مهج الدعوات، ص ۷}.

نور آل محمد «صلی الله علیه و آله»

اگر چه در روایات متعددی در منابع فریقین، نورانیت همه ی ائمه علیهم السلام مطرح شده، {رک: احقاق الحق، ج ۵، ص ۲۴۸، ج ۹، ص ۲۰۳ و ۲۶۰ (نور پنج تن علیهم السلام)، ج ۱۱، ص ۳۳۶ (نور سر مطهر امام حسین علیه السلام)، ج ۱۳، ص ۵۹ (انوار ائمه علیهم السلام). و درباره ی بهره مندی شیعیان و محبین اهل بیت علیهم السلام از نور. رک: احقاق الحق، ج ۴، ص ۴۸۵، ج ۶، ص ۴۴۱، ج ۱۵، ص ۲۲۰، ۲۲۱، ج ۱۷، ص ۲۶۳ و ۳۰۴ و ج ۱۸، ص ۵۲۵ (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»: أَكْثَرُكُمْ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْثَرُكُمْ حُبًّا لَّأَيِّ لَيْلٍ مُحَمَّدٍ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»).} اما در میان ائمه علیهم السلام، آن امامی که به خواست خدا با ظهورش، نور هدایتش همه ی عالم را فرا خواهد گرفت حضرت قائم «عجل الله تعالی فرجه» می باشد. از این رو نورانیت آن حضرت به طور ویژه در برخی از روایات مطرح شده است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ... «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ».

قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لِوَصِيِّهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ.

قُلْتُ: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»؟

قَالَ: يَظْهَرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ، قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» وَلَمَّا يَهِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {الكافي، ج ١، ص ٤٣٢}.

محمد بن فضیل گوید: از حضرت کاظم علیه السلام درباره ی این فرمایش خدای عزوجل پرسیدم: ... «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد».

فرمودند: او کسی است که رسولش را به ولایت و وصیش فرمان داد، ولایت همان دین حق است.

گفتم: «تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند»؟

فرمودند: در زمان قیام حضرت قائم علیه السلام آن را بر همه ی ادیان پیروز می گرداند. فرمودند: خدا می فرماید: «و خدا کامل کننده ی نور خویش است» یعنی ولایت حضرت قائم علیه السلام.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِي فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيَصِلَ إِلَى خَلْفَتِهِ وَ تُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ. {كمال الدين، ج ١، ص ٢٨٠}.

عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی کند تا اینکه فرزندان مهدی در آن روز ظهور کند و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و پشت سر او نماز خواند و زمین به نورش روشن گردد و حکومتش به شرق و غرب عالم برسد.

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شدند در آنجا خدا به ایشان فرمود: سرت را بلند کن (و بالا را نگاه کن).

آن حضرت سر مبارکش را بالا بردند، انوار سیزده معصوم را دیدند؛ دخترشان حضرت زهرا علیها السلام به همراه انوار دوازده امام علیهم السلام، که در میان همه ی آن انوار، نور حضرت مهدی علیه السلام درخشش ویژه ای داشت:

«الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»:

«نور حضرت حجت بن الحسن علیه السلام در میان آن انوار قرار داشت و در آن میان همچون ستاره ای درخشان بود».

و هنگامی که پیامبر پرسید: خداوند! اینان چه کسانی هستند؟

خدا فرمود: اینها، ائمه علیهم السلام هستند و این، قائم علیه السلام است که حلال و حرام را آن طور که من حلال و حرام کرده ام به اجرا می گذارد، به وسیله او از دشمنانم انتقام می گیرم و او مایه آسایش و راحتی دوستان من است و اوست که قلوب شیعیان را از شر ظالمان و منکران و کافران آرامش می بخشد و با انتقام گرفتن از آنها باعث خوشحالی شیعه می شود؛

لامت و عزی را تر و تازه از زمین خارج می کند و به آتش می کشد و به راستی شیفتگی مردم به آن دو در آن روز، از شیفتگی مردم نسبت به گوساله و سامری بیشتر خواهد بود. {عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۸}.

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: آخِرُنَا حُجَّةُ اللَّهِ خَاتَمُ الْأَيْمَةِ وَ مُنْقِذُ الْأُمَّةِ وَ غَايَةُ النُّورِ. {غرر الأخبار، ص ۱۹۵. در نقل دیگری از این روایت به جای تعبیر «غایة النور»، تعبیر «مُنْتَهَى النُّور» آمده است، رک: بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۰۰}.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: آخرین ما حجت خدا و خاتم امامان و رهائی بخش امت و غایت نور است.

یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام به نام عَبَّاد بن محمد مدائنی روزی خدمت حضرت رسید و این دعاها را از ایشان شنید:

«أَنْجِزْ لَوْلِيكَ وَ ابْنِ نَيْبِكَ الدَّاعِيَ إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ وَ أَمِينِكَ فِي خَلْقِكَ وَ عَيْتِكَ فِي عِبَادِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ عَلَيْهِ صَلَوَاتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ عِيْدَهُ اللَّهُمَّ أَيْدُهُ بِنَصِيرِكَ وَ انصُرْ عَبْدَكَ وَ قَوْأَصِيحَابَهُ وَ صَبِّرْهُمْ وَ افْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا وَ عَجِّلْ فَرْجَهُ وَ أَمْكِنْهُ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءِ رَسُولِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»:

«[بارالها!] به وعده ی ولیت و پسر پیامبرت که به اذن تو بندگان را به سویت می خواند و امین تو در میان آفریدگانت و حجت تو بر آفریدگانت، که درودها و برکاتت بر او باد، وفا نما، بارالها! به یاری خویش او را تأیید فرما و آن بنده ات را یاری کن و یارانش را نیرومند فرما و آنان را شکیبیا گردان و از جانب خویش برایشان تسلط یاری بخشی عنایت فرما و ظهور او تعجیل فرما و او را بر دشمنانت و دشمنان رسولت چیره گردان، ای مهربانترین مهربانان».

به حضرت عرضه داشت: فدایتان کردم، مگر برای خودتان دعا نمی کردید؟

«قَالَ: دَعَوْتُ لِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَائِقِهِمْ وَ الْمُتَّقِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ»:

فرمودند: برای نور آل محمد صلی الله علیه و آله و راهبر ایشان، که به فرمان خدا از دشمنانشان انتقام می گیرد دعا کردم. {فلاح السائل، ص ۱۷۱}.

نورانیت قرآن

اشاره

بنابر آیات قرآن، همه ی کتابهای آسمانی که خدا بر پیامبران و رسولان امتهما نازل کرده، هم خود نور بوده و هم نسبت به غیر خود مُنیر و روشنگر بوده است. این مطلب هم به صورت عمومی درباره ی همه ی کتابهای آسمانی در قرآن آمده و هم به صورت خصوصی درباره ی برخی از کتابهای آسمانی:

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ» {آل عمران/۱۸۴}.

«پس اگر تو را تکذیب کردند، همانا فرستادگانی قبل از تو نیز تکذیب شدند که دلائل آشکار و نوشته ها و کتاب های روشنگر آورده بودند»

«وَإِنْ يَكْذُبوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ» {فاطر/۲۵}

«و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند نیز به تکذیب پرداختند، پیامبرانشان دلائل آشکار و نوشته ها و کتاب روشنگر برای آنها آوردند»

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ...» {مائده/۴۴}

«ما تورات را نازل کردیم که در آن نور و هدایت است...»

«وَ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» {مائده/۴۶}

«و از پی پیامبران پیشین عیسی بن مریم را فرستادیم که تورات پیش از خود را تصدیق می کرد و انجیل را به او دادیم که در آن نور و هدایت بود و مصدق تورات پیش از خود و هدایت و پندی برای پارسایان بود»

«وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ ؕ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِّلنَّاسِ...» {أنعام/۹۱}

«و خدا را چنان که سزاوار منزلت اوست نشناختند، آنگاه که گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرد؟ که برای مردم نور و هدایتی بود...»

این آیه در میان آیات مذکور اهمیت بیشتری دارد، از آن جهت که می گوید: اگر کسی گمان کند که خدا در تاریکی های نادانی و گمراهی دنیا، بشر را به حال خود رها کرده و نور و هدایتی برای او نازل نکرده، چنین کسی در معرفت و شناختش نسبت به خدای مهربان کاستی و نقصان وجود دارد.

اصلاً مهمترین وظیفه ای که خدا به خاطر آن پیامبران را به سوی امتها فرستاده همین بوده که آنها با کتابهای آسمانی و با معجزات و دلائل آشکار، امت خود را از تاریکی ها بیرون برده و در نور وارد کنند:

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» {إبراهيم/۵}

«و همانا موسی را با آیات خود فرستادیم که: قوم خود را از تاریکی ها به سوی نور بیرون آور و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعاً در این [یادآوری] برای هر صبر پیشه شکرگزاری نشانه هاست»

«الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» {إبراهيم/۱}

«الف، لام، را. کتابی که آن را به سوی تو نازل کردیم (قرآن) تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی ها به سوی نور در آوری، به راه آن شکست ناپذیر ستوده»

«هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ» {حدید/۹}

«او کسی است که بر بنده ی خود (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) آیاتی روشن فرو می فرستد تا شما را از تاریکی ها به نور در آورد و به راستی خداوند نسبت به شما رئوف و مهربان است»

«رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» {طلاق/۱۱}

«پیامبری را که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند از تاریکی ها به سوی نور بیرون برد»

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» {مائده/۱۶}

«خدا هر کس را که در پی جلب رضای اوست، به وسیله آن [قرآن] به راه های امن و سلامت رهنمون می شود و به خواست خود، آنها را از تاریکی ها به نور می برد و به صراط مستقیم هدایتشان می کند»

اما آیاتی که بیانگر نور بودن قرآن است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» {نساء/۱۷۴}

«ای مردم! شما را از پروردگارتان برهانی آمده و نوری روشنگر به سوی شما نازل کرده ایم»

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» {مائده/۱۵}

«ای اهل کتاب! همانا فرستاده ی ما به سوی شما آمده است که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که نهان می کردید برایتان روشن سازد و [البته از بسیاری می گذرد و همانا برای شما از جانب خدا روشنائی و کتابی روشنگر آمده است»

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» {تغابن/۸}

«پس به خدا و رسول او و نوری که فرو فرستاده ایم ایمان بیاورید و خدا به آنچه می کنید آگاه است»

قرآن کریم نور است، هم ظاهر الفاظ آیاتش نور است و هم باطن و معانی عمیق آن. کسی که قرآن را قرائت کند از نور الفاظ قرآن برخوردار می شود و کسی که در آیاتش تدبر و تفکر کند، قلب و جاننش، از نور معانی قرآن نورانی می گردد و البته فاصله ی این دو نور از یکدیگر و برتری نور معانی قرآن بر نور الفاظ آن، به اندازه ی فاصله و برتری لفظ نسبت به معناست.

در روایات، اهلبیت علیهم السلام درباره ی هر دو نوعِ برخورداری از نور قرآن سخن گفته اند.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: نَوَّرُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ ... فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كُتِرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا. {الكافی، ج ۲، ص ۶۱۰}.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خانه های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید ... زیرا هر گاه در خانه ای، قرآن زیاد تلاوت شود خیر و برکت آن خانه زیاد شود و اهل آن در گشایش واقع شوند و آن خانه برای اهل آسمان بدرخشد چنان که ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: حَمَلَهُ الْقُرْآنُ الْمُخْصُوصُونَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ الْمُتَّبِعُونَ نُورَ اللَّهِ. {تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۳}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: حاملان قرآن، ویژگیان رحمت خدا و پوشندگان نور خدایند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ وَ تَبْيَانٌ مِنَ الْعَمَى وَ اسْتِيقَالَةٌ مِنَ الْعُتْرَةِ وَ نُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ وَ ضِيَاءٌ مِنَ الْأَحْدَاثِ. {الكافی، ج ۲، ص ۶۰۰}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: قرآن راهنمای در مقابل گمراهی و بینائی از هر کوری و سبب نجات از لغزشها و نور در هر تاریکی و روشنگر در پیشامدهاست.

حضرت امیر علیه السلام به پرسشگری که درباره ی خدا از ایشان پرسید فرمودند: «فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتُمْ بِهِ وَ اسْتَضَيْتُمْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ»: {نهج البلاغه، ص ۱۲۵، خ ۹۱} «ای پرسشگر، بنگر، آنچه را که قرآن از صفات خدا بیان می دارد بپذیر و از نور هدایتش روشنایی گیر».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ فِي وَصِيَّتِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصِيحَابِهِ: اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدًى اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ نُورَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ. {الكافی، ج ۲، ص ۲۱۶}.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: از توصیه های حضرت امیر علیه السلام به یارانش این بود: بدانید که همانا قرآن هدایت شبانه روزی و نور شب تاریک است.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نامه ای که به فرزندشان نوشتند او را بدین مطلب سفارش کردند: «أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ

... و نُورُهُ بِالْحِكْمَةِ: {نهج البلاغه، ص ۳۹۲، نامه ۳۱} «دل را با موعظه زنده دار ... و با حکمت نورانی کن».

لذا قرآن کریم، از آن رو که بارزترین مصداق حکمت است موجب نورانیت دل می شود:

«ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» {إسراء/۳۹}.

«اینها از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است»

و حضرت صادق علیه السلام در دعای خود، از خدا می خواهد که تمام وجود و زندگیش را به نور قرآن نورانی کند:

اللَّهُمَّ إِنِّي ... أَسْأَلُكَ ... أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ نُورَ صَدْرِي ... وَ اجْعَلْهُ نُورًا فِي بَصِيرِي وَ نُورًا فِي مُخِّي وَ نُورًا فِي عِظَامِي وَ نُورًا فِي عَصَبِي وَ نُورًا فِي قَصَبِي وَ نُورًا فِي شَعْرِي وَ نُورًا فِي بَشْرِي وَ نُورًا مِنْ فَوْقِي وَ نُورًا مِنْ تَحْتِي وَ نُورًا عَنْ يَمِينِي وَ نُورًا عَنْ شِمَالِي وَ نُورًا فِي مَطْعَمِي وَ نُورًا فِي مَشْرَبِي وَ نُورًا فِي مَحْشَرِي وَ نُورًا فِي قَبْرِي وَ نُورًا فِي حَيَاتِي وَ نُورًا فِي مَمَاتِي وَ نُورًا فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنِّي حَتَّىٰ تَبْلُغَنِي بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ يَا نُورُ يَا نُورَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. {مصباح المتعبد، ص ۳۳۵}.

خدایا از تو می خواهم ... که قرآن را نور سینه ام سازی ... و قرار دهی آن را نوری در چشمم و نوری در مغزم و نوری در استخوان هایم و نوری در اعصابم و نوری در استخوانم و نوری در مویم و نوری در پوستم و نوری از بالا و نوری از پایین و نوری از راست و نوری از چپ و نوری در خوراکم و نوری در نوشیدنی ام و نوری در رستخیزم و نوری در قبرم و نوری در زندگیم و نوری در مرگم و نوری در هر چیزی که از من است، تا اینکه توسط آن مرا به بهشت برسانی، ای نور، ای نور آسمانها و زمین.

نکته ی مهمی که در بهره گیری از نور قرآن بایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که اگر کسی از نور معانی قرآن بی بهره باشد و به جای هدایت، در مسیر ضلالت و در تاریکی ها باشد، چنین کسی از نور الفاظ قرآن هم بهره نخواهد برد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: رَبُّ تَالِي الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ. {جامع الأخبار، ص ۴۸}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چه بسا تلاوت کننده ی قرآنی که قرآن او را لعنت می کند.

برای اینکه بدانیم برخورداران و نیز محرومان از نور معانی قرآن چه کسانی هستند - با توجه به اینکه مقصود از نور معانی، نور هدایت است - باید بدانیم که قرآن ما را به چه چیزی هدایت می کند

(رک: مبحث خصوصیت «هدایت توسط قرآن»، ذیل عنوان «هدایت قرآن به ولایت»).

در اینجا اجمالاً در معرفی مصداق این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله کلامی را حضرت سجاد علیه السلام روایت می کنیم:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... وَ ذَهَبَ آخِرُونَ إِلَى التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِنَا وَ اخْتَجُّوا بِمِثْلِهِ الْقُرْآنَ فِتْيًا وَ لَوْهَ بَارَائِهِمْ وَ أَتَهُمُوا

مِثْلُ نُورِ الْخَبْرِ مِمَّا اسْتَحْسَنُوا يَقْتَحِمُونَ فِي أَغْمَارِ الشُّبُهَاتِ وَ دِيَاجِرِ الظُّلَمَاتِ بِغَيْرِ قَبْسِ نُورٍ مِنَ الْكُتَابِ وَ لَمَّا أَثَرَهُ عِلْمٍ مِنْ مَظَانِّ الْعِلْمِ. {كشف الغمه، ج ۲، ص ۹۹.}

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند: ... و گروهی دیگر دچار کوتاهی نسبت به امر (ولایت) ما شدند و به آیات متشابه قرآن [بر عقیده ی باطلشان] استدلال جستند و قرآن را بنا بر نظر خود معنا کردند و اخبار وارده را نیز بر اساس پسند خود متهم کردند. آنان در گرداب شبهات و در تاریکی ها فرو می روند بدون اینکه از پرتوی از نور کتاب و باقیمانده ی علمی از اهل علم بهره ای داشته باشند.

جلد ۳

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

در ادامه ای مبحث ویژگیهای مشترک قرآن و اهل بیت علیهم السلام اینبار به موضوع مبارک اشاره می کنیم .

اما مخاطب ما نوع مردم عامی هستند از این رو بیشتر به بیان مصادیق در قالب داستان پرداخته ایم .

بر همه ی پیروان اهل بیت عصمت و طهارت ثابت است ، همانگونه که قرآن کریم مبارک و دارای برکت است وجود نازنین چهارده معصوم علیهم اسلام نیز مبارک هستند .

از شما دعوت میکنیم بحث را پیگیری بفرمایید :

ص: ۲

مبارک

لغت مبارک

صفت مبارک، مشتق از ریشه ی بَرکت است. از این ریشه مشتقات متعددی در کلام عرب دیده می شود. دکتر محمد بیستونی (۱) در کتاب ارزشمند "لغت شناسی و مفاهیم قرآن کریم" (ص ۱۲۷، ش ۱۸۷) می نویسد:

بَرکت: فایده ی ثابت. (الْبَرَكَةُ: النَّماءُ و الزَّيَادَةُ - لسان العرب).

قاموس (فیروزآبادی) برکت را نُمو، زیادت، سعادت و بُرُوک را ثبوت معنی کرده و گوید:

«بَارِكْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله»

یعنی: شرف و کرامت آنها را همیشگی کن.

پس برکت به معنی ثبوت فایده است، در اثر نُمو و رشد.

محل جمع شدن آب را "بِرْکَه" گویند، که آب در آن ثابت است.

"تَبَارَكَ اللهُ" از آن جهت گفته می شود که فائده های ثابت در نعمتها و الطاف خدا و از جانب خداست، با بلندی مقام:

«تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۲)

یعنی: «پربرکت و زوال ناپذیر است خداوند پروردگار جهانیان».

۱- رئیس هیئت مدیره ی گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان

۲- أعراف/ ۵۴

توضیحی پیرامون آیه ی کریمه

برکت و زوال ناپذیری خداوند، که با تعبیر «تَبَارَكَ اللهُ» در آیه ی فوق از آن یاد شده، در تمامی صفات الهی، قابل مشاهده است. مثلاً علم الهی برکت دارد، که از مصادیق برکت آن، وحی خدا به پیامبران و الهام به اوصیای ایشان علیهم السلام جهت هدایت مردمان جهان است.

قدرت خداوند برکت دارد، چنانکه آثار گسترده ی خلقت و آفرینش الهی در کرانه های جهان هستی، هر کدام، حاکی از قدرت خداوند در خلق و آفرینش موجودات شگفت و پر رمز و راز است و این پیچیدگی، خود، علاوه بر قدرت، حاکی از صفت علم و دانش بیکران الهی نیز می باشد.

برکت و فراوانی رحمت و مهربانی خدا بر بندگان و موجودات جهان هستی، در سرتاسر گیتی، نمود و تجلی دارد. که این نیز، باز هم به نحوی، مربوط به همان علم و قدرت اوست.

و همینطور، سایر صفات الهی، دارای برکت و فزونی بی حد و حصر و اعجاب آور و شگفت انگیز هستند ... و در یک کلام باید گفت: برکت، لازمه ی ذات الهی و صفات اوست.

برخی معانی دیگر برکت

اشاره

سعادت، دعای دسته جمعی پس از ادای نماز، فُزُونی. (۱)

توضیح: معانی فوق برای کلمه ی برکت، جملگی در یک وجه معنوی، اشتراک دارند و آن این است که: در سعادت و خوشبختی، نوعی فزونی بخت و اقبال، مدّ نظر است؛ در دعای دسته جمعی نیز، نوعی فزونی و شورِ جمعی حاکم است. فزونی ثمرات و چیزهای دیگر نیز محتاج بیان نیست و کاملاً ملموس و مشهود است.

تعریف لغوی برکت، مُبارک، تَبَارُک

مرحوم ملا خلیل قزوینی (متوفای ۱۰۸۹ق) در کتاب «صافی، در شرح کافی» در شرح حدیث «جنود عقل و جهل»، ذیل کلمه «الْبَرَکَة» می نویسد:

«الْبَرَکَة» حسن تدبیر در اصلاح چیزها و «مُبَارَکَة» مصدر باب مُفَاعَلَه، فوق آنست و از آن مأخوذ است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ» (۲) که به صیغه اسم زمان یا اسم مفعول همین باب (به معنی شب پر برکت یا مبارک) است و «تَبَارُک» مصدر باب تَفَاعُل، فوق هر

۱- فرهنگ ابجدی عربی فارسی، فؤاد افرام بستانی، ترجمه: استاد رضا مهیار.

۲- (دخان/۳)

دو است (یعنی بسیار مبارک و بلندمرتبه بودن)، مثل: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» (۱) و مثل: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۲).
و از جمله «بَرَكَة» است، فعلی که باعث پایداری بهره مندی از مال باشد، مثل کسب آن از مَمَر حلال و خرج آن، بی اسراف (ولخرجی) و تقتیر (بُخْل)». (۳).

چند نمونه از بکارگیری لفظ یا مفهوم «برکت» در احادیث

۱ – دمیدن در غذا برکت آن را می برد

در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«النَّفْخُ فِي الطَّعَامِ يَذْهَبُ بِالْبَرَكَةِ»

«دمیدن (فوت کردن) در غذا (برای سرد کردنش)، برکت آن را می برد». (۴).

توضیح: ممکن است تعبیر “بردن برکت غذا” به سبب این باشد که دمیدن بر غذا، موجب آلودگی آن به انواع میکروبها و باکتریهای موجود در دهان یا گلوی شخص دمنده و نیز آلوده شدن آن به دی اکسید کربن (حاصل بازدم تنفس) است و این مسأله سبب می شود که برکت و نیروزایی آن غذا از بین برود یا کمتر شود. شاید هم علتی معنوی در این نهی باشد.

۱- (مُلْك/۱)

۲- (مؤمنون/۱۴)

۳- صافی در شرح کافی، ملا خلیل قزوینی، نشر دارالحدیث قم، ۱/۲۴۷.

۴- مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی (ره)، باب ۷، فصل ۳، ص ۱۴۶، نشر رضی - قم.

۲ - عدس، خوردنی مبارک

امام صادق (علیه السلام) به نقل از پدران گرامی خود، فرمودند:

«بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسٌ فِي مُصَلَّاهُ إِذْ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ التَّيْهَانِ فَقَالَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَأَجْلِسُ إِلَيْكَ كَثِيرًا وَ أَسْمَعُ مِنْكَ كَثِيرًا، فَمَا يُرِقُّ قَلْبِي وَ لَمَّا تُسْرِعُ دَمْعَتِي! فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا ابْنَ التَّيْهَانِ، عَلَيْكَ بِالْعِدْسِ! وَ كُلْهُ؛ فَإِنَّهُ يُرِقُّ الْقَلْبَ وَ يُسْرِعُ الدَّمْعَةَ وَ يُذْهِبُ الْكِبْرِيَاءَ وَ هُوَ طَعَامُ الْأَبْرَارِ وَ قَدْ بَارَكَ فِيهِ سَبْعُونَ نَبِيًّا».

«یک روز در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در جای نماز خود نشسته بود؛ عبدالله بن تیهان آمد و گفت: یا رسول الله! من بسیار خدمت شما می نشینم و به سخن شما بسیار گوش فرا می دهم، ولی رقت قلب پیدا نمی کنم و اشکم نمی آید!

حضرت فرمود: عدس بخور که قلب را رقت می بخشد و اشک را فرو می ریزد و هفتاد پیغمبر به آن تبرک جسته اند و یا سبب برکت در آن (به جهت استعمال آن در طعام خود) شده اند».(۱)

۳ - برکت خرده های نان و غذای سفره

بُورِكَ فِيكَ: این تعبیر برای دعا نیست و بلکه برای جواب ردّ به سؤال کننده است و به معنای "خدا بدهد؛ برو روزیت را از جای دیگر بخواه و مانند آن" می باشد.(۲)

۱- مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ترجمه میرباقری، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲- فرهنگ ابجدی.

البته، گاهی این تعبیر برای دعا نیز به کار رفته است؛ چنانکه در حدیث آمده است:

« وَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ يَلْتَقِطُ نُثَارَةَ الْمَائِدَةِ؛ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

«بُورِكَ لَكَ وَبُورِكَ عَلَيْكَ وَبُورِكَ فِيكَ!»

فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِغَيْرِي؟ قَالَ:

«نَعَمْ؛ مَنْ أَكَلَ مَا أَكَلْتَ فَلَهُ مَا قُلْتَ لَكَ...»

پیغمبر صلی الله علیه و آله ابویوب انصاری را دید که خرده های غذا را - که از سفره [بیرون] افتاده - جمع می کند، حضرت فرمود:

«زندگی تو پر برکت باد! (برای تو، بر تو و در (مال) تو، برکت باشد!)»

ابویوب گوید: عرضه داشتم: یا رسول الله! این دعا برای دیگری هم هست؟

فرمود: «آری، آنچه را تو خوردی (از خرده های غذا) هر کس بخورد، همین دعا برای او نیز می باشد». (۱)

۴ - برکت در زکات و صلای رحم

در حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است:

«يَا كُمَّيلُ! الْبَرَكَهُ فِي مَالٍ مَنْ آتَى الزَّكَاةَ وَوَأَسَى الْمُؤْمِنِينَ وَوَصَلَ الْأَقْرَبِينَ»

۱- مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، باب ۷، فصل ۳، در آداب اکل، ترجمه میرباقری، ج ۱، ص ۲۷۶.

«ای کمیل! برکت در مال و ثروت کسی است که زکات دهد و اهل ایمان را یاری نماید و صَلَّه ی رَحِم کند».^(۱)

۵ - برکت در صدقه

نیز در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در رابطه با صدقه و آثار آن، آمده است:

«حُسْنُ الصَّدَقَةِ يَقْضِي الدَّيْنَ وَ يَخْلِفُ عَلَى الْبَرَكَه»

«صدقه ی نیکو، دین و بدهی را ادا می کند و برکت در پی مال از دست رفته، می آورد».^(۲)

۶ - حکایت گردنبند پر برکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

علامه مجلسی (ره) در بحارالانوار^(۳) به نقل از کتاب بشارهالمصطفیٰ صلی الله علیه و آله از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت:

یک روز پیغمبر معظّم اسلام صلی الله علیه و آله پس از خواندن نماز عصر در میان محراب عبادت نشست و مردم در اطراف آن بزرگوار نشستند؛

۱- تُحْفُ الْعُقُول، ابن ابی شُعْبَه حَرَّانِي، ترجمه جعفری، ص ۱۵۶.

۲- الکافی، شیخ کلینی، چاپ اسلامیة، عربی، ۱۰ / ۴.

۳- بحارالانوار (ج ۴۳/ص ۵۸)

در آن هنگام پیرمردی از مهاجرین عرب که لباسهای کهنه ای پوشیده بود و از شدت ضعف و پیری نمی توانست خویشتن را نگاهداری نماید، به حضور آن حضرت وارد شد؛ پیامبر مهربان اسلام متوجه ی وی گردید و از حال او جو یا شد.

پیرمرد گفت: یا محمد! من گرسنه ام، غذا به من بده؛ برهنه ام، لباس می خواهم؛ تهیدست می باشم، مرا بی نیاز گردان!

پیغمبر خدا فرمود: من چیزی ندارم به تو عطا کنم، ولی در عین حال: «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ» یعنی «راهنمای به سوی خیر، نظیر عامل به آن خیر می باشد»، برخیز به جانب خانه ی آن کسی برو که خدا و رسول او را دوست دارد، و آنها نیز وی را دوست دارند، آن کسی که خدا را بر خویشتن مقدم می دارد، برو به جانب حجره ی فاطمه. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به بلال فرمود: برخیز و این اعرابی را بر در خانه فاطمه ببر. اعرابی با بلال همراه شد، موقعی که بر در خانه فاطمه ای اظهر رسید، با صدای بلند گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ جِبْرِئِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ بِالتَّنْزِيلِ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ!»

«سلام بر شما ای خاندان پیامبر! که محل آمد و شد فرشتگان و فرود جبرئیل امین برای نازل کردن قرآن از نزد پروردگار جهانیان هستید!»

فاطمه ی اظهر فرمود: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ؛ کیستی؟!

۱- حجره ی فاطمه ی اظهر علیها السلام با آن حجره ای که پیامبر اسلام جداگانه برای خود انتخاب کرده بودند، متصل بود.

گفت: من پیرمردی از عرب هستم که از راه دور نزد پدر شما آمده ام، ای دختر محمّد! من برهنه ام، گرسنه ام، با من همراهی کن، خدا تو را رحمت کند!

آن موقع، مدّت سه روز بود که پیغمبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله با علی و فاطمه زهرا علیهما السلام غذا نخورده بودند و رسول خدا از حال علی و زهرا علیهما السلام آگاه بود.

فاطمه ی زهرا علیهما السلام آن پوست گوسفندی را که حضرات حسنین علیهما السلام روی آن میخوابیدند، برداشت و به اعرابی عطا نمود و به او گفت: بگیر شاید خدای توانا بهتر از این را هم به تو عطا فرماید!

اعرابی گفت: ای دختر محمّد! من از گرسنگی به تو شکایت می کنم، تو یک پوست گوسفند به من عطا می کنی، من این پوست را، با این گرسنگی که دچارم شده ام، برای چه می خواهم!؟

راوی می گوید: وقتی حضرت زهرا علیها السلام این سخن را از اعرابی شنید گردنبنند خویشان را - که فاطمه - دختر حمزه بن عبدالمطلب - به عنوان هدیه برایش آورده بود، - از گردن خود باز کرد و به اعرابی عطا نمود و گفت: این گردنبنند را بگیر و بفروش، شاید خدای مهربان بهتر از این را به تو عطا فرماید!

اعرابی پس از اینکه آن گردنبنند را گرفت، متوجه ی مسجد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شد. پیغمبر خدا در میان اصحاب نشسته بود. اعرابی گفت: یا رسول الله! این گردنبنند را دخترت - فاطمه - به من عطا کرد و گفت: این گردنبنند را بفروش، شاید خدا به تو مرحمتی بفرماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گریان شد و فرمود: چگونه خدا به تو مرحمتی نفرماید، در صورتی که فاطمه - دختر محمد - بزرگترین دختران حضرت آدم، این گردنبند را به تو عطا کرده است؟!

عمار بن یاسر برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا اجازه می فرمائی من این گردنبند را بخرم؟!

فرمود: بخر؛ اگر ثقلین در خریدن این گردنبند شرکت کنند خدا آنان را به آتش عذاب نخواهد کرد.

عمار گفت: ای اعرابی! این گردنبند را چند می فروشی؟

گفت: به یک شکم نان و گوشت و یک بُرد یمانی که عورت خود را به وسیلهی آن بپوشانم و با آن برای خدا نماز بخوانم و یک دینار که مرا به اهل و عیال برساند.

عمار، سهم غنیمت خبیر را که رسول خدا به وی عطا کرده بود، فروخته و چیزی از برایش نمانده بود؛ گفت: مبلغ بیست دینار و دویست درهم هَجْرِيَه (۱) و یک بُرد یمانی (۲) و شتر راهوار خودم را که تو را به وطن برساند و یک شکم نان گندم و گوشت به تو می دهم.

اعرابی گفت: ای مرد! تو چقدر با سخاوتی!

عمار آنچه را که وعده داده بود، به وی پرداخت.

۱- منسوب به هَجْر، در نزدیکی مدینه

۲- نوعی جامه ی راه راه پشمی

وقتی اعرابی متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، آن حضرت به وی فرمود: آیا سیر شدی؟ آیا بدن برهنه ات پوشیده شد؟ گفت: آری! پدر و مادرم به فدای تو، من بی نیاز گردیدم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اعرابی فرمود: اکنون نسبت به این عطای فاطمه جبران و تلافی کن!

اعرابی گفت: پروردگارا، تو خدائی هستی ازلی، ما غیر از تو را نمی پرستیم! تو از هر جهت رازق ما می باشی، بار خدایا! به فاطمه ی اطهر عطائی کن که چشمی ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از اینکه آمین گفت، متوجه ی اصحاب خویشان شد و فرمود: خدا این دعا را در دنیا در حق فاطمه زهرا علیها السلام مستجاب نمود، زیرا من پدر فاطمه هستم که احدی نظیر من نیست؛ علی، شوهر فاطمه می باشد که اگر علی نبود همسر و همانندی ابدأً برای فاطمه ی اطهر نبود؛ خدا حسنین را به فاطمه زهرا علیها السلام عطا کرده که نظیر ایشان در عالم وجود ندارد؛ حسنین دو آقای اسباط پیامبران و بزرگ جوانان اهل بهشت هستند؛ آنگاه آن حضرت به مقداد و عمار و سلمان که در مقابلش بودند گفت: آیا میخواهید بیش از این برای شما بگویم؟

گفتند: آری یا رسول الله!

رسول اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: هنگامی که فاطمه اطهر رحلت نماید و دفن شود دو ملک در قبر از وی سؤال می کنند و می گویند: پروردگار تو کیست؟ او خواهد گفت: پروردگار من خدا است. به او می گویند: پیغمبر تو کیست؟ می گوید: پدرم. به وی می گویند: ولی تو کیست؟ می گوید: همین علی بن ابیطالب که بر لب قبرم ایستاده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله اضافه کرد و گفت: متوجه باشید تا بیش از این، از فضائل فاطمه برای شما بگویم! خدای مهربان گروهی از ملائکه را مأمور نموده که فاطمه را از جلو، عقب، راست و چپ حفظ نمایند؛ این ملائکه که در زمان حیات فاطمه و نزد قبر او و موقع رحلت وی با او می باشند، صلوات فراوانی به فاطمه و پدر و شوهر و فرزندان می فرستند.

کسی که مرا پس از فوت زیارت نماید، گویا مرا در زمان حیات زیارت کرده باشد؛ کسی که فاطمه را زیارت کند مانند این است که مرا زیارت کرده باشد؛ کسی که علی بن ابیطالب را زیارت کند مثل اینکه فاطمه را زیارت کرده باشد؛ کسی که حسن و حسین علیهما السلام را زیارت کند گویا علی بن ابیطالب را زیارت کرده باشد؛ کسی که فرزندان حسنین علیهما السلام را زیارت کند، نظیر این است که خود ایشان را زیارت کرده باشد.

عمّار گردنبند فاطمه ی زهرا علیها السلام را با مُشک خوشبو نمود و آن را در میان یک بُرد یمانی پیچید، سپس آن را به غلامی که نامش «سهم»^(۱) بود، داد و به وی گفت: این گردنبند را بگیر و به حضور پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله تقدیم کن، من تو را نیز به آن حضرت هدیه نمودم!

غلام پس از اینکه گردنبند را گرفت و به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، سخن عمّار را به عرض آن حضرت رسانید؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن غلام گفت: برو به جانب دخترم زهرا؛ من تو را با این گردنبند به وی بخشیدم، هنگامی که غلام با آن گردنبند به حضور فاطمه ی اطهر علیها السلام آمد و سخن پیامبر خدا را برای او شرح داد، آن بانو گردنبند را گرفت و آن غلام را در راه خدا آزاد نمود.

۱- وی را بدین لحاظ سهم می گفتند که او را از سهم غنیمت خیر خریده بود.

غلام پس از اینکه آزاد شد، خندید؛ حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: برای چه می خندی، ای غلام؟!

غلام گفت:

«أَضْحَكُنِي عِظْمُ بَرَكَةِ هَذَا الْعِقْدِ؛ أَشْبَعَ جَائِعاً وَ كَسَا عُرْيَاناً وَ أَعْنَى فَقِيراً وَ أَعْتَقَ عَبْدًا وَ رَجَعَ إِلَى رَبِّهِ!»

«بزرگی خیر و برکت این گردنبند مرا خندان کرد؛ زیرا گرسنه ای را سیر کرد، برهنه ای را پوشانید، فقیری را بی نیاز کرد، غلام زرخریدی را آزاد نمود و به دست صاحب خویش بازگشت!» (۱)

قرآن، کتاب و ذکر مبارک

اشاره

در چند جای قرآن کریم، لقب مبارک برای این کتاب آسمانی به کار رفته است:

«و هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (۲)

«این است کتابی مبارک که نازل کرده ایم، تصدیق کننده ی چیز است که پیش از آن نازل شده است؛ تا با آن، مردم اُمّ القری (مکه ی مکرمه) و مردم اطرافش را بیم دهی؛ کسانی که به روز قیامت ایمان دارند، به آن نیز ایمان دارند. اینان مراقب نمازهای خویشند.»

۱- زندگانی حضرت زهرا علیها السلام، ترجمه جلد ۴۳ بحار الأنوار، ترجمه ی نجفی، ص ۶۹-۷۲.

دنباله ی بحثی که درباره ی کتاب آسمانی یهود (تورات)، در آیه ی قبل از این آیه ی کریمه عنوان شده، در این آیه به قرآن که یک کتاب دیگر آسمانی (و کاملترین و مبارکترین یا پربرکت ترین آنها) است، اشاره می شود و در حقیقت، ذکرِ تورات مقدمه ای است برای ذکر قرآن تا از نزول یک کتاب آسمانی، بر یک بشر تعجب و وحشت نکنند.

نخست می فرماید:

«و هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ»

«این کتابیست که ما آن را نازل کردیم»

«مُبَارَكٌ»

«کتابیست بسیار پربرکت»

زیرا سرچشمه انواع خیرات و نیکیها و پیروزیهاست.

«مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»

«به علاوه، کتبی را که پیش از آن نازل شده اند، همگی را تصدیق می کند».

منظور از اینکه قرآن، کتب مقدسه پیشین را تصدیق می کند، آنست که تمام نشانه هایی که در آنها آمده است، بر آن تطبیق می نماید.

و بدین ترتیب، دو نشانه بر حَقانیت قرآن در دو جمله گذشته بیان گردیده: یکی وجود نشانه‌هایی که در کتب پیشین از آن خبر داده شده و دیگر محتوای خود قرآن که هر گونه خیر و برکت و وسیله‌ی سعادت در آن آمده است. بنابراین، هم از نظر محتوا و هم از نظر اسناد و مدارک تاریخی نشانه‌های حَقانیت در آن آشکار است.

سپس هدف نزول قرآن را چنین توضیح می‌دهد که:

«وَلِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا»

«آن را فرستادیم تا اُمّ القُرَى (مکه) و تمام آنها را که گرد آن هستند، اِنذار کنی و به مسؤولیتها و وظائفشان آگاه سازی».

و از آنجا که «اِنذار» یعنی «توجه دادن به مسؤولیتها و ترساندن از ترک وظائف»، مهم‌ترین برنامه‌ی قرآن - مخصوصاً در برابر اشخاص سرکش و طغیانگر - است، تنها به این قسمت اشاره شده است.

و در پایان آیه می‌گوید:

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»

«کسانی که به روز رستاخیز و حساب و پاداش اعمال ایمان دارند، به این کتاب ایمان خواهند آورد و مراقب نمازهای خود خواهند بود».

در اینجا به دو مطلب باید توجه داشت (تا برکت قرآن بیشتر آشکار شود):

۱ - اسلام یک آیین جهانی است

اشاره

آیات مختلف قرآن، به خوبی گواهی می دهد که اسلام یک آیین جهانی است؛ تعبیراتی مانند «هدف من این است که همه شما و کسانی را که سختم به آنها می رسد با قرآن انذار کنم» (۱) و «این قرآن وسیله ی تذکر جهانیان است» (۲) و «بگو: ای مردم! من رسول خدا به سوی همه شما هستم» (۳) و امثال آن که در قرآن فراوانست، گواه این حقیقت است. جالب اینکه بسیاری از این آیات در مکه یعنی در آن موقع که هنوز اسلام از محیط این شهر تجاوز نکرده بود، نازل گردیده اند.

اشکال

شاید با توجه به آیه ی مورد بحث، این سؤال پیش آید که: «چگونه هدف بعثت پربرکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انذار و هدایت مردم مکه و کسانی که پیرامون آن هستند، ذکر شده؟ آیا این با جهانی بودن اسلام منافات ندارد؟»

اتفاقاً این ایراد از بعضی از یهود و بعضی دیگر از پیروان مذاهب دیگر نقل شده است و به گمان خود حربه ی محکمی در برابر جهانی بودن اسلام یافته اند که آن را در منطقه ی خاصی، محدود می سازد (یعنی مکه و اطراف مکه).

۱- «لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» (انعام/۱۹)

۲- «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (انعام/۹۰)

۳- قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» (اعراف/۱۵۸)

جواب این ایراد، با توجه به دو نکته کاملاً روشن می شود و نه تنها این آیه منافات با جهانی بودن اسلام ندارد؛ بلکه می توان گفت یکی از دلایل جهانی بودن آن است:

الف) قریه در زبان قرآن، به معنی هر گونه آبادیست، اعم از اینکه شهر بزرگ باشد و یا کوچک و یا روستا، مثلاً در سوره ی یوسف از زبان برادران او و در مقابل پدر چنین می خوانیم:

«از قریه ای که در آن بودیم، سؤال کن.» (۱)

و می دانیم که این سخن پس از بازگشت از پایتخت مصر و ماجرای توقیف برادر آنها «بنیامین» از طرف دستگاه عزیز مصر بوده است و همچنین می خوانیم:

«اگر مردمی که در آبادی های روی زمین زندگی می کنند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات را از آسمان و زمین بر آنها خواهیم گشود.» (۲)

بدیهی است منظور در اینجا خصوص روستاها نیست؛ بلکه همه ی نقاط مسکونی جهان را شامل می شود.

از طرف دیگر، در روایات متعددی می خوانیم: خشکیهای زمین از زیر خانه ی کعبه گسترده شدند و از آن به نام «دحو الارض» (گسترش زمین) یاد شده است.

این را نیز می دانیم که در آغاز، بر اثر بارانهای سیلابی، تمام کره زمین از آب پوشیده بود؛ آبها تدریجاً فرو نشستند و در نقاط پست زمین قرار گرفتند و خشکیها تدریجاً از زیر آب، سر برآوردند. طبق روایات اسلامی، نخستین نقطه ای که از زیر آب سر بر آورد، سرزمین مکه بود و

۱- «وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا» (یوسف/۸۲)

۲- «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (اعراف/۹۶)؛

اگر ارتفاع این سرزمین در حال حاضر بلندترین ارتفاع زمینهای دنیا نیست، هیچگونه منافاتی با این سخن ندارد؛ زیرا از آن روز صدها میلیون سال می گذرد و تا کنون وضع نقاط روی زمین به کلی دگرگون شده است؛ بعضی از کوه ها در اعماق اقیانوسها قرار گرفته و بعضی از اعماق اقیانوسها تبدیل به قلّهی کوه شده اند و این از مسلمات علم زمین شناسی و جغرافیای طبیعی است.

ب) کلمه «أُمَّ» همانطور که سابق نیز گفتیم به معنی اصل و اساس و ابتداء و آغاز هر چیزی است. با توجه به آنچه گفته شد، روشن می شود که: اگر به مکه «أُمَّ الْقُرَى» می گویند به خاطر اینست که اصل و آغاز پیدایش تمام خشکیهای روی زمین است و بنابراین «وَمَنْ حَوْلَهَا» (۱) تمام مردم روی زمین را شامل می شود.

آیات گذشته پیرامون «جهانی بودن اسلام» نیز این تفسیر را تأیید می کند؛ همچنین نامه های فراوانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای زمامداران بزرگ دنیا مانند کسری و قیصر نوشت، (۲) گواه دیگری بر این موضوع می باشد.

۲ - اهمیت و برکت نماز

اشاره

در این آیه، از میان تمام دستورات دینی تنها اشاره به نماز شده است و همانطور که می دانیم نماز مظهر پیوند با خدا و ارتباط با اوست و به همین دلیل از همه ی عبادات برتر و بالاتر است و به عقیده ی بعضی، هنگام نزول این آیات، تنها فریضه ی اسلامی همین نماز بود. (۳)

۱- کسانی که پیرامون آن هستند

۲- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۵۲

۳- نقل توأم با تصرّف، از: تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۴۲-۳۴۷.

مکّه مکّرّمه، محلّ آغاز نزول قرآن، مبارک ترین سرزمین جهان:

تصویر شماره (۱)

خداوند در قرآن کریم، خانه ی کعبه را اولین و برترین خانه ی مبارک، معرّفی می فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (۱)

«در حقیقت، نخستین خانه ای که برای [عبادت] مردم، نهاده شده، همان است که در مکّه است و مبارک و برای جهانیان [مایه] هدایت است».

تفسیر الفاظ آیه

راغب اصفهانی می گوید:

«بَكَّة» همان مکّه است (۲) و این معنی از مجاهد (منقول) است که می گوید:

مانند «سَبَدَ رَأْسَهُ وَ سَمَدَهُ»

۱- آل عمران/۹۶

۲- که برخی می گویند: باء در آن به میم مبدل شده است

، (۱) که حرف (ب) به (م) تبدیل شده است؛

و همینطور در “لازب” و “لازم” که هر دو به معنی ثابت و لازم است، که گویند: “ضربه لازم و لازب” و آن ضربتی است که پس از بهبودی هنوز جایش باقی و مُلازم آن عضو است.

خدای تعالی فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» (۲)

نیز گفته شده: “بکه” بطن و داخل “مکه” است و نیز برخی آن را نام مسجدالحرام دانسته اند و همینطور برخی آن را خود کعبه و خانه و آنجایی که طواف می کنند، دانسته اند.

نام “بکه” از “بکاک” یعنی ازدحام، مشتق شده است؛ زیرا مردم در طواف ازدحام می کنند و متراکم می شوند.

نیز برخی دیگر، در نامیدن “مکه” به “بکه” گفته اند: از این جهت است که در آنجا “تَبَّيْكُ أَعْنَاقَ الْجَبَابِرَةِ”، یعنی گردنهای ستمگران ملحد را می کوبد و خرد می کند. (۳)

اهمیت جغرافیائی مکه ی مکرمه، نسبت به جهان هستی و انسانها

تحقیقات استاد مرکز ملی تحقیقات خورشید و فضای مصر (مسلم شلتوت)

اشاره

قبلاً اشاره به روایات دَعُو الارض (۴) شد. جالب آنکه تحقیقات جغرافیدانان جدید، نشان داده است که شهر مکه ی مکرمه دقیقاً در مرکز کره ی زمین قرار گرفته است. روزنامه الرياض، چاپ عربستان به نقل از “مسلم شلتوت” - استاد مرکز ملی تحقیقات خورشید و فضای مصر - نوشته است:

۱- سرش را از تکبر بالا گرفت؛ گردن فرازی کرد

۲- آل عمران/ ۹۶

۳- ترجمه و تحقیق مفردات راغب اصفهانی، غلامرضا خسروی حسینی، ج ۱، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۴- گسترده شدن زمین از زیر خانه ی کعبه

تحقیقات فلکی نشان داده است که ارکان کعبه درست به سمت چهار جهت اصلی (شمال، جنوب، مشرق و مغرب) قرار گرفته است؛ وی افزود:

این تحقیقات تاکید دارد "حجرالاسود" به سمت شرق، "رکن یمانی" به سمت جنوب، "رکن شامی" به سمت شمال و "رکن مقابل حجرالاسود" نیز به سمت غرب قرار گرفته است.

این استاد امور فلکی با بیان اینکه در واقع، ارکان کعبه ی مشرفه از یدو خلقت نشانگر چهار جهت اصلی بوده است، اظهار داشت: کعبه، نشان از یک معجزه ی بزرگ در زمینه ی معماری و جغرافیا دارد. علم امروزی به شگفتی هایی درباره ی شهر مبارک مکه دست یافته است:

این موارد در چند عنوان خلاصه می شود:

۱ - مکه ی مکرمه مرکز کره زمین است

جهان در سال ۱۹۷۷ م به شدت دچار شگفتی گشت، آنگاه که حقیقت علمی جدیدی کشف شد؛ مبنی بر اینکه مکه ی مکرمه مرکز خشکی ها در کره زمین است. این کشف نتیجهی تلاش و کاوشهای مستمر چند ساله ای بود که با مطالعات زیاد و با استفاده از ابزارآلات جغرافیایی و رسم جدول و نقشه های جغرافیایی به دست آمد. دانشمند مسلمان، "دکتر حسین کمال الدین"، داستان این کشف عجیب را چنین نقل می کند:

“بحث و کاوشم را شروع کردم؛ هدفم غیر از این بود و دنبال چیز دیگری بودم؛ هدف من ساختن وسیله ای بود تا به هر انسانی کمک کند تا جهت قبله را به او نشان دهد، زیرا من در مسافرت‌هایی که داشتم به این مشکل برخورد می‌کردم و این مشکل برای هر مسلمانی پیش می‌آید، به خصوص در شهرهایی که در آن مسجدی نیست که جهت قبله را به ما نشان دهد. به فکر افتادم تا نقشه‌ی جدیدی برای کره زمین رسم کنم و بر روی آن نقشه جهت‌های قبله را به دست آورم. ابتدا، مدارهای عمودی (شمالی - جنوبی) و افقی (شرقی - غربی) و سپس پنج قاره را کشیدم. ناگهان چیز عجیبی به ذهنم خطور کرد و حیرت زده شدم و آن این بود که مکه‌ی مکرمه در وسط خشکی‌های جهان قرار گرفته است.

پرگاری برداشتم و نوک آن را بر روی مکه‌ی مکرمه نهادم و نوک دیگر بر روی آخرین نقطه‌ی خشکی در شرق و اندازه گرفتم؛ یک بار دیگر نوک آن را بر روی مکه‌ی مکرمه نهادم و نوک دیگر را بر روی آخرین نقطه‌ی خشکی در غرب؛ دیدم اندازه‌ی هر دو با هم برابر است!

به این نتیجه رسیدم خشکی‌های جهان به طور مساوی اطراف مکه‌ی مکرمه تقسیم شده‌اند [و شاید مراد خداوند تعالی] از تعبیر «أُمُّ الْقُرَىٰ وَ مَن حَوْلَهَا» (۱) که قبلاً بحث شد، همین باشد! و فهمیدم که مکه‌ی مکرمه مرکز خشکی‌های جهان است.

نقشه‌ی جهان قدیم - قبل از کشف قاره‌ی آمریکا و استرالیا - را نیز بیرون آوردم و مطالعاتم را ادامه دادم؛ باز هم متوجه شدم که طبق نقشه‌ی قدیم نیز مکه‌ی مکرمه مرکز خشکی‌های جهان است!

ذکر چهار نکته در این مورد لازم است:

نکته اول: اینکه مکه ی مکرمه در مرکز جهان هستی قرار گرفته، به این معنی است که: مکه ی مکرمه به منزله ی پایتختی برای کره زمین است و هیچ شکی نیست که بهترین و قویترین و پر برکت ترین پایتخت ها پایتختی است که در وسط کشور و حکومت واقع شده باشد. زیرا در این صورت باعث سهولت ارتباط و رفت و آمد می گردد. در قرآن به این حقیقت علمی اشاره شده است. آنجا که می فرماید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (۱)

«بی گمان شما را ملتی وسط قرار دادیم».

اسلام، دینی میانه است؛ در منهج و روش، میانه است؛ در منزلت و جایگاه، میانه است و چنانکه دیدیم در مکان و موقعیت جغرافیائی نیز میانه است.

نکته دوم: رحمت و عدل خداوندی اقتضاء می کرده است که مکه ی مکرمه در وسط کره ی زمین قرار گیرد، تا از یک طرف، برکت انتشار نور اسلام برای تمام جهان آسان باشد و از طرفی دیگر، این دین به طور مساوی و به اندازه ی لازم در اختیار دیگران قرار گیرد.

نکته سوم: از آنجایی که برکت بُبُوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تمام مردم جهان است:

«ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده ایم، تا مژده رسان و بیم دهنده باشی؛ ولیکن اکثر مردم بی خبر هستند!». (۱)

حکمت خداوند اقتضا می کرد که مکه ی مکرمه، مهد رسالت جهانیان باشد و اینکه مبعث آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله در این نقطه ی جهان - که مرکز خشکیها است - قرار گرفته، خود، اعجازی خداوندی (از حیث دانش جغرافیا) محسوب می گردد.

نکته چهارم: در قرآن کریم، کلمه سِراج (چراغ) فقط در وصف خورشید و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کار رفته است. خداوند در وصف خورشید می فرماید:

«و ماه را در میان آسمانها تابان و خورشید را چراغ قرار داده است». (۲)

و در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» (۳)

«(تو را فرستادیم) به عنوان دعوت کننده ای به سوی خدا طبق فرمان او و به عنوان چراغی تابان».

با توجه به آنچه گذشت، می فهمیم که چرا خداوند خورشید و پیامبر صلی الله علیه و آله را به سراج تشبیه کرده است. زیرا خورشید مرکز و منبع برکت منظومه شمسی است و

۱- «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ، بَشِيرًا وَ نَذِيرًا؛ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبأ/۲۸)

۲- «وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا» (نوح/۱۶)

۳- احزاب/۴۶

مکه ی مکرمه نیز مرکز و منبع برکات زمین. پس همانگونه که خورشید جهان را روشن می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز زمین را با پرتو فراگیر رسالتش روشن می سازد.

۲ - مکه ی مکرمه مرکز جاذبه زمین است

دانشمندان علوم جدید کشف کرده اند که مکه ی مکرمه مرکز جاذبه ی زمین در جهان است. این چیزی است که یک دانشمند و جغرافیدان آمریکایی به آن رسیده؛ در حالی که هیچ عقیده و ایمانی نسبت به آن نداشته است. او شبانه روز در کارگاهش جلو نقشه های زمین می ایستاد و با استفاده از ابزار آلات جغرافیای به این نتیجه رسید که مرکز جاذبه زمین مکه ی مکرمه است. این کشف پرده از یک راز برمی دارد و آن اینکه چرا انسان نه تنها فطرتاً بلکه طبیعتاً به سوی مکه ی مکرمه متمایل است و در آنجا احساس امانت، آرامش و آسایش خاطر می کند. زمین، کوه ها، خیابانها و خانه ها و هر آنچه در مکه ی مکرمه است انسان را به سوی خود جذب می کند و این احساسی است که از آغاز خلقت زمین و در دوران نبوت انبیاء سلف نیز وجود داشته است.

در اینجا لازم است به دو نکته در رابطه با سرزمین مبارک مکه اشاره کنیم:

نکته اول: به حکم تجربه، آیا اینگونه نیست که هر کس به مکه ی مکرمه می رود، چه برای حج و عمره و چه برای تجارت یا سیاحت، دوست دارد یک بار دیگر یا صد بار دیگر به آنجا برگردد؟! آیا این چیزی نیست که همه آن را تجربه و احساس می کنند؟! این خود مصداق سخن خداوند است آنجا که می فرماید:

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ اَمْنًا» (۱)

«به یاد آورید آنگاه که خانه کعبه را پناهگاه و مأوای امن برای مردم قرار دادیم».

«مَثَابَةً» یعنی فطرتاً قلبها به آن تعلق دارد. «يُثَوِّبُونَ» به معنای «يُرْجِعُونَ» می آید و این جا منظور این است که مردم اشتیاق بازگشت به سوی این خانه (کعبه) را دارند. «وَ اَمْنًا» که به معنای آرامش می آید بیانگر اینست که انسان در مکه احساس آرامش و سکون خواهد داشت. پس کسی که به سوی مکه می رود، به خاطر این جاذبه، سختی های این راه برایش آسان شده و هماهنگ با میدانهای مغناطیسی به سوی مکه می کشیده می شود و این مثل شخصی است که در جهت مسیر رودخانه شنا می کند و احساس راحتی و شادابی می کند؛ بر خلاف کسی که در جهت عکس مسیر رودخانه شنا می کند و احساس سختی و زحمت می کند.

نکته دوم: از آنچه گفته شد، شاید یکی از حکمت های طبیعی و جسمانی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی نماز و رو به قبله شدن، فهمیده شود؛ آنجا که هنگام وقت نماز، می فرمود:

«أَرْحَنَّا يَا بِلَالُ!»

«ای بلال! اذان بگو و ما را راحت ساز!» (۲)

نماز، فشار روحی، نگرانی و اضطراب را کاهش می دهد و آرامش و سکون را جایگزین آن می کند. هر گاه انسان رو به قبله می ایستد، اولاً از لحاظ مادی و جسمانی، جهتش به سوی مرکز جاذبه ی زمین قرار می گیرد و ثانیاً از لحاظ معنوی، روحش با جاذبه شرعی که همان کعبه است، هماهنگ می گردد.

۱- بقره/۱۲۵

۲- بحار الانوار، ج ۸۲/ص ۱۹۳.

البته شاید کسی بگوید: من به مکه ی مکرّمه رفتم ولی احساس راحتی و آرامش نکردم؟!!

در جواب باید گفت: این احساس روانی شخصی است که از دین خدا و اوامر و نواهی دور شده باشد. به عنوان مثال مردم در زمان حجاج بن یوسف - لعنه الله علیه - در مکه دچار ترس و نگرانی بودند، در حالی که آنها در شهر امن و آرامش به سر می بردند؛ ولی این احساس اضطراب و ناامنی، به سبب ظلم و ستم خلیفه و دوری خود آنها از فطرت الهی بود. پس اگر طبق شریعت اسلام عمل می شد، دیگر هیچ کس از دیگری نمی ترسید و نگرانی نداشت و روشن است که عوارض روحی و روانی، همچون بی دینی و استرس ها، بر روی آثار طبیعی و جسمانی نیز گاهی اثر منفی می گذارند؛ چنانکه شخص مضطرب، در حال اضطراب، طعم لذیذترین غذاها را نیز حس نمی کند؛ یا انسان بدبین، بداعتقاد و بیمار دل، هر چه خیر و نیکی از کسی ببیند که مورد نفرت اوست، نه تنها لذت نمی برد، بلکه بر نفرتش می افزاید! پس طبیعی است که دشمن اسلام یا فرد بی دین، حتی امواج طبیعی میدانهای مغناطیسی مکه ی مکرّمه را در زمان حضور در آنجا، احساس نکند! او از چنین برکتی محروم است.

۳ - مکه ی مکرّمه و ساعت جهانی

جهان امروز، زمان و ساعتش را با زمان و ساعت شهر گرینویچ - که در جنوب لندن واقع است - تنظیم میکند. در همایش سال ۱۸۸۴ م در واشنگتن آمریکا، به خاطر نفوذ و قدرت انگلیس - چون ابرقدرت آن زمان بود - مقرر شد که گرینویچ مبدأ شروع زمان در کره زمین باشد. از

آن به بعد آن شهر را نقطه شروع زمان فرض کردند و بعد، خطوط طولی زمین را ترسیم کرده و زمین را به ۲۴ قسمت تقسیم نموده و نصف النهار مبدأ را آنجا قرار دادند. این عمل از دو جهت دارای اشکال است:

اولاً: خط طولی شهر گرینویچ به مقدار $5/8$ درجه با خط مغناطیسی زمین زاویه دارد.

ثانیاً: شهر گرینویچ، یک شهر نمونه با ویژگیهای خاص نیست که دیگر کشورهای دنیا ساعتشان را طبق آن تنظیم کنند.

شهر نمونه ای که مردم باید زمانشان را طبق آنجا تنظیم کنند، باید خط مغناطیس شمالی آن بر خط شمال حقیقی (جغرافیایی) قرار گرفته باشد و این جز در مورد شهر مکه صدق نمی کند. بسیاری از دانشمندان و مردم در این زمانه به این مطلب توجه کرده‌اند، به طوری که شبکه الجزیره و دیگر شبکه‌های اسلامی ساعتشان را طبق ساعت و زمان مکه ی مکرّمه تنظیم می کنند. البته ساعت گرینویچ را نیز به خاطر شهرت آن ذکر می کنند. باید دانست که ساعت مکه ی مکرّمه دقیقترین زمان را در جهان نشان می دهد.

تصویر شماره (۲)

سایر برکات طبیعی منطقه جغرافیایی سرزمین وحی

۱ - برکت کویرهای داغ و سوزان عربستان

مدتها تصور می شد که بیابانها و کویرهای بی آب و علف و دشتهای برهوت سوزان، هیچ فائده و منفعتی برای بشر ندارند! مدتها این سؤال مطرح بود که چرا خداوند تعالی، حضرت ابراهیم و خانواده ی او علیهم السلام را مأمور به تأسیس و بنیاد خانه ی مقدس کعبه، در چنین سرزمین لم یزرع و گرم و خشک و سوزانی کرد!

چگونه می شد تصور کرد که روزی همین بیابانها و کویرهای عربستان، توسط محققان آلمانی - که در انرژی خورشیدی، نهایت تجربه و تخصص را دارند - به عنوان بزرگترین منبع تولید انرژی خورشیدی در جهان شناخته شوند؟!

برای روشنتر شدن بحث، از تحقیقاتی پیرامون کویرهای ایران خودمان، شاهد می آوریم:

دکتر پرویز کردوانی (متولد ۱۳۱۰ ش) جغرافیدانی ایرانی است که به دلیل آثارش در زمینه ی شناخت کویر، "پدر کویرشناسی ایران" لقب گرفته است.

از آن جمله، وی می گوید:

"زمانی که در سال ۱۳۵۴ ش پروفیسور "پرتز" - شیمیدان انگلیسی - به ایران سفر کرد، در مورد منبع عظیم انرژی بیابان و کویر گفت: نور خورشید در هر متر مربع از کویر و بیابان ایران، می تواند لامپی معادل ۲۵۰ ولت را روشن کند!"

رجوع شود به سایت "کویرها و بیابانهای ایران": <http://www.irandeserts.com>

۲- عربستان: ۸ سال دیگر بزرگترین صادرکننده انرژی خورشیدی خواهیم بود!

دولت ریاض قصد دارد در سال ۲۰۲۰ م از انرژی خورشیدی برای تولید ۱۰ درصد از نیاز خود به برق استفاده کند. این در حالیست که عربستان سعودی هم اکنون با تولید روزانه بیش از ۱۰ میلیون بشکه نفت، “بزرگترین صادرکننده ی نفت در جهان” است.

عربستان سعودی - با استناد به نظر کارشناسان آلمانی - مدعی است که در سال ۲۰۲۰ م در جایگاه “بزرگترین صادرکننده انرژی خورشیدی در جهان” قرار خواهد گرفت.

همچنین بخش انرژی خورشیدی که جزء صنایع نوپا در عربستان است، باعث تشویق، ایجاد و توسعه مزرعه های خورشیدی، ایجاد کارخانه های تبدیل، تولید مواد خام و دیگر صنایع مرتبط در این کشور می شود.

عربستان سعودی تاکنون بیش از سه میلیارد دلار در زمینه ایستگاه های تولید انرژی خورشیدی، در بندر البولی، در استان مدینه و شهر الجبیل در استان الشرقیه سرمایه گذاری کرده است.

رجوع شود به سایت تحلیلی خبری "عصر ایران": <http://www.asriran.com/fa/news/۱۹۶۴۱۴>

و این است گوشه ای از برکت سرزمین وحی و قرآن، که متأسفانه اکنون در چنگال وهابیان گرفتار آمده است. به امید روزی که این برکات خداوندی در دستان خلیفه ی برحق خدا، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد و با ظهور خود، بر برکت هر چیز مبارکی بیفزاید.

قرآن کریم، مبارک ترین تنزیل الهی و کتاب آسمانی

اشاره

«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (أنعام/۱۵۵)

«این کتابی است مبارک. آن را نازل کرده ایم. پس، از آن پیروی کنید و پرهیزگار باشید. باشد که مورد رحمت قرار گیرید.»

تفسیر

خداوند در این آیه، اشاره به نزول قرآن و تعلیمات آن کرده و بحث آیه ی گذشته را تکمیل می نماید و می فرماید:

«این کتابی است که ما نازل کرده ایم، کتابی است با عظمت و پربرکت

و سرچشمه‌ی انواع خیرات و نیکی‌ها؛ (پس چون چنین است) به طور کامل از آن پیروی کنید و پرهیزگاری پیشه نمایید (و از مخالفت با آن پرهیزید)، شاید مشمول رحمت خدا گردید”

و سپس خداوند در آیه‌ی بعد، تمام راه‌های فرار و بهانه‌جوییها را به روی مشرکان بسته، به آنها می‌گوید:

“ (ما این کتاب آسمانی را با این برکات و امتیازات نازل کردیم) تا نگویند که تنها بر دو طایفه‌ی پیشین (یهود و نصاری) کتاب آسمانی نازل شده و ما از بحث و بررسی و مطالعه‌ی آنها غافل بوده ایم (و اگر از فرمان تو سرپیچی کردیم به خاطر این بوده است که فرمان تو در دست دیگران بود و به دست ما نرسید!)” (۱)

برکت تذکر به قرآن کریم

اشاره

خداوند در آیه‌ی دیگر، در وصف قرآن کریم می‌فرماید:

«وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ؛ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (۲)

«این کتابی است مبارک که (برای تذکر) آن را فرو فرستاده ایم؛ چرا شما منکر آن هستید؟!».

تفسیر

خداوند در این آیه، قرآن را در مقایسه با کتب پیشین قرار داده، می‌فرماید:

«این ذکر مبارکی است که ما بر شما نازل کردیم؛ آیا شما آن را انکار می‌کنید؟!»،

یعنی: انکار چرا؟ اینکه ذکر است و مایه‌ی بیداری و آگاهی و یادآوری شماس، اینکه کانون برکت است و خیر دنیا و آخرت در آن می‌باشد و سرچشمه‌ی همه‌ی پیروزیها و خوشبختیها است. آیا چنین کتاب

۱- تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۴۲-۴۳.

۲- انبیاء/ ۵۰

مبارکی، جای انکار دارد؟ کتابی که دلایل حقایقتش در خودش نهفته و نورانیتش آشکار است و رهروان راهش سعادت‌مند و پیروز.

برای اینکه بدانیم تا چه حد این قرآن موجب آگاهی و مایه ی برکت است کافی است حال ساکنان جزیره‌العرب را قبل از نزول قرآن که در توخّش و جهل و فقر و بدبختی و پراکندگی زندگی می کردند، با وضعشان بعد از نزول قرآن که اُسوه و الگویی برای دیگران شدند در نظر بگیریم؛ همچنین وضع اقوام دیگر را قبل و بعد از ورود قرآن در میان آنها. (۱)

برکت تدبّر و اندیشه در قرآن کریم

اشاره

همچنین، خداوند در آیه ای دیگر، در وصف قرآن می فرماید:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (۲)

«این کتابیست مبارک که بر تو نازل کردیم، تا در آیات آن اندیشه کنند و پند گیرند (بدان) صاحبان اندیشه».

تفسیر

در آخرین آیه از سوره ی صاد، خداوند به مطلبی اشاره می کند که در حقیقت، تأمین کننده ی هدف آفرینش است؛ می فرماید:

«این کتابی پربرکت است که بر تو نازل کرده ایم، تا در آیات آن تدبّر کنند و صاحبان مغز و اندیشه (به تعالیم آن) متذکّر شوند».

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۲۵-۴۲۶.

۲- سوره ی ص / آیه ی ۲۹

تعلیمات قرآن، جاویدان و دستوراتش عمیق و ریشه دار و برنامه هایش حیاتبخش و راهبر انسان در طریق هدف آفرینش است.

«هدف» از نزول این کتاب بزرگ این نبوده که تنها به تلاوت و لقلقه ی زبان قناعت کنند؛ بلکه هدف این بوده که آیاتش سرچشمه ی فکر و اندیشه و مایه ی بیداری وجدانها گردد و آن نیز به نوبه ی خود حرکت و برکتی در مسیر عمل بیافریند.

تعبیر به «مبارک» چنانکه می دانیم به معنی چیز است که دارای خیر مُستَمِرّ و مداوم باشد و این تعبیر در مورد قرآن اشاره به دوام استفاده ی جامعه ی انسانی از تعلیمات آن است و چون این کلمه به صورت مطلق به کار رفته هر گونه خیر و سعادت دنیا و آخرت را شامل می شود. خلاصه هر خیر و برکتی بخواهید در آنست، به شرط اینکه در آن تدبّر کنید و از آن الهام بگیرید و به حرکت درآید. (۱)

= در تفسیر قمی (ره)، تأویل (تفسیر باطنی) این آیه چنین روایت شده است:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ» امیرالمؤمنین و الْأَئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ «وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» فَهُمْ أَهْلُ الْأَلْبَابِ الثَّقِيهِ، قَالَ: وَ كَانَ امیرالمؤمنین (علیه السلام) يَفْتَخِرُ بِهَا وَ يَقُولُ: «مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ قَبْلِي وَ لَا بَعْدِي مِثْلَ مَا أُعْطِيَ».

«این کتابیست مبارک که بر تو نازل کردیم، تا اندیشه کنند در آیات آن» یعنی امیرالمؤمنین و امامان پس از او، که درود خداوند بر همگی ایشان باد؛ «و تا اینکه پند گیرند (بدان)

صاحبان اندیشه» زیرا که علی و امامان پس از او علیهم السلام صاحبان اندیشه های تیز، نافذ و درخشانند و همواره امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به داشتن چنین موهبتی افتخار می کرد و می فرمود: «هرگز به کسی - نه قبل از من و نه بعد از من - مثل آنچه که به من عطا شده، داده نشده است».

از تأویل یا تفسیر باطنی فوق، چنین نتیجه گرفته می شود که فقط اهل بیت عصمت علیهم السلام هستند که قابلیت ادراک کتاب مبارک الهی و مضامین مبارک آن را دارند.

یک سبب آشکار مبارک بودن کتاب خدا (قرآن کریم) نیز با استفاده از قرائن موجود در آیات فوق، همان ذکر یا تذکر بودن و به عبارت بهتر: مایه ی هدایت بودن برای همگی بشر است.

برکت ثواب مضاعف قرائت قرآن کریم

امام حسین (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ قَرَأَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي صَلَاتِهِ قَائِمًا، يُكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةٌ حَسَنَةٍ؛ فَإِذَا قَرَأَهَا فِي غَيْرِ صَلَاةٍ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ، عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَإِنْ اسْتَمَعَ الْقُرْآنَ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً وَإِنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ لَيْلًا، صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ حَتَّى يُصْبِحَ وَإِنْ خَتَمَهُ نَهَارًا، صَلَّتْ عَلَيْهِ الْحَفَظَةُ حَتَّى يُمَسِيَ وَكَانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُجَابَةٌ وَكَانَ خَيْرًا لَهُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ».

قُلْتُ: هَذَا لِمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ؟ فَمَنْ لَمْ يَقْرَأْ؟!

قَالَ (علیه السلام): «يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ؛ إِنَّ اللَّهَ جَوَادٌ مَاجِدٌ كَرِيمٌ إِذَا قَرَأَ مَا مَعَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ ذَلِكَ».

«هر کس یک آیه از کتاب خدای عَزَّ وَ جَلَّ را در نمازش در حال ایستاده بخواند، در برابر هر حرفی خداوند صد حسنه برایش بنویسد و اگر در غیر از نماز بخواند، به هر حرفی ده حسنه برایش بنویسد و اگر قرآن را گوش دهد، به هر حرفی یک حسنه برایش بنویسد و اگر قرآن را شبانه ختم کند، فرشتگان تا صبح برای او رحمت فرستند و اگر روز آن را ختم کند، تا شام فرشتگان نگهبان (در روز) بر او رحمت فرستند و یک دعای مستجاب شده، نزد خداوند دارد، (و این دعا یا ختم قرآن) برای او بهتر است از آنچه میان زمین و آسمان است».

راوی گوید: من عرض کردم: این پاداش آن کسی است که همهی قرآن را بخواند و اگر کسی همهی آن را نخواند (چه پاداشی دارد)؟! [\(۱\)](#)

حضرت فرمود: «ای برادر اسدی! خداوند، بخشنده و بزرگوار و کریم است؛ هر چه از قرآن که بداند و بخواند، خداوند پاداش را به او می دهد» [\(۱\)](#).

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِمًا فِي صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَ مَنْ قَرَأَهُ فِي صَلَاتِهِ جَالِسًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ خَمْسِينَ حَسَنَةً وَ مَنْ قَرَأَهُ فِي غَيْرِ صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ»

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴۱۴/۴-۴۱۵.

«هر که قرآن در حال ایستاده در نمازش بخواند، خداوند به هر حرفی از آن صد حسنه برای او بنویسد و هر کس آن را در نمازش نشسته بخواند، خداوند به هر حرفی پنجاه حسنه برایش بنویسد و هر که آن را در غیر از نمازش بخواند، خداوند به هر حرفی، ده حسنه برایش بنویسد» (۱).

برکت قرائت هر حرف مبارک از قرآن کریم

محمد بن بشیر از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) حدیث کند - و (راوی حدیث یعنی منصور) گوید: و این حدیث از حضرت امام صادق (علیه السلام) نیز روایت شده - که فرمود:

«مَنْ اسْتَمَعَ حَرْفًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ غَيْرِ قِرَاءَةٍ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَ مَنْ قَرَأَ نَظْرًا مِنْ غَيْرِ صَوْتٍ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَ مَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُ حَرْفًا ظَاهِرًا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَ مَحَا عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ ... لَمَّا أَقُولُ بِكُلِّ آيَةٍ وَ لِكِنْ بِكُلِّ حَرْفٍ: بَاءٌ أَوْ تَاءٌ أَوْ شَبَّهَهُمَا ... وَ مَنْ قَرَأَ حَرْفًا ظَاهِرًا وَ هُوَ جَالِسٌ فِي صَلَاتِهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهٖ خَمْسِينَ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ خَمْسِينَ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ خَمْسِينَ دَرَجَةً وَ مَنْ قَرَأَ حَرْفًا وَ هُوَ قَائِمٌ فِي صَلَاتِهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ مِائَةَ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ مِائَةَ دَرَجَةٍ وَ مَنْ خَتَمَهُ كَانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ مُؤَخَّرَةً أَوْ مُعَجَّلَةً. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، خَتَمَهُ كُلُّهُ؟ قَالَ (علیه السلام): خَتَمَهُ كُلُّهُ».

«هر کس فقط یک حرف از قرآن را گوش کند، اگر چه نخواند، خدا برای او یک حسنه بنویسد و یک گناه از او محو کند و یک درجه برایش بالا برد و هر کس با نگاه و بدون صوت و تلفظ آن را بخواند، برایش به هر حرفی؛ حسنهای بنویسد و گناهی از او محو کند و یک درجه او را بالا برد و هر کس یک «حرف ظاهر» از آن را بیاموزد، خدا برایش ده حسنه بنویسد و ده گناه از او محو کند و ده درجه برایش بالا برد... نمی گویم به هر آیه، بلکه به هر حرفی چون «باء»، «تاء»، یا مانند اینها و هر کس یک «حرف ظاهر» آن را در نماز در حال نشسته بخواند، خداوند برای او پنجاه حسنه بنویسد و پنجاه گناه از او محو کند و پنجاه درجه برای او بالا برد و هر کس یک حرف از آن را در حال ایستاده در نمازش بخواند، خدا در برابر یک حرف صد حسنه برایش بنویسد و صد گناه از او محو کند و صد درجه برایش بالا برد و هر کس آن را ختم کند یک دعای اجابت شده (نزد خداوند) دارد، چه تأخیر افتد و چه همان زمان به او بدهند.

راوی گوید: عرض کردم: قربانت کردم همهی قرآن را ختم کند؟!

فرمود: [آری] همهی آن را ختم کند. (۱)

توضیح: علامه مجلسی (ره) گوید:

شاید مقصود از «حرف ظاهر» آن حرفی است که ادغام نشود و یا از حروفی نباشد که در درج کلام (مثل همزه ی وصل و حروف «والی») ساقط گردد.

برکت قرآن برای چشم خواننده و برای پدر و مادرش

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ قَرَأَ فِي الْمُصْحَفِ نَظْرًا، مُتَّعَ بَبَصَرِهِ وَ خُفِّفَ عَنِّ وَالدِّيَةِ وَ إِنْ كَانَا كَافِرَيْنِ!»

«کسی که با نظر کردن به قرآن، آن را قرائت کند، از چشمش بهره ببرد و به پدر و مادرش تخفیف (در حساب یا عذاب) دهند، اگر چه کافر بوده باشند!». (۱)

قرآن، سبب برکت خانه ها و طرد کننده ی شیاطین از آنها

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«نُورُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ ... فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا»

«خانه های خود را با تلاوت قرآن روشن کنید ... زیرا که هر گاه در خانه، بسیار تلاوت قرآن شد، خیر و برکتش زیاد شود و اهل آن به وسعت رسند و آن خانه برای اهل آسمان درخشندگی دارد، چنانچه ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشند». (۲)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَقَلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ»

۱- ثواب الأعمال، شیخ صدوق ره، ص ۱۰۲.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۳.

«خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر و یاد خدای عزّ و جلّ در آن بشود، برکتش بسیار گردد و فرشتگان در آن بیایند و شیاطین از آن دور شوند و برای اهل آسمان می درخشند، چنانچه ستارگان برای اهل زمین می درخشند و خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خدای عزّ و جلّ در آن نشود، برکتش کم شود و فرشتگان از آن دور شوند و شیاطین در آن حاضر گردند».(۱)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّهُ لَيُعْجِنِي أَنْ يَكُونَ فِي الْبَيْتِ مُصْحَفٌ يَطْرُدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الشَّيَاطِينُ»

«هر آینه من خوش دارم که در هر خانه قرآنی باشد که خدای عزّ و جلّ بدان سبب شیاطین را (از آن خانه) دور کند».(۲)

برکت قرائت سوره ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

محمد بن مروان از حضرت امام باقر (علیه السلام) روایت کند که فرمود:

«مَنْ قَرَأَ "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ" مَرَّةً بُورِكَ عَلَيْهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ عَلَى جِيرَانِهِ ...»

«هر کس قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را یک بار بخواند، بر او مبارک باشد (و برکت به او داده شود) و هر کس دو بار بخواند خودش و خاندانش برکت یابند و هر کس سه بار بخواند خودش و خاندانش و

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۳-۴/۴۱۴.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۷.

همسایگانش برکت یابند و هر کس دوازده بار بخواند، خداوند برایش دوازده قصر در بهشت بنا کند و نگهبانان بهشت گویند:

برویم قصرهای فلان برادرمان را تماشا کنیم!

و هر کس صد بار بخواند، گناهان بیست و پنج سال او - به جز خونها و مالها (که به ناحق ریخته و یا خورده است) - آمرزیده شود؛ هر کس چهارصد بار بخواند، مزد چهارصد شهید دارد که هر یک از آنها اسبش در راه خدا پی گشته و خوش ریخته شده است و هر کس در یک شبانه روز هزار بار آن را بخواند، نمیرد تا جایگاه خویش را در بهشت ببیند یا به او نشان داده شود». (۱)

نیز در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ قَرَأَ "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ" مِائَةَ مَرَّةٍ حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً»

«هر کس هنگامی که به بستر خواب رود صد بار سوره قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند، خداوند گناه پنجاه سال او را بیامرزد». (۲)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام)، درباره ی تعقیبات نماز، میخوانیم:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلَا يَدْعُ أَنْ يَقْرَأَ فِي ذُبْرِ الْفَرِيضَةِ بِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ؛ فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا جَمَعَ اللَّهُ لَهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَغَفَرَ لَهُ وَلِوَالِدَيْهِ وَمَا وَلَدًا»

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۲۵.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ص ۴۲۶.

«هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد خواندن «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را دنبال هر نماز واجب از دست ندهد، زیرا هر کس آن را بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او فراهم کند و او را و پدر و مادرش را و هر که را که از آن دو متولد شده، پیامزد» (۱).

و نیز آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه سعد بن مُعَاذِ نَماز خواند و پس از آن فرمود:

«هفتاد هزار فرشته که در آنها جبرئیل (علیه السلام) نیز بود، آمدند و بر جنازه ی سعد نماز خواندند. من به جبرئیل گفتم:

ای جبرئیل! به چه عملی او سزاوار نماز شما (فرشتگان) شد؟

جبرئیل گفت: برای خواندنش «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را (در همه احوال): ایستاده، نشسته، سواره، پیاده و در هنگام رفتن و آمدنش» (۲).

اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، قرآن ناطق مبارک

اهلبیت پیامبر علیهم السلام نیز از آن رو که قرآن ناطق هستند، اطلاق لقب مبارک بر ایشان، در ادعیه و روایات، به چشم می خورد:

= امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی فرموده اند:

«فَمَا شَدَّ عَنِّي مِنَ الْعِلْمِ شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمَنِيهِ الْمُبَارَكُ»

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ص ۴۲۸.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ص ۴۲۹.

«هیچ چیزی از دانش، از من بیگانه نماند، جز آنکه همان را (پیامبر) مبارک صلی الله علیه و آله از پیش به من آموخته بود». (۱)

توضیح: روشن است که برکت کتاب آسمانی قرآن کریم، با برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، هر دو از ریشه ی مبارک و اصل متبرک و جامع و فراگیر وحی و الهام الهی است، که سبب نجات بشریت است.

= سید ابن طاووس (ره)، در مصباح الزائرین، در یکی از صلوات هایی که بر امام حسین (علیه السلام) فرستاده می شود، چنین آورده است:

«... الْإِمَامِ الصِّدِّيقِ الطَّهْرِ الطَّاهِرِ الطَّيِّبِ الْمُبَارَكِ ...»

«... امام راستین پاک و پاکیزه و نیکو و مبارک ...» (۲)

= نیز، در دعائی که سید ابن طاووس (ره) آن را از خطّ "رضی موسوی" نقل نموده، در وصف امام حسن عسکری (علیه السلام) چنین آمده است:

«.. وَ بِالْحَسَنِ الْمُبَارَكِ مِنَ الْمُبَارَكِينَ ...»

۱- بحارالانوار، علامه مجلسی ره، ۳۹/۳۴۳.

۲- مفاتیح الجنان، محدث قمی، ص ۴۱۸، اعمال حرم امام حسین (علیه السلام)؛ صلوات فرستادن بر آن حضرت - چهاردهم.

«.. و به حقّ حسن (امام عسکری ع) مبارک از نسل مبارکان ...» (۱).

= نیز، شیخ طوسی (ره) در تعقیبات نماز صبح، دعائی را نقل نموده که در آن آمده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْمُبَارَكِينَ ...» (۲).

= نیز، در دعا و صلواتی بر اهل بیت علیهم السلام چنین آمده است:

«... وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَتْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَتْهُمْ تَطْهِيراً أَوْلِيكَ الطَّيِّبُونَ الْمُبَارَكُونَ الطَّاهِرُونَ الْمُطَهَّرُونَ ...».

«.. و (درود فرست) بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آنان که تو خود، از ایشان پلیدی را دور کرده ای و پاکشان ساخته

ای، پاک ساختنی کامل؛ ایشان پاکیزه و مبارک و پاک و پاک شده‌اند» (۳).

عبارت دعای فوق را با عبارتی از دعای دیگر، که مشتمل بر صلوات است، تطبیق می دهیم:

۱- مُهْجَالِدَعَوَات، سید ابن طاووس ره، ص ۳۲۸.

۲- مصباح المتهجد، شیخ طوسی ره، ۱/۲۲۱.

۳- بحار الانوار، علامه مجلسی ره، ۹۵/۴۳۱.

«... اللَّهُمَّ اخْصِصْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدَ الْمَبَارَكِينَ السَّامِعِينَ الْمُطِيعِينَ لِمَكَ الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِي بَرَكَاتِكَ وَ السَّلَامِ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ» (۱)

نتیجه این است که:

لقب “مبارک” برای اهل بیت عصمت علیهم السلام، توأم با صفات و القابی که ناظر به بحث عصمت و طهارت ایشان از هر رجس و پلیدی است، به کار رفته است.

جالب اینکه، گویا عبارت زیر در دعائی دیگر، نوعی تفسیر و توضیح در همین رابطه است:

«... ثُمَّ أَمَرْتَنِي بِالصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ حُجَّجِكَ عَلَى خَلْقِكَ الْمُبَارَكِينَ الْأَخْيَارِ الْمَأْتَمَةِ الْعَادِلِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً...» (۲)

و آیه ی مبارکه ی تطهیر، این است:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۳)

«خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلاشی را از شما - خانواده ی ثبوت - ببرد و شما را از هر عیب، پاک و منزّه گرداند».

۱- مصباح المتهجد، شیخ طوسی ره، ۲/۶۵۳.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی ره، ج ۱۰۲/ص ۲۱۷.

۳- احزاب/ ۳۳

“ذیل آیه:

موافق اخبار شیعه و اهل سنت، راجع به شخص پیغمبر و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است و اگر راجع به زنان پیغمبر بود بایستی ضمیر مؤنث - عَنكَنَّ - ذکر شود و به سیاق جَمَل صدر آیه باشد. (۱)

و همین عصمت است که راز مبارک بودن اهل بیت علیهم السلام را آشکار می کند. زیرا، عصمت، سبب هدایت غیر معصومین یعنی عمده ی بشریت است، که مُلَزَم به پیروی از امام معصوم هستند.

آیات قرآن کریم، هر یک خزانه ای پر برکت هستند

اشاره

«عَنْ الزُّهْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) يَقُولُ: آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ فَكُلَّمَا فَتَحَتْ خِزَانَهُ يَتَّبِعِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا»

«زُهری گوید: از امام زین العابدین (علیه السلام) شنیدم که میفرمود: هر یک از آیات قرآن گنجینه‌های است؛ پس هرگاه در ب یک گنجینه را گشودی، شایسته است که بدانچه در آنست، نظری بیفکنی.» (۲)

محرومیت زُهری - راوی این حدیث - از برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)

محمد بن مسلم بن عبیدالله، معروف به ابن شَتهاب، دارای کُنیه ی ابوبکر و از بنی زهره و ملقب به “زُهری” است. او از تابعین است، یعنی از کسانی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار کرده اند.

۱- توضیح مرحوم الهی قمشه ای در ترجمه ی آیه.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۲.

وی مُحدِّث بوده و ده تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کرده و نزدیک به ۲۰۰۰ حدیث از آنان و از مردان و زنان دیگر فرا گرفته است. پدرش مسلم از همراهان مُصعب بن زبیر - جنایتگر معروف و قاتل مختار - و جدش عبدالله از مشرکین در جنگ بدر بوده است.

زُهری در خدمت عبدالملک بن مروان و هشام بن عبدالملک و یزید بن عبدالملک - خلفاء اموی - بوده است. همچنین معلم فرزندان هشام بن عبدالملک بوده و چهارصد حدیث برای آنان نقل نموده است، که در میان آنها یک حدیث در فضیلت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و فرزندانش یافت نمی شود؛ زیرا که زُهری بر راه و روش و سیره ی اُمویین سلوک می نموده و خواهان دینی و مطیع دنیوی آنان بوده است.

آنچه که از کتب تاریخ بر می آید این است که زُهری مردی مُتَلَمَّون (۱) و بدون رأی و استقامت بوده که در مواردی هم به خدمت امام سجاد (علیه السلام) می رسیده و مشکلات خود را بر آن حضرت عرضه می داشته و حضرت نیز پاسخ مثبت به او می داده اند (تا حجّت بر او تمام شود) و او شاهد گراماتی از آن حضرت نیز بوده است. ولی متأسفانه هیچ یک از اینها باعث تنبه و بیداری او نگردید و لذا هیچ یک از علماء او را تأیید نکرده و برای او ارزشی قائل نیستند. امام سجاد (علیه السلام) نیز نامه ای در توییح و تنبیه او نوشته اند که در کتب موجود است. زُهری در ماه رمضان سال ۱۲۴ هجری از دنیا رفت.

او از مصادیق بیهرگی از برکت قرآن و اهل بیت پیامبر علیهم السلام بود، چون به این سرچشمه ی مبارک دسترسی داشت؛ ولی بدان تبرک نجست و محروم ابدی شد. (۱)

لیله‌القدر، نقطه ی عطف یا کانون تقاطع دو برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)

شب قدر، شبی مبارک، برای اهل بیتی مبارک

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ! فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ! أَمْراً مِّنْ عِنْدِنَا، إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ» (۲)

«البته ما آن کتاب را در شب مبارک و خجسته و نیکو فرو فرستادیم، مُحَقَّقاً ما بیم دهنده ایم! در آن شب هر کاری محکم و استوار (از حق و باطل) جدا می شود (خدای تعالی آن را مقدر و معلوم میگرداند)! در حالی که آن کار، محکم و استوار نزد ما است (موافق حکمت و درستکاری ما می باشد)، البته ما (پیغمبران را با کتاب، برای ترسانیدن مردم از عذاب) فرستادگانیم.» (۳)

۱- با استفاده از: دانشنامه ی اینترنتی رشد؛ الامام زین العابدین، عبدالرزاق مقرّم، ص ۱۵۴؛ الأعلام، خیرالدین زركلی، ۲/۹۸۸، فرهنگ فارسی معین.

۲- دخان/۳-۵

۳- ترجمه ی قرآن مرحوم فیض الإسلام.

توضیح: راز مبارک بودن شب قدر، هم نزول دفعی تمام قرآن در آن شب بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم کثرت ثواب عبادت و نماز در آن شب و هم استجابت دعاهاى بندگان بسیار در آن شب و هم تقدیر امور بندگان در آن سال است.

تلفیق این آیه ی کریمه با سوره ی مبارکه ی قدر، در صحیفه ی سجّادیه

«ثُمَّ فَضَّلَ لَيْلَهُ وَاحِدَةً مِنْ لَيْلِيهِ عَلَى لَيْلِي أَلْفِ شَهْرٍ وَ سَمَّاها لَيْلَةَ الْقَدْرِ، تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ؛ سَلَامٌ دَائِمٌ الْبَرَكَةِ إِلَيَّ طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْكَمَ مِنْ قَضَائِهِ...» (۱)

«پس از آن، (عبادت و بندگی در) شبی (۲) از شبهای آن را بر (عبادت در) شبهای هزار ماه برتری داد (چون خیرات و برکات و نیکیها و سودهای دینی و دنیوی در آن است) و آن را شب قدر نامید (شبی که خدای تعالیٰ اجلها و روزیها و هر امری را که حادث می شود، مقدر می فرماید). در آن شب (بسیاری از) فرشتگان و روح (الْقُدُس: جَبْرَائِيلُ یا وحی یا مخلوقی بزرگتر از فرشتگان) به فرمان پروردگارشان بر هر که از بندگانش بخواهد، با قضا و قدری که محکم و استوار کرده (تغییر و تبدیلی در آن نیست)، برای هر کاری (که خدا مقدر فرموده) فرود می آیند. آن شب سلام و درود (فرشتگان) است (بر

۱- صحیفه ی کامله ی سجّادیه (علیه السلام)، دعای ۴۴: دعای حضرت در وقت حلول ماه مبارک رمضان.

۲- شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوم

آنان که برای نماز به پا ایستاده یا در حال رکوع و سجودند، یا آنکه شب سلامتی و رهایی از ضرر و زیان شیاطین است) که برکت و خیر آن تا آشکار شدن روشنی صبح، دائم و همیشه است»^(۱).

= سید علی خان مدنی شیرازی مشهور به کبیر (متوفای ۱۱۲۰ ق) در شرح این عبارت گوید:

«و البرکة: کثرة الخیر و نماؤه و فيه تلمیح إلى قوله تعالى: «إنا أنزلناه في ليله مبارکة» - إلى قوله - فيها یفرق کُلُّ أمر حکیم، فالبرکة ثابتة متتبعه في هذه الليلة بدوام السلام إلى أن یطلع الفجر؛ فإن المبارکة ما فيه نماء الخیر و کثرته».

«برکت، عبارتست از کثرت خیر و رشد و فزونی آن و در این عبارت دعا، اشاره ای ملیح است به فرموده ی خداوند تعالی: «إنا أنزلناه في ليله مبارکة» - تا آنجا که فرموده - فيها یفرق کُلُّ أمر حکیم، پس برکت در این شب، چیزی است ثابت و پی در پی، که با ادامه یافتن سلام تا طلوع فجر، دوام می یابد؛ زیرا که مبارک، آن چیز است که در آن رشد و فزونی خیر و کثرت و فراوانی آن باشد»^(۲).

امام محمد تقی جواد الأئمة (علیه السلام) فرمود:

۱- صحیفه ی سجادیه، ترجمه و شرح مرحوم فیض الإسلام، ص ۲۸۵.

۲- ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، سید علیخان کبیر، چاپ جامعه مدرسین، ج ۶، ص ۳۳.

“ای گروه شیعه! با سوره ی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» (با اهل سنت) مباحثه کنید تا پیروز شوید. به خدا که آن سوره پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله، حجت خدای تبارک و تعالی است بر مردم و آن سوره سِرْوَر دین شما (بزرگترین دلیل مذهب شما) و نهایت دانش ما است (زیرا کاشف از شب قدر است و در آن شب، مکنونات علمی بیشتری برای ما هویدا می گردد).

ای گروه شیعه! با آیات «حم! وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ! إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ، إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (۱) [با اهل سنت] مباحثه کنید، زیرا این آیات مخصوص والیان امر امامت است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ... ” (۲)

کور شدن ابن عباس به خاطر انکار نزول ملائکه در شب قدر بر امامان (علیهم السلام)

شیخ کلینی (ره) در کافی نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) از پدر گرامی خود، امام باقر (علیه السلام) نقل فرمودند که آن حضرت جریان مناظره ی خود (در سنین کودکی) با عبدالله بن عباس (صحابی معروف و مفسر قرآن، که در آن هنگام پیر بوده) در رابطه با حکم قصاص و دیه را در حدیثی مفصل نقل فرموده اند که وقتی انکار و لجاجت ابن عباس را می بینند، به وی چنین می فرمایند:

“... حکم خدا در شبی که امر او نازل شد (شب قدر) چنین است و اگر پس از آنکه آن را خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای انکار کنی، خدا تو را به دوزخ برد، چنانچه تو را کور کرد، روزی که ولایت علی (علیه السلام) و حکم الهی را بر او منکر شدی!

۱- آیات اول تا سوم سوره ی دُخان

۲- اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۱، ص ۳۶۴، باب شأن نزول سوره ی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» حدیث ۶.

[ابن عباس] گفت:

“[آری!] تو از کجا این را می دانی؟! به خدا چشم من کور نشد مگر از سیلی پَر فرشته!”

... [حضرت برای او تعریف کردند]:

... گفتی که: علی بن ابیطالب (علیه السلام) به تو فرموده است:

“شب قدر در هر سالی هست و در آن شب امور سال نازل می شود و آن امور پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله والیانی دارد، تو گفتی: آنها کیانند و او فرمود: من و یازده تن از صُلب من که همه امام و مُحدِّث (۱) هستند.”

تو گفتی: “به رأی من! شب قدر نباشد جز با رسول خدا صلی الله علیه و آله !”

پس آن فرشته که با علی (علیه السلام) حدیث می کرد (به اذن خدا) بر تو ظاهر شد و به تو گفت:

“ای عبدالله! دروغ می گوئی! آنچه را علی (علیه السلام) باز گفته، من به دو چشم خود دیدم، هر چند او به چشم خود ندیده (نزول ملائکه را) ولی با دل خود دریافته و با گوش خود (الهام ایشان) شنیده است!”

سپس آن فرشته با پر خود به صورت تو سیلی زد و تو کور شدی!

ابن عباس گفت: “ما در هر چه اختلاف داریم حکمش با خداست!”

من (امام باقر) گفتم:

“آیا حکم خدا موافق حکم کسی است که در یک موضوع دو رأی مختلف دارد؟! ”

جواب گفت: نه!

پس من گفتم: “اینجاست که خود هلاک شدی و دیگران را هم هلاک کردی!” (۱).

سؤال مرد مسیحی از امام کاظم (علیه السلام)

یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گوید:

خدمت موسی بن جعفر (علیه السلام) بودم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد ... نصرانی گفت: أَصْلَحَكَ اللَّهُ (خدا خیرت بدهد)؛ من اکنون از شما سؤالی میکنم. حضرت فرمود: بپرس.

گفت: به من خبر ده از کتاب خدای تعالی که آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده و بدان سخن گفته و آن را به آنچه باید، معرفی کرده و فرموده:

«حَمُّ! وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ! إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ! فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»

«حم! سوگند به کتاب روشن! که آن را در شبی مبارک نازل کرده ایم که ما بیمدهنده ایم! در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند.» (۲)

۱- اصول کافی، شیخ کلینی (ره)، ترجمه مرحوم کمره ای، ج ۲، ص ۲۶۱-۲۶۲؛ الکافی (عربی)، طبع الإسلامیه، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۸، حدیث ۲ از باب شأن نزول سوره ی انا انزلناه.

۲- دخان/ آیات ۱ تا ۴

فرمود: اما «حم» محمد صلی الله علیه و آله است و آن در کتابی است که بر هود (علیه السلام) نازل گشته و از حروفش کاسته شده (۱) و اما «کتاب روشن» امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است و اما «شب مبارک» فاطمه علیها السلام است و اما اینکه فرماید:

«در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند»

یعنی آن فاطمه (علیها السلام) خیر بسیاری زاید و بیرون دهد و آن خیر بسیار، مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم است (یعنی امام حسن و امام حسین و زین العابدین علیهم السلام هستند و امامان دیگر هم به اینها عطف میشوند).

مرد نصرانی گفت: اولین و آخرین این مردان را معرفی کن.

فرمود: اوصاف به یکدیگر شباهت دارند (و ممکن نیست شخصی را با بیان اوصافش کاملاً مشخص و ممتاز ساخت) ولی من سومی آن قوم (یعنی امام حسین (علیه السلام)) را برای تو معرفی می کنم که چه کسی از نسل او ظاهر می شود (۲) و اوصاف او در کتابهایی که بر شما نازل شده هست، اگر تغییرش نداده و تحریفش نکرده و کفر نوزید؛ ولی از قدیم این کار را کرده اید! ... (تا آخر حدیث، که پس از چندین سؤال و جواب، مرد مسیحی مسلمان می شود ...). (۳)

۱- یعنی در کتاب هود (علیه السلام) از محمد صلی الله علیه و آله به «حم» تعبیر شده و دو حرف «م د» آن، از نظر تخفیف یا جهت دیگری افتاده است

۲- مقصود حضرت قائم عَجَلَّ اللهُ فَرَجَهُ است

۳- اصول کافی، شیخ کلینی، ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص ۳۹۴، فصل زندگانی امام موسی کاظم (علیه السلام)، حدیث ۴.

= عبدالله بن مُسکان از حضرات باقر، صادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده که هر سه امام فرموده اند:

خداوند تمام قرآن را در «لیله القدر» به بَیت المَعْمور (مقابل کعبه در آسمان) نازل کرد. سپس در مدت بیست و سه سال بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل نمود. خداوند در آن شب، هر کار حقّ و باطلی و آنچه را در آن سال روی می دهد، تقدیر فرموده و یَداء (دگرگونی قضاء و قَدَر) و مشیت الهی در آن راه دارد، آنچه خواهد مقدّم می دارد و هر چه خواهد، تأخیر می اندازد، از سرنوشتها، روزی ها، امنیت، صلح، سلامت و غیره.

پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) تلقین فرمود و آن حضرت هم به ائمه ی طاهرین علیهم السلام از اولاد خود رسانید، تا آنکه نوبت به صاحب الزمان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برسد. (۱)

برکت اهل بیت علیهم السلام مقارن با بی برکتی بنی امیه

مرحوم مجلسی اول (ملاً محمد تقی) در لَوامِع صاجِبِقِرانی (۲) که ترجمه ی «مَنْ لَا یَحْضُرُهُ الْفَقِیْهُ» شیخ صدوق (ره) برای شاه عَبّاس دوّم صفوی است، می نویسد:

«منقولست از فَضَیل و زُرّارَه و محمد بن مسلم از حُمران، که گفت: سؤال کردم از حضرت امام محمّد باقر (علیه السلام) از قول - حق سُبْحانَه و تعالیٰ - که فرموده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ» (۳)

۱- مهدی موعود، ترجمه جلد ۵۱ بحار الأنوار علامه مجلسی، علی دوانی، ص ۲۷۲.

۲- لَوامِع صاجِبِقِرانی: درخشش های شاهانه.

۳- (دخان/۳)

«ما فرستادیم قرآن را در شب با برکت»

کدامست این شب؟

حضرت فرمودند:

شب قدر است که در ده روز آخر ماه رمضان هر سال هست و قرآن نازل نشده به بیت المعمور و نه به آسمان اوّل، مگر در شب قدر؛ و حق سبحانه و تعالی در بارهی این شب مبارک فرموده است:

«فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (۱)

«در این شب فصل می شود هر چیزی که با حکمت و احکام است»

یعنی مُقَدَّر می شود در شب قدر هر چیزی که در سال آینده واقع خواهد شد، تا سال آینده بعدی در همین شب، از نفع و ضرر و یا طاعت و معصیت، یا فرزندی که حق - سبحانه و تعالی - عطا فرماید، یا عمر یا روزی. پس هر چه در این شب، مقدر و قضا شود، آن حتم و واجب می گردد که البته واقع شود؛ قطع نظر از اسباب عظیمه که سبب مَشِيَّتِ الهی شود، که به مرتبه [ای] نمی رسد که خلافش مُحال باشد؛ بلکه خلافش نادر می شود (یعنی کم رخ می دهد که خداوند، خلاف آنچه در شب قدر، تقدیر فرموده، مَشِيَّتِ بفرماید).

عرض کردم: چه معنی دارد که:

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (۲)

۱- (دخان/۴)

۲- (قدر/۳)

«شب قدر بهتر از هزار ماه است»؟

حضرت فرمودند:

«اعمال خوبی که در شب قدر کنند از نماز و زکات و انواع خیرات، بهتر است از عمل در هزار ماهی که شب قدر در آن نباشد».

بعضی گفته اند: مراد اینست که در هزار ماه پادشاهی بنی امیه، به تَشْوُم (۱) کفر و فسق ایشان، شب قدر را از ایشان برداشتند؛ چنانکه ظاهر عبارت حدیث (امام صادق (علیه السلام)، در ابتدای صحیفه کامله سجّادیه است) (که توضیح آن می آید) و اظهر آنست که ... هزار ماه - قطع نظر از شب قدر - مراد است ... اما ایام پادشاهی بنی امیه، هزار ماه درست است چنانکه مضبوط است نزد اهل تواریخ (۸۳ سال و چهار ماه، به توضیحی که می آید).

=نقل کرده اند که در خدمت حضرت سَیِّدِ الْمُرْسَلِینِ صلی الله علیه و آله مذکور شد حکایت شمسون عابد، که عمر بسیار یافت و هشتاد سال کارش جهاد بود که شب تا صبح به عبادت الهی مشغول بود و روزش جهاد می کرد.

صحابه گفتند: یا رسول الله، عمرهای ما کوتاه است و به سبب کوتاهی عمر، از این ثوابهای عظیمه محرومیم!

حق سُبْحَانَهُ و تَعَالَى بَدین منظور این سوره را فرو فرستاد که اگر چه عمر شما کوتاه است، حق - سُبْحَانَهُ و تَعَالَى - شما را به سبب مُتَابَعَتِ حَضْرَتِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینِ صلی الله علیه و آله

۱- تَشْوُم [یا: تَشَاوُم = شوم بودن]

این قسم شبی گرامت فرمود که یک شبش بهترست از عمل نود سال از عمرهای ایشان و آن افضلیت انتهائی ندارد و بعضی را دو برابر می دهند و بعضی را هفتاد و یا هفتصد، تا به مرتبه ای که حصر آن نتواند کرد غیر از حقِّ سُبْحانَه و تعالیٰ. (۱)

بخشی از متن حدیث امام صادق (علیه السلام) در ابتدای صحیفه ی سجادیه

اشاره

قَالَ: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ذَلِكَ: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ! وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ! لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (۲). تَمْلِكُهَا بَنُو أُمَّيَّةَ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. قَالَ: فَاطَّلَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّهُ عَلَيْهِ [الصَّلَاةُ وَ] السَّلَامُ، أَنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ تَمْلِكُكَ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مُلْكُهَا طَوْلَ هَذِهِ الْمُدَّةِ.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

و خدای تعالی در این باره (سلطنت بنی امیه و مدت آن) فرستاد:

«ما قرآن را در شب قدر یکجا به لوح محفوظ یا به خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از بعثت «فرستادیم»؛ پس از آن، جبریل در مدت ۲۳ سال به تدریج و کم کم برای پیغمبر می آورد! «و چه می دانی که شب قدر چیست! شب قدر بهتر از هزار ماه است» که بنیامیه در آن پادشاهی میکنند و در آن (مدت خلافت) شب قدر نیست.

۱- لوامع صاحبقرانی، مشهور به شرح فقیه، علامه مجلسی اول، ج ۶، ص ۵۹۲-۵۹۴.

۲- (سوره ی قدر/ آیات ۱ - ۳)

توضیح مرحوم فیض الإسلام ره:

“به دست آوردن سعادت و نیکبختیها در شب قدر بهتر است از خوشگذرانیهای هزار ماه سلطنت بنیامیه. سید اجل سید علیخان - رَحِمَهُ اللهُ - در شرح صحیفهی خود می نویسد:

ابن اثیر (سنّی مذهب) در “جامع الأصول” گفته:

مدّت سلطنت بنی امیه هزار ماه است و مراد خدای تعالیّ به اینکه شب قدر بهتر از هزار ماه می باشد همان است و هزار ماه ۸۳ سال و چهار ماه است و آغاز استقلال بنیامیه به پادشاهی، هنگام صلح حسن بن علی (علیه السلام) است با معاویه بن ابی سفیان، در پایان سال چهارم از هجرت و انقراض دولت ایشان به دست ابومسلم خراسانی در سال ۱۳۲ (قمری) است که ۹۲ سال می شود و خلافت عبدالله ابن زبیر که هشت سال و هشت ماه است از آن ساقط می شود؛ میماند ۸۳ سال و چهار ماه و آن هزار ماه است).

[سپس] حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

پس خدای عزّ و جلّ پیغمبرش را آگاه نمود که بنی امیه پادشاهی و سروری این امت را در این مدّت (هزار ماه) به دست می گیرند. (۱)

ماه رَمَضان، شَهْرُ اللهِ الْمُبَارَك، ماه قدر و قرآن، ماه امیر مؤمنان (علیه السلام) است

علی بن طیفور بسطامی (۱) در *منهاج النجاج* - ترجمه ی *مفتاح الفلاح* شیخ بهائی - می نویسد: (۲)

“تَبَصَّرَةٌ رَجَبِ مَاهِ وَلَايْتِ؛ وَ شَعْبَانَ، شَهْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَمَضَانَ، شَهْرَ اللَّهِ اسْتِ وَ اَهْلِ وَلَايْتِ، دَرِ اَبْخَاذِ شَهْرِ وَلَايْتِ، اَمَادَةً لِّبَرَايِ اِدْرَاكِ اسْرَارِ شَهْرِ اللَّهِ بِهْ خُصُوصِ لَيْلِهِ يَ مَبَارَكَةِ يَ قَدْرِ مِي شُونَد وَ اَن كِهْ كُفْتَهْ اِيْم: رَجَبِ شَهْرِ وَلَايْتِ اسْتِ، دَرِ صَدُورِ تَوْقِيْعِ مَبَارَكِ اَزْ حَضْرَتِ وَلِيِّ اللَّهِ (عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ) وَ اَمْرِ اَن جَنَابِ كِه: «اُدْعُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ اَيَّامِ رَجَبٍ: [اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيْعٍ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلَاةُ اَمْرِكِ ... الخ]» تَوْجِهْ دَاشْتَهْ بَاشْ!”

اختفاء و غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، چون اختفاء ليله القدر، مبارک و با برکت است

پنهان بودن و اختفاء ليله القدر از علم و آگاهی ما (غیر معصومین)، چیزی از برکت و شأن و مقام آن نمی کاهد. اساساً پنهان بودن و غیبت، سبب کاهش ارزش و اعتبار یک چیز گرانها یا یک شخصیت ارزشمند نیست. وجود مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز اگر چه از ما پنهان و غائب است، ولی این نقص و عیب ما است که لیاقت حضور علنی آن حضرت را نداریم. با این همه، باز هم، از برکات وجود حضرت، بهره مندیم؛ حتی در دوران غیبت و اختفای ایشان.

= شیخ بهاء الدین عاملی، معروف به شیخ بهائی (ره) در رساله ی “نان و حلوا” چنین سروده است:

چون شب قدر از همه مستور شد

۱- از علماء حیدرآباد هند - متوفای ۱۱۰۰ ق

۲- *منهاج النجاج* - ترجمه ی *مفتاح الفلاح* شیخ بهائی - (مقدمه ی ۲/ ص ۳۴/ آخر فصل ۲

لاَجْرَم، از پای تا سر، نور شد

اسم اعظم چون که کس شناسدش

سَرَوْرِي بر کُلِّ اَسْمَا باشدش

تا تو هم از خلق پنهانی، همی

همچو لیل القدر و اسم اعظمی!

برکت عیسیٰ (علیه السلام)، برکت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است

در مورد حضرت عیسیٰ مسیح (علیه السلام) نیز، در قرآن کریم، لقب مبارک به کار رفته است:

«وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيَّنَّ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۱)

«و هر جا باشم مرا مبارک (با برکت) قرار داده و تا زنده ام به نماز و زکات وصیت کرده است.»

یک وجه این لقب مبارک و پر برکت، از آن روست که حضرت عیسیٰ (علیه السلام) دینی جهانی و پیروانی بسیار یافت؛ هر چند اکنون دیگر، دین او تحریف شده و با وجود دین اسلام، دین مسیحیت منسوخ است. اما جالب اینجاست که در احادیث اهل بیت علیهم السلام به این برکت عیسیٰ مسیح (علیه السلام) در عصر ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اشاره شده است:

=در تفسیر مَنَهَج الصَّادِقِينَ، به نقل از تفسیر قمی (ره) آمده است:

“علی بن ابراهیم [قمی (ره)] از پدر خود نقل کرده و او از سلیمان بن داود [منقری] و او از ابی حمزه ثمالی، از شهر بن حوشب، که گفت:

روزی حجاج بن یوسف ثقفی - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در واسط بود و عطا می داد؛ یکی از مُلازِمان او پیامد و گفت: امیر تو را می طلبد! من نزد او رفتم با جامه ی کهنه و اسبی لاغر.

چون حجاج مرا بدید گفت: ای شهر! این چه رثائت و خَلِائِقَت (پوسیدگی و نرمی لباس) است و این اسب چیست که بر او سواری؟!

گفتم: أَيُّهَا الْمَلِكُ! نشستن من بر این اسب بر سبیل اتفاق است و من او را نخریده ام! و اما خَلِائِقَت جامه؛ پس بدان که اینچنین جامه مرا کافی است؛ چه، غرض از آن، ستر عورت است و به آن حاصل می شود!

مرا گفت: تو جامه ی خز نمی پوشی؛ عیب آن کس می کنی که او را پوشد؟!

گفتم: من خز پوشیدن عادت نکرده ام و لیکن عیب نکنم آن را که خز پوشد!

پس جامه از خز در من پوشید؛ چون خواستم که بیرون آیم گفت: مرا آیتی مشکل شده است!

گفتم: چیست؟

این آیه تلاوت نمود که:

«وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» (۱)

(هیچیک از اهل کتاب نیستند، جز آنکه ایمان می آورند به او قبل از مرگ!)

و گفت: بسیار هست که اَسْرای یهود و ترسا را نزد من آرند و من به قتل ایشان امر کنم و ایشان را نزد من گردن می زنند و از ایشان هیچ کلمهی ایمان نمی شنوم!

من گفتم: **أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ؛ (۱)** معنی آیه بر این وجه نیست که تأویل کردی! بلکه معنی این است که چون عیسی بن مریم (علیه السلام) قبل از قیامت از آسمان به زمین آید، هیچ اهل ملّتی نباشد، از یهود و نصرانی و غیر آن، مگر که ایمان آرد به او قبل از موت عیسی (علیه السلام) (که تا آن زمان زنده است) و نماز گذارد در پس مَهْدی (علیه السلام).

من چون این بگفتم، گفت: **وَيَحْكُ!** این را از کجا می گویی و از کجا به تو رسیده؟!

گفتم: **حَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (امام باقر).**

حَجَّاجِ سَاعَتِي نِيكَ سِرٌّ فِيهِ افْكَدُ وَانْكَشْتُ بِرِزْمِي مِي زِد! پس سر بر آورد و گفت:

“ **أَخَذَتْهَا مِنْ عَيْنِ صَافِيَةٍ!** ”

آن را از چشمه ای گوارا و زلال گرفتم!

کلبی گوید: من وی (شهر بن حَوْشَب) را گفتم:

چرا از محمد بن علی (علیه السلام) روایت کردی و حال آنکه او (حَجَّاجِ) کاره وی و آبای او (یعنی از آن حضرت و پدرانش بدش می آید!) است و کاره [است] از هر که از ایشان روایت کند!

[شهر] گفت: قصد آن کردم تا وی را در غضب آورم! ” (۲).

۱- خدا به صلاح بدارد امیر را

۲- تفسیر مَنَهْجِ الصَّادِقِينَ فِي إِلْزَامِ الْمُخَالَفِينَ، ج ۳، ص ۱۵۳-۱۵۴.

چنانکه از حدیث فوق آشکار میشود، اکثریت مسیحیان، هنگام ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و از آسمان به زیر آمدن حضرت عیسی (علیه السلام) و نماز گزاردن وی پشت سر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ایمان می آورند و این خود از بزرگترین و مبارکترین برکاتی است که از طریق حضرت عیسی (علیه السلام) برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مقدر شده است.

آیه ی مبارکه ی «نور»، آیه ای مبارک در شأن اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ مَثَلُ نُورِهِ كَمِثْسِكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ، الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ، الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ، لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ، يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ، نُورٌ عَلَى نُورٍ، يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۱)

«خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ درون شیشه ای و آن شیشه چون ستاره ای درخشانده. از روغن درخت مبارک (پربرکت) زیتون، که نه شرقیست و نه غربی، افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد، هر چند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد، بدان نور راه می نماید و برای مردم مثلها می آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.»

«شجره ی مبارکه» علی (علیه السلام) و امامان پس از او از نسل ابراهیم (علیه السلام) هستند

سُلَیْم بن قَیسِ هِلالی (ره) از سلمان فارسی (علیه السلام) نقل می کند که در جمع اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام هجوم به خانه ی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، در دفاع از آن حضرت سخنانی گفته و از جمله چنین گفته است:

«... خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران (علیه السلام) را بر همه جهانیان برگزید، نسلی که از یکدیگرند ... آل محمد صلی الله علیه و آله فرزندان نوح (علیه السلام) و آل ابراهیم (علیه السلام) از ابراهیم و برگزیده و نسل اسماعیل (علیه السلام) و عترت محمد پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. آنان اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه اند. آنان همچون آسمان بلند و کوههای پایدار و کعبهی پوشیده و چشمهی زلال و ستارگان هدایت کننده و درخت مبارک هستند که نورش می درخشد و روغن آن مبارک است ...» (۱).

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «شجره ی مبارکه» است

فُضَیْل بن یَسار گفت: به حضرت ابی عبدالله الصّادق (علیه السلام) عرض کردم:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛

فرمود: «خدای عزّ و جَلّ چنین است».

عرض کردم: «مَثَلُ نوره»؛

فرمود: «آن محمد صلی الله علیه و آله است».

۱- أسرار آل محمد علیهم الصّلاه و السّلام، ترجمه کتاب سُلَیْم بن قَیسِ هِلالی (ره)، ص ۲۳۵.

عرض کردم: «کَمِشْكَاهٍ»؛

فرمود: «سینه‌ی محمد صلی الله علیه و آله است».

عرض کردم: «فِيهَا مِصْبَاحٌ»؛

فرمود: «در آن مصباح، نور علم است، یعنی پیغمبری».

عرض کردم: «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجِهِ»؛

فرمود: «علم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به سوی دل علی (علیه السلام) صادر شد».

... عرض کردم:

«... يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ، لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ»؛

فرمود: «امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که نه یهودیست و نه نصرانی»

عرض کردم:

«يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ»؛

فرمود: نزدیک باشد که علم از دهان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله بیرون آید، پیش از آنکه به آن نطق کند.

عرض کردم: «نُورٌ عَلَي نُورٍ»؛

فرمود: «امام است در پی امام» یعنی امامی که بعد از امام دیگر باشد. (۱)

فاطمه زهرا علیها السلام نیز از «شجره ی مبارکه» است

اشاره

ابن مُغازلی، سنی مالکی (فوت: ۴۸۳ق) در کتاب مَنَاقِبِ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) (ص ۳۱۶، حدیث ۳۶۱) به نقل از حسن بَصِیْرِي و نیز علامه حَلِي (ره) در کشف الیقین (یا: کشف الحق) به نقل از علی بن جعفر (علیه السلام) از امام کاظم (علیه السلام) روایت کرده که «مِشکاه» (چراغدان) و «زُجَاجَه» (شیشه) حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و «مِصْبَاح» (چراغ) امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) هستند، که همگی از «شجره ی مبارکه ی» نسل ابراهیم (علیهم السلام) می باشند.

ترجمه ی روایت:

«محمد بن سهل بغدادی، از موسی بن قاسم، از علی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرده است که گفت: از ابو الحسن (امام کاظم) (علیه السلام) پرسیدم: «مِشکاه» در این آیه چیست؟

امام کاظم (علیه السلام) در جواب فرمود:

«مِشکاه» فاطمه علیها السلام و «مِصْبَاح» حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) می باشند و «الزُّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّيٌّ» (شیشه ای که در روشنی مانند ستاره درخشان است) و فاطمه (علیه السلام) آن ستاره درخشان در بین زنان اهل عالم است؛ «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ» (که از شجره مبارکه زیتون روشنی می گیرند) و آن، شجره ابراهیم (علیه السلام) می باشد ...
(۱)

۱- آینه یقین، ترجمه کشف الیقین علامه حَلِي، سید مجتبی تراکمه ای، ص ۳۸۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ۲۳/۳۱۶ - حدیث ۲۳ از باب ۱۸، در اینکه اهل بیت علیهم السلام انوار خدا هستند و تأویل «آیه ی نور» در حق ایشان.

مقایسه با روایات دیگر

در روایات مشابه دیگر، که اختلاف لفظی اندکی با این روایت دارند، «مصباح» به امام حسن (علیه السلام) و «زُجَاجَه» به امام حسین (علیه السلام) تأویل شده و در توضیح و تفسیر «شَجَرَه مُبَارَكَه»، عبارت قرآنی «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» چنین تأویل شده:

«يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ بِهَا»

نزدیک است که علم و دانش، آن درخت پر برکت را بشکافد و از درون آن (به آفاق جهان) بدرخشد.

«نُورٌ عَلَى نُورٍ» نیز به «إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ» تأویل شده، که باز از آثار برکت آن درخت است.

«يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» نیز به «يَهْدِي اللَّهُ لِلْأئِمَّةِ مَنْ يَشَاءُ»،^(۱) تأویل شده است.^(۲)

تأویلی دیگر از «آیه ی نور»، در شأن دوازده امام (علیهم السلام)

از جابر بن عبدالله انصاری (ره) روایت شده که گفت:

داخل مسجد کوفه شدم، دیدم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با انگشت مبارک خود چیزی می نویسد و تبسم می فرماید.

۱- خدا هدایت می کند به واسطه ی امامان : هر که را بخواهد

۲- الکافی، شیخ کلینی ره، چاپ اسلامیة، ۱/۱۹۵- حدیث ۵ از باب ۱۳: در اینکه ائمه اطهار (علیهم السلام) نور خدا هستند.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین؛ چه چیز تو را می خندانند؟!

فرمود: تعجب می کنم از کسی که این آیه را می خواند ولی آن را خوب درک نمی کند!

عرض کردم: کدام آیه، یا امیرالمؤمنین؟!

پس فرمود:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ»: الْمِشْكَاهُ مُحَمَّدٌ؛ «فِيهَا مِصْبَاحٌ»: أَنَا الْمِصْبَاحُ؛ «[الْمِصْبَاحُ] فِي زُجَاجِهِ؛ الزُّجَاجُ: الْحُسْنُ وَالْحُسَيْنُ؛ «كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»: وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؛ «يُوقَدُ مِنْ شَجَرِهِ مُبَارَكِهِ»: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ؛ (۱) «زَيْتُونَهُ»: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ؛ «لَا شَرْقِيَّةَ»: مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ؛ «وَلَا غَرْبِيَّةَ»: عَلِيُّ بْنُ مُوسَى؛ «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ»: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ؛ «وَإِذَا لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ»: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ؛ «نُورٌ عَلَى نُورٍ»: الْحُسْنُ بْنُ عَلِيٍّ، «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ»: الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ (عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ) «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (و خدا برای مردم، مَثلهایی می زند و خداوند بر هر چیزی داناست). (۲)

۱- شاید از آن جهت که آن حضرت باقرالعلوم و شکافته ی دانشها و به سان درخت پر بار و با برکت علم و دانش بوده

۲- بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۲۰۰، ح ۱۹؛ البرهان، سید هاشم بحرانی، ۴/۷۲.

«فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱)

«و چون موسی به نزد آتش آمد (که به جای نار، نور الهی بود که از درختی سر برزده بود و از آن نور) ندائی برخاست که ای موسی! هر کس که در آن آتش است (یعنی ملائکه ای که مشغول تسییح و تقدیس اند) و هر کس که در اطراف آن آتش است (یعنی تو یا موسی که نزدیک به درخت و آن نور هستی) مبارک و مشمول برکت و خیر خداوند شده اید و منزّهست خدای یکتا که پروردگار جهانیا نیست (از صفاتی که سزاوارش نیست؛ یعنی از آنکه جسمی باشد که محتاج به جهت باشد، یا عرضی باشد که نیازمند به محل و مکانی باشد، یا کسی باشد دارای صدا، که به وسیله آلتی سخن گوید)» (۲)

«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۳)

«پس (موسی اهل و عیال خود را در بیابان گذاشت و به جانب آتش رفت) چون بنزدیک آتش آمد از کنار وادی ایمن (کرانه ی راست وادی، مسیل بین دو کوه) در آن قطعه زمین مبارک و پر خیر و برکت (که وادی مقدّس و معدن وحی و رسالت و مقام استماع کلام حضرت احدیّت بود) از درختی (که آتش در آن بود) ندا برداشته شد که ای موسی! (این کس که با تو سخن

۱- (نمل/ ۸)

۲- تفسیر خسروی، ۶/۳۰۲.

۳- (قصص/ ۳۰)

می گوید، منم!) من خدایم، پروردگار و مالک جهانیان و آفریننده تمام آفریدگان.»(۱)

تطبیق «بُقَعَه مَبَارَكَه» با کربلاء مقدسه

در تهذیب شیخ طوسی (ره) روایتی اینچنین آمده است:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «شَاطِئُ الْوَادِ الْأَيْمَنِ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ هِيَ الْفُرَاتُ وَ «الْبُقَعَةُ الْمُبَارَكَةُ» هِيَ كَرْبَلَاءُ.»(۲)

که در این حدیث، امام صادق (علیه السلام) «شَاطِئُ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» (کنار وادی ایمن، کرانه ی راست وادی) را به رود فرات و «الْبُقَعَةُ الْمُبَارَكَةُ» را به کربلای مُعَلِّی تأویل فرموده است.

توضیح:

باید دانست که این گونه احادیث شریفه، ناظر به معانی باطنی (تأویل) آیات کریمه قرآنی هستند، که علم آن فقط نزد خود اهلبیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. در نقشه زیر از عراق، ملاحظه می شود که در جانب راست سرزمین مقدس کربلاء، با فاصله، رود فرات جریان دارد:

۱- تفسیر خسروی، ۶/۳۶۱.

۲- تهذیب شیخ طوسی (ره) (چاپ اسلامیة، ۶/۳۸، ح ۸۰-۲۴)

اهل بیت علیهم السلام، جلال و کرامت الهی و متبارک هستند

«تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۱)

«بزرگوار و مبارک است نام پروردگار تو، که خداوند جلال و عزت و احسان و کرامت است.»

امام باقر (علیه السلام) در تأویل این آیه کریمه فرموده اند:

«نَحْنُ جَلالُ اللَّهِ وَ كَرَامَتُهُ الَّتِي أَكْرَمَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - الْعِبَادَ بِطَاعَتِنَا وَ مَحَبَّتِنَا»

«ما جلال خداوند و کرامت و بزرگواری او هستیم، که خداوند تبارک و تعالی، به سبب آن، بندگان خود را اِکرام فرموده و به اطاعت و مَحَبَّت ما اهل بیت مورد لطف قرار داده»

(۱).

قصرهای مبارک بهشتی، برکتی اُخروی برای شیعیان علی (علیه السلام)

اشاره

= «تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا» (۲).

«بزرگ و بزرگوار (مُتَبَارَك) است آن کس که اگر خواهد بهتر از آن به تو ارزانی دارد: باغهای بهشت که در آنها نهرها جاری باشد و برایت (آنجا) قصرهای شکوهمند پدید آورد».

= شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد، چنین روایت کرده است:

عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

«إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى قَصَبًا [أَوْ: قَصْرًا] مِنْ يَاقُوتِ أَحْمَرَ، لَا يَنَالُهُ إِلَّا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا وَ سَائِرِ النَّاسِ مِنْهُ بَرِيئُونَ»

أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ كَفَتْ: عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَرَمُود:

رَسُولُ خِدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودُنْد:

۱- تفسیر نور الثقلین، حویزی ره، ج ۵، ص ۲۰۳.

۲- (فرقان/۱۰)

«همانا خدای متعال، شاخساری [یا: قصری] از یاقوت سرخ دارد، که جز ما و شیعیان ما از آن بهره مند نمیشوند و دیگران از آن محرومند»^(۱).

تذکر: در دو تفسیر کُنْزُ الدَّقَائِقِ و نورالثقلین، ذیل این آیه ی کریمه از سوره ی فرقان، همین روایت با عبارت «قَصْرًا مِنْ یاقوتِ أَحْمَرَ» آمده است.

= در حدیثی دیگر، فاطمه دختر حضرت رضا (علیه السلام) از فاطمه و زینب و اُمّ کلثوم دختران حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) و آنها از فاطمه دختر حضرت صادق (علیه السلام) و او از فاطمه دختر حضرت باقر (علیه السلام) و او از فاطمه دختر حضرت زین العابدین (علیه السلام) و او از فاطمه و سَیِّکَیْنَه دختران امام حسین (علیه السلام) و آنها از ام کلثوم دختر حضرت علی (علیه السلام) از حضرت زهرا علیها السلام دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمود:

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم:

گاهی که مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم؛ ناگاه کاخی دیدم از دُرّ سفید و آن کاخ دری داشت که با دُرّ و یاقوت زینت شده بود؛ بر آن در، پرده ای آویزان بود؛ سرم را بالا کردم دیدم به آن در نوشته است:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ عَلِيُّ وَلِيُّ الْقَوْمِ»

«نیست خدائی جز خدای بزرگ؛ محمد رسول خداست؛ علی ولی و سرپرست مردم است»

و بر آن پرده نوشته شده بود:

«بَخْ بَخْ! مِنْ مِثْلِ شِيعَةِ عَلِيٍّ!»

«به به! از مثل شیعه علی!»

درون کاخ رفتم؛ باز قصری دیدم از عقیق سرخ، که دری از نقره داشت و آن در با زبرجد سبز زینت شده بود و نیز پرده ای داشت؛ سرم را بالا کردم دیدم بر آن در نوشته است:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ عَلِيُّ وَصِيُّ الْمُصْطَفَى»

«محمد رسول خداست؛ علی وصی مصطفی است».

و بر آن پرده نوشته بود:

«بَشْرُ شِيعَةِ عَلِيٍّ بِطَيْبِ الْمَوْلِدِ»

«شیعیان علی (علیه السلام) را مژده ده به حلال زاده بودن».

وارد شدم؛ باز کاخی از زمرد سبز دیدم که زیباتر از او ندیده بودم؛ دری از یاقوت سرخ داشت که با لؤلؤ تزیین شده بود و بر آن در پرده ای بود؛ سرم را بالا کردم دیدم بر آن پرده نوشته است:

«شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ»

«شیعیان علی همان رستگارانند!».

گفتم: ای دوست من، جبرئیل! این کاخ از کیست؟!

گفت: ای محمد! از آن عموزاده و وصی تو علی بن ابیطالب است. تمام مردم، روز قیامت با پای برهنه و بدن عریان به محشر می آیند، مگر شیعیان علی (علیه السلام) و مردم را آن روز به نام مادرهایشان می خوانند، مگر شیعیی علی را، که به نام پدرانشان خوانده می شوند.

گفتم: ای جبرئیل! این چگونه می شود؟

گفت: «چون آنها علی (علیه السلام) را دوست دارند ولادتشان پاکست و حلال زاده اند».

بیان علامه مجلسی (رحمه الله)

اینکه فرمود: «فَطَابَ مَوْلِدُهُمْ» (پس ولادتشان پاکست) [یعنی شیطان، در انعقاد نطفه ی ایشان شرکتی نداشته است و لذا خالصانه به اسم پدران خود خوانده میشوند] شاید به این معنی باشد که خداوند چون قبلاً می دانست ارواح شیعیان علی (علیه السلام) دوستدار آن حضرت هستند و در روز پیمان،^(۱) به ولایت او اقرار کردند، بدین جهت، ولادت بدنهای آنها را (در این دنیا؛ پس از عالم ذر) پاک قرار داد.^(۲)

۱- روز پیمان با ارواح آدمیان؛ روز آلت در عالم ذر

۲- شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)، ترجمه جلد ۶۵ بحار الأنوار، ص ۱۱۲، حدیث ۱۳۶.

بدین ترتیب، می توان گفت:

با توجه به این احادیث شریفه، به این نتیجه می رسیم که اساس خلقت و انعقاد نطفه ی شیعه ی اهل بیت علیهم السلام در این دنیا مبارک و متبرک است؛ همان گونه که جایگاهی فرخنده و مبارک در آخرت، در انتظار اوست.

دوازده برج، نماد دوازده امام (علیهم السلام) و برکت وجودی هستند

«تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا» (۱)

«بزرگ و پر خیر و برکت (مُتَبَارِك) است خداوندی که در آسمان، برجهایی (دوازده گانه) قرار داد و در آن برجها چراغ نورانی (یعنی خورشید) و ماه درخشان را مستقر ساخت».

= علامه سید هاشم بحرانی (ره) در کتاب الإنصاف، به نقل از الاختصاص شیخ مفید (ره) روایت می کند که:

أَصْبَغَ بِنُبَاتِهِ گوید:

شنیدم از ابن عباس که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: “ذکر خدا (و یاد کردن او) عبادت است و یاد کردن من عبادت است و یاد کردن علی عبادت است و یاد کردن امامان از فرزندان او عبادت است و سوگند به آنکه مرا به پیغمبری برانگیخته و بهترین مردمان قرارم داده، وصی من بهترین اوصیاء است و به درستی که او حجت خدا بر بندگانش و خلیفه ی او بر خلقش می باشد و امامان راهنما - پس از من - از فرزندان

او هستند. به خاطر آنها خداوند عذاب را از اهل زمین باز دارد و به وجود ایشان آسمان را نگه دارد از اینکه جز به اذن او بر زمین فرود آید و به سبب آنها کوهها را نگهدارد از اینکه مردم را به اضطراب اندازند و به برکت آنها خلقت را به وسیله باران سیراب کند و به واسطه ایشان گیاه را برویاند. اینان به راستی، اولیای خدا و به درستی، جانشینان من هستند. شماره ی آنها شماره ی ماهها است که ۱۲ می باشد و عددشان به عدد نقیبان موسی بن عمران (علیه السلام) (یعنی همان ۱۲) است.”

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»^(۱)

«سوگند به آسمانهایی که دارای برجها است».

آنگاه فرمود: “ای پسر عباس! آیا پنداری که خداوند به آسمان دارای برجها سوگند یاد فرموده و مقصودش همین آسمانها و برجها است؟! ”

عرض کردم: ای رسول خدا! پس مقصودش چیست؟

فرمود: اما آسمان منم و اما برجها امامان پس از منند، که اول آنها علی و آخرشان مهدی است، درود خدا بر تمامی ایشان باد.”^(۲)

۱- سوره بروج/آیه ۱

۲- الإنصافُ فی النَّصِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْأَشْرَافِ، سید هاشم بحرانی، ترجمه: رسولی محلاتی، ص ۴۸۳-۴۸۴، حدیث ۳۲۱؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۲۲۴.

بَرَكَتٌ دَرَجَعَتْ اَهْلَ بَيْتِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»
(اعراف/۹۶)

«اگر مردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه شان کردیم.»

= حُوِزِي در تفسیر نورالثقلین ذیل این آیه آورده است: (۱)

فی «الخرائج و الجرائح» عن الحسين بن علي (عليه السلام)، حديثٌ طويلٌ في «الرجعه» و فيه:

«وَلَتَنْزِلَنَّ الْبَرَكَهَ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، حَتَّىٰ أَنْ الشَّجَرَةَ لَتَصِيَّيْفُ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِهِ وَ لِيُؤَكَلَ ثَمَرُهُ الشِّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَ ثَمَرُهُ الصَّيْفِ فِي الشِّتَاءِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا».

قطب راوندی در «خرائج و جرائح» (۲) از امام حسین (علیه السلام) حدیثی طویل در باب رجعت اهل بیت علیهم السلام پس از ظهور، نقل کرده و در آن آمده است:

۱- تفسیر نورالثقلین (۲/۵۲ - حدیث ۱۹۹)

۲- به معنی معجزات خارج شده از امامان (علیهم السلام) جهت جذب قلوب مردمان

«و هر آینه نازل خواهد شد برکت از آسمان و زمین، تا آن اندازه که درخت حتی در فصل تابستان، باران می خورد، به سبب آنکه خدا اراده می فرماید که پرثمر باشد و نیز از بهر آنکه میوه ی زمستان در تابستان و ثمر تابستان نیز در زمستان خورده شود و این همان فرموده ی خدای تعالی است [که فرمود]:

«اگر مردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه شان کردیم.»

رحمت و برکات خداوند بر اهل بیت (علیهم السلام)

«قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» (۱)

«فرشتگان به زن ابراهیم گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می کنی؟ رحمت و برکات خدا بر شما اهل این خانه ارزانی باد. او ستودنی و بزرگوار است.»

= در روایتی از امام صادق (علیه السلام) یا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چنین آمده است:

«... يُكْرَهُ الْغَرَارُ وَ ذَلِكُمْ أَنَّ الصَّادِقَ (علیه السلام) [أَوْ: أمير المؤمنين علياً (علیه السلام)] سَيَلَّمَ عَلَى رَجُلٍ؛ فَقَالَ الرَّجُلُ: "وَ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ"؛ فَقَالَ: لَا تُجَاوِزُوا بِنَا قَوْلَ الْمَلَائِكَةِ لِأَبِينَا إِبْرَاهِيمَ (علیه السلام): «رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

یعنی: «مکروه است غرار (بی اندازه جواب سلام را گفتن)؛ برای اینکه امام صادق (علیه السلام) [یا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)] به مردی سلام کرد و او در جواب گفت: «وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ»؛ پس آن حضرت فرمود: در باره ی ما فراتر نروید از آنچه فرشتگان به پدر ما - ابراهیم (علیه السلام) - گفتند که: «رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».^(۱)

چنانکه مشاهده می شود، حضرت خود را از نسل و دودمان پاک و مبارک حضرت ابراهیم (علیه السلام) معرفی فرموده و خطاب «اهل البیت» را شامل اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می داند.

= ابن منظور در لسان العرب (۱۰/ ۳۹۵ - ۳۹۶) می نویسد:

«قَالَ الْفَرَاءُ فِي قَوْلِهِ «رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ [أَهْلَ الْبَيْتِ]» قَالَ: الْبَرَكَاتُ السَّعَادَةُ؛ قَالَ أَبُو مَنْصُورٍ: وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ فِي التَّشْهُدِ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، لِأَنَّ مَنْ أَسْعَدَهُ اللَّهُ بِمَا أَسْعَدَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَدْ نَالَ السَّعَادَةَ الْمُبَارَكَةَ الدَّائِمَةَ».

یعنی: «فَرَاء در تفسیر آیه ی فوق، برکات را سعادت معرفی کرده است. ابومنصور گفته: همچنین است آنچه در [سلام اول] تشهد آمده: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، زیرا هر کس (مانند اهل بیت) که خداوند او را سعادت بدهد بدانچه که پیامبر صلی الله علیه و آله را بدان سعادت عطا فرموده، به یقین که به سعادت مبارک و دائمی دست یافته است».

۱- تفسیر البرهان، سید هاشم بحرانی، ۳/۱۲۵، ح ۵۱۴۷؛ نورالثقلین، حویزی، ۲/۳۸۶-۳۸۷.

برخی دیگر از مشتقات «برکت» معانی آنها

=بَارَكَ الرَّجُلَ - مُبَارَكَةٌ

آن مرد را به خیر و برکت دعا کرد، از او راضی و خرسند شد.

=بَارَكَ اللَّهُ لَكَ وَفِيكَ وَعَلَيْكَ وَبَارَكَكَ

خداوند تو را برکت و فراوانی دهد.

=«اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَيَّ الْاَنْبِيَاءِ وَآلِهِمْ»

«خدایا بر پیامبران و خاندان آنها، آنچه را که از شرف و مجد و بزرگی داده ای، همواره بدار» (۱)

=ابن منظور در لسان العرب (۱۰/۳۹۵) می نویسد:

“بَارَكَ اللَّهُ الشَّيْءَ وَبَارَكَ فِيهِ وَعَلَيْهِ: وَضَعَ فِيهِ الْبَرَكَهَ”

خداوند در آن برکت قرار داد.

صلوات بر اهل بیت (علیهم السلام) با همین لفظ

شیخ صدوق (ره) روایت کرده که:

ابن ابی لیلی گوید: کعب بن عَجْرَه به من گفت:

نمی خواهی هدیه ای به تو بدهم؟ به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما بیرون آمد و گفتیم: یا رسول الله! ما دانستیم که چگونه بر تو سلام فرستیم؛ بفرما که صلوات بر تو چگونه است؟

فرمود: بگوئید:

۱- فرهنگ ابجدی عربی فارسی، فؤاد افرام بستانی، ترجمه: استاد رضا مهیار، ص ۱۸۲.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَبَارِكْ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»

«بارخدایا! درود فرست بر محمد همانگونه که بر ابراهیم درود فرستادی؛ به راستی که تو ستایش شده و بزرگواری و خیر و برکت پیوسته بفرست بر آل محمد همانگونه که پیوسته خیر و برکت فرستادی بر آل ابراهیم؛ به راستی که تو ستایش شده و بزرگواری» (۱).

دعای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای امت خود، به همین لفظ

شیخ صدوق (ره) از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا يَوْمَ سَيِّئِهَا وَخَمِيسِهَا»

«بارخدایا! مبارک (پر برکت) بفرما برای امتم، سحرخیزی را، خصوصاً در شنبه و پنجشنبه» (۲).

توضیح: همه میدانند که سحرخیزی، هرچند کمی مشکل است، ولی سبب نشاط در فعالیت و کسب و کار و رونق زندگی میشود. چون انسان سحرخیز، گذشته از هوای لطیف صبحگاهی که استشمام میکند، بهره ی بیشتری از ساعات روز میبرد و بلکه تمام روز را - از طلوع آفتاب تا غروب آن، بیدار است و از آن بهره مند می شود.

۱- أمالی شیخ صدوق، مجلس ۶۱، حدیث ۵.

۲- عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، باب ۳۱، حدیث ۷۳.

تبریک (مبارک گویی و شادباش)

ابن منظور در لسان العرب (۱۰/۳۹۵) می نویسد:

«التَّبْرِیکُ: الدُّعَاءُ لِلْإِنْسَانِ أَوْ غَيْرِهِ بِالْبَرَكَةِ.

يُقَالُ: بَرَّكَتُ عَلَيْهِ تَبْرِیکًا؛ أَيْ: قُلْتُ لَهُ: بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكَ!».

تبریک: دعا برای انسان یا غیر اوست به برکت.

گفته میشود: بر او تبریک گفتیم؛ یعنی: به او گفتیم: بَارَكَ اللهُ بِرِئِيسِهِ!

«تبریک» از نامه‌های حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است

حسین بن حمدان نخصیبی یا حُضینبی، از علماء شیعه (فوت: ۳۳۴ق) از علی بن دَرَّاع اسدی نقل می کند(۱) که حضرت علی (علیه السلام) در مسجد جامع کوفه به وی فرمودند:

«إِلَى ثَلَاثِمِائَةٍ اسْمٌ، لَمَا يُمَكِّنُ التَّضَرُّيْحُ بِهَا لِثَلَاثِمِائَةٍ عَلَى قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِفَضْلِ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) عَلَى رَسُولِهِ وَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ ...»

۱- کتاب الهدایه الکبری □ (باب دوم - چاپ البلاغ بیروت، ص ۹۳)

«برای من ۳۰۰ اسم است، که تصریح به آنها ممکن نیست، تا مبادا گران آید بر قومی که ایمان نمی آورند به فضل خداوند بزرگ بر رسول خود و امیرمؤمنان و امامان هدایت یافته ...»

سپس در ذیل آن روایت می کند:

«.. وَ [اسْمُهُ] بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ: تبریک ...»

«.. و اسم آن حضرت به زبان حبشه، تبریک است ...».

شبهه این روایت را ابن شهر آشوب (ره) نیز نقل کرده است. (۱)

تبریک ملائکه به مناسبت ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

در روایت آمده است:

هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام متولد شد نوری از او ساطع گردید و داخل خانه های مکه شد، به طوری که در شرق و غرب این شهر خانه ای باقی نبود مگر آنکه نور در آن داخل شده بود، آنگاه ده تن از حورالعین در حالی که به دست هر کدامشان یک تشت و ابریقی (آبریز، آبپاشی) از بهشت که از آب کوثر پر بود، داخل اتاق شدند، آن بانویی که در پایین پاهای خدیجه قرار گرفته بود آن ظرفها را از دست ایشان گرفته و فاطمه علیها السلام را با آب کوثر شستشو داد، سپس طفل را در دو حوله سفید و خوشبو پیچید و بعد از آن از او خواست که سخن بگوید، پس فاطمه زبان گشود و فرمود:

۱- مناقب آل ائمه علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۷۶.

«شهادت می دهم که معبودی جز خدای یگانه وجود ندارد و شهادت می دهم که پدرم رسول خدا و برترین پیامبران است و همسرم علی برترین اوصیاء و فرزندانم برترین بازماندگان و سرور مردمان هستند».

و پس از این گفتار به آن بانوان سلام کرد و هر یک را به نامشان خطاب کرد، پس آنان خندان و شادمان گردیدند و تولد او را به یکدیگر تبریک گفتند و اهل آسمان نیز ولادت او را به یکدیگر تبریک می گفتند و به واسطه ی تولد فاطمه علیها السلام در آسمان نیز نور خیره کننده ای ظاهر گردید که ملائکه پیش از آن نظیرش را ندیده بودند. پس آن زنان به خدیجه (علیها السلام) گفتند:

«این مولود پاک و مبارک را بگیر؛ که در خود او و نسل او برکت قرار داده شده است!»

خدیجه (علیها السلام) در حالی که خوشحال و مسرور بود، فاطمه را در آغوش گرفت و پستان خود را در دهان او نهاد و شیر در دهان او جاری نمود و این نوزاد از رشد فوق العاده ای برخوردار بود، به طوری که در هر روز به اندازه یک ماه و در هر ماهی به اندازه یک سال رشد می کرد. (۱)

تبریک ملائکه به مناسبت ازدواج حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه علیها السلام

امام صادق (علیه السلام) از پدراناش از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یک حدیث طولانی که مربوط به ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام است، نقل کرده که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان ملائکه، مُنادی (خداوند) ندا سر می دهد که:

۱- زندگانی حضرت زهرا علیها السلام، ترجمه جلد ۴۳ بحار الأنوار، ترجمه روحانی، ص ۳۵.

«امروز روز ولیمه ی عروسی علی بن ابیطالب می باشد... من شما را گواه می گیرم که فاطمه - دختر محمد را - به علی بن ابیطالب تزویج نمودم، من به این ازدواج راضی هستم».

سپس منادی (خداوند) ندا می کند:

«ای ملائکه ی من! و ای ساکنان بهشت من! به علی فرزند ابوطالب و فاطمه دختر محمد تبریک بگویید، چون من هم به آنها تبریک گفتم (۱) آگاه باشید که من بهترین زنان را به ازدواج بهترین مردی که دوستش دارم، در آوردم».

بعد راحیل - یکی از ملائکه ی مُقَرَّب - می گوید: خداوند! غیر از داخل کردن آنان به بهشت، تبریکت بدانها چه گونه است؟

خداوند می فرماید: «ای راحیل! یکی از برکتهای من بر آنان این است که مَحَبَّت آنان را با محبت خودم توأم نمودم (۲) و آنها را حَبَّت خودم بر مخلوقاتم قرار دادم.

سوگند به عزّت و جلالم! من از این دو انسان، نسل و دودمانی به وجود می آورم که آنها را خزانه دار علم خود در روی زمین قرار می دهم و آنها را دعوت کننده بر دینم معرفی می نمایم و بعد از پیامبران، وجود آنها را بر خلقم حجت قرار می دهم» (۳).

۱- بَارِكُوا عَلَيَّ عَلِيَّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ حَبِيبِ مُحَمَّدٍ وَفَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص، فَقَدْ بَارَكْتُ عَلَيْهِمَا.

۲- یعنی هرکس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته است

۳- الْجَوَاهِرُ السَّنِّيَّةُ فِي الْأَحَادِيثِ الْقُدْسِيَّةِ/كَلِيَاتِ حَدِيثِ قُدْسِي، شَيْخِ حُرِّ عَامِلِي (ره)، ترجمه: زین العابدین کاظمی خلخالی، باب ۱۲، ص ۴۶۴.

تبریک جبرئیل (علیه السلام) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

ابو سعید خدری گفت:

چون پیامبر صلی الله علیه و آله شبانه (از مکه به مدینه) هجرت کرد و می خواست به غار (ثور) برود، علی بن ابیطالب (علیه السلام) در بستر او خوابید. پس خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد:

«همانا من شما دو نفر را برادر هم قرار داده ام و عمر یکی از شما را از دیگری طولانی تر کرده ام، پس کدام یک از شما دیگری را به زنده بودن بر می گزیند؟».

هر دو تای آنان زندگی را انتخاب کردند و آن را برای خود خواستند، پس خداوند به آنان وحی کرد که: «چرا شما مانند علی بن ابیطالب نیستید؟ او را با پیامبر خودم - محمد - برادر کردم؛ پس او در بستر محمد خوابید تا او را با جان خود حفظ کند. شما به زمین فرود آید و او را از دشمنش حفظ کنید».

پس جبرئیل نزد سر علی (علیه السلام) و میکائیل نزد پاهای او قرار گرفتند و جبرئیل ندا می داد:

«بَخِّ بَخٍ مِّنْ مِّثْلِكَ يَا بَنَ ابِيطَالِبٍ! إِنَّ اللَّهَ يباهي بِكَ الْمَلَائِكَةَ!»

«تبریک و آفرین به کسی چون تو! که خداوند به سبب وجود تو به فرشتگان مباحث می کند!»

پس خدا این آیه را نازل کرد:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ... (۱)»

«و بعضی از مردم، از جان خود در راه رضای خدا در گذرند ...»

تبریک ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسط ابوبکر

عمادالدین طبری گوید:

“روایتست از حارثِ أَعْوَر - صاحبِ رَایَتِ عَلِیِّ (علیه السلام) - که گفت: به ما رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله - در میان جمعی از اصحاب خود فرمود:

[آیا] به شما نشان دهم آدم (علیه السلام) را در علمش و نوح (علیه السلام) را در فهمش و ابراهیم (علیه السلام) را در حلمش؟

و این سخن را می گفت که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیامد.

ابوبکر گفت: یا رسول الله! قیاس کردی مردی را به سه کس از پیغمبران مرسل؟ خوشا خوشا این مرد را (تبریک به او)! کیست این مرد یا رسول الله!؟

پیغمبر [فرمود]: ای ابوبکر! تو او را می شناسی؟

[ابوبکر] گفت: خدا و رسول او عالم ترند!

پیغمبر [فرمود]: این مرد، ابوالحسن علی بن ابیطالب است.

۱- تفسیر نیشابوری، ج ۲، ص ۲۰؛ این حدیث در منابع دیگری از اهل سنت هم آمده است، از جمله: تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۴۱ و کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۹؛ نور الابصار، شبلنجی، ص ۸۶؛ نقل از: سیمای امام علی (علیه السلام) در قرآن، یعقوب جعفری، ص ۵۳.

ابوبکر گفت:

«بِخَ بَخٍ لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ أَيْنَ مِثْلِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ!»

«خوشا خوشا تو را (تبریک بر تو) ای ابوالحسن! و مانند تو کجا بوده، ای علی؟!» (۱).

تبریک ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسط عمر بن خطاب

حدیث غدیر یا ولایت، به طُرُق مختلف و با تَوَاتُر لفظی و معنوی در کتب شیعه و سنی آمده و بخشی از خطبه‌ی تاریخی و مفصّل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حَجَّه‌الْوَدَاع است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیام نبوت خویش را در آن تکمیل فرمود و به همین دلیل است که مفسران و محدثان شیعه و سنی عقیده دارند که آیه‌ی شریفه:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۲).

درباره ی ولایت و امامت امیرمؤمنان (علیه السلام) نازل شده است. برخی از این مفسران و محدثان عبارتند از:

حافظ ابن ابی حاتم رازی (متوفای ۳۲۷ق)، از قول ابوسعید خُدری صحابی مشهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ؛ حافظ ابوعبدالله مَحَامِلی (م ۳۳۰ق) از ابنعباس؛ حافظ ابوبکر فارسی

۱- فضائل اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و مناقب اولاد بتول علیها السلام، عمادالدین حسن بن علی طبری، ج ۲، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۲- (مائده/۳)

(م ۴۰۷ ق)؛ حافظ ابن مردویه (م ۴۱۶ ق)؛ ابواسحاق ثعلبی نیشابوری (م ۴۲۷ ق)؛ ابوالحسن واحدی نیشابوری (م ۴۶۸ ق)؛ ابوسعید سجستانی (م ۴۷۷ ق)؛ حافظ ابونعیم اصفهانی و ده ها مفسّر و محدّث دیگر که همه از علمای اهل سنت هستند و در این جهت با علمای شیعه وحدت نظر دارند. (۱)

در بسیاری از این روایات آمده است:

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) را گرفت و در حضور آن جمع صدهزار نفری به خلافت و امامت معرفی نمود و مردم را به پیروی او فرا خواند و آنگاه این گونه دعا کرد که:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.»

«بارخدا! هر کس علی را دوست دارد، دوست بدار و هر که او را دشمن دارد، دشمن بدار.»

سپس به مسلمانان امر فرمود به میثاق ولایت با علی (علیه السلام) بیعت کنند و خبر آن روز تاریخی و پیام آسمانی را برای مردم دیار خود بگویند.

از جمله کسانی که دست بیعت به امیرمؤمنان (علیه السلام) داد و تبریک گفت، عمر بن خطاب بود که چنین گفت:

“بَخِ بَخٍ [أَوْ: هَنِيئًا لَكَ] يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!”

۱- رجوع شود به: الغدير، علامه امینی، ج ۱/ص ۲۱۴-۲۲۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۷/ص ۱۵۷-۱۵۸.

“تبریک بر تو باد، ای علی بن ابی طالب! اینک تو مولا و سرور من و مولا و سرور هر زن و مرد با ایمان شدی!” (۱).

در روایتی از ابوسعید خُدری از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله که اهل سنّت از او بسیار نقل حدیث کرده اند) چنین آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ابلاغ ولایت علی (علیه السلام) در غدیر خم فرمودند:

«يَا قَوْمِ! هُنُّونِي هُنُّونِي! إِنَّ اللَّهَ خَصَّنِي بِالْثُبَّوَّةِ وَ خَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ»

«ای مردم، به من تبریک بگویید، به من تبریک بگویید؛ چرا که خداوند مرا به ثبوت (خاتمیت) اختصاص داد و اهل بیت مرا به امامت».

سپس عمر بن خطاب، آن گونه تبریک گفت: ... (۲).

سرانجام تبریک مردم به ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

بُرَیدَه بن حُصیب اَسلمی (از صحابه) گفت:

من و برادرم عمّار (وی غیر از عمّار یاسر است)، در “نخیل بنینجار” در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم. در این موقع علی (علیه السلام) وارد شد و

۱- تفسیر کبیر، فخرالدین رازی، ج ۱۲، ص ۴۹-۵۰، از ابن عباس و براء ابن عازب و محمد بن علی؛ المعیار و المُوازَنه، ابوجعفر اسکافی، ص ۲۱۲-۲۱۳؛ شواهدالتزیل، ج ۱، ص ۲۰۰؛ الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۱۵۹؛ حدیث غدیر- منشور جاودان ولایت، محمدتقی رهبر، ص ۲۰-۲۲؛ حقیقت جاوید، ابو سجاد اسحاقی، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- مناقب آل ابیطالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵.

سلام کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و ما پاسخ سلام را دادیم، آنگاه فرمود:

یا علی! در آن نقطه بنشین.

سپس گروهی از مردم وارد شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها امر کرد که: به او "امارت مؤمنین" را تبریک گویند. آنها به این فرمان عمل کردند و نزدیک نبودند (یعنی به دل‌های خود راغب نبودند که چنین کنند!).

آنگاه دسته دسته مردم و از جمله "ابوبکر" و "عمر" وارد شدند و حضرت به آن دو دستور داد:

«سَلِّمَا عَلَيَّ عَلَيَّ يَا مَرْءَ الْمُؤْمِنِينَ!»

«به علی تبریک بگویید به سبب امارت او بر مؤمنان!»

آن دو پرسیدند: آیا این امارت از سوی خدا و رسول صلی الله علیه و آله به او داده شده است؟! فرمود: بلی.

سپس "طلحه" و "سعد بن مالک" وارد شدند و پس از سلام، پیامبر به آنها فرمود: به علی (علیه السلام) تبریک بگویید. پرسیدند: دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ فرمود: آری. گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم.

پس از آن "سلمان فارسی" و "ابوذر غفاری" وارد شدند و بدون چون و چرا، طبق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، به علی (علیه السلام) تبریک گفتند.

در این موقع، "خزیمه بن ثابت" و "ابوالهیثم بن تیهان" وارد شدند و بدون چون و چرا تبریک گفتند.

پس از این دو، «عمّار یاسر» و «مقداد» به همین ترتیب عمل کردند.

آنگاه «عثمان» و «ابوعُبَیْدَه» وارد شدند و پس از سلام و شنیدن جواب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها فرمود تا مسأله‌ی امارت را به علی (علیه السلام) تبریک بگویند. پرسیدند: دستور خدا و رسول است؟ فرمود: آری و بعد تبریک گفتند.

سپس فلان و فلان و گروهی از مهاجرین (اهل مکّه) و انصار (اهل مدینه) آمدند و به همان ترتیب قبل، عمل می شد، تا اتاق و اطراف از جمعیت پر گشت و برخی وارد می شدند و برخی خارج و در آخر به من (بُریده) و برادرم فرمود: امارت را به علی تبریک بگوییم، ما هم برخاستیم و تبریک گفتیم و بعد به جای خود باز گشتیم و نشستیم.

در پایان، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رو به جانب مردم کرد و فرمود:

این مسأله را بدانید و بشنوید، که من به شما امر کردم، تا به علی تبریک بگویید و برخی از من پرسیدند: «آیا دستور خداست یا پیامبر؟!؛ ولی بدانید که محمد از پیش خود چیزی نمی گوید، بلکه فرمان خدا را اجرا می کند؛ سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، اگر کوتاهی و بیعت را نقض کنید، کافر گشته و از رسالت من جدا شده اید، حال هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس نمی خواهد کافر شود!

«فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۱)

بُریده گوید:

هنگامی که از مجلس خارج شدیم، برخی از همان گویندگان تبریک، در حالی که جهال قریش در اطرافشان جمع شده بودند، به دوستانشان می گفتند: دیدی محمد صلی الله علیه و آله چه

مقامی به پسر عم خود داد؟ و اگر می توانست، او را پس از خود پیامبر معرفی می کرد! دوستش گفت: خودت را نگهدار و ناراحت مباش، اگر محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، دستوراتش را زیر پا می گذاریم!

حَدِيفَه گوید: پس از آن ایام، بُریده مدتی به سفر شام رفت و پس از بازگشت، دید پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته و مردم با ابی بکر بیعت کرده‌اند. لذا به مسجد آمد و در این موقع، ابی بکر بر فراز منبر نشسته بود و عمر در پله ای پایینتر قرار داشت. پس، از فاصله دور فریاد زد: ای ابابکر! و ای عمر!

گفتند: ای بُریده! مگر جزده شده ای؟!

بریده گفت: من جن زده نشده ام اما تبریک دیروز شما به علی (علیه السلام) چه شد؟!

ابوبکر گفت: ای بُریده! مسائل تغییر می کند و تو در مدینه نبودی! و حاضر، مسائلی را می بیند که غایب نمی بیند! (آلودگی دین به سیاست! و تباهی دیانت به حکومت!)

بریده به آن دو گفت: آیا شما چیزی دیده اید که خدا و رسول ندیده بودند؟ آری این کار شما، وفای دوست توست که دیروز می گفت: اگر محمد از دنیا برود، فرمائش را زیر پا می گذاریم! بدانید، پس از این لحظه، مدینه بر من حرامست و تا بمیرم در آن سکونت نمی کنم!

لذا بریده با اهل و عیالش از مدینه خارج شد و به میان قوم خود - بنی اسلم - رفت و گاهی به مدینه سرکشی می کرد. در زمانی که خلافت به امام علی (علیه السلام) رسید، به او ملحق شد و به عراق رفت و پس از شهادت امام (علیه السلام) به خراسان رفت و در آنجا زندگی کرد تا از دنیا رفت. (۱)

تبریک گویی ریاکارانه ی ابوسفیان و معاویه به حضرت علی (علیه السلام)

نیز در همان ارشادالقلوب دیلمی (۱) در حدیث مفضّلی از "محمد بن حَنَفِیَه" نقل کرده است که:

بزرگ یهود، در هنگام بازگشت امام علی (علیه السلام) از جنگ نَهْرَوَان (با خوارج یا مارِقین)، در مسجد کوفه، خدمت آن حضرت رسید و گفت: می خواهم مسائلی از شما بپرسم، که جز نبی یا وصی، کسی آنها را نمی داند!

حضرت فرمود: هر پرسشی داری، بپرس!

پس یهودی سؤالات خود را می پرسد و جوابهای مفضّلی حضرت را می شنود؛ تا آنکه حضرت می فرماید:

«وَأَمَّا السَّادِسَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ! ...»؛

یعنی: «مورد ششم: ای برادر یهودی! این مرحله را مسأله ی تحکیم و جنگ با "فرزند آکله الاکباد" (۲) و آزادشده فرزند آزاد شده (۳) و معاند خدا و رسول او و مؤمنین، تشکیل می دهد. چرا که از هنگام بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا روزی که با قدرت اسلام، شهر مکه به دست مسلمانان افتاد، این پدر و پسر، دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان بودند.

۱- باب "مُكَاَلَمَتِهِ مَعَ رَأْسِ الْيَهُودِ" = مکالمه یا گفتگوی حضرت علی (علیه السلام) با بزرگ یهودیان

۲- یعنی معاویه فرزند هند جگرخوار

۳- ابوسفیان که در فتح مکه همراه زنش هند آزاد شد

در فتح مکه و سه مورد دیگر، برایم، از این پدر و پسر، بیعت گرفته شد و پدرش (ابوسفیان) دیروز، نخستین کسی بود که به عنوان "امیرالمؤمنین" به من تبریک گفت و مرا به قیام و گرفتن حَقَم ترغیب میکرد و هر گاه نزد من می آمد، بیعتش را تجدید می نمود!

عجیب ترین عجایب اینک: وقتی معاویه دید خداوند حق مرا به من بازگردانده و آن را در جای مناسبتش مستقر نموده و امیدش به اینک، چهارمین خلیفه شود، قطع شده و از این امانت الهی محروم گشته، به آن گنهکار (عاصی) فرزند عاص (۱) روی آورده و او را به سوی خویش فراخواند و در طمع حکومت مصر انداخت؛ در نتیجه به ایجاد آشوب در شهرها دست زد و آنها را تاراج کرد، زیرا دریافت که در حکومت من بیش از سهم یک نفر به او داده نمی شود - و اصولاً بر حاکم چنین بخششی حرام است، - لذا به ارضای دوستان و آزار مخالفانش پرداخته و بر ضد ما در شهرها به فعالیت روی آورده و بر شرق و غرب و شمال و جنوب بلاد اسلام می تازد، چنانکه گزارشهایش به من می رسد، تا برای خود طُرْفی ببندد و حکومتی دست و پا نماید!»، (۲)

تبریک تولد امام حسین (علیه السلام) توسط ملائک و تبرک جستن فطرس به بدن او

اشاره

علی بن حسین مسعودی - مورخ اسلامی معروف نزد شیعه و سنی - (فوت: ۲۴۶ ق) در کتاب تاریخی - روائی معروف خود - اثباتالوصیه - نقل می کند:

۱- عمرو بن العاص = عمرو عاص

۲- إرشاد القلوب دیلمی، ترجمه سلگی، ج ۲، ص ۲۶۳-۲۶۴.

“وقتی که امام حسین (علیه السلام) متولد شد جبرئیل با هزار مَلَك نازل شد تا بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تبریک و تهنیت بگویند، در یکی از جزیره های دریا عبور جبرئیل به ملکی افتاد که او را فُطْرُس می گفتند. خدای توانا فُطْرُس را برای انجام دادن امری از امور فرستاده بود که فُطْرُس درباره انجام دادن آن عمل کنندی کرده بود، لذا خدای قهار پر و بال او را شکست و او را از مقام خود محروم کرده، در آن جزیره فرو فرستاده بود؛ مدت (۵۰۰) سال بود که وی در آنجا بود. فُطْرُس قبلاً با جبرئیل دوست بود، لذا به جبرئیل گفت: کجا می روی؟

جبرئیل گفت: در این شب از برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله نوزادی متولد شده است، خدا مرا با هزار مَلَك فرستاده که به آن حضرت تبریک و تهنیت بگویم.

فُطْرُس به جبرئیل گفت: مرا با خود نزد پیغمبر ببر، شاید که آن حضرت از برای من دعا کند؟ جبرئیل او را با خود آورد، جبرئیل پیغام و تبریک الهی را به رسول الله صلی الله علیه و آله رسانید. پیغمبر خدا به فُطْرُس نظر کرد و فرمود: جبرئیل، این کیست؟

جبرئیل قصه ی فُطْرُس را به عرض آن حضرت رسانید، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به فُطْرُس توجهی کرد و او را دستور داد که پر و بال خود را به بدن امام حسین (علیه السلام) بساید! همینکه فُطْرُس پر و بال خود را به بدن امام حسین (علیه السلام) سائید، خدای رؤوف او را به حالت اولیه ی خود برگردانید.

وقتی که فُطْرُس حرکت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَفَّعَنِي فِيكَ، فَالْزَمِ أَرْضَ كَرْبَلَاءَ، فَأَخْبِرْنِي بِكُلِّ مَنْ يَأْتِي الْحُسَيْنَ (عليه السلام) زَائِرًا إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

«خدا شفاعت مرا درباره تو قبول کرد؛ تو دائماً به زمین کربلا موقوف باش و تا روز قیامت مرا از هر کسی که به زیارت قبر حسین (علیه السلام) می آید، خبر بده!».

راوی گوید: آن ملک است که «آزادشده حسین (علیه السلام)» (عَتِيقُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام)) نامیده شده است ^(۱).

ابن قولویه در کامل الزیارات این حدیث را از امام صادق (علیه السلام) روایت نموده و در آخر آن اضافه می کند که فطرس هنگام پرواز کردن، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَا إِنَّ أُمَّتَكَ سَيَتَفَتَلُهُ! وَلَهُ عَلَيَّ مُكَافَاةٌ أَنْ لَا يَزُورَهُ زَائِرٌ إِلَّا بَلَغْتُهُ عَنْهُ وَ لَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا بَلَغْتُهُ سَلَامَهُ وَ لَا يُصَلِّي عَلَيْهِ مُصَلٍّ إِلَّا بَلَغْتُهُ عَلَيْهِ صَلَاتَهُ»

«امت شما عتقیب (به زودی) این مولود را خواهند کشت و در مقابل حقّی که این مولود بر من دارد ملتزم هستم هر زائری که او را زیارت کند، زیارتش را به آن حضرت رسانده و هر سلام کننده ای که به حضرتش سلام کند، سلامش را به محضرش ابلاغ نموده و هر کسی که به جنابش درود و تهنیت گوید آن را به حضورش عرضه نمایم».

پس برای همینست که خواندن زیارت عاشورا و هر زیارت و سلام و صلوات دیگری، بر امام حسین (علیه السلام)، از دور نیز مستحب است؛ زیرا در هر حال، فطرس ملک، آن را می رساند.

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ترجمه ی محمدجواد نجفی، ص ۳۰۰-۳۰۱.

پاسخ ما به اشکال مترجم بر این حدیث

مترجم اثبات الوصیه (آقای محمدجواد نجفی) گوید:

«بعضی از علماء، این روایت را معتبر نمی دانند و دلیل آنان اینست که ملائکه هیچ وقت نافرمانی و تقصیر نمی کنند؛ چنانکه خدای سبحان (در وصف ایشان) میفرماید:

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۱)

«ملائکه معصیت خدا را انجام نمی دهند و هر مأموریتی که داشته باشند انجام می دهند».

جواب ما اینست که: هیچ استبعادی ندارد که خداوند بخواهد مَبْتَنی بر حکمت بالغه ی خود، فرشته ای را موقتاً از جبر بیرون آورده و به او اختیار داده و او را آزمایش فرموده و مایه ی عبرت خلائق بگرداند، تا برکت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را به ایشان بنمایاند.

در شهادت فرزندانم به من تبریک بگویید

روایت شده است که «صَیْلَتُ بْنُ أَشِيمٍ» یکی از رزمندگان بود که با فرزندش در جنگ اُحُد شرکت داشت. او به فرزندش گفت: پسر عزیزم! تو از من جلوتر به میدان نبرد برو و با کفار و مشرکین بجنگ تا شهید شوی و من تو را به حساب خدا بگذارم. (یعنی تو جلوتر برو تا شهید گردی و من بعد از تو شهید شوم تا دو اجر ببرم: یکی داغ فرزند و دگر اجر شهادت).

این فرزند حَسَبُ الأَمْرِ پدر به میدان نبرد شتافت و به دشمنان اسلام حمله کرد تا این که به درجه رفیع شهادت نایل گردید. وقتی زنها برای تسلیت به نزد مادر این جوان می رفتند مادرش به زنها می گفت: اگر آمدید که به من در شهادت فرزندم تبریک و تهنیت بگویید، مرحبا به شما و خوش آمدید و اگر برای غیر تبریک آمدید، برگردید و بروید! (۱)

تَبْرَکُ جُسْتَن

اشاره

تَبْرَکُ بِه - تَبْرُکًا: از آن برکت گرفت، به آن تَبْرَکُ جُسْتَن. (۲)

تعبیر «تَبْرَکُ» در احادیث و روایات

اشاره

این تعبیر - به لفظ یا به مفهوم - در احادیث، ادعیه و زیارات، فراوان به کار رفته است. از آن جمله:

۱ - تَبْرَکُ به نان و احترام آن

امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمودند:

«تَبْرَکُ بِأَنْ تَحْمِلَ الخُبْزَ فِي سَفَرِكَ وَ زَادَكَ»

۱- آرامبخش دل داغدیدگان، ترجمه مُسَكِّنُ الفُؤَادِ شهید ثانی، حسین جناتی، ص ۱۷۳، ش ۱۱.

۲- فرهنگ ابجدی، ص ۱۸۳.

«تبرک بجوی، به اینکه نان را در سفر و توشه ات با خود حمل کنی!»^(۱)

۲ - تبرک به آسانگیری در معاملات

از جمله وصایای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به بازاریان، این بود که می فرمودند:

«... وَ تَبَرَّكُوا بِالشُّهُولِهِ ...»

«... و تبرک بجوید به آسانگیری (در معاملات) ...»^(۲)

توضیح: یعنی برکت معامله را از خداوند بخواهید، نه از مردمی که با ایشان معامله می کنید؛ لذا آسان بگیرید و بر خدا توکل داشته باشید؛ چون رزق و روزی مقدر شما از جانب اوست و مردم فقط وسیله و واسطه ی رسیدن آن به شما هستند.

تجربه نیز حاکیست که فروشندگان آسانگیرتر، مشتریان بیشتر و ثابت تری پیدا می کنند.

۳ - تبرک جستن به اسم خدا (بسم الله)

علامه مجلسی اوّل (ملاً محمد تقی مجلسی ره) در رَوْضَه‌الْمُتَّقِينَ در شرح مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَةُ شيخ صدوق ره (۲/۲۸۰) در شرح عبارت شریف «بسم الله» می نویسد:

۱- مَحَاسِنِ بَرَقِي، ج ۲، ص ۳۶۰، باب زاد و توشه، حدیث آخر.

۲- تَحْفَ الْعُقُولِ، حَزَّانِي، بخش کلمات قِصَارِ حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ص ۲۱۶.

«بِسْمِ اللَّهِ» أَيْ: أَسْتَعِينُ أَوْ أَتَبَرَّكُ بِاسْمِهِ أَوْ بِذَاتِ الْوَاجِبِ الْمُسْتَجْمِعِ لِجَمِيعِ الْكَمَالَاتِ الَّتِي هِيَ عَيْنُ ذَاتِهِ ...

«بِسْمِ اللَّهِ» یعنی: استعانت و کمک می طلبم و یا تبرک می جویم به اسم خدا، یا (به واسطه ی اسم او) به ذات آن خدای واجب الوجود، که در بر دارنده ی جمیع صفات کمال است؛ که آن صفات، عین ذات اوست (و جدا از ذات خدا نیست) ...

نیز در جای دیگر (۱۲/۲۴۸)، در تفسیر این آیه ی کریمه می نویسد:

«بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا» (۱)

أَيْ أَسْتَعِينُ بِهِ أَوْ أَتَبَرَّكُ بِاسْمِهِ عِنْدَ جَرِيهَا وَ عِنْدَ ثَبَاتِهَا عَلَى النَّجْرِ أَوْ الْأَعْمِّ ...

«(و [نوح (علیه السلام)] گفت: در آن کشتی سوار شوید). به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش»؛

یعنی: استعانت از خدا و یا تبرک به اسمش می جویم، هنگام جاری شدن کشتی بر آب و هنگام ثابت گشتن آن در لنگرگاه و یا در هر توفقی اعم از لنگرگاه ...»

۴ - تبرک قریش به نور پیامبر (ص) در پیشانی جدّ گرامیش عبدالمطلب (علیه السلام)

از جمله علماء شیعه که در قرن پنجم هجری، به ایراد تصویر داستانی از سیره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخت، «ابوالحسن احمد بن عبدالله بن محمد بکری واعظ» است، که رایجترین و

مشهورترین اثرش “ کتابُ الأنوار ” است که مکرر چاپ شده و یکی از آخرین چاپهای آن در بیروت توسط منشورات اعلمی در سال ۱۹۹۹ م صورت گرفته است.

مرحوم علامه ی مجلسی، در بحارالانوار در ضمن حدیث مفصّلی پیرامون تاریخ خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از او چنین روایت کرده است که:

«قال أبو الحسن البكري: حَدَّثَنَا أَشْيَاخُنَا وَ أَسْلَافُنَا الرَّوَاهُ لِهَذَا الْحَدِيثِ أَنَّهُ لَمَّا قَدِمَ الْمُطَّلِبُ وَ شَيْبَةُ إِلَى الْحَرَمِ وَ كَانَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ نُورٌ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَتْ قُرَيْشٌ تَتَبَّرُكَ بِهِ فَإِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ أَوْ نَزَلَتْ بِهِمْ نَازِلَةٌ أَوْ دَهَمَهُمْ طَارِقٌ أَوْ نَزَلَ بِهِمْ قَحْطٌ تَوَسَّلُوا بِنُورِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَيَكْشِفُ اللَّهُ عَنْهُمْ مَا نَزَلَ بِهِمْ ...» (۱)

«ابوالحسن بکری گوید: شیوخ و گذشتگان ما که راویان این حدیث هستند، روایت کرده اند که وقتی مُطَّلِب (همراه برادرزاده اش) شیبَه (۲) وارد حرم شد و بین دو چشمان شیبَه، نور رسول خدا صلی الله علیه و آله می درخشید و قریش به آن نور (که از بین دو چشم عبدالمطلب تابان بود) همواره تبرک می جستند، پس هر گاه مصیبتی به ایشان می رسید، یا بلائی بر ایشان نازل می شد، یا حادثه ای سخت بر ایشان دشوار می گشت و یا قحطی بدیشان می رسید، متوسل به همان نور رسول خدا صلی الله علیه و آله (که از پیشانی جدش تابان بود) می شدند و خدا به برکت آن نور، گرفتاری ایشان رفع می فرمود ...».

۵ - تبرک جستن جبرئیل (علیه السلام) به سؤر (باقیمانده ی غذا) پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام)

۱- بحارالانوار (ج ۱۵/ص ۶۵)

۲- شیبَه الحمد: مو سفید ستوده، عبدالمطلب، جد رسول اکرم صلی الله علیه و آله (

حسین بن حمدان خُصیبی یا خُصَینی، از علماء شیعه (فوت: ۳۳۴ ق) در کتاب الهدایه الکبری، در حدیثی آورده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر سر بساطی از خرما بودند؛ پس علی (علیه السلام) نصف خرما را می خورد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نصف دیگر را. پس جبرئیل (علیه السلام) در آن حال می گفت:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَوَدِدْتُ أَنِّي مِمَّنْ يَأْكُلُ الطَّعَامَ فَأَسْتَشْفِي اللَّهَ وَ أَتَبْرِكُ بِفَضْلِ سُورِكَ وَ سُورِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» (۱)

«ای رسول خدا! هر آینه دوست می داشتم که من (فرشته) نیز (مثل انسانها) غذا می خوردم، پس در این صورت استشفاء (طلب شفا) می کردم از خدا و تبرک می جستیم به باقیمانده ی سؤر (باقیمانده ی غذا) تو و امیرالمؤمنین».

وَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : «يَا حَبِيبِي! جِبْرِيْلُ! فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ فَضَّلَكَ عَلَيْنَا».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب جبرئیل فرمودند:

«ای دوست من! ای جبرئیل! (این سخن را نگو) که به راستی خداوند تو را بر ما فضیلت داده است» (به سبب زندگی تو در عرش اعلی و زندگی ما در دنیا؛ هر چند، مقام پیامبر و علی و بلکه هر کدام از چهارده معصوم (علیهم السلام) از همه ی ملائکه و خود جبرئیل هم بالاتر است، زیرا ایشان حجّت و خلیفه ی خداوند هستند و ملائکه فقط واسطه هستند و حجّت و خلیفه ی خدا نیستند و هر چند مقام ایشان در عرش بالاست، ولی مقام روحانی و

نفسانی حجت و خلیفه ی خداوند را ندارند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله آن تعبیر را برای تعارف و ادب نسبت به جبرئیل فرموده اند، نه آنکه واقعاً مقام جبرئیل را از خود و علی (علیه السلام) بالاتر بدانند! و در تعارف و ادب، مجاز گویی برای مدح طرف مقابل جایزست).

فَقَالَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا فَضَّلِي إِلَّا بِكُمْ! إِنَّا بِكُمْ أَحَبُّ خَلْقِهِ إِلَيَّ وَأَقْرَبُهُمْ مِنِّي وَأَزْلَفُهُمْ لَدَيْهِ».

جبرئیل (علیه السلام) نیز، خود اعتراف دارد به اینکه هر چه دارد از برکت فضل پیامبر صلی الله علیه و آله و علی (علیه السلام) است؛ او می گوید:

«به خدا قسم ای رسول خدا! برای من فضیلتی نیست مگر از برکت شما! به راستی که شما دو نفر محبوبترین خلق خدا و نزدیکترین ایشان به او هستید».

۶- تبرک فلک و ستارگان آسمان، به وجود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در حدیثی فرمودند:

«... نَحْنُ نَاشِئَةُ الْقُطْبِ وَ أَعْلَامُ الْفَلَكَ...»

معنای این حدیث شریف، که علامه ی مجلسی (ره) در بحارالانوار (۱) به نقل از احتجاج شیخ طبرسی (ره) آن را آورده اند، از مشکلات و غرائب معانی احادیث است. ولی، پس از تأمل در معانی تعبیر «نَاشِئَةُ الْقُطْبِ» و

۱- بحارالانوار (ج ۵۸/ص ۲۲۱) (حدیث ۲ از باب ۱۰: علم النجوم و العمل به ...)

جستجوی معنای کلمه ی «نَاشِئَه» در کتب معتبر لغت عرب، به قرینه ی الفاظ و عبارات قبلی و بعدی خود حدیث و نیز به قرینه ی استعمال در موارد مشابه، به این نتیجه رسیدیم که بهتر است این عبارت چنین معنی شود:

«... ما اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به منزله ی «ساعات آغازین و مبنای» گردش ستارگان به دور «قطبِ فلکِ گردان» و نشانه های هدایت در آسمان هستیم...».

یعنی: همه چیز در عالم خلقت، به عشق و برکت وجود اهل بیت پیامبر، یا چهارده معصوم (علیهم السلام)، در حرکت، جنب و جوش، سیر و گردش است؛ زیرا ایشان اصل و مبنای خلقت هستند و خدا همه چیز را از نور با برکت وجود ایشان آفریده است.

مرحوم علامه مجلسی نیز در «بیان» ذیل این حدیث، می نویسد:

«إِنَّهُمْ قُطْبُ الْفَلَکِ؛ إِذِ الْفَلَکُ یَدُورُ بِبَرَکَتِهِمْ وَ هُمْ أَعْلَامُ الْفَلَکِ بِهِمْ یَتَرَّیْنُ وَ یَتَبَرَّکُ وَ یَسْعَدُ».

یعنی: «به راستی که ایشان قطب فلک دَوَّارند؛ چه، چرخ فلک به برکت وجود ایشان می گردد و ایشان نشانه های درخشان فلک هستند، که آسمان به یمن و برکت ایشان زینت یافته و مبارک و سعد (مسعود) گشته است.» (۱)

توضیح: سبب اینکه خداوند تعالی جهان آفرینش را به برکت نور اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آفریده، یکی اینست که: نزد عقلاء، احسان و لطف باید تناسب با شخص مورد لطف و احسان داشته باشد و ما انسانهای خطاکار، هرگز قابل این نبوده و نیستیم که خداوند تعالی خواسته

باشد به افتخار چنین موجودات پر از عیب و نقص و خطا، جهانی با این عظمت و پیچیدگی، با این اندازه نظم دقیق و حیرت آور، بیافریند و پیش روی این چنین موجوداتی بگستراند.

و به تعبیر مرحوم علامه مجلسی در کتاب *مرآة العقول*:

“کَمَا إِذَا جَاءَ أَعْرَابِيٌّ أَوْ كُرْدِيٌّ غَيْرُ مُسْتَأْهِلٍ لِّشَيْءٍ مِنَ الْإِكْرَامِ إِلَىٰ بَابِ سُلْطَانٍ نَافِذٍ حُكْمُهُ فِي الْأَنْامِ، فَأَمَرَ لَهُ بِبَسْطِ الْمَوَائِدِ وَ اخْتِصَّهُ بِأَنْوَاعِ الْعَوَائِدِ نَسَبَهُ الْعُقْلَاءُ إِلَىٰ قَلْبِهِ الْعَقْلِ وَ سَخَافَهُ الرَّأْيِ؛ بِخِلَافِ مَا إِذَا أَمَرَ بِذَلِكَ لِأَحَدٍ مِنْ مُقَرَّبِي حَضْرَتِهِ وَ أَمْرَاءِ جُنْدِهِ أَوْ لِرَسُولٍ أَحَدٍ مِنْ سَيِّلَاتِي عَصْرِهِ، فَحَضَرَ هَذَا الْأَعْرَابِيُّ أَوْ الْكُرْدِيُّ تِلْكَ الْمَائِدَةَ فَأَكَلَ مِنْهَا، يَكُونُ مُسْتَحْسِنًا، بَلْ لَوْ مُنِعَ مِنْهَا يَكُونُ مُسْتَقْبَحًا بِظَاهِرِ النَّظَرِ.” (۱)

یعنی: “چنانکه هرگاه یک نفر اعرابی (بیابانگرد) یا کُرد، که لایق هیچ گونه اِکرام و تجلیل نیست، به در سرای پادشاهی بیاید که حکم او در میان مردم نافذ و گیراست، پس پادشاه امر کند که برای چنان شخصی، مائدهها (سفره های بزرگ) پهن کنند و هدایا و عطایای گوناگون به او بذل و بخشش کنند، عقلاء چنین پادشاهی را به کمعقلی و سستی اندیشه نسبت میدهند؛ بر خلاف آنجا که به چنین تشریفاتی امر کنند برای یکی از مقربان درگاه خود و امیران لشکرش و یا برای پیک و فرستاده ی یکی از سلاطین همعصرش، پس آنگاه این کُرد یا اعرابی (بیابان گرد) نیز بر سر آن سفره و تشریفات، حضور یابد و از آن بخورد، که در این فرض، چنین کاری نیکو و مستحسن است و بلکه در این فرض، اگر این شخص را از آن بساط منع کنند، بر حَسَبِ ظَاهِرِ زِشْتِ وَ نَاطِسْتِ است.”

۷ - تبرک به اسماء ائمه ی (علیهم السلام) و قرآن، در وقت رؤیت هلال ماه نو

تصویر شماره (۵)

شیخ طبرسی (ره) در مکارم الأخلاق، روایت نموده است:

«هنگام دیدن هلال ماه نو، بر دست چپ، با انگشت سیّابه ی دست راست خود، بنویس:

«الله؛ محمد؛ علی؛ فاطمه؛ الحسن و الحسین؛ ... تا آخر ائمه (علیهم السلام)»

و «سوره توحید» را نیز تا آخر بنویس و بگو:

«اللَّهُمَّ إِنَّ النَّاسَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى الْهَلَالِ نَظَرُوا بَعْضُهُمْ إِلَى وَجْهِ بَعْضٍ وَ يَتَبَرَّكُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ وَ إِنِّي نَظَرْتُ إِلَى أَسْمَائِكَ وَ اسْمِ نَبِيِّكَ وَ وَاوْلِيَّكَ وَ أَوْلِيَاءِكَ وَ إِلَى كِتَابِكَ؛ فَأَعْطِنِي كُلَّ الَّذِي أُحِبُّ أَنْ تُعْطِنِيهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ اصْرِفْ عَنِّي كُلَّ الَّذِي أُحِبُّ أَنْ تَصْرِفَهُ عَنِّي مِنَ الشَّرِّ وَ زِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

«خداوندا مردم چون به هلال بنگرند به چهره همدیگر نگاه کنند و به هم تبرک جویند و من به اسماء تو و اسم نبی تو و ولی و

اولیاء تو و کتاب تو نظر می افکنم (و تبرک می جویم)؛ پس

خوبیهایی را که دوست دارم، به من عطا کن و بدیهایی را که مورد نظر من است همه را از من بگردان و فضل خودت را بر من زیاد کن، به قدری که شایسته ی مقام توست و هیچ حَول و قوّه ای نیست مگر از جانب خداوند علیّ عظیم»^(۱).

توضیح: تبرّک جُستن به نظر در اسماء مقدّسه و قرآن کریم، پس از رؤیت هلال ماه نو، می تواند علل و اسباب و حکمت های گوناگون معنوی داشته باشد؛ چنانکه در ادامه ی همین دعا، طلب هر گونه خیر و رفع هر گونه شرّ و برخورداری از فضل بیکران پروردگار، از آثار این تبرّک محسوب شده است. گویا یک وجه آن این باشد که رؤیت هلال، چون آغاز و مبدأ حلول ماه قمری است، بهتر است که این آغاز ماه، توأم با نظر افکندن در چنین چیزهای مبارک و مقدّسی باشد، که خود، سرمنشأ خیرات و برکات بسیاری هستند.

۸ - تبرّک به خاک پای امیرالمؤمنین (علیه السلام)

= سُلیم بن قیس هلالی (ره) می گوید:

از سلمان شنیدم که می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«اگر نبود که عده ای از امتم بگویند آنچه مسیحیان در باره ی عیسی بن مریم گفتند، در باره ی تو سخنی می گفتم که امتم در پی آثار قدمهایت در خاک باشند و آن را ببوسند!»^(۲).

۱- مکارم الأخلاق، ترجمه میرباقری، ۲/۱۶۳.

۲- اسرار آل محمد، صلی الله علیه و آله، ترجمه کتاب سُلیم، ص ۵۹۲.

= علامه مجلسی (ره) از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است:

وقتی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پس از فتح خیبر به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت آن حضرت به او فرمود:
 «اگر نبود که عده ای از امتم در باره تو بگویند آنچه مسیحیان درباره ی عیسی بن مریم گفتند، امروز در باره ی تو سخنی می
 گفتم، که از کنار هیچ گروهی عبور نکنی مگر آنکه خاک زیر پای تو و اضافه آب وضویت را بردارند و به آن شفا طلب
 کنند!» (۱).

توضیح: تبرک جستن به ابدان و اعضاء مطهر معصومین (علیهم السلام) از حیث عقلانی نیز لازمه ی خلقت خداوندی است.
 زیرا آفریننده ی جهان، خداوند است و معصومین نیز خلفاء و حجتهای خدا در زمین هستند. پس معقول و منطقی است که
 خاک پایشان نیز متبرک باشد.

۹ - تبرک جستن اهل کتاب به خاک پای اولاد انبیاء (علیهم السلام)

از امام زین العابدین (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

هنگامی که رأس آنور حسین (علیه السلام) را نزد یزید - لعنه الله علیه - آوردند، او بساط شراب می گسترد و سر مبارک را
 می آورد و پیش رویش می نهاد و می گساری می کرد.

روزی سفیر روم که از اشراف و بزرگان آن مملکت بود، به یزید گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست؟

یزید گفت: تو را با آن چه کار؟

سفیر گفت: چون به نزد پادشاه بازگشتم، او از همه چیز پرسش می کند، دوست دارم قصه‌ی این سر و صاحبش را گزارش دهم تا در شادمانی تو شریک باشد!

یزید: این سر حسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.

سفیر: مادرش کیست؟

یزید: فاطمه دخت رسول الله صلی الله علیه و آله .

سفیر: تفو بر تو و دین تو! دین من از دین تو نیکوتر است؛ چه پدرم از اَحمَد (نوادگان) و نسل داوود (علیه السلام) است و بین من و داوود (علیه السلام) پدران زیادی فاصله است، ولی نصاری بزرگم داشته، برای تبرک از خاکِ قدمم بر می دارند؛ چرا که فقط از احمَد داوود (۱) و شما فرزند دختر پیامبران را می کشید، در حالی که فاصله‌ی بین او و پیامبران فقط یک مادر است؟! این دین شما چه دینی است؟! آنگاه به یزید گفت: ماجرای کلیسای حافر را شنیده‌ای؟

یزید: بگوی تا بشنوم!

۱- النَّصَارَى يُعْظَمُونِي وَ يَأْخُذُونَ مِنْ تُرَابِ قَدَمِي تَبْرُكًا بِأَنِّي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ (علیه السلام)

سفیر: ... آن شهر در دست مسیحیان است و پادشاهش هم مسیحی است. در آن شهر کلیساهای فراوانی هست و بزرگترین کلیسا، کلیسای حافر می باشد. در محراب آن حُقّه ای (ظرف کوچک) طلایی آویزان است و در آن جای، سیم می باشد که می گویند: آن سُم خر حضرت عیسی (علیه السلام) است که بر آن سوار می شد و اطراف حُقّه را به طلا و دیا آراسته اند؛ در هر سال جمعیت انبوه نصاری[□] به زیارتش رفته، طوافش نموده و آن را بوسیده در بارگاهش، حوائج خود را از خدای تعالی می طلبند، این شأن و رسم آنها به سُم خر عیسی است که به زعم آنان، جای سم خری است که پیامبرشان حضرت عیسی (علیه السلام) بر آن سوار می شد و شما فرزند دخت پیامبران را می کشید؟! خدا برکت را در شما و در دین شما قرار ندهاد!

یزید عنید گفت: این نصرانی را بکشید تا در کشورش ما را رسوا نکند!

نصرانی چون این را احساس را کرد گفت: آیا اراده می کشتنم را داری؟

یزید: آری!

نصرانی: بدان که دیشب پیامبران را در خواب دیدم که فرمود: ای نصرانی! تو اهل بهشتی، از سخنش به شگفت درآمدم و اکنون: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ!

و آنگاه به سوی رأس حسین (علیه السلام) جهید و به سینه چسبانید و شروع به بوسیدن آن کرد و همی بوسیدش تا به شهادت رسید. (۱)

۱- لَهْوف، سید بن طاووس، ترجمه میر ابو طالبی، ص ۱۹۴-۱۹۵.

۱۰ - تبرک به تربت پاک سیدالشهداء (علیه السلام)

امام کاظم (علیه السلام)، قبل از شهادت، در وصایای خود به مُسِیب خادم فرمودند:

«... وَ لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئاً لِيَسْبِرَ كُوا بِهِ فَإِنَّ كُلَّ تُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تُرْبَةَ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهَا شِفَاءً لِشِيعَتِنَا وَ أَوْلِيَائِنَا ...»

«... چیزی از خاک قبر مرا از برای تبرک بر ندارند؛ زیرا که هر خاکی بر ما حرام است، مگر خاک قبر جدم حسین بن علی (علیه السلام)؛ چه، حق تعالی در آن خاک، برای شیعه ما و دوستان ما شفا قرار داده ...» (۱).

۱۱ - تبرک جستن ملائکه به بدن مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

از کنیز امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است:

«... لَمَّا وُلِدَ السَّيِّدُ (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رَأَتْ لَهَا نُوراً سَاطِعاً قَدْ ظَهَرَ مِنْهُ وَ بَلَغَ أَفُقَ السَّمَاءِ وَ رَأَتْ طُيُوراً بَيْضَاءَ تَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ وَ تَمْسِیحُ أَجْنِحَتَهَا عَلَى رَأْسِهِ وَ وَجْهِهِ وَ سَائِرِ جَسَدِهِ ثُمَّ تَطِيرُ فَأَخْبَرْنَا أَبَا مُحَمَّدٍ (علیه السلام) بِذَلِكَ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ تِلْكَ مَلَائِكَةٌ نَزَلَتْ لِلتَّبَرُّكِ بِهَذَا الْمُؤَلُودِ وَ هِيَ أَنْصَارُهُ إِذَا خَرَجَ»

«... چون سید (امام زمان) (علیه السلام) متولد شد، نوری درخشان دید که از او ظاهر گردید و به افق آسمانها رسید و پرندگان سپیدی دید که از آسمان فرود می آیند و پره‌های خود را به سر و صورت و سایر اعضای وی می کشند و سپس پرواز می کنند. این

۱- عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ترجمه آقا نجفی، باب ۸، ج ۱، ص ۶۷.

مطلب را به امام حسن عسکری (علیه السلام) خبر دادیم، خندید و فرمود: آنها ملائکه ای هستند که برای تَبَرُّکِ جُستَن به این مولود فرود آمده اند و چون ظهور کند، یاوران وی خواهند بود» (۱).

«کوثر» خیر مبارک و بسیار

سوره ی مبارکه ی «کوثر» نماد و مظهر برکت اهل بیت علیهم السلام

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ! إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ! فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ! إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ».

«ما تو را کوثر (۲) بخشیدیم. پس تو هم برای خدایت به نماز (و طاعت) و قربانی (و مناسک حج) پرداز. ! که مُحَقَّقاً دشمن بدگوی تو (۳) مقطوع النسل است (ولی نسل تو از حضرت زهرا) تا قیامت به کثرت و برکت و عزت باقی خواهد بود».

تفسیر سوره ی مبارکه ی کوثر

فاضل معاصر، استاد علی اکبر قُرْشی، در قاموس قرآن می نویسد:

«کوثر مبالغه (فزون) در کثرت است و به قول زَمَخْشَرِي «الْمُفْرَطُ الْكَثْرَةُ» یعنی چیزی که کثرت آن فزون از حد است.

۱- کمال الدین صدوق، ترجمه پهلوان، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲- (خیر کثیر و عطای بسیار، چون کثرت نسل و فرزندان از ذریه ی حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام)

۳- (عاص بن وائل یا عمرو بن عاص لعنه الله علیهما)

=به یک زن بادیه نشین که پسرش از سفر بر گشته بود، گفتند:

“بِمَ أَبِ ابْنِكَ؟” قالت: “أَبِ بَكْوَثٍ!”

یعنی: پسرت با چه چیز برگشت؟ گفت: با فائده ی فزون از حد! (۱)

=راغب (اصفهانى در مفردات) گوید:

«تَكْوَثٌ الشَّيْءُ»

یعنی «شیء تا آخرین حد زیاد شد».

=در قاموس و أقرب (الموارد) آمده:

«الْكُوْثَرُ: الْكَثِيْرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ».

=طبرسی - رَحِمَهُ اللهُ - فرموده:

“کوثر چیز است که کثرت از شأن آنست و کوثر خیر کثیر است.”

معنی آیات (سوره ی کوثر) چنین است:

«ما به تو کثرت عنایت کردیم! پس به شکرانه ی این میوهیبت، نماز بگزار و قربانی کن! همانا دشمن تو، او بی دنباله و بیدودمان است!».

این سوره کوتاهترین سورهی قرآن و مشتمل بر سه آیه و ده کلمه است؛ غیر از بسمله و در عین حال معجزه است و آوردن نظیر آن غیر ممکن.

[و به قول آقای عباس کوثری در مقاله ی “کوثر قرآن”: نمونه ی آن را در کار یکی از مزدوران استکبار در کتاب “حُسن الایجاز” حویش مشاهده می نماییم. نویسنده به گمان خود به مقابله با سوره «کوثر» برخاسته است... این کتاب از چاپخانهی انگلیسی - آمریکائی بولاق مصر در سال ۱۹۱۲ منتشر شد و مرحوم آیهالله خوئی در ردّ آن، کتاب «نَفَحَاتُ الإِعْجَاز» را نگاشته است.]. (۲)

=در المیزان می گوید:

روایات در مکی و مدنی بودن آن مختلف است و ظاهر آنست که مکی باشد (به جهت مقابله با مشرکین طعن زننده بر پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله و به قول بعضی دو بار نازل شده (هم در مکه و هم در مدینه)، جمعاً بَيْنَ الرَّوَايَاتِ.

۱- (کشاف زَمَخْشَرِي).

۲- نقل از «البيان» آيتالله خوئی، ج ۱، ص ۱۰۸، طبع پنجم

مراد از کوثر چیست؟

= ابن عباس آن را «خیر کثیر» معنی کرده است.

سعید بن جبیر گفت: گروهی می گویند:

آن نهری است در بهشت. ابن عباس در جواب گفت: آن نهر هم از جمله خیر کثیر است.

= در روایات شیعه و اهل سنت نقل شده که آن نهری است در بهشت و «حوض کوثر» از آن شهرت یافته است؛ رجوع شود به تفسیر البرهان و غیره.

گفته اند: آن حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

در بهشت یا در محشر؛ به قولی مراد از آن نبوت و قرآن است؛ به قولی مراد، کثرت یاران و پیروان آن حضرت است و به قولی کثرت نسل و ذُرّیّهی آن جناب می باشد و به قولی شَفَاعَت است. از بعضی نقل شده که اقوال را تا بیست و شش قول رسانده است. به عقیده ی طبرسی، مانعی ندارد که کوثر شامل همهی اینها باشد؛ زیرا لفظ به همه احتمال دارد و این اقوال، تفصیل «خیر کثیر» است.

ناگفته نماند: باید از آیه ی «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» در مراد از «کوثر» استفاده کرد؛ چون اعطاء کوثر برای از بین بردن (افتراء و نسبت ناروای) ابتری (به) آن حضرت صلی الله علیه و آله است و مراد از ابتر (بی دنباله)، کسی است که فرزند یا نام نیک پایدار ندارد.

= در مجمع البیان و غیره نقل شده:

چون عبد الله پسر آن حضرت صلی الله علیه و آله که از خدیجه بود، از دنیا رفت، عاص بن وائل آن حضرت را دید که از مسجد خارج می شود؛ در همانجا با حضرت مذاکره کرد و چون به مسجد وارد شد، گروهی از صنادید (بزرگان) قریش که در مسجد بودند به وی گفتند: ای عاص! با که صحبت می کردی؟

گفت: «ذلک الابتر» (با آن بی دنباله).

قریش کسی را که پسر نداشت ابتر می خواندند؛ لذا آن حضرت را نیز ابتر نامیدند.

= در المیزان گوید:

روایات، مُستفیض (بسیار منقول) است در اینکه نزول آیه در جواب کسی است که آن حضرت را ابتر خواند.

ناگفته نماند: عرب بی پسر را ابتر می گفت؛ چرا؟ برای اینکه (وقتی) نسلش منقطع شد دیگر نسلی و در نتیجه نامی و ذکری از او نخواهد ماند؛ پس ماندن نسل توأم با ماندن نام و ذکر شخص است و اگر با ماندن نسل او، نامش نماند، بود و نبود نسل یکسان (و بی اثر) است.

به هر حال، مراد از «کوثر» به قرینه ی آیه ی اخیر، یک کثرت و گسترش فوق العاده است که باید آن را در کثرت نسل، کثرت پیروان، گسترش اسلام، آوازه ی بزرگ آن حضرت و حتی در شفاعت و سیرابی از «حوض کوثر» جستجو کرد.

یعنی: ای پیامبر! این دشمن که می گوید: تو ابتر و بی فرزند و در نتیجه گمنامی؛ بدان: ما پروردگار جهان به تو کوثر داده ایم؛ این موج توحید که تو در صحنه ی جهان ایجاد کرده ای با نام و آوازه ی تو تا ابد در گسترش خواهد بود، هم خودت، بلند آوازه، هم دینت، گسترده، هم پیروانت، نامحدود، هم فرزندان، بی حد و حصر و هم تعلیمات، عالمگیر خواهد بود و حتی وجود پروسعت و پربرکت، تو شفیع بندگان و ساقی تشنگان از «حوض کوثر» در روز قیامت خواهی بود؛ ولی این دشمن توست که ابتر و بی دودمان و بی نام نیک و منفور است.

این سوره معجزه است و از یک «کوثر» و گسترش عجیبی خبر می دهد. امروز آمار نشان می دهد که تعداد مسلمانان جهان به بیش از یک میلیارد بالغ شده است. قرآن بر پشت بام جهان قدم گذاشته و حتی از رادیوهای دنیای مسیحیت به گوش می رسد و ...

در این میان پای مبارک «فاطمه زهرا علیها السلام» در میان است و در تشکّل و شایع شدن «کوثر» سهم بسزائی دارد. نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله ی فاطمه علیها السلام در دنیا باقی ماند و گسترش یافت. دامن پاک زهرا علیها السلام فرزندان تربیت کرد که هر یک به تنهایی «کوثر» هستند. یازده امام که در حکم ظروف «کوثر قرآن» اند و هنوز هم پس از گذشت بیش از چهارده قرن مردم را از کوثر قرآن و اسلام سیراب میکنند، از دامن پاک فاطمه (علیها السلام) به وجود آمده اند.

این فاطمه - این کوثر پر برکت - حلقه ی اتصال مابین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امت اسلامی گردید، انوار درخشان وحی و اولاد بی حدّ و حصر پیامبر عظیم الشان از وجود زهرا ی اطهر علیها السلام سرچشمه گرفتند.

بنی امیه هشتاد سال اولاد فاطمه را کشتند، بنی عباس پانصد سال اولاد فاطمه را کشتند، زیر دیوارها گذاشتند، قتل عام کردند، با وجود همه ی اینها، وقتی در قرن هشتم (هجری قمری) سادات و فرزندان زهرا علیها السلام را سرشماری کردند به بیست هزار نفر رسیدند و در زمان سلطان سلیم عثمانی (قرن شانزدهم هجری قمری)، شماره آنها به نوزده میلیون رسید! آیا این معجزه نیست؟! «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (۱).

«کوثر» پر برکت فاطمی، در ایران

مردم شیعه ی ایران (سادات و غیر سادات) همگی به حضرت زهرا علیها السلام مَحْرَمند

مرحوم دکتر منوچهر اقبال - رئیس اسبق دانشگاه تهران - در کتابی که در ردّ و نقد زرتشتی گری و ناسیونالیسم ایرانی نوشته و نام آن را "سه هزار سال دروغ در تاریخ ایران" نهاده است، در فصلی که به تاریخچه ی اجمالی تشیع در ایران و چگونگی استقبال مردم این سرزمین از اهل بیت پیامبر اکرم (علیهم السلام) و دودمان و اولاد ایشان اختصاص داده است، ثابت می کند که: مردم شیعه ی ایران - اعمّ از سادات و غیر سادات - همگی به حضرت زهرا علیها السلام مَحْرَم هستند؛ زیرا داعی و انگیزه ی فراوان در هر خاندانی برای وصلت و ازدواج با سادات از نسل اهل بیت (علیهم السلام) بوده است و اگر از باب "حساب احتمالات ریاضی" بنگریم، با وجود چنین انگیزه ی فراوان و شیوعی، بتردید، لأقل، یک بانو از سادات در شجره ی هر خاندان شیعی ایرانی، در یکی از نیاکان ایشان، موجود بوده است. بنابراین، شیعیان ایران،

۱- قاموس قران، سید علی اکبر قُوشی، ج ۶، ص: ۹۴-۹۶.

حتی اگر از نسل سادات هم نباشند، باز از طریق مادر، یا یکی از مادران نیاکان خودشان، اولاد حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام هستند و به آن بانوی بزرگوار مَحْرَم می باشند. این حقیقت که سبب افتخار ما ایرانیان است، باز هم خود از مصادیق «کوثر» فاطمی است.

«کوثر» قدمگاه مبارک پیامبر و دوازده امام پس از او (علیهم السلام)

سُلَیْم بن قَیْس هلالی (ره) روایت می کند که حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به مردی که از مسائل دینی سؤال می کرد، ضمن توضیحات خود، فرمودند:

«... کمترین چیزی که شخص با آن گمراه می شود آن است که حَجّت خدا در زمین و شاهد او بر خلقش را - که امر به اطاعت او نموده و ولایتش را واجب کرده - نشناسد».

(آن مرد) عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آنان را برایم نام ببر.

فرمود: کسانی که خداوند ایشان را با خود و پیامبرش قرین نموده و فرموده است:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)

«از خدا و پیامبر و صاحبان امرتان پیروی کنید».

عرض کرد: برایم روشن نمائید.

فرمود: آنان که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه ای که خواند و همان روز از دنیا رفت چنین فرمود:

«من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسک کرده اید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند و اهل بیتم. خداوند لطیف خبیر با من عهد کرده است که آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر «حوض کوثر» بر من وارد شوند مانند این دو (و حضرت به دو انگشت سبابه خود اشاره فرمودند) و نمی گویم مثل این دو (و حضرت به انگشت سبابه و وسط اشاره کردند). زیرا یکی از این دو جلوتر از دیگری است. پس به این دو تمسک کنید تا

گمراه نشوید و از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آنان عقب نمانید که متفرق می شوید و به آنان چیزی یاد ندهید (یعنی به آنها انتقاد و پیشنهاد نکنید) که از شما عالم ترند (زیرا معصوم هستند)».

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! او (آن حجت) را برایم نام ببر.

فرمود: کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را در غدیر خم نصب کرد و به آنان خبر داد که او نسبت به آنان صاحب اختیارتر از خودشان است (۱) و سپس به آنان دستور داد تا حاضران غائبان را آگاه نمایند.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آن شما هستید؟

فرمود: من اول و افضل آنها هستم. سپس پسر حسن بعد از من نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است. سپس پسر حسین بعد از او نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است و سپس سایر ائمه جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند تا بر سر «حوض کوثر» یکی پس از دیگری به خدمت او وارد شوند.

آن مرد نزد علی (علیه السلام) رفت و سر حضرت را بوسید و سپس عرض کرد: برایم روشن کردی و مشکلم را حل کردی و هر مشکلی در قلبم بود، از بین بردی. (۲)

«نسیم خوشبو و مبارک کوثر»، شعری از شیخ بهاء الدین عاملی (شیخ بهائی)

ای نسیم صبح خوشبو! می رسی

از کدامین منزل و کو می رسی؟

۱- أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ

۲- أسرار آل محمد (صلوات الله عليهم)، ترجمه کتاب سلیم (ره)، انصاری زنجانی، ص ۲۶۲.

مردہ ی صدسالہ یابد از تو جان!

تو مگر کردی گذر بر اصفهان؟

می فزاید از تو جانها را طرب!

تو مگر می آیی از مُلکِ عرب؟

تازه گردد از تو دردِ اشتیاق!

می رسی گویا ز اقلیمِ عراق!

تازه گردید از تو جان مبتلا!

تو مگر کردی گذر از کربلا؟!

می رسد از تو نوید «لا تَخَف!»

می رسی گویا ز درگاه نجف!

بارگاہ مرقد سلطانِ دین،

حیدرِ صفدر، امیرالمؤمنین

حوضِ کوثرِ جرعه ای از جام او

عالم و آدمِ فدای نام او ...

حکایتی در تبرک و نورانیت خطوط و کلمات مبارک قرآن کریم

آیت الله شهید دستغیب (ره) در کتاب داستانهای شگفت می نویسد:

“سالها پیش، از جمعی از علمای اعلام قم و نجف اشرف شنیدم که پیرمرد هفتاد ساله ای به نام کربلایی محمد کاظم کریمی ساروقی (ساروق از توابع فراهان اراک است) که هیچ سوادى نداشته، تمام قرآن مجید به او افاضه شده، به طوری که تمام قرآن را حافظ شده است، به طرز عجیبی که ذکر می شود:

عصر پنجشنبه، کربلایی محمد کاظم، به زیارت امامزاده ای که در آن محل مدفون است می رود. هنگام ورود، دو نفر سید بزرگوار را می بیند و به او می فرمایند:

کتیبه ای که در اطراف حرم نوشته شده بخوان!

می گوید: آقایان! من سواد ندارم و قرآن را نمی توانم بخوانم!

می فرمایند: چرا! می توانی!

پس از التفات و فرمایش آقایان، حالت بیخودی عارضش می گردد و همانجا می افتد تا فردا عصر که اهالی ده برای زیارت امامزاده می آیند او را افتاده می بینند، پس او را بلند کرده به خود می آورند. به کتیبه می نگرند، می بیند سوره ی جمعه است، تمام آن را می خواند و بعد خودش را حافظ تمام قرآن می بیند و هر سوره از قرآن مجید را که از او می خواستند، از حفظ به طور صحیح می خوانده است!

از میرزا حسن - نواده ی مرحوم میرزای حجت الاسلام شیرازی - شنیدم فرمود:

مکثر او را امتحان کردم؛ هر آیه ای را که از او می پرسیدم فوراً می گفت از فلان سوره است و عجیب تر آنکه هر سوره ای را می توانست به قهقرا (معکوس) بخواند؛ یعنی از آخر سوره تا اول آن را می خواند.

و نیز فرمود:

کتاب “تفسیر صافی” در دست داشتم؛ برایش باز کرده، گفتم: این قرآن است و از روی خط آن بخوان! کتاب را گرفت؛ چون در آن نظر کرد، گفت: آقا! تمام این صفحه قرآن نیست! و روی آیه ی شریفه دست می گذاشت و می گفت: تنها این سطر قرآن است، یا این نیم سطر، قرآن است و هکذا و مابقی آن قرآن نیست.

گفتم: از کجا می گویی تو که سواد عربی و فارسی نداری!؟

گفت: آقا! کلام خدا نور است، این قسمت نورانیست و قسمت دیگرش تاریکست!

چند نفر دیگر از علمای اعلام را ملاقات کردم که می فرمودند: همه ی ما او را امتحان کردیم و یقین کردیم امر او خارق عادت است و از مبدأ فیاض جَلِّ و عَلا به او چنین افزوده شده است. (۱)

سالنامه “نور دانش” (۲) عکس کربلایی محمد کاظم را چاپ کرده و مقاله ای تحت عنوان “نمونه ای از اشراقات ربانی” نوشته و در آن شهادت عده ای از بزرگان علماء را بر خارق العاده بودن امر او نقل نموده است؛ تا اینکه می نویسد:

“از مجموع دستخط های فوق، موهبتی بودن حفظ قرآن کربلایی ساروقی به دو دلیل ثابت می شود:

۱- بیسوادی او که عموم همولایتیهای او بر آن شهادت می دهند و احدی خلاف آن را اظهار ننموده است. نگارنده شخصاً از ساروقی های ساکن تهران تحقیق نمودم و با اینکه موضوع بیسوادی او در جراید کثیرالانتشار چاپ و منتشر شده، مَعَ ذلک (با این وجود) هیچ کس تکذیب نکرده است.

۱- داستانهای شگفت (داستان ۳۱)

۲- سالنامه “نور دانش” (سال ۱۳۳۵ش، ص ۲۲۳)

۲ - بعضی از خصوصیات حفظ قرآن او که از عهده ی تحصیل و درس خواندن خارج است، به شرح زیر:

الف - هرگاه یک کلمه ی عربی یا غیرعربی بر او خوانده شود، فوراً می گوید که در قرآن هست یا نیست.

ب - اگر یک کلمه ی قرآنی از او پرسیده شود، فوراً می گوید در چه سوره و کدام جزء است.

ج - هر گاه کلمه ای در چند جای قرآن مجید آمده باشد، تمام آن موارد را بدون وقفه می شمارد و دنباله ی هر کدام را می خواند.

د - هر گاه در یک آیه، یک کلمه یا یک حرکت، غلط خوانده شود، یا زیاد و کم کنند، بدون اندیشه متوجه می شود و خبر می دهد.

ه - هر گاه چند کلمه از چند سوره به دنبال هم خوانده شود، محلّ هر کلمه را بدون اشتباه بیان می کند.

و - هر آیه یا کلمه ی قرآنی را از هر قرآنی که به او بدهند، آنّا نشان می دهد.

ز - هر گاه در یک صفحه عربی یا غیرعربی یک آیه، مطابق سایر کلمات نوشته شود، آیه را تمیز می دهد، که تشخیص آن برای اهل فضل نیز دشوار است!

این خصوصیات را خوشحافظترین مردم، نسبت به یک جزوه بیست صفحه ای فارسی نمیتواند دارا شود، تا چه رسد به ۶۶۶۶ آیه ی قرآنی!

و پس از نقل شهادت چند نفر از علماء، می نویسد:

مَوْهَبَتِ قرآن "کربلائی کاظم" برای مردمی که فکر خود را در چهاردیواری مادّیات محدود کرده و مُنکرِ ماورای طبیعت هستند، اعجابآور بوده و سبب هدایت عدهای از گمراهان گردیده است؛ ولی این امر، با همهی اهمیّتش، در نظر اهل توحید، یک شعاع کوچک از اشعه ی

بیکران افاضات خداوندی و از کوچکترین مظاهر قدرت حق است. نه تنها امور خارق‌العاده به وسیله ی انبیاء و سِیِّفَرای حق به کرات به ظهور رسیده و در تواریخ ثبت و ضبط است، در عصر حاضر نیز کسانی که به علت ارتباط و پیوند با مبدأ تعالی صاحب گراماتی هستند، وجود دارند.

نکته ای که در پایان این مقاله لازمست تذکر دهم اینکه: در نتیجه ی انتشار شرح حال حافظ قرآن - کربلایی کاظم ساروقی - و معرفی او به مردم تهران، از عده‌های از متدینین بازار شنیدم که: “

چند سال قبل؛ یعنی در زمان “مرحوم حاج آقا یحیی”، مرد کوری به نام “حاجی عبود” (بسیار عبادتگر) به مسجد “سیدعزیزالله” رفت و آمد داشت، که در عین کوری، حافظ قرآن با خصوصیات کربلایی ساروقی بود. او نیز محلّ آیه را در عین کوری نشان می داده و برای مردم با قرآن استخاره می کرده است.

میگویند: روزی کتاب لغت فرانسه به قطر قرآن مجید به او دادند، استخاره کند، فوراً آن را پرت کرد و عصبانی شد و گفت: این قرآن نیست!”

در مجلسی که حافظ قرآن حضور داشت، جناب آقای “ابنالدین” - استاد محترم دانشگاه، - خصوصیات “حاجی عبود” را تأیید و اظهار کردند که نامبرده را در قم در حضور مرحوم آیتالله حاج شیخ عبدالکریم حائری ملاقات و آزمایش کرده‌اند.

اینها از آثار قدرت حق است که گاهی برای ارشاد مردم و اتمام حجت ظاهری است:

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۱)

تَبَرُّكٌ بِهٖ قُرْآنٌ كَرِيمٌ وَ طَلَبٌ شِفَا

باز، شهید دستغیب (ره) در داستانهای شگفت مینویسد: (۲)

۱- جمعه ۴/

۲- داستانهای شگفت (حکایت ۶۳، استشفاء به قرآن مجید)

“آقای سید محمود حمیدی گفت که: در مرض عمومی آنفلوآنزا که بیشتر اهالی شیراز به آن مبتلا شدند. (۱) من و اهل خانهام همه مبتلا شدیم و من از شدت مرض بیهوش شدم. در آن حال (بیهوشی)، سید جلیل - مرحوم آقا سید میرزا، امام جماعت مسجد فتح - را دیدم که در مسجد و کیل پس از نماز جماعت به یک نفر فرمود که:

به مردم بگو:

دست راست خود را بر دو شقیقه ی خود گذارید و آیهی شریفهی «و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (۲) را هفت مرتبه بخوانید و بر هر که بخوانید خدا او را شفا می دهد.

چون به خود آمدم، آیهی شریفه را هفت مرتبه خواندم، فوراً خدا شفا داد؛ برخاستم و دست بر شقیقهی فرزندم گذاردم و خواندم او هم فوراً خوب شد و از بستر برخاست. خلاصه تمام اهل خانه در همان روز خوب شدند و از آن سال تا به حال به هر کس از خانواده ام سردردی عارضش می شود، همین آیه ی شریفه را بر او می خوانم، فوراً شفا می یابد.”

نورافشانی شمع به برکت نور قرآن کریم

نیز در حکایت ۹۴، با عنوان “روشنایی شمع دوام می یابد” مینویسد:

“شیخ محمد حسن مولوی قندهاری نقل فرمود:

مادرم به تلاوت قرآن مجید علاقهی زیادی داشت و غالباً در شبانه روز هفت جزو تلاوت می نمود و شبهای ماه رمضان را نمی خوابید و مشغول تلاوت قرآن و دعا و نماز بود.

شبی در شمعدان به مقدار یک بند انگشت شمع باقیمانده بود و ما می توانستیم در خارج از منزل، شمع تدارک کنیم، لکن چون از طرف حکومت قدغن شده بود که کسی نباید از خانه خارج شود و اگر کسی را در کوچه و بازار می دیدند او را به زندان می بردند و جریمه می کردند، مادرم به روشنایی همان مقدار از شمع، مشغول تلاوت قرآن مجید شد.

۱- محرم ۱۳۳۷ هجری قمری

۲- اسراء/ ۸۲

به خدا سوگند! که تا آخر شب که مادرم قرآن و دعا می خواند شمع تمام نشد و از نمازش که فارغ شد، مشغول سحری خوردن شدیم، باز تمام نشد، همینکه صدای اذان صبح بلند گردید رو به خاموشی رفت و تمام شد! و خلاصه، یک بند انگشت شمع، به مقدار نُه ساعت برای ما، به برکت مادرم روشنایی داد.”

باز شدن قفل به برکت اسم مبارک فاطمه ی زهرا علیها السلام

نیز در حکایت ۸۳، با عنوان “باز شدن قفل، به نام حضرت فاطمه علیها السلام” می نویسد:

“سید جلیل، جناب آقا سید علی نقی کشمیری - فرزند صاحب کرامات باهره، حاج سید مرتضی کشمیری - فرمود:

شنیدم از فاضل محترم جناب آقای سید عباس لاری که فرمود:

در اوقات مجاورت در نجف اشرف، برای تحصیل علوم دینی، روزی از ماه مبارک رمضان، طرف عصر، خوراکی برای افطار خود تدارک کرده، در حجره گذاردم و بیرون آمده در را قفل کردم و پس از ادای نماز مغرب و عشاء و گذشتن مقداری از شب، برگشتم مدرسه برای افطار کردن. چون به در حجره رسیدم، دست در جیب نموده، کلید را نیافتم. اطراف داخل مدرسه را فحص کردم و از بعض طلاب که مدرسه بودند پرسش نمودم، کلید را نیافتم؛ به واسطه فشار گرسنگی و نیافتن راه چاره، سخت پریشان شدم، از مدرسه بیرون آمده متحیرانه در مسیر خود تا به حرم مطهر می رفتم و به زمین نگاه می کردم، ناگاه مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ را دیدم؛ سبب حیرتم را پرسید؛ مطلب را عرض کردم؛ پس با من به مدرسه آمدند نزد حجره‌ام، فرمود:

می گویند نام مادر حضرت موسی (علیه السلام) (۱)

۱- یوکابد، به عبری: “یو خود” יוֹכָבֵד به معنی “یهوه (خدا) جلال اوست”

را اگر کسی بداند و بر قفل بسته بخواند باز می شود؛ آیا جده ی ما حضرت فاطمه علیها السلام کمتر از اوست؟!

پس دست به قفل نهاد و ندا کرد «یا فاطمه!» قفل باز شد.

باز شدن قفل به برکت اسم مبارک امام حسین (علیه السلام)

نیز شهید دستغیب (ره) در حکایت ۱۱، با عنوان «عنایت حسین (علیه السلام)» چنین می نویسد:

«از زاهد عابد و واعظ مُتَعَبِّظ - مرحوم حاج شیخ غلامرضای طبسی - که تقریباً در ۳۵ سال قبل به شیراز تشریف آورده، چند ماهی در مدرسه آقا باباخان توقف داشتند و بنده هم به فیض ملاقاتشان رسیدم، شنیدم:

با چند نفر از دوستان با قافله به عتبات عالیات مشرف شدیم، هنگام مراجعت برای ایران، شب آخر که در سحر آن باید حرکت کنیم، متذکر شدم که در این سفر، مَشَاهِد مُشْرِفَه و مواضع متبرّکه را زیارت کردم جز مسجد بَرَاثَا(۱) و حیف است از درک فیض آن مکان مقدس محروم باشیم.

به رفقا گفتم: بیایید به مسجد بَرَاثَا برویم.

گفتند: مجال نیست!

خلاصه نیامدند، خودم تنها از کاظمین بیرون آمدم تا به مسجد رسیدم، دیدم در بسته است و معلوم شد در را از داخل بسته و رفته اند و کسی هم نیست؛

۱- مسجدی در بغداد، که متعلّق بشیعیان بود و در زمان تقیّه آنجا گرد می آمدند و آزادانه مراسم خود را انجام میدادند

حیران شدم که چه کنم؟ این همه راه به امیدی آمدم، به دیوار مسجد نگریستم دیدم می توانم از دیوار بالا بروم بالاخره هر طوری بود از دیوار بالا رفته و داخل مسجد شدم و با فراغت مشغول نماز و دعا شدم به خیال اینکه در مسجد را از داخل بسته اند و باز کردنش آسانست، در داخل مسجد هم کسی نبود، پس از فراغت آمدم در را باز کنم، دیدم قفل محکمی بر در زده اند و به وسیله ی نردبان یا چیز دیگر رفته اند. حیران شدم چه کنم؟ دیوار داخل مسجد هم طوری بود که هیچ نمی شد از آن بالا رفت.

با خود گفتم: عمریست دم از حسین (علیه السلام) می زنم و امیدوارم که به برکت آن حضرت در بهشت به رویم باز شود، با اینکه درب بهشت یقیناً مهمتر است و باز شدن این در هم به برکت حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) سهل است، پس با یقین تمام دست به قفل گذاشتم و گفتم:

«یا حسین!»

و آن را کشیدم، فوراً باز گردید، در را باز کردم و از مسجد بیرون آمدم و شکر خدا را به جا آوردم و به قافله هم رسیدم.”

تبرک جستن هندوها به شرکت در عزاداری امام حسین (علیه السلام)

نیز در حکایت ۴۵، با عنوان “اثر عزاداری حسینی (علیه السلام)” می نویسد:

“سید جلیل، مرحوم دکتر اسماعیل مُجاب (دندانساز) عجایی از ایام مجاورت در هندوستان - که خود مشاهده کرده بود - نقل می کرد، از آن جمله می گفت:

“عده ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) معتقد و علاقمندند و برای برکت مالشان با آن حضرت شرکت می کنند؛ یعنی در سال، مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند. بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله ی شیعیان، شربت و پالوده و بستنی درست کرده و خود به حال عزا ایستاده و به عزاداران می دهند و بعضی آن مبلغی را که راجع به آن حضرت است به شیعیان می دهند تا در مراکز عزاداری صرف نمایند.

یکی از آنان را عادت چنین بود که همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آنها به سینه می زد؛ چون مُرد، بنا به مرسوم مذهبی خودشان، بدنش را با آتش سوزانیدند تا تمام بدنش خاکستر شد جز دست راست و قطعه ای از سینه اش که آتش آن دو عضو را نسوزانیده بود. بستگانش آن دو قطعه را آوردند نزد قبرستان شیعیان و گفتند:

این دو عضو متعلق به حسین شماس است!

جایی که آتش جهنم - که طَرَف نسبت و قابل مقایسه با آتش دنیا نیست - به وسیله ی حضرت امام حسین (علیه السلام) برای برخی خاموش و «بَرَد و سلام» می گردد، پس نسوزانیدن آتش ضعیف دنیوی به وسیله ی آن بزرگوار جای تعجب ندارد. و جماعتی از “هنود” (هندوان) هر ساله شبهای عاشورا در آتش می روند و نمی سوزند و این مطلب، مشهور و مسلم است.”

نجات از وبا به برکت صدقه و مبارکی عدد اهل بیت (علیهم السلام)

نجات از وبا به برکت صدقه و مبارکی عدد اهل بیت (علیهم السلام): (۱)

باز، مرحوم شهید دستغیب (ره) در کتاب “داستانهای شگفت” می نویسد: (۲)

۱- یعنی عدد ۱۴

۲- داستانهای شگفت” (حکایت ۲۱)

“... حاج غلامحسین مَلِک التُّجَّار بوشهری گفت:

در سفری که به حج مُشَرَّف شدم، عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمد جواد بیدآبادی هم مُشَرَّف بودند و در آن سفر عده ای قُطَاع الطَّرِيق (راهزنان) اموال زیادی از حُجَّاج بردند و مرض وبا نیز همه را تهدید می کرد و همگی هراسان بودند. مرحوم حاجی بیدآبادی فرمود:

هر کس بخواهد از خطر وبا محفوظ بماند مبلغ ۱۴۰ تومان یا ۱۴۰۰ تومان - هر کس به مقدار توانایش - صدقه بدهد و من ضمانت میکنم سلامتی او را. (۱)

مرحوم حاج مَلِک گفت:

برای خودم مبلغ ۱۴۰ تومان را دادم و همچنین عده ای از حُجَّاج پرداختند و چون این مبلغ در آن زمان زیاد بود بسیاری ندادند و آن مرحوم وجوه پرداخته شده را بین حُجَّاجی که دزد اموالشان را برده و پریشان بودند، تقسیم فرمود.

پس در آن سفر، هر کس مبلغ مزبور را پرداخته بود، از آن مرض محفوظ و به سلامت به وطن خود برگشت و کسانی که ندادند، همه گرفتار و هلاک شدند.

= تأثیر صدقه در حفظ بدن از مرض و جلوگیری از خطر مرگ (۲) و نگهداری مال از هر آفتی، از مُسَلِّمَات و مُجَرَّبَات است و اخبار متواتره از اهلیت (علیهم السلام) در این باره رسیده و مرحوم محدث نوری بسیاری از این اخبار را در کتاب “کَلِمَه طَیْبَه” نقل فرموده است.

خلاصه انسان می تواند بدن و جان و بستگان و دارایی خود را به وسیله ی صدقه، بیمه ی الهی کند و اگر رعایت آداب و شرایط صدقه را به تفصیلی که در کتاب مزبور ذکر شده بنماید،

۱- آن مرحوم به مبارکی عدد ۱۲ و ۱۴ سخت معتقد بودند

۲- مگر اجل حتمی

یقین بداند خدای تعالی بهترین حفظکنندگان و داناترین و تواناترین یاریکنندگان است و خُلف وعده نخواهد فرمود.

= در اینجا برای زیادتى بصیرت خواننده عزیز یک روایت از کتاب مزبور نقل می گردد:

محدّث نوری (ره) در کلمه طیبه از تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل کرده که: (۱)

“حضرت امام صادق (علیه السلام) به راهی تشریف می بردند و جماعتی در خدمتش بودند، در حالی که اموال خود را همراه آورده بودند. به ایشان خبر دادند که در آن راه دزدان و راهزنانند؛ اموال مردم را می برند. ایشان از ترس لرزان شدند.

حضرت فرمود: شما را چه شده است؟

گفتند: اموالمان با ماست؛ می ترسیم از ما بگیرند. آیا شما آنها را از ما می گیرید؟ شاید رعایت حرمت شما را کنند و چون بدانند این اموال از شماست، صرفنظر نمایند.

فرمود: شما چه می دانید؟ شاید ایشان جز من کسی را اراده نکنند و به این کار تمام اموالتان تلف شود!

عرض کردند: آیا آنها را در زمین دفن کنیم؟

فرمود: این بیشتر سبب تلف آنهاست، شاید کسی بر آن وارد شود و آنها را بیابد و بُرباید و یا اینکه شما محل پنهان کردن اموال را پیدا نکنید.

۱- کلمه طیبه (صفحه ۱۹۳ - ضمن شرط دهم از آداب و شروط صدقه)

عرض کردند: پس چه کنیم؟

فرمود: آنها را به کسی بسپارید که حفظش کند و آفات را از آن برگرداند و آن را زیاد کند و هر یک را بزرگتر از دنیا و آنچه در اوست گرداند، پس ردّ کند آنها را به شما در حال نهایت احتیاجتان به آن.

عرض کردند: آن شخص کیست؟

فرمود: پروردگار عالم!

عرض کردند: چگونه اموال خود را به او بسپاریم؟

فرمود: آنها را صدقه دهید بر ضعفاء و مساکین.

گفتند: اینجا فقیر و بیچاره نیست.

فرمود: نیت کنید ثلث آن را صدقه دهید، تا خداوند باقی را از آنچه می ترسید حفظ فرماید.

گفتند: عزم کردیم.

فرمود: پس در امان خدا بروید.

پس رفتند. چون دزدان پیدا شدند، همه ترسیدند.

حضرت فرمود: چگونه می ترسید و حال آنکه شما در امان خدا هستید؟

دزدها پیش آمدند، پیاده شدند و دست آن حضرت را بوسیدند و گفتند: دوش در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدیم و به ما امر فرمود که خود را به جناب شما عرضه دهیم. پس ما در محضر هستیم و همراه شما می آییم تا شما و این جماعت را از شر دشمنان و دزدان دیگر حفظ کنیم.

حضرت فرمود: ما را به شما حاجتی نیست؛ زیرا کسی که شما را از ما دفع کرده آنها را نیز دفع می کند.

پس به سلامت رفتند و چون به مقصد رسیدند، ثلث اموال خود را صدقه دادند؛ پس تجارت ایشان برکت کرد و هر درهم ایشان ده درهم سود کرد.

آنگاه گفتند: چقدر برکت حضرت صادق (علیه السلام) بزرگ بود.

حضرت فرمود: برکت خدا را در معامله با او شناختید؛ پس مداومت کنید به معامله با خداوند.

= و از عجایب صدقه در راه خدا این است که: نه تنها صدقه سبب کم شدن مال نمی گردد، بلکه سبب برکت و فزونی آن گردیده و چندین برابر نصیب صدقه دهنده میشود و شواهد این موضوع بسیار است. به کتاب مزبور مراجعه شود.

زکات، موجب برکت مال و دارایی

باز هم شهید دستغیب (ره) در "داستانهای شگفت" (حکایت ۶۲ - اثر زکات دادن) می نویسد:

“جناب حاج مرادخان حسن شاهی ارسنجانى نقل کرده اند:

در سالی که بیشتر نواحى فارس به آفت ملخ مبتلا شده بود، به قوام المُلک (یا: قوام السَّیْلَطَنه، نخست وزیر دوره ی پهلوی اوّل و دوّم) خبر دادند که مزرعه های شما در نواحى فسا تمام به واسطه ی ملخ از بین رفته است.

قوام گفت: باید خودم ببینم، پس به اتفاق ایشان و مرحوم بنان المُلک و چند نفر دیگر از شیراز حرکت کردیم و چون به مزرعه های قوام رسیدیم، دیدیم تماماً خوراک ملخ گردیده، طوری که یک خوشه سالم ندیدیم! همینطور که میرفتیم و تماشا می کردیم، به قطعه زمینی رسیدیم که تقریباً وسط مزرعه بود؛ دیدیم محصول آن سالم مانده و حتی یک خوشه اش هم دست نخورده است؛ در حالی که محصول زمینهای چهار طرف آن به کلی از بین رفته بود. قوام پرسید: اینجا چه کسی بذر پاشیده و متعلق به کیست؟

گفتند: فلان شخصی که در بازار فسا، پاره دوزی میکند.

گفت: می خواهم او را ببینم!

قوام از او پرسید: آیا فلان مزرعه، بذرش از توست و تو کاشته ای؟

گفت: بلی!

قوام پرسید: چه شده که ملخ همهی زراعتها را خورده جز مال تو را؟

گفت: اوّلاً من مال کسی را نخورده ام تا ملخ مال مرا بخورد؛ دیگر آنکه من همیشه زکات آن را سر خرمن خارج می کنم و به مُسْتَحَقِّین می رسانم و مابقی را به خانه ام می برم.

قوام الملک او را آفرین گفت و از حالش سخت در شگفت شد! ”.

حکایاتی در برکت رزق حلال و دوام یافتن آن

و باز در همان کتاب (حکایت ۷۲ - “نجات از اسیری و رسیدن به روزی حلال”) می نویسد:

“مرحوم میرزا محمود شیرازی گفت: شنیدم از مرحوم حاج میرزا حسن ضیاء التُّجَّار شیرازی، که سالها در شیراز و اخیراً در تهران داروخانه “عمده فروشی” داشت، که:

سالی به قصد زیارت کربلا از طریق کرمانشاه همراه قافله حرکت کردم و الاغی کرایه نمودم و اسباب و لوازم خود را بر آن گذاشته و سوار شدم. تا نزدیک قزوین یک نفر پیاده همراه قافله بود. چون مرا تنها دید، نزدیک آمد و در کارهایم با من همراهی کرد و با هم غذا صرف نمودیم و با من قرار گذاشت تا کاظمین با من همکاری کند و زودتر به منزل رسیده و جای مناسبی آماده کند تا من برسم و در خوراک شریک شوم. به همین حال بود تا به کاظمین رسیدیم؛ اسم و حالاتش را پرسیدم، گفت:

نامم کربلایی محمد از اهالی قُمشه ی اصفهان هستم، هفت سال قبل به قصد زیارت حضرت رضا (علیه السلام) با قافله می رفتم تا حدود اِستَرآباد؛ ترکمن ها قافله را غارت کردند و مرا نیز همراه خود بردند و غلام خود قرار دادند؛ روزها مرا به کار و می داشتند و من سخت ناراحت و در فشار بودم، تا روزی تصمیم گرفتم هر طور هست از دستشان فرار کنم و خود را نجات دهم.

نذر کردم که اگر خداوند مرا یاری فرمود و نجاتم داد که به وطن خود بروم، از همان راه به کربلا مُشَرَّف شوم؛ پس به بهانه ای، قدری از آنها دور شدم و چون شب بود و خواب بودند مرا ندیدند؛ پس سرعت کردم تا به محلی رسیدم که یقین کردم از شر آنها در امانم، شکر خدای را به جا آورده و از همانجا به قصد کربلا آمده ام.

مرحوم ضیاءالتجار گفت: من عازم سامرا بودم، گفتم: بیا با هم برویم و بعد با هم کربلا مُشَرَّف می شویم؛ هرچه اصرار کردم نپذیرفت و گفت: هرچه زودتر باید به نذر من وفا کنم.

مقداری پول جلوش گرفتم و گفتم هر چه می خواهی بردار!

هیچ برنداشت و چون زیاد اصرار کردم سه ریال ایرانی برداشت و رفت و دیگر او را ندیدم.

هنگامی که به نجف اشرف مُشَرَّف شدم، روزی در صحن مقدس از سمت بالای سر عبور کردم، جمعی را دیدم که دور یک نفر جمعند. چون جمعیت را عقب زده نزدیک رفتم، دیدم همان کربلایی محمد قمشه ای، همسفر منست و با پارچه ای گردن خود را به شُبَّاک (پنجره ی مُشَبَّک) رُواق مطهر بسته و گریه می کند و یک نفر تهرانی به او می گفت: هر چه می خواهی به تو می دهم!

و نقداً صد تومان حاضر شد به او بدهد؛ قبول نکرد.

نزدیکش شدم و گفتم: رفیق! از حضرت امیر (علیه السلام) چه می خواهی؟ برخیز همراه من به منزل برویم و هر چه لازم داشته باشی به تو می دهم! قبول نکرد و گفت:

به این بزرگوار حاجتی دارم که جز او دیگری بر آن توانا نیست و تا نگیرم از اینجا بیرون نمی روم!

چون در اصرار خود فایده ندیدم او را رها کرده، رفتم. روز دیگر او را در صحن مقدس دیدم، خندان و شادان، گفت: دیدی حاجتم را گرفتم! پس دست در بغل نمود و حواله ای بیرون آورد و گفت: از حضرت گرفتم. پس نقش آن را دیدم طوری است که پشت و رو، پایین و بالای آن مساوی است و از هر طرف خوانده می شود.

از او پرسیدم که: حواله ی چیست و بر عهده کیست؟

گفت: پس از وصول آن، به تو خبر می دهم. آدرس مرا در تهران گرفت و رفت.

پس از چند سال، روزی در تهران وارد مغازه ام شد؛ پس از شناسایی او گله کردم و گفتم:

مگر قول ندادی مرا به آن حواله ای که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تو عنایت فرمودند، خبر دهی.

گفت: من چند مرتبه به تهران آمدم و تو به شیراز رفته بودی و الحال آمده ام تو را خبر دهم که حاجت من از آن حضرت، رزق حلالی بود که تا آخر عمرم راحت باشم و آن حضرت حواله ای به یکی از سادات محترم فرمود که قطعه زمین معینی را با بذر زراعت آن، به من دهد.

آن سید هم اطاعت کرد؛ از آن سال تا کنون از زراعت آن زمین در کمال خوشی، معیشت من می گذرد و راحت هستم."

سرگذشت عجیب و پول اندک، ولی پر برکت

نیز شهید دستغیب (ره) در همان کتاب، حکایت ۱۰۵، با عنوان "سرگذشتی عجیب" می نویسد:

جناب آقای سید حسن برقی واعظ، ساکن قم می نویسند:

"شخصی به نام "مشهدی محمد جهانگیر" به شغل فرش فروشی و گلیم فروشی به عنوان دوره گرد اشتغال دارد و اکثراً به کاشان می رود و سالهاست او را می شناسم، ولی اتفاق نیفتاده بود که با هم همسفر شویم و در جلسه ای بنشینیم؛ اما کاملاً او را می شناسم، مرد راستگویی است و به صحت عمل معروف است. با اینکه خیلی کمسرمایه است و چند روز قبل هم به منزل او رفتم، زندگیش خیلی متوسط است، ولی بیش از صد هزار تومان جنس اگر بخواهد اکثر تجّار به او خواهند داد؛ ولی خودش به اندازهی قدرت مالی جنس می برد.

در هر حال، چندی قبل در سفری که به کاشان می رفتم پهلوی ایشان نشستیم؛ در ضمن مطالب و بحث در معجزات ائمه اطهار (علیهم السلام) گفت:

"آقای برقی! باید دل بشکند تا انسان حاجت بگیرد!"

پس شرح حال خود را به طور اجمال بیان کرد و گفت: "وقت دیگری، مفصل، تمام شرح زندگی خود را بیان می کنم که کتابی خواهد شد؛ ولی به طور اجمال، وضع من خیلی خوب بود و شاید روزی صد تومان یا بیشتر از فرش فروشی و دوره گردی استفاده داشتم، ولی انسان وقتی ثروتمند شد، گناه می کند؛ گاهی آلوده به گناه می شدم؛ تا اینکه ستاره ی اقبال من شروع به افول کرد، سرمایه ام را از دست دادم و مقدار زیادی متجاوز از صد هزار تومان بدهکار شدم و در مقابل، حتی یک تومان نداشتم.

چند ماه از منزل بیرون نمی آمدم؛ شبها گاهی که خسته می شدم با لباس مُبدَل بیرون می آمدم و خیلی با احتیاط در کوچه می رفتم. یک شب یکی از طلبکارها که از بیرون آمدن من از منزل خبر داشت، پاسبانی را آورده و در تاریکی نگهداشته بود؛ وقتی که آمدم بروم مرا دستگیر کردند. در شهربانی گفتم:

“مرا زندان ببرید! یک شبه پول شما وصول نمیشود، من ده شاهی ندارم! ولی قول می دهم که اگر خدای عَزَّوَجَل تمکنی داد، دین خود را ادا کنم.”

پس مرا رها کردند. یکی دیگر از طلبکارها آمده بود درب منزل، همسرم با بچه کوچک دو ساله رفته بود پشت در، چنان با لگد به در زد که به شکم همسر و بچه رسیده، بچه پس از چند ساعت مرد و همسرم مریض شد و حتی الآن هم مریضست؛ با اینکه متجاوز از بیست سال از این ماجرا می گذرد!

هر چه در منزل داشتیم، همسرم برد، فروخت؛ حتی گاهی برای تهیه نان، استکان و نعلبکی را می فروختیم و نانی می خریدم و می خوردیم!

تا اینکه تصمیم گرفتم از ایران خارج شوم و به عتبات بروم؛ شاید کاری تهیه کنم و از شر طلبکارها محفوظ باشم و ضمناً توسلی به ائمه اطهار (علیهم السلام) پیدا کنم. از راه خرمشهر از مرز خارج شدم، فقط یک خورجین کوچک که اثاثیهی مختصری در آن بود و حتی خوراکی نداشتم، همراهم بود؛ وقتی به خاک عراق رسیدم، تنها بودم و راه را بلد نبودم؛ در میان نخلستان ندانسته به راه افتادم، نمی دانستم کجا می روم و این راه به کجا منتهی می شود! نه کسی بود

راه را از او پرسیم و نه غذا داشتیم، بخورم. از گرسنگی و خستگی راه، بی طاقت شدم؛ حتی خرماهایی که از درخت روی زمین ریخته بود نمیخوردم؛ چون خیال می کردم، حرام است.

خلاصه، شب شد؛ میان نخلستان تاریک، تنها نشستم. خورجین خود را روی زمین گذاشتم؛ بی اختیار گریه ام گرفت؛ بلند بلند گریه می کردم. ناگهان دیدم آقایی که خیلی نورانی بودند، رسیدند؛ یک چغیه بدون عقال روی سرشان بود. (۱) با زبان فارسی فرمودند:

“چرا ناراحتی؟ غصه نخور، الان تو را می رسانم!”

گفتم: “راه را بلد نیستم!”

فرمود: “من تو را راهنمایی می کنم، خورجین خود را بردار همراه من بیا!”

چند قدمی رفتم - شاید ده قدم نبود - دیدم جاده شوسه و اتومبیل رو است.

فرمودند: “همینجا بایست؛ الان یک ماشین می آید و تو را می برد.”

تا چراغ ماشین از دور پیدا شد آن آقا رفتند؛ وقتی ماشین به من رسید، خودش توقف کرده و مرا سوار کرد؛ به یک جایی رسیدیم؛ راننده مرا سوار ماشین دیگر کرد و کرایه هم از من مطالبه نمود! تا کربلا پست به پست مرا تحویل می دادند و نمی گفتند: کرایه بده!

ولی در کربلا هم کاری پیدا نکردم، وضع بد بود، آمدم در حرم مطهر سَید الشَّهداء (علیه السلام) گفتم: آقا آمده ام کار مرا درست کنید! خیلی گریه کردم؛ از حرم مطهر بیرون آمدم

۱- چغیه یا کوفیه، دستمالی است که عربها روی سر می اندازند و عقال، بندیست که معمولاً دور چغیه میبندند

(روز اربعین بود). دوباره همان آقایی را که در میان نخلستان دیده بودم، دیدم. سلام کردم. جواب دادند و ده دینار به من مرحمت کردند، فرمودند: "این ده دینار را بگیر!"

گفتم: آقا کم است!

فرمود: "کم نیست! اگر کم بود باز به شما می دهم!"

گفتم: آقا آدرس شما کجاست؟

فرمود: "ما همین جاها هستیم."

مشهدی محمد می گفت: پول عجیبی بود، بوی عطری می داد! عجیب که هر چه می خریدم چند برابر استفاده می کردم! مقدار زیادی سود بردم و هر وقت چند هزار تومان به دست می آوردم، می آمدم ایران بین طلبکارها تقسیم می کردم و دوباره برمی گشتم و تمام این درآمدها از همان ده دینار بود!

یک سال دیگر، در روز بیست و هشتم صفر - روز شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام حسن مجتبی (علیه السلام) - همان آقا را در حرم مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیدم؛ گفتم: "آقا یک مقدار دیگر هم به من کمک کنید!"

پنج دینار دیگر هم مرحمت کردند؛ ولی دیگر آن آقا را ندیدم.

یک روز در نجف می رفتم؛ یکی از کسبه بازار مرا صدا زد، جلو رفتم؛ گفت: می آبی درب حجره‌ی من؟ گفتم آری. گفت: ضامن داری؟ گفتم دو نفر. گفت: کیستند؟

گفتم: یکی خدای عزوجل و دیگری امیرالمؤمنین (علیه السلام)!

پس قبول کرد و گاهی هزار دینار در اختیار من می گذاشت و می رفتم بغداد جنس می خریدم و برمی گشتم و در سود تجارت شریک بودم، تمام قرضهای خود را دادم. ولی چون خانواده ام در قم بودند، ناچار شدم به قم برگردم.

در حرم مطهر سیدالشهداء (علیه السلام) فقط دعا کردم، قرضهایم آداء شود و به قدر کفافی داشته باشم و زیادت را آن نخواستم؛ چون آثار بد ثروت را دیده بودم.

برکت خداوند، پاداش احسان به بنده اش

نیز در حکایت ۷۷، با عنوان “پاداش احسان” می نویسد:

“عالم بزرگوار، آقای حاج معین شیرازی فرمود که:

آقا سید حسین ورشوچی که در بازار تهران ورشو فروشی (۱) داشت وقتی سرمایه اش از کف می رود و مقدار زیادی بدهکار می شود.

۱- [ورشو: آلیاژی است از مس و نیکل و روی. ورق روشو جلائی مانند نقره دارد. در برابر زنگ زدگی مقاومست. این آلیاژ در اروپا به “نقره نیکلی” یا “نقره آلمانی” معروفست. ظاهراً چون ورشو اولین بار از کشور لهستان به ایران آمد، در ایران به نام پایتخت لهستان “ورشو” نام گرفت. در ایران سماورهایی که از ورشو ساخته می شد، به ویژه نوعی که ساخت بروجرد بود، شهرت داشت و به “سماور ورشو” مشهور بود. امروزه کارگاه های “ورشو سازی” که بهترین نوع آن را در ایران می سازند، در شهرستان های بروجرد و شوشتر قرار دارند - ویکی پدیا].

[القصة، آقا سید حسین ورشوچی، نقل میکند] "روزی دختری وارد مغازه اش می شود و می گوید:

"من یهودیه ام و پدر ندارم؛ ۱۲۰ تومان دارم و می خواهم شوهر کنم و شنیده ام تو شخص درستکاری هستی؛ این مبلغ را بگیر و معادل آن، اجناسی را که در این ورق نوشته شده، جهت جهیزیه ام بده."

قبول کردم و آنچه داشتم دادم؛ بقیه را از مغازه های دیگر تدارک کردم و قیمت مجموع ۱۵۰ تومان شد. دختر گفت: جز آنچه دادم، ندارم. گفتم: من هم نمیخواهم. دختر سر بالا کرد و به من دعا کرد و رفت، پس اجناس را در گاری گذاردم و چون کرایه را نداشت، بدهد از خودم دادم و به خانه اش رفت.

روزی با خود گفتم که به رفیقم "حاج علی آقا علاقه بند" که از ثروتمندان تهران بود، حالم را بگویم و مقداری پول بگیرم. صبح زود به شمیران رفتم و دو من سیب به عنوان هدیه خریدم؛ در امامزاده قاسم (علیه السلام) درب باغ او را زدم؛ باغبان آمد، سیب را دادم و گفتم: به حاجی بگوئید حسین ورشوچی است.

چون گرفت و رفت به خود آمدم و خود را ملامت کردم که:

"چرا رو به خانه ی مخلوق آوردی و به امید غیر خدا حرکت کردی؟!".

فوراً پشیمان شده و فرار کردم و به صحرا رفتم و در خاکها به سجده و گریه مشغول شدم و مرتباً توبه و از پروردگار خود طلب آمرزش می نمودم.

چون خواستم به شهر برگردم، از راهی که احتمال نمی رفت گماشتگان حاجی مرا ببینند، برگشتم و چون می دانستم دنبال من خواهد فرستاد، تا نزدیک ظهر به مغازه نرفتم. وقتی که مطمئن شدم که دیگر کسی از گماشتگان حاجی را نمی بینم، به مغازه آمدم.

شاگردان گفتند: تا کنون چند مرتبه گماشتگان حاجی علی آقا آمدند و تو نبود.

بلافاصله نوکر او آمد و گفت: شما که صبح آمدید چرا برگشتید؟! الحال حاجی منتظر شماست!

گفتم اشتباه شده است، رفت؛ پسر حاجی آمد و گفت: پدرم منتظر شماست!

گفتم: من با ایشان کاری ندارم! بالاخره رفت؛ پس از ساعتی دیدم خود حاجی با عصا و حال مرض آمد و گفت چرا صبح برگشتی؟! حتماً کاری داشتی! بگو بینم حاجت تو چیست؟!

من سخت مُنکر شدم و گفتم: اشتباه شده است!

خلاصه حاجی با قهر و غیظ برگشت؛ چند روز بعد هنگام ظهر در خانه نان و انگور می خوردم؛ یکی از تجار که با من رفاقت داشت، وارد خانه شد و گفت: جنسی دارم که به کار تو می خورد و مدّتیست انبار منزل را اشغال کرده و آن "خشت لعاب ورشو" است. گفتم: نمی خواهم!

اما بالاخره به من فروخت، به همان مبلغی که خریده بود، از قرار خشتی هفده تومان نسیه.

طرف عصر تمام آنها را که از هزار متجاوز بود آورد، انبار مغازه ام پر شد. فردا یک خشت را برای نمونه به کارخانه ورشوسازی بردم؛ گفتند از کجا آورده ای؟ مدّتیست این جنس نایاب

شده! بالاخره خشتی پنجاه تومان خریدند و من تمام بدهی خود را پرداختم و سرمایه را نو کردم و شکر خدای را به جا آوردم.”

شهید دستغیب (ره) پس از نقل این داستان می گوید:

“این داستان و نظایر آن، بما می فهماند که: شخص موخّید، هنگام گرفتاری، به غیر خدا باید امیدی نداشته باشد و بداند که اگر از غیر او برید و به او چسبید، به بهترین وجهی کارش را درست خواهد فرمود.

کار خود گر به خدا بازگذاری، حافظ!

ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی”

رسیدن پول و دوام آن

نیز در حکایت ۱۰۱، با عنوان “رسیدن پول و دوام آن” می نویسد:

“شیخ محمد انصاری دارابی از پدرش - شیخ محترم بن شیخ عبدالصّمد انصاری - نقل کرد که:

به اتفاق یک نفر (باجناق او) به نام غلامحسین، شایق کربلا شدیم و هیچ نداشتیم؛ پس دو نفری از سر کوه داراب با دست خالی حرکت کردیم و در هر منزلی یکی دو روز توقف نموده و عملگی می کردیم، تا در مدت پنج ماه، پیاده از طریق کرمانشاه خود را به کربلا رساندیم و در آنجا هم روزها مشغول کار شدیم و معیشت ما اداره می شد؛ ولی در نجف، دو روز برای ما کاری پیدا نشد و هیچ نداشتیم. شب عید غدیر، گرسنه مانده و هیچ راهی نداشتیم؛ گفتیم در

حرم مطهر می مانیم و اگر مُقَدَّر ما مرگ باشد، همانجا می میریم. مقداری از شب که گذشت چهار نفر بزرگوار وارد حرم مطهر شدند؛ یکی از آنها نزدیک من آمد، اسم خودم و پدرم و جدم و پدر جدم را برد، تعجب کردم؛ پس مقداری پول سکه ی نقره در دست من گذارد و رفت و چون شماره اش کردم، مبلغ چهار تومان بود. دو ماه در عراق ماندیم و از آن پول خرج می کردیم و پس از مراجعت به وطن، تا دو ماه از آن خرج می کردیم؛ ناگاه مفقود شد!

برکت پول، مایه کیسه

نیز در حکایت ۱۳۴، با عنوان “برکت پول، مایه ی کیسه” مینویسد:

“جناب عُمَدَه الْأَخِيَار - آقای حاج محمد حسن شرکت - ساکن اصفهان، مرقوم داشته اند که:

یک نفر از بستگان حاج محمد جواد بیدآبادی (ره)، مرد بسیار خوبی بود، برای بنده نقل کرد که: من مدتی مُلَاذِم خدمت حاجی مرحوم بودم؛ صبحها می فرمودند بروم درب دکان شخصی از رفقای ایشان به نام حاج سیدموسی، که در محله ی بیدآباد(۱) دکان عطاری داشت، بعضی روزها صد دینار - که یک دهم ریال بوده است - با پنج پول - که یک هشتم ریال آن موقع بود - بگیرم. پس می گرفتم و می آوردم خدمت حاجی و ایشان آن را می گذاشتند زیر دُشکِ زیر پای مبارکشان و هر کس می آمد از صبح تا قدری از شب گذشته، ایشان دست می بردند زیر همان دُشک و پولهای مختلف در می آوردند و به اشخاص می دادند.

یک روز، همشیره زاده ی ایشان به من گفت که خدمت ایشان عرض کنم: با اینکه من دیر به دیر به خدمت شما می آیم، پولی را که به من می دهید، ملاحظه می کنم و می بینم به دیگران بیشتر داده اید و به من کمتر!

به ایشان عرض کردم، فرمودند:

من که کم و زیاد نمیکنم؛ دست زیر دشک می کنم، هر چه آمد، برای هر کس، می دهم!

و حقیر از چند نفر که متوجه شده بودند شنیدم: تا موقعی که پول ایشان که به عنوان مایه کیسه، مرحمت می کردند، نگاه می داشتند از برکت پول ایشان، بی پول نمی شده اند!

فرج بعد از شدت

نیز در حکایت ۸۴، با عنوان “فرج بعد از شدت”، می نویسد:

“... جناب عَلم الهدی ملایری فرمود:

در اوقات اقامت در نجف اشرف برای تحصیل علوم دینی، چندی از جهت معیشت سخت در فشار بودم، تا اینکه روزی برای تدارک نان و خوراک عیال هیچ نداشتم؛ از خانه بیرون رفتم و با حالت حیرت وارد بازار شدم و چند مرتبه از اول بازار تا آخر آن رفت و آمد می کردم و به کسی هم اظهار حال خود ننمودم. پس با خود گفتم: زشت است در بازار این طور آمد و شد کردن! لذا از بازار خارج شده، داخل کوچه شدم تا نزدیک خانه ی حاج سعید. ناگاه مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری - اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ - را دیدم؛ به من که رسید، ابتدا فرمود:

“تو را چه می شود؟! جدت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نان جو می خورد و گاهی دو روز هیچ نداشت!”

پس مقداری گرفتاری های آن حضرت را بیان کرد و مرا تسلیت داد و فرمود:

“صبر کن، البته فرج می شود و باید در نجف زحمت کشید و رنج برد.”

پس از آن چند فلس (پول فلزی رایج آن زمان) در جیبم ریخت و فرمود:

“آن را شماره نکن و به کسی هم خبر مده و از آن هر چه خواهی خرج کن!”

پس ایشان رفتند و من آمدم بازار و از آن پول نان و خورش گرفته به منزل بردم تا چند روز از آن پول نان و خورش می گرفتم؛ با خود گفتم: حال که این پول تمام نمی شود و هر وقت دست در جیب میکنم پول موجود است، خوبست بر عیال توسعه دهم!

پس در آن روز گوشت خریدم؛ عیالم گفتم: معلوم می شود برایت فرج شده!

گفتم: بلی! گفتم: پس مقداری پارچه برای لباس ما تدارک کن.

بازار رفتم و از بزازی مقدار پارچه ای که خواسته بودند، گرفتم و دست در جیب کرده و مقداری وجه بیرون آورده جلوش گذاردم و گفتم: آنچه قیمت پارچه ها می شود، بردار و اگر کسری دارد تا بدهم.

پس پولها را شمرد؛ مطابق با طلب او بود.

بیش از یک سال، حال من چنین بود که همه روزه به مقدار لازم از آن پول خرج می کردم و به کسی هم اطلاع ندادم؛ تا اینکه روزی لباس را برای شستن بیرون آوردم و غفلت کردم از اینکه پول را از جیب خارج کنم و از خانه بیرون رفتم، پس موقع شستن لباس، یکی از فرزندانم دست در جیب کرد و آن پول را بیرون آورد و آن را به مصرف مخارج همان روز رساندند و تمام شد! ”

مرحوم شهید آیتالله دستغیب، پس از نقل این حکایت می گوید:

“ناگفته نماند که برکت یافتن چیزی و کم نشدن آن به مصرف کردنش، به قدرت الهی امریست ممکن، بلکه واقع و برای آن شواهد بسیاری است که در کتابها ثبت گردیده و چون نقل آنها در اینجا مُنافی وضع این کتاب است، به دو کتاب “کلمه طیبه” و “دارالسلام” از مرحوم حاج میرزا حسین محدّث نوری، مراجعه شود.”

سید شَفْتی (رحمه الله) و حکایاتی در برکت ثروت حلال و خدادادی او

اشاره

تصویر شماره (۶)

حکایت سید شفتی (رحمه الله)

سید محمدباقر شفتی، (۱) ساکن اصفهان و بانی "مسجد سید"، شیخ الاسلام عهد فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار و ملقب به "حجت الاسلام"، (۲) متوفای دوم ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۰ هجری قمری (سه سال قبل از شهادت شهید ثالث)، در ابتدای امر، فقیر و بینوا بود؛ امّا به برکت دعای یک حیوان و بچه هایش - که مورد احسان سید واقع شدند - به دولت و ثروت فراوان رسید:

مرحوم میرزا محمد تُنکابنی، در کتاب قصص العلماء - که آن را پیرامون شرح احوال علماء و فقهاء شیعه تألیف کرده - می نویسد:

"... فقر و فاقه ی حجه الاسلام در ابتدای کار، به نحوی بود که به تصوّر نیاید! زمانی که در نجف اشرف، خدمت سید بحرالعلوم تلمّذ می نمود ... روزی حاجی کلباسی، حاج محمد ابراهیم - صاحب اشارات الاصول - به دیدن سید رفت؛ دید که سید افتاده و معلوم شد که از گرسنگی غش کرده؛ پس حاجی فوراً به بازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده، به او خوراند؛ پس به حال آمد.

... پس استادش بحرالعلوم، از فقر و فاقه ی سید اطلاع یافته، به سید فرمود که: "تو باید در اوقات غذا به نزد من حاضر آیی" و در این باب، اصرار زیاد نمود. ولی سید در مقام انکار بود. آخر الامر، سید عرض کرد که:

اگر [شما] در این باب، بار دیگر مرا تکلیف فرمایی، البته از نجف بیرون خواهم رفت! و اگر می خواهید که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل

۱- منسوب به شفت گیلان

۲- به معنی واقعی کلمه در آن زمان

نمایم، از این قبیل تکلیف دیگر نفرمایید!

پس بحرالعلوم سکوت کرد و از آن تکلیف درگذشت.

و در زمانی که سید شفتی در نزد آقا سید علی طباطبائی صاحب "ریاض المسائل" در کربلای معلی درس می خواند، به نحوی فقر داشت که نعلین پایش پاشنه نداشته و پاشنه ی آن هم از کهنگی و کثرت استعمال در رفته بود و برای معاش یومیه یکسر معطل و فاقد و عادم (ندار) بود و آقا سیدعلی - صاحب ریاض - شخصی را قرار داده بود که هر روز دو قرص نان - یکی در وقت نهار و یکی در وقت شام - به جهت حجتالاسلام می بُرد و زمانی که در اصفهان وارد شد، جز یک مندیل که سفره ی نان خوری باشد و کتاب "مدارک الاحکام" چیزی دیگر نداشت!

و میان مرحوم والد ماجد بزرگوارم - میرزا سلیمان تُنکابنی - با سید شفتی مُصادقه و مُواخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایت فقر و فاقه داشت. والد می فرمود که: شبی حجت الاسلام از من وعده خواست، به منزل او رفتم ... سفره ی نان خود را حاضر ساخت و در آن از پاره های نان خشک که از مال چند روز مانده، موجود بود. پس من و او از آن قطعات نان خشک، آن شب را تعشی (۱) کردیم .

در آخر ایام فقر و فاقه اش، روزی قلیل تنخواهی (پول نقدی) گیرش آمد؛ به بازار رفته که برای خود و عیال، قوتی تحصیل نماید. چون به بازار داخل شد، با خود خیال کرد چیزی که ارزانتر باشد گرفته، تا خود و عیال با آن سدّ جُوع نمایند؛ لهذا، از قصاب، جگر بند (۲) گوسفند گرفت و روانه ی خانه ی خود شد. چون

۱- یعنی: عشاء یا شام خوردیم!

۲- جگر بند مجموع جگر و شش و دل

در أثناء (میان) طریق رسید، خرابه ای به نظرش آمد؛ نگاه کرد دید که سگی گرگین، ضعیف و نحیف و لاغر، خوابیده و بچه های او (توله ها) دورش جمع و همه در نهایت نَقَاهَت (۱) و ضعف هستند و در پستان مادرشان شیر نمانده و آنها همه مُطالبه ی شیر از مادر دارند و همه به فریاد اشتغال دارند!

سید شفقی را بر آن سگ و بچگان او رحم آمد و گرسنگی آنها را بر گرسنگی خود و عیال مقدم داشته، آن جگر بند را نزد آنها انداخته؛ به یکبار آن حیوانات هجوم آوردند و آن جگر بند را خوردند و سید ایستاده و نگاه می کرد!

پس بعد از انجام کار جگر بند، آن سگ گرگین، روی به آسمان کرده، گویا دعا می کرد! (و بنا به نقلی، اشکی نیز از گوشه ی چشم سگ مادر، فروغلتید).

بلی! آنجناب از سِلَالَه ی همان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود که اسیر و فقیر و صغیر را بر خود و عیال خود ترجیح می داد و به گرسنگی شب را به روز آوردند، تا اینکه خَلَّاق مَنَان، سوره ی “هیل آتی” در حق ایشان، از آسمان به پیغمبر اَخِرَ الزَّمان صلی الله علیه و آله و در مدح ایشان فرو فرستاد:

«وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (۲)

و دیگران را بر خود ترجیح می دهند، هر چند خود دارای احتیاج باشند.

مُجَمَّلًا از حجت الاسلام سید شفقی نقل نمودند که آن جناب می فرمود که: بعد از آن رفتار من با آن سگ گرگین، بی فاصله، دولت دنیا به من اقبال نمود.

۱- بی حالی پس از بیماری یا پس از زایش

۲- (حشر/۹)

و اما دولت و ثروت حجه الاسلام، بعد از انجام (پایان) فقر و فاقه ... گویا از احصاء گذشته و حضرت آفریدگار، قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخته، که مایه ی اعتبار جمیع انظار و عبرت ارباب اعتبار گردید و یکی از خوانین شَفَتِ گیلان، تنخواهی جزاف (۱) نزد آن جناب فرستاد، که قدر معینی از آن جناب باشد و مادام الحیات مالکش آن را به معامله داده؛ آنچه منافع است، مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات، در مصارف معینه مصرف نماید و سید آن مال را به معامله و تجارت داد، تا اینکه در اندک زمانی، رنج بسیار (در تجارت) نمود ... پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوطه ی خانه اش خانه ی مرحوم آقا محمد بیدآبادی بود که از صاحبان باطن و معروف به دانستن علم کیمیا بود و خانه اش ... بیوت (۲) بسیار داشت و قرا و ضیاع و عقار (۳) بی اندازه داشته. و فقط در شهر اصفهان، گویا چهارصد کاروانسرا و زیاده از دو هزار باب از دکاکین از مال خود داشته و یکی از قرای او در اصفهان "گروند" بود که نهصد خروار برنج، مُقَرَّری آنجا بود؛ قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر و یک باب آسیاب در نجف آباد داشت که مستمراً روزی یک تومان اجاره ی او بود و هکذا و املا-کی که در بروجرد داشت، مداخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت، سالی دو هزار تومان بود و دهاتی که در شیراز داشت، سالی چند هزار تومان، مداخل آنها بود. مُجملاً، سالی هفده هزار تومان مالیات

۱- پول نقد زیادی

۲- حجره خانه های اندرونی

۳- درخت و آب و باغ و زمین کشاورزی و ...

دیوانی دهات آن جناب در اصفهان بود که به دیوان می رسید و ... فتحعلی شاه، به سید گفت که: ما از مالیات دهات شما می گذریم ... سید فرمود که:

“من راضی به آن نمی شوم که مالیات دهات مرا سرشکن بکنید و مردمان دیگر بدهند و این ظلم است و من بدان راضی نخواهم بود؛ بلکه خودم مالیات دهات خودم را می دهم!”

و از بلاد ایران و غیر ایران، وجوه بر را نقل می کردند به اصفهان و به نزد سید می بردند و او فوراً به فقراء میداد ...

مُجَمَّلاً، دولت و ثروت سید شفتی را در میان علمای امامیه، از متقدمین و متأخرین کسی نداشته، به جز عَلَمُ الْهُدَى سید مرتضی (متوفای ۴۳۶ ق) که او هم ثروتش بسیار بود؛ ولی به اعتقاد این فقیر - تنکابنی، مؤلف کتاب قصص العلماء - ثروت علم الهدی نیز به حدّ ثروت حجه الاسلام شفتی نبود!

... و آن سالی که حجت الاسلام به مکه مشرف می شد، کتابخانه ی آن جناب را حساب نمودند؛ به قیمت، پنجاه هزار تومان کتاب داشت ... از کاغذ ترمه و جدول طلا و ... و تا آخر عمر، کتاب می خرید ... گویند که سید میفرمود که: همه ی کتب در نزد من است! (۱)

سخاوت سید شفتی (رحمه الله)، از دیگر آثار برکت مال حلال

مرحوم سید محمدباقر شفتی (حجت الاسلام) از آنان نبود که چون خداوند، مال بسیار به ایشان ارزانی فرماید، تکبر و بُخل و خِسْت در ایشان پدید آید. او عالمی خیر و سخاوتمند بود.

تُنکابنی در همان بخش از کتاب خود، می نویسد:

“... ملا علی اکبر خوانساری گفت که: روزی در کتابخانه ی حجهالاسلام وارد شدم، در حالتی که از زر سرخ و سفید، از بابت مال امام (علیه السلام) آنقدر در پیش روی او ریخته بود که آن جناب، از آن طرف که نشسته، نزدیک به آن بود که پیدا نباشد! پس ... فقراء و سادات مسکین را خبر کرده، به نحو جمعیت حاضر شدند. سید به هر کس یک چنگ مشت از آن می داد! ... آن تنخواه تمام شد! پس من بر سبیل سُروَر و تعجب عرض کردم که:

شما را در اموال امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زیاد تجرّی است!

آن جناب فرمود که:

بلی! پسر در مال پدر، زیاده از این، تصرّفات می نماید! ^(۱).

= “.. و در روز عید غدیر، تجّار اصفهان، هر کسی به فراخور خود، از صد و دویست و کمتر و بیشتر، خدمت آن جناب می دادند که به فقراء بذل کند.

از قضا، در یک روز عید غدیر، به مسجد رفته و بر منبر برآمد و در اطراف او کیسه های تنخواه گذاشتند، از زر سرخ و سفید و از پول سیاه و ده شاهی و هزار دینار. حکم کرد که فقراء یک یک بیایند و از در دیگر بیرون روند و به هر یک، یک مشت از زر می داد،

۱- قصص العلماء، میرزا محمد تُنکابنی، شرح حال ۲۷، چاپ تهران: ۱۳۸۳ش، ص ۱۸۷.

تا چه مقدار (در مشت او) برآید! به قدر یک ساعت تقریباً آن تنخواه به فقرا بذل نمود و حساب نمودند، هیجده هزار تومان شد ... بلکه رؤساء و اعیان (بزرگان) و تجار و شاهزادگان را نیز به رسم قرض دادن به ایشان رعایت می کرد!

برکت در مال سید شفتی، هنگام ساختن مسجد سید اصفهان

و در محله ی بیدآباد اصفهان، مسجدی بنا کرد مشهور به “مسجد سید” که گویا در عالم چنین مسجدی بنا نکردند! و بنیان آن مسجد را که تا مقابل زمین آوردند، مبلغ شصت هزار تومان مخارج شد و تا وفاتش ملاحظه کردند، هفتاد هزار تومان هم مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتحعلی شاه - که به علماء، بازر و با احسان و تَلَطّف بود - با سلطان به تماشای مسجد رفتند. سلطان استدعا نمود که:

مرا هم شریک در این مسجد گردان!

سید قبول نکرد. سلطان گفت:

شما را قدرت بر اتمام و انجام این بنا نیست!

سید گفت:

دست من در خزینه ی خداوند عالمست!

... مخفی نماناد که مسجد حجهالاسلام (مسجد سید)، فی الحقیقه، بیان قابلی برای آن نکردیم؛ زیرا که محتاج به دیدن است و مُشتمِل بر قریب پنجاه درب، مدرّس است ...

.. و (سید شفتی) دو باب دکان از مال خود داشت: یکی نانواپی و یکی قصابی که هر دو را برای فقراء قرار داده بود و این دو باب دکان، به فقرا برات (حواله) می کرد از نان و گوشت و گویا یک هزار نفر، بلکه دوهزار خانواده، در نان و گوشت، از آن بزرگوار موظف (۱) بودند.

... شخصی حکایت داشت که:

وقتی به فقر گرفتار بودم و چند وقت بود که غذا گیرم نیامد. پس شبی از کوچه ای عبور می کردم، دیدم حجت الاسلام از آن کوچه عبور می کند. چون به من رسید (بی آنکه حرفی بزنم و سؤالی بکنم) یک مشت زر سرخ به من داد و گذشت.

و در سال طاعون، در رشت، اموال بلاوارث و مالک بسیار جمع کرده بودند - که تصرّف در آنها در حیطه ی اختیار و تشخیص فقیه جامع الشرائط است. - فتحعلی شاه به دیدن سید شفتی رفت و گفت که: "پادشاه - یعنی خودم - صاحب عیال و بسیار فقیر شده است؛ شما از آن اموال که در رشت جمع شده، به ما برات (حواله) کرده باشید." سید مبلغ بیست هزار تومان به شاه برات کرد.. و هر ساله برای فقراى مدینه تنخواهی می داد. (۲)

مرگ با عزّت، ثمره ی حیات پر برکت سید شفتی

جریان وفات این سید بزرگوار نیز، خود حاکی از حیاتی پربرکت در راستای إحيای امر دین و اجراء دستورات آن و تقید به حلال و حرام آن است. تنکابنی می نویسد:

۱- دارای وظیفه یا جیره و سهم مرتب

۲- قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، شرح حال ۲۷، چاپ تهران: ۱۳۸۳ش، ص ۱۸۹-۱۹۰

“... وقتی، سلطان محمدشاه و مُلازِمانش با نَقاره به درِ سَرای آن جناب آمد. سید برای استقبال سلطان خواست تا به درِ سَرای آید؛ در میان، صدای نِقاره به گوشش رسید؛ دستها را به آسمان برداشت و عرض کرد:

“خداوندا، ذلّت اولاد زهرا علیها السلام را بیش از این مخواه!”

پس به خانه بازگشت ... در همان چند روز، دارِ دنیا را بَدرد گفت و به محاسبه ی حضرت معبود شتافت ... سید وضو ساخته، نوافل ظهر و نماز ظهر را ایستاده به جای آورد، پس بی طاقت شد؛ در بالای جانماز، یک حَب از تربت حضرت امام حسین (علیه السلام) تناول نمود و فی الفور، طایر روحش به آشیان قدس پرواز نمود.

حاجی کلباسی را که از عیادت آن جناب باز میگشت و هنوز به خانه نرسیده بود، خبر دادند که سید به نزد اجداد اشراف اطهارش شتافت. حاجی از این خبر وحشت اثر، بیهوش گردیده، پس از آنکه به هوش آمد، به خانه ی سید شفقی آمد و بر او گریه و زاری نمود ... و در جنب مسجد او جایی ساخته بود و در آنجا حَسَب الوصیه او را دفن نمودند.

رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ أَلْحَقَهُ بِآبَائِهِ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ (۱).

«وَصَلَّى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْمَعْصُومِينَ»

آثار ما به صفحه ی گیتی، نشان ماست

از بعد ما، نگاه به آثار ما کنید

فهرست مطالب

مقدمه

آخرین توصیه

دو نکته را بایستی مورد توجه قرار داد

جدائی ناپذیری قرآن و عترت

بهترین روش آشنایی با عترت

مرجعیت قرآن

روش تحقیق

مبارک

توضیحی پیرامون آیه ی کریمه

برخی معانی دیگر برکت

تعریف لغوی بَرکت، مُبَارَک، تَبَارَک

چند نمونه از بکارگیری لفظ یا مفهوم «برکت» در احادیث

۱ - دمیدن در غذا برکت آن را می برد

۲ - عدس، خوردنی مبارک

۳ - برکت خرده های نان و غذای سفره

۴ - برکت در زکات و صله ی رحم

۵ - برکت در صدقه

۶ - حکایت گردنبنند پر برکت حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام

قرآن، کتاب و ذکر مبارک

تفسیر

۱ - اسلام یک آیین جهانی است

اشکال

پاسخ

۲ - اهمیت و برکت نماز

تفسیر الفاظ آیه

قرآن کریم، مبارک ترین تنزیل الهی و کتاب آسمانی

تفسیر

برکت تذکر به قرآن کریم

تفسیر

برکت تدبّر و اندیشه در قرآن کریم

تفسیر

برکت ثواب مُضَاعَفِ قِرَائَتِ قرآن کریم

برکت قِرَائَتِ هر حرف مبارک از قرآن کریم

برکت قرآن برای چشم خواننده و برای پدر و مادرش

قرآن، سبب برکت خانه ها و طرد کننده ی شیاطین از آنها

برکت قِرَائَتِ سوره ی «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ»

اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، قرآن ناطق مبارک

آیات قرآن کریم، هر یک خزانه ای پر برکت هستند

محرومیت زُهری - راوی این حدیث - از برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)

اهمیت جغرافیائی مکه ی مکرمه، نسبت به جهان هستی و انسانها

تحقیقات استاد مرکز ملی تحقیقات خورشید و فضای مصر (مسلم شلتوت)

۱ - مکه ی مکرمه مرکز کره زمین است

۲ - مکه ی مکرمه مرکز جاذبه زمین است

۳ - مکه ی مکرمه و ساعت جهانی

سایر برکات طبیعی منطقه جغرافیایی سرزمین وحی

۱ - برکت کویرهای داغ و سوزان عربستان

۲ - عربستان تا سال دیگر بزرگترین صادرکننده انرژی خورشیدی!

لیلهاقدر، نقطه ی عطف یا کانون تقاطع دو برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)

شب قدر، شبی مبارک، برای اهل بیتی مبارک

تلفیق این آیه ی کریمه با سوره ی مبارکه ی قدر، در صحیفه ی سجّادیه

کور شدن ابن عباس به خاطر انکار نزول ملائکه در شب قدر بر امامان (علیهم السلام)

سؤال مرد مسیحی از امام کاظم (علیه السلام)

برکت اهل بیت علیهم السلام مقارن با بی برکتی بنی امیه

بخشی از متن حدیث امام صادق (علیه السلام) در ابتدای صحیفه ی سجّادیه

توضیح مرحوم فیض الإسلام ره

ماه رَمَضان، شَهْرُ اللَّهِ الْمُبَارَك، ماه قدر و قرآن، ماه امیر مؤمنان (علیه السلام) است

اختفاء و غَیْبَتِ امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، چون اختفاء

لیله القدر، مبارک و با برکت است

برکت عیسی مسیح (علیه السلام)، برکت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است

آیه ی مبارکه ی «نور»، آیهای مبارک در شأن اهل بیت (علیهم السلام)

«شجره ی مبارکه» علی (علیه السلام) و امامان پس از او (علیهم السلام) از نسل ابراهیم (علیه السلام) هستند

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «شجره ی مبارکه» است

فاطمه زهرا علیها السلام نیز از «شجره ی مبارکه» است

مقایسه با روایات دیگر

تأویلی دیگر از «آیه ی نور»، در شأن دوازده امام (علیهم السلام)

بقعه ی مبارکه

تطبیق «بقعه مبارکه» با کربلاء مقدسه

اهل بیت علیهم السلام، جلال و کرامت الهی و مُتَبَارِک هستند

قصرهای مبارک بهشتی، برکتی اُخْرَوی برای شیعیان علی (علیه السلام)

بیان علامه مجلسی (ره)

دوازده برج، نماد دوازده امام (علیهم السلام) و برکت وجودی هستند

بَرَکَت در رَجَعَت اهل بیت (علیهم السلام)

رحمت و برکات خداوند بر اهلیت (علیهم السلام)

برخی دیگر از مشتقات «برکت» معانی آنها

صلوات بر اهل بیت (علیهم السلام) با همین لفظ

دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امت خود، به همین لفظ

تبریک (مبارک گویی و شادباش)

«تبریک» از نامه‌های حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است

تبریک ملائکه به مناسبت ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

تبریک ملائکه به مناسبت ازدواج حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه علیها السلام

تبریک جبرئیل (علیه السلام) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

تبریک ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسط ابوبکر

تبریک ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسط عمر بن خطاب

سرانجام تبریک مردم به ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

تبریک گویی ریاکارانه ی ابوسفیان و معاویه به حضرت علی (علیه السلام)

تبریک تولد امام حسین (علیه السلام) توسط ملائکه و تبرک جُستن فُطْرُس به بدن او

پاسخ ما به اشکال مترجم بر این حدیث

در شهادت فرزندانم به من تبریک بگوئید

تبرک جُستن

تعبیر «تبرک» در احادیث و روایات

۱ - تبرک به نان و احترام آن

۲ - تبرک به آسانگیری در معاملات

۳ - تبرک جُستن به اسم خدا (بسم الله)

۴ - تبرک قریش به نور پیامبر صلی الله علیه و آله در پیشانی جدّ گرامیش عبدالمطلب (علیه السلام)

۵ - تبرک جُستن جبرئیل (علیه السلام) به سؤر (باقیمانده ی غذا) پیامبر صلی الله علیه و آله و علی (علیه السلام)

۶ - تبرک فلک و ستارگان آسمان، به وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان (علیهم السلام)

۷- تَبَرَّكُ به اسماء ائمه ی (علیهم السلام) و قرآن، در وقت رؤیت هلال ماه نو

۸- تَبَرَّكُ به خاک پای امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۹- تَبَرَّكُ جُستن اهل کتاب به خاک پای اولاد انبیاء (علیهم السلام)

۱۰- تَبَرَّكُ به تربت پاک سیدالشهداء (علیه السلام)

۱۱- تَبَرَّكُ جستن ملائکه به بدن مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

«کوثر» خیر مبارک و بسیار

سوره ی مبارکه ی «کوثر» نماد و مظهر برکت اهل بیت علیهم السلام

تفسیر سوره ی مبارکه ی کوثر

«کوثر» پر برکت فاطمی، در ایران

مردم شیعه ی ایران (سادات و غیر سادات) همگی به حضرت زهرا علیها السلام مَحَرَمند

«کوثر» قدمگاه مبارک پیامبر و دوازده امام پس از او (علیه السلام)

«نسیم خوشبو و مبارک کوثر»، شعری از شیخ بهاء الدین عاملی (شیخ بهائی)

حکایات

حکایتی در تَبَرَّكُ و نورانیت خطوط و کلمات مبارک قرآن کریم

تَبَرَّكُ به قرآن کریم و طلب شفا

نورافشانی شمع به برکت نور قرآن کریم

باز شدن قفل به برکت اسم مبارک فاطمه ی زهرا علیها السلام

باز شدن قفل به برکت اسم مبارک امام حسین (علیه السلام)

تَبَرَّكُ جُستن هندوها به شرکت در عزاداری امام حسین (علیه السلام)

نجات از وبا به برکت صدقه و مبارکی عدد اهل بیت (علیهم السلام)

زکات، موجب برکت مال و دارایی

حکایاتی در برکت رزق حلال و دوام یافتن آن

سرگذشت عجیب و پول اندک، ولی پر برکت

برکت خداوند، پاداش احسان به بنده اش

رسیدن پول و دوام آن.

برکت پول، مایه کیسه.

فرج بعد از شدت...

سید شفتی (ره) و حکایاتی در برکت ثروت حلال و خدادادی او

حکایت سید شفتی (ره)

سخاوت سید شفتی (ره)، از دیگر آثار برکت مال حلال

برکت در مال سید شفتی، هنگام ساختن مسجد سید اصفهان

مرگ با عزت، ثمره ی حیات پر برکت سید شفتی

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹